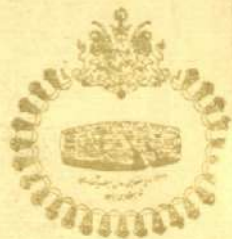


۲۹۹۲



۱۲۸۴۷۷



بررسیهای تاریخی

شماره مخصوص

دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

۳۰

۳۳

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



تصویر استوانه گِل بخته دارای نوشته میخی بابلی متضمن فرمان
کوروش بزرگ هخامنشی برای آزادی مردم در هنگام پیروزی
بر بابل (۵۳۹ پیش از میلاد) که بسال ۱۸۷۹ میلادی در کاوشهای
باستان شناسی بابل بدست آمده است و در موزه بریتانیا نگهداری
میشود .

تاریخی



بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشداران



مهر ۱۳۵۰
اکتبر ۱۹۷۱

مجله بررسی‌های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - اداره روابط عمومی
بررسی‌های تاریخی



شماره مخصوص

مهر ۱۳۵۰
اکتبر ۱۹۷۱

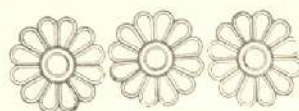
سال ششم
شماره مسلسل (۳۳)



تعداد ۲۰ گراور رنگی و ۱۴۹ گراور سفید و سیاه در این شماره چاپ شده است

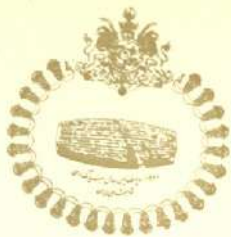
سلطنت ایران وارث یک رژیم پادشاهی است که بیست و پنج قرن است
در این کشور برقرار است قدیمی ترین رژیم سلطنتی جهان بشمار میرود رژیم پادشاهی
ایران در تمام این مدت اساس حیات ملی این کشور بوده است،

از مصاحبه شاهنشاه با نمایندگان
رادیو تلویزیون امریکا
تهران - ۲ مهر ۱۳۳۸



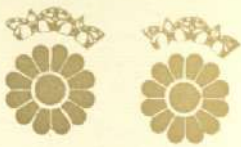
بیست و پنج قرن پیش ملت ما راه ورپسم حکومت خود را بطور قطع برگزید
و در طول قرون با تمام قوا از رژیم طبیعی خود دفاع کرد. بنابراین طبیعی است که مردم
ایران از هر دسته و صنفی در جشن بزرگ ملی دو هزار و پانصد و پنجاه سال پادشاهی
خود، سهم شایسته ای بجمعه داشته باشند.

از مصاحبه مطبوعاتی شاهنشاه
تهران - ۶ آذر ۱۳۳۸



برای کسرتی ممکن است موردی پیش بیاید که بتواند خاطرهای مبین عظمت را در پیش خود جشن بگیرد
 و یاد بودی نظیر دو هزار و پانصدین سال بنیاد شاهنشاهی خویش را برپا کند .
 بدیهی است از این فرصت باید کمال استفاده را بکنیم یعنی کاری کنیم که نه فقط گذشته خود را مورد
 تجلیل قرار دهیم، بلکه حلال این عظمت را در بایم و روشن کنیم که چه فضائل و چه عوامل مضموی اخلاقی این همه بزرگی را
 باعث شد . کافی نیست بگوئیم مرزهای امپراتوری ما از کجا تا کجا بوده و ما چه قدرت نظامی داشتیم ،
 بایستیم ریشه و اساس این قدرت و عظمت چه بوده و چگونه نیروی فعالیت و ایمان و بیغرضی و شجاعت
 توانسته است بنانی بدین استحکام و ثبات پدید آورد .

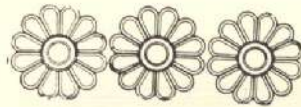
من یقین دارم که این فضائل هنوز در نهاد ملت مانده است و فقط باید امکان و بزبانه داده شود .
 برگزاری این یاد بود فرصت خوبی است که ما همه این فضائل را در مد نظر قرار دهیم و به پرورش آنها
 همت بکاریم . ما باید ایران گذشته و همچنین ایران کنونی را که با شجاعت و تصمیم ، دوران کوشش بسیار
 در راه تجدید عظمتهای باستانی خود آغاز کرده است بمردم کشور خود و سایر مردم جهان معرفی کنیم
 و نشان دهیم که وضع آن از نظر سیاسی و اجتماعی چیست و امکانات فعلی و آینده آن کدام است



و بخصوص چه امید مائی برای آینده می توانیم داشته باشیم .
فراموش کنید که این جشن فقط یک جشن شاهنشاهی و دولتی نیست ، بلکه جشنی متعلق به تمام
ملت ایران و همه تاریخ و معاصر ایران است ، و بنا بر این باید امکان کامل داده شود که عموم
طبقات مردم ایران در این جشن ملی خود در تجلیل از تاریخ و تمدن پرافتخار کشور خویش شرکت جویند .

از بیانات شاهنشاه ، در شرفیابی اعضای
شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران

۹ بهمن ۱۳۳۸



<u>نویسنده - مترجم</u>	<u>عنوان مقاله</u>	<u>صفحه</u>
پرویز رجبی	کرتیر و سنگنبشته او در کعبه زردشت	۱ - ۶۸
حسینقلی ستوده	قلمرو شاهنشاهی هخامنشی	۶۹ - ۱۲۶
غلامعلی همایون	نفوذ معماری ایران بر معمار معروف اطریش بنام یوهان فیشر فن ارباخ	۱۲۷ - ۱۵۲
کوانچی هاندا	روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی از خلال منابع چینی	۱۵۳ - ۱۷۰
سروان مجید وهرام	تصاویر مستندی از سکه‌ها و پیکره‌های شاهنشاهان ایران	۱۷۱ - ۲۳۴
عبدالحمید نیرنوری	سهم ایران در تمدن جهان	۲۳۵ - ۳۰۰
سروان محمد کشمیری	پژوهشی چند در کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی	۳۰۱ - ۳۶۰
سرهنک جهانگیر قائم مقامی	سنگ نبشته‌های هخامنشی در ترعه نیل	۳۶۱ - ۳۸۶
عباس زمانی	قلعه دختر شوراب گناباد	۳۸۷ - ۴۰۴
علی سامی	آرامگاه کوروش بزرگ	۴۰۵ - ۴۳۴

IN THIS ISSUE

<u>Author & Translator</u>	<u>Title</u>	<u>Page</u>
<i>RAJABI (p.)</i>	Kartir and His Relief in Kabe-ye Zardosht	1-68
<i>SOTOODEH (b. q.)</i>	The Territory of Achaemenian Monarchy	69-126
<i>HOMAION (q. a.)</i>	The Influence of Iranian Architecture upon the Austrian Famous Architect Called Johann Fischer Von Erlach	127-152
<i>HONDA (k.)</i>	Political Relations between Iran and China in Sâsânian era, through the Chinese Sources	153-170
<i>Capt. VAHRAM (m.)</i>	The Documentary Pictures of the Coins and the Statues of the Persian Kings	171-234
<i>NAYER NORI (a. b.)</i>	Iranian Share in the Universal Civilization	235-300
<i>Capt. KESHMIRI (m.)</i>	Some Researches on the Frieze of Achaemenian Kings	301-360
<i>Col. GHAEMMAGHAMI (j.)</i>	Achaemenian Relief in Nile Canal	361-386
<i>ZAMANI (a.)</i>	The Château of Girl in Shorab-e Gonâbâd	387-404
<i>SAMI (a.)</i>	The Tomb of Cyrus the Great	405-434



ممن فرمان آزاد پبخش کوروش بزرگ

منم کوروش پادشاه جهان، پادشاه بزرگ، پادشاه مقتدر، پادشاه بابل، پادشاه سرزمین «سومر» و «اکد» و پادشاه چهار گوشه (جهان) پسر کمبوجیه پادشاه بزرگ، پادشاه «انسان»، نواده کوروش پادشاه بزرگ، پادشاه انسان ازاعقاب «چیش پش» پادشاه بزرگ پادشاه انسان، از دودمان سلطنتی پایان ناپذیر که «بعل» و «نبو» سلطنتشانرا گرامی میدارند و اینان برای خشنودی دل خود سلطنتشانرا خواهانند. وقتی من با وضع خوبی وارد بابل شدم در میان جشن و شادمانی مقرر حکومت خود را در کاخ شاهی استوار کردم. مردوک خدای بزرگ سبب شد که سکنه گشاده دل بابل مرا..... کنند. من هر روز به پرستش او همت گماشتم سپاهیان بی شمار من بدون مزاحمت در میان شهر بابل حرکت کردند. من بهیچکس اجازه نمیدادم که سرزمین «سومر» و «اکد» را دچار هراس کند. من نیاز مندیهای بابل و همه معابدش را در نظر داشتم و در بهبود وضعیتشان کوشیدم. من یوغ ناپسند مردم بابل..... را برداشتم. خانه های مخروبه آنان را آباد کردم. من به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم. مردوک خدای بزرگ از کردارم خشنود شد و بمن، کوروش پادشاه، که او را میپرستیدم و به کمبوجیه فرزندم که زاده کمر من است و بتمام سپاهیان من از روی لطف برکت بخشید و، بار و حیه نیکو، مقام «الوهیت» شامخ او را بسی تجلیل نمودیم. تمام پادشاهانی



که دربار گاههای خود بر تخت نشسته اند در سرتاسر چهار گوشه جهان از دریای علیا تا سفلی، کسانیکه در.... مسکن داشتند، تمام پادشاهان کشور باخترا که درخیمه ها مسکن داشتند خراج سنگینی برایم آوردند و در بابل برپایم بوسه زدند. از.... تاشهرهای «آشور» و «شوش»، «آ کاده»، «اشنونا» و شهرهای «زمبان»، «میورنو» «در» تا ناحیه سرزمین «گوتیوم» و شهرهای مقدس ماورای دجله که مدتهای مدیدی معابدشان دستخوش ویرانی بود خدایانی که مسکنشان در میان ایشان بوده همه اینهارا بجای خودشان برگردانده و در منزلگاه پایداری جا دادم.

من همه ساکنان آنهارا جمع آوری کرده و مناز لشان را بدانها باز گرداندم. خدای سومر و اکد که «نابونیدس» آنهارا به بابل آورده و خدای خدایان را خشمناک ساخته بود، من بخواست مردوک خدای بزرگ با صلح و صفا بجایگاه پسندیده خودشان باز گرداندم باشد که تمام خدایانی که من در پرستشگاه های شان مستقر ساخته ام روزانه بسود من در پیشگاه بعل و نبومرا دعا کنند تا عمر من دراز شود و باشد که بمردوک بگویند «کوروش پادشاه که ترا گرامی میدارد و فرزندش کمبوجیه.... بادا.

بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه اریامهر بزرگ ارشداران بیات های
 رهبری مجله برسیهای تاریخی بشرح زیر میباشد

الف - بیات ریه افتخاری :

تیمار ارشد رضا عظمی

تیمار ارشد علامه مزاربای

جناب آقای دکتر هوتک بناوندی

(وزیر جنگ)

(رئیس تاد بزرگ ارشداران)

(رئیس دانشگاه تهران)

ب بیات مدره :

تیمار سپهبد علی کریملو

جانشین رئیس تاد بزرگ ارشداران

تیمار سپهبد اصغر بهرشت

معاون هم آمینک کننده تاد بزرگ ارشداران

تیمار سپهبد حسین رستگار نامدار

رئیس اداره کنترولر تاد بزرگ ارشداران

تیمار سرشکر ابوالحسن سعادت مند

رئیس اداره روابط عمومی تاد بزرگ ارشداران

پ - بیات تحریری :

آقای دکتر شجاع الدین شفا

معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی

آقای دکتر خانبا بیانی

استاد تاریخ دانشگاه تهران

آقای دکتر عباس زریاب خونی

رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات تهران

آقای سید محمد تقی مصطفوی

استاد باستانشناسی

سرینک جهانگیر قائم مقامی

دکتر در تاریخ

سرینک یحیی شهیدی

مدیر مسئول دهمرد میر مجله برسی های تاریخی



کریترونگ نیشته او در کعبه زردشت

بقلم

پرویز رحیمی

دکتر در ایرانشناسی - استاد
گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

کرتیر و سنگ‌نیشته او در کعبه زردشت *

پیشگفتار

در جلد اول کتاب تمدن
ساسانی^۱ دانشمندان جمند علی-

سامی پس از گزارش مفصلی در
باره کعبه زردشت - بر گردانده

فارسی سنگ‌نیشته کرتیر

(Kardér) موبد بزرگ

شاهنشاهی ساسانی را که در

قسمت پائین بدنه خاوری کعبه

زردشت کنده شده است - نیز

آورده است.^۲ دانشمند گرانمایه

پیش از آوردن بر گردانده

فارسی سنگ‌نیشته یاد شده

مینویسد:

«... واينك ترجمه کتیبه

کرتیر بر بدنه کعبه زردشت

زیر کتیبه شاپور اول و مقدمه

مختصری که توسط ماری لوئیز -

بسم

بروسر - رحمی

(دکتر در ایرانشناسی)

* نویسنده محترم نام موبد بزرگ، موضوع این مقاله را «کردر» نوشته اند ولی چون در
بیشتر مقالات و نوشته های دیگر دانشمندان نام موبد بزرگ «کرتیر» نوشته شده است
و در همین مقاله هم مکرر کرتیر را می خوانیم لذا بهتر به نظر رسید نامی که بیشتر برای
همه آشنا است در اینجا ذکر گردد . **بررسیهای تاریخی**

(۱) علی سامی ، تمدن ساسانی (بخشی از مجموعه دروس در دانشکده ادبیات پهلوی) - ج اول

شیراز بهار ۱۳۴۲ . (۲) همان کتاب ص ۵۷-۳۳ .

شومون در جزوه سوم شماره ۲۴۸ مجله آسیائی پاریس منتشر گردیده و توسط دوست گرامی آقای رحیم افلاطونی دبیر فرهنگ و سرپرست آرامگاه سعدی ترجمه گردیده نقل میگردد»^۲

ترجمه فرانسه ماری لوئیز شومون Marie - Louise Chaumont به علت نارسائیها و نادرستیهای چندی که ناشی از دشواری کار بود چندان استوار و درست نیست و بر گردانده فارسی سنگنبشتهای پهلوی از زبان فرانسه هر چند هم که بوسیله مترجمی خوب و کاردان صورت گرفته باشد - ممکن است آنطور که شاید و باید برای فارسی زبانان سودمند نیفتد و افزوده بر آن ترجمه فارسی بخاطر دست بدست شدن نبشته نخستین و راستین نبودن بر گردانده فرانسه کمی پریشان است لذا بمورد دانست ترجمه کتیبه نامبرده را مستقیماً از نبشته پهلوی سنگنبشته کرتیر بفارسی نقل نماید و به محضر علاقه مندان عرضه دارد که در واپسین بخش این نوشته خواهد آمد.

یکبار مارتین اشپرنگلینگ Martin Sprengling که متن اصلی سنگنبشته کرتیر را رونویسی کرده بود - خود نبشته را با ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۹۵۳ در شیکاگو منتشر ساخت^۴. این ترجمه با اینکه هنوز نکات تاریکی همراه داشت راه را کمی هموار ساخت - به ویژه چاپ رونوشت نبشته کرتیر - دست پژوهندگان را در کار بررسی تا اندازه ای باز کرد. در بخش سوم این مقاله سنگنبشته کرتیر که بوسیله اشپرنگلینگ باز نویسی شده است برای بررسیهای آینده آورده میشود.

پس از اشپرنگلینگ - ماری لوئیز شومون Marie-Louise Chaumont در سال ۱۹۶۰ Transliteration (حرف بر گردانده؟؟) بهتری همراه يك ترجمه

(۳) همان کتاب ص ۵۴.

4) Third Century Iran-Sapor and Kartir (Chicago 1953).

فرانسه از سنگنبشته کرتیر را در پاریس به چاپ رساند^۵ و آقای علی سامی از همین ترجمه بهره گرفته‌اند.

سپس در سال ۱۹۶۹ فیلیپ ژینو Philippe Gigroux بندهائی از این سنگنبشته را مورد بررسی قرار داد^۶.

سنگنبشته کرتیر را پروسور والتر هینتز^۷ Walther Hinz ایرانشناس نامدار آلمانی در سالهای ۱۹۶۹/۷۰ نزدیک به چهار ماه - هر هفته یکساعت و نیم- در دانشگاه Georg August گوتینگن آلمان برای شاگردان خود از آنجمله نگارنده تدریس نمود. در هر نشست که بیشتر از یک بند خوانده نمیشد - یک یا دو واژه‌های سنگنبشته مورد بررسی ژرف قرار میگرفت و از همه امکانات موجود و پژوهش‌ها و گزارشهای دیگر دانشمندان که هر کدام با روش ویژه خود روی این سنگنبشته کار کرده بودند بهره‌گیری میشد. افزوده بر ساعات درس همواره شاهد بررسی همیشگی پروسور هینتز بودم که با دوستداری بیمانندی بیشتر ساعات هفته را به تحقیق یک یا دو واژه‌های سنگنبشته کرتیر میگذراند و سپس نتیجه مطالعات خود را در کلاس درس با شاگردانش در میان می‌گذاشت. چه بسا که هنگام درس به نکات تازه‌ای برمیخوردیم و مشکلی از مشکلات - به یاری همگان و نکته‌سنجی و تیزبینی پروسور هینتز حل میشد.

چندی بعد پروسور هینتز سنگنبشته کرتیر را در *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, Band 3, Berlin 1970. بنام «سنگنبشته مهین

5) Journal Asiatique 248 (Paris 1960), 339-379.

6) «L'inscription de Kartir à Sar Mashhad», Journal Asiatique Paris 1968. (387-418).

7) برای آشنائی بیشتر با پروسور هینتز و بدست آوردن فهرست کارهای او نگاه کنید به نوشته اینجانب: والتر هینتز - راهنمای کتاب - ج ۱۱ - ش ۹-۱۲ اسفند ۱۳۴۷ ص ۵۸۵-۵۸۱.

پریستار کرتیر در کعبه زردشت^۸ منتشر ساخت و نسخه‌ای از آن را برای نگارنده به دانشگاه اصفهان فرستاد. اینک به پاس کوششهای ارزنده اوست که برگردانده فارسی سنگنبشته را در ایران منتشر می‌سازم و ناگزیر از یادآوری هستم که هر گاه درنبنشته پهلوی به نکته‌دشواری برخورد کرده‌ام از ترجمه آلمانی پروفیسور هینتز بهره گرفته‌ام.



همکار ارجمند آقای محمد قائمی مدرس ادبیات باستانی ایران و کتیبه‌های هخامنشی در دانشگاه اصفهان باعلاقه‌مندی ترجمه نگارنده را از نوبانبنشته پهلوی برابری نموده و از لغزش‌های آن کاسته‌اند و همچنین متن فارسی ترجمه را با کلیل شیوا و نیرومند خود آراسته‌اند که از ایشان سپاسگزاری مینمایم. شاید بدون یاری و همپشتی ایشان متن فارسی ترجمه بصورت فعلی نبود.

۱ - کعبه زردشت چیست ؟

کارستن نیبور جهانگرد دانمارکی که در سال ۱۷۶۵ (مقارن با سال ۱۱۷۸ هجری) در زمان فرمانروائی زندیه به ایران آمده است و برای اولین بار در کتاب خود گزارشهای سودمندی درباره تخت جمشید داده است - درباره کعبه زردشت چنین مینویسد:

«جلوی کوهی که آرامگاهها و سنگ نگاره‌های پهلوانی رستم بر آن قرار دارد - بنای کوچکی از سنگ سفید ساخته شده است که فقط با دو قطعه سنگ بزرگ پوشیده شده است^۹ و سه گمان سه سامان ماندن این

8) Die Inschrift des Hohenpriesters Karder am Turm von Naqsh-e Rostam

۹) آقای علی سامی در کتاب تمدن ساسانی ج اول ص ۳۶ گزارش میدهد: «سقف برج کعبه زردشت را چهارسنگ یکپارچه قطور که هر کدام در حدود ۷/۶۰ متر طول و در حدود ۱/۹۰ متر عرض دارد پوشانده است. يك سنگ آن در اثر زلزله یا سایر عوامل کمی از جای خود تکان خورده و بخارج منحرف گردیده است.»

خانه به خاطر این دو قطعه سنگ است - زیرا هیچکس - بی آنکه خود را در خطر سقوط سنگهای سقف قرار ندهد - نمی تواند سنگهای ساختمان را جابجا بکند. در خانه خیلی از کف زمین بلندتر است - با این همه با سانی می توان درون آن رفت زیرا زیر در گاه کمی آسیب دیده است. این خانه اتاق چهار گوش است که هر گوشه آن ده پا درازا دارد و در در گاه گودی هائی برای پاشنه های در ساخته شده است. در این بنا سنگنبشته یاپیکر کننده ای به چشم نمی خورد. اتاق پنجره ندارد و نور از هیچ جایی - جز از تنها دری که روبه کوه است نمی تواند وارد اتاق شود. زیرا این اتاق به گمان اتاق دیگری وجود ندارد و این طور بنظر می آید که از آغاز پربوده است. بنا بر این ساختمان هیچگاه برای زندگی زندگان نبوده است - بلکه جایگاهی بوده است برای کفن و دفن و یا امانت گذاشتن مرد گانی که در آرامگاههای دل کوه خفته اند.^{۱۰} و دکتر فردیناند یوستی Ferdinand Justi ایرانشناس فقید آلمانی - اولین کسی است که نگاره ای دقیق از کعبه زردشت و نقش رستم را (ش ۱) در کتاب خود بنام « تاریخ ایران باستان » آورده است که در سال ۱۸۷۹ در برلین بچاپ رسیده است.^{۱۱}

سه سال پس از یوستی - مادام دیولافوا (در سال ۱۸۸۱) به ایران آمد. این جهانگرد فرانسوی در سفرنامه خود همراه یک نقاشی بسیار دقیق (ش ۲) از کعبه زردشت (بدون آرامگاهها و سنگ نگاره های نقش رستم) چنین گزارش داد:

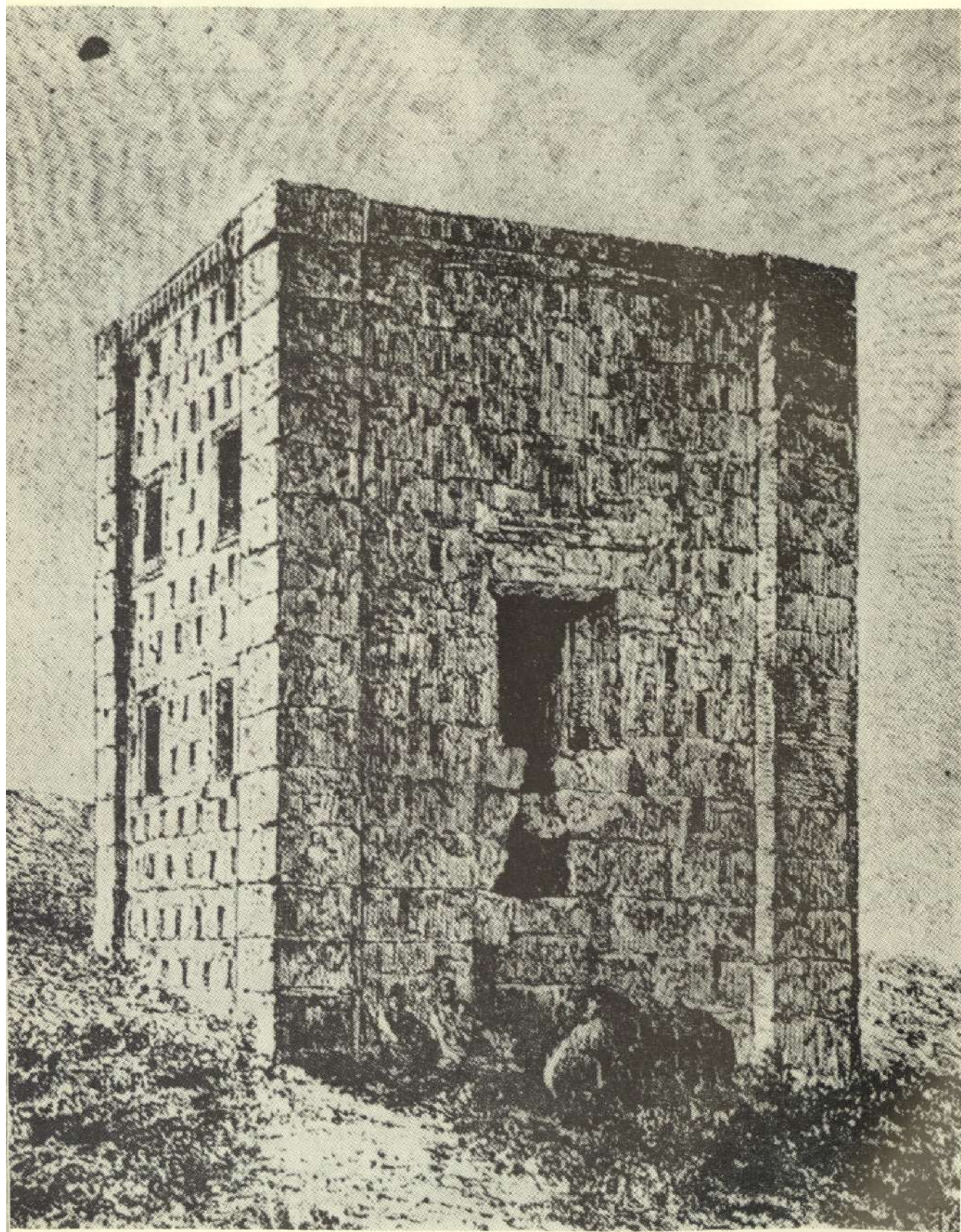
« . . . و بعد یک بنای چهار ضلعی را دیدیم که در مقابل دیوارهای صخره واقع بود. هر یک از سطوح آن مانند سطوح بنای خرابی بود که در دشت پلوار دیده بودیم و ما رسل تصور میکرد که قبر کامبیز پدر سیروس باشد. در بنای مادر سلیمان فقط یک بدنه هنوز باقی است اما در اینجا بنای مقبره سالم

10) Carsten niebuhr reisebeschreibungen nach arabien und anderen umliegenden laendern, Bd. II, Kopenhagen 1778.S. 159

11) Geschichte des alten Persiens, Berlin 1879.



ش - ۱ - منظره عمومی نقش رستم از کتاب « تاریخ ایران باستان » نوشته دکتر
فردیناند یوستی - برلین ۱۸۷۹ (بزبان آلمانی) - ص ۱۱۰
زیرعکس نوشته شده است : « نقش رستم »



ش ۲- کعبه زردشت از سفرنامه مادام دیولافوا - ص ۳۷۳
در سفرنامه مادام دیولافوا زیر این عکس نوشته شده: «مقبره موقتی در نقش رستم»

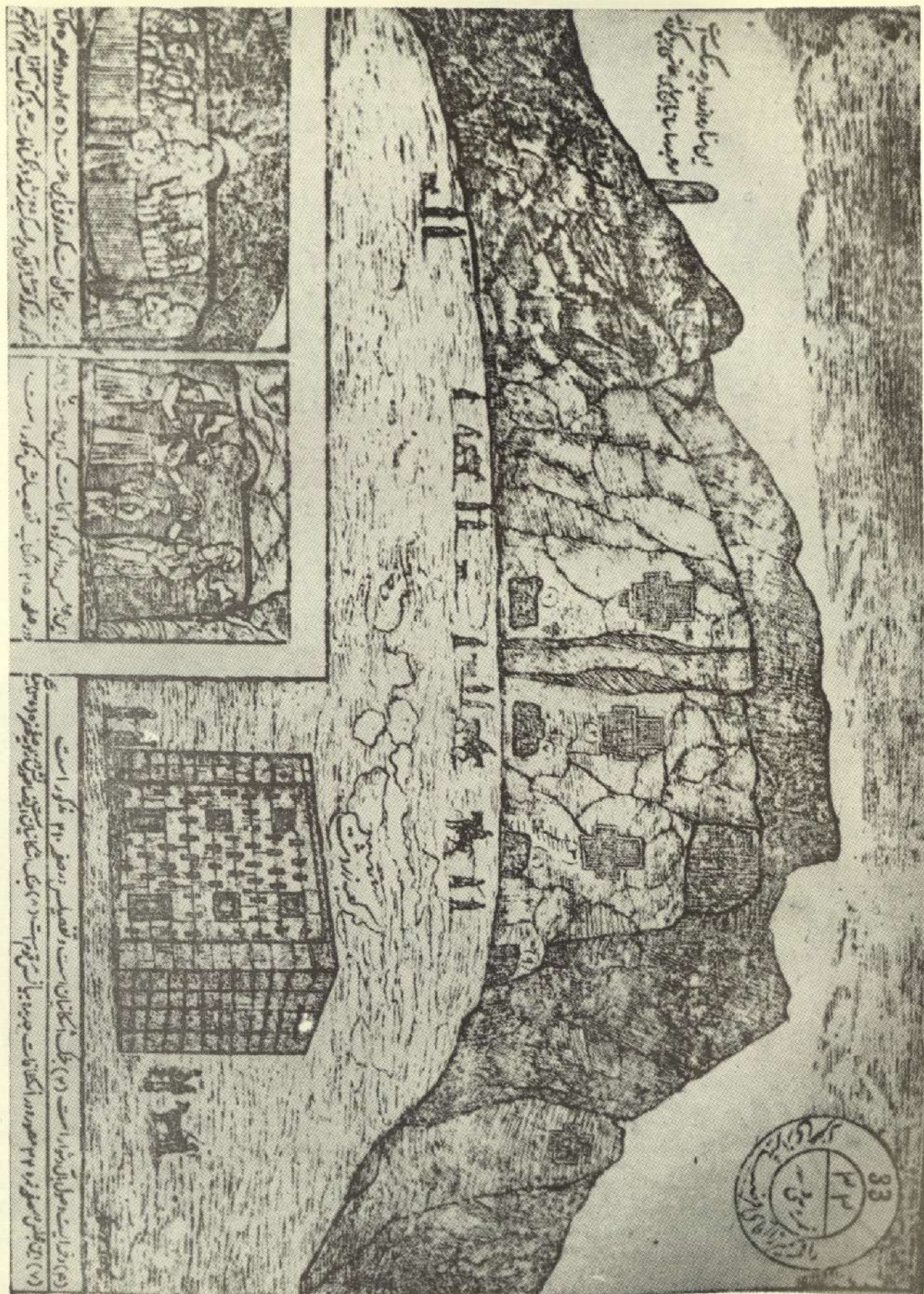
است و حتی یکی از سنگهای آن نیفتاده است. شکل کلی بنا مانند برج مربعی است که قاعده آنرا پر کرده باشند. در قسمت فوقانی آن فقط يك اتاق دیده میشود که شکل ساده ای دارد ولی سقف آن با سنگهای تراشیده قشنگی با کمال مهارت پوشیده شده و این سنگها با استادی بهم اتصال یافته اند^{۱۲}. دیوارها برهنه و زوایای آن قائمه است و فقط يك در گاه با ابعاد محدودی این اتاق كوچك را با خارج مربوط میسازد. پلکانی هم داشته که به وسیله آن بالا میرفته اند. شالوده آن برجاست ولی سنگهای آن کنده شده است. دو شكاف متوازی هم در محور در گاه آن حفر شده تا بتوان بسهولة تابوتی را در موقع ورود و خروج در روی آنها لغزاند. این بنا هم مانند بنای مشهد مرغاب کنگره ای در بالای خود دارد و صفحات بزرگ سنگ سخت سیاه در سه بدنه آن قرار گرفته که شبیه به پنجره هستند اما در واقع بیش از يك مدخل ندارد. نظر به شکافی که در اینجا به طور استثناء دیده میشود - شوهرم تصور میکند که این بنا مانند برجهای گبران دخمه ای بوده است - برای سپردن جنازه شاهان و همینکه جنازه پوسیده و تجزیه میشده آنرا به مقابر زیر زمینی منتقل میکردند»^{۱۳}.

از آوردن این دو نقل قول دراز دو منظور بود: یکی اینکه با کعبه زردشت آشنائی بیشتر داشته باشیم و دیگر يك نتیجه گیری از برابری دو گزارش که خواهد آمد. از منابع ایرانی دوران گذشته کتاب «آثار عجم»^{۱۴} تصویری نسبتاً ساده (ش ۳) و گزارشی کوتاه درباره کعبه زردشت دارد. چون از قرائن معلوم

(۱۲) «... از سنگهای گران وزن حجیم ساخته شده و با نهایت استادی و ظرافت آنها را درز گیری و بر رویهم استوار ساخته اند و همانطور که معمول سایر سنگ کاریهای هخامنشی بوده با بستهای آهنی دم چلچله ای بیکدیگر متصل و مستحکم گردیده ...» علی سامی: تمدن ساسانی - ج اول ص ۳۶.

(۱۳) سفرنامه مادام دیولافوا - ترجمه و نگارش فره وشی - تهران ۱۳۳۲ - ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

(۱۴) میرزا فرصت شیرازی: آثار عجم - چاپ دوم - بمبئی ۱۳۵۴ ه.ق. - ص ۲۱۶ و ۲۱۷.



ش ۳- منظره عمومی نقش رستم از آثار عجم فرصت شیرازی بین ص ۲۱۸ و ۲۱۹

است که گزارش نویسنده آثار عجم بر پایه نوشته‌های پژوهندگان غربی است از آوردن آن خودداری میشود.

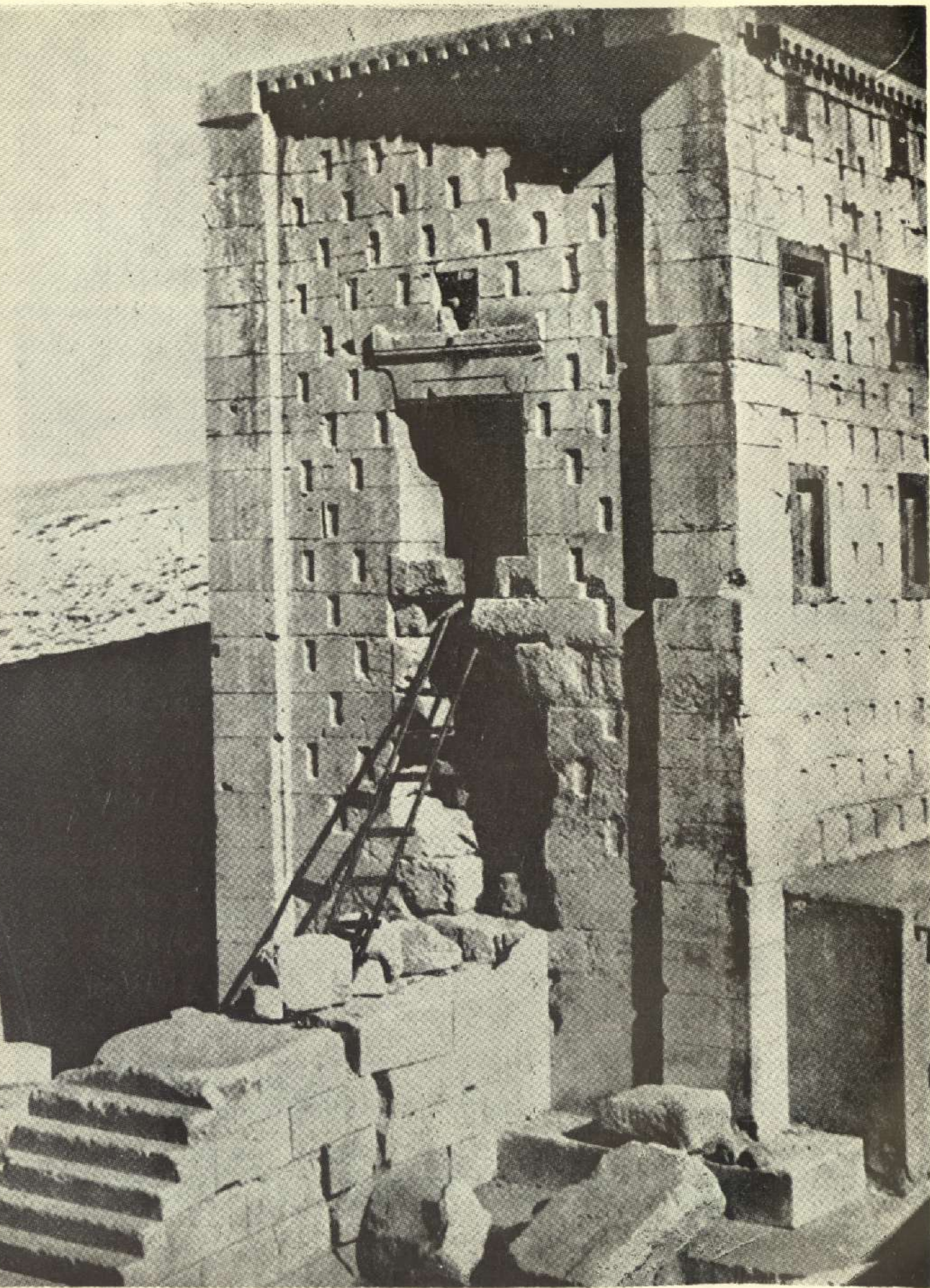
در سال ۱۳۱۶ خورشیدی از طرف بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو - به رهبری اریک اشمیت Erich F Schmidt چهار سمت بنای کعبه زردشت خاک - برداری شد^{۱۵} و بدین ترتیب بخش بسیار ارزنده کعبه زردشت که از زمانی نامعلوم در زیر خاک بود آزاد گردید. پس از این خاکبرداری این بنای تاریخی چهره تازه‌ای به خود گرفت: بنای مکعب مستطیلی بسا پلکانی سنگی و سه سکودر سه سمت دیگر (ش ۴). اما سوای این دگرگونی ظاهری با خاکبرداری اطراف کعبه زردشت یکی از درخشان‌ترین برگزیده‌های تاریخ میهن ما در پرتو روشنائی تاریخ قرار گرفت:

در سه سمت کعبه زردشت - بر فراز سکوها - نه تنها از شاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۱ م) سنگنبشته مهمی به سه زبان پهلوی و اشکانی و یونانی بدست آمد - بلکه در زیر سنگنبشته شاپور اول سنگنبشته دیگری از کرتیر - موبد بزرگ هفت شاهنشاه ساسانی نیز به خط پهلوی یافته شد که از نظر تاریخ سیاست مذهبی - به ویژه در زمان دوره ساسانی - بسیار سودمند است.

بر گردانده فارسی این سنگنبشته که ۱/۸۶ متر درازا دارد و از ۱۹ بند تشکیل شده است هدف ویژه این نوشته است. ابتدا خواهیم کوشید که با کعبه زردشت بیشتر آشنا شویم و سپس کمی به خود کرتیر خواهیم پرداخت و پس آنگاه بر گردانده فارسی سنگنبشته او را خواهیم آورد.

همچنانکه در پیشگفتار این نوشته گفته شد - درباره نمای برونی و درونی و چگونگی کعبه زردشت دانشمند ارجمند آقای علی سامی در کتاب خود «تمدن ساسانی» (ج اول - ص ۵۷ - ۳۳) گفتاری آورده‌اند. شاید در باره ساختمان کعبه زردشت در کتاب یاد شده چیزی فرو گزار نشده باشد - اما

15) E. Schmidt: The Treasury of Persepolis and other discoveries in the homeland of the Achaemenians. Chicago 1939, p. 103.



ش ۴- کعبه زردشت : پله‌ها و تنها در ورودی - عکس از رستمی

چون چگونگی استفاده از این بنای باستانی هنوز برای تاریخ‌نویس و باستان‌شناس روشن نیست - جادارد که در اینجا یک بار دیگر به انگیزه ساختمان کعبه زردشت بپردازیم. بدیهی است آنچه که گفته می‌آید چیزی جز اندیشه‌ای برپایه اندیشه دیگران نخواهد بود :

در برداشت‌هایی که تا کنون شده است - برخی آنرا آرامگاه همیشگی - بعضی جایگاه آتش مقدس (آتشگاه) و برخی دیگر نیز جایگاه اوستا و پرچم‌های شاهی دانسته‌اند .

درباره اینکه کعبه زردشت جایگاه نگاهداری اوستا و کتابهای دینی دیگر و پرچم‌های شاهی بوده است میتوان گفت :

۱ - اتاقلک کوچک کعبه زردشت برای نگاهداری اوستا و کتابهای دینی دیگر و پرچم‌های شاهی بسیار کوچک است . برای چنین خواستی جایگاهی فراختر و بزرگتر لازم بود .

۲ - آسان نمیتوان پذیرفت که به جای کاخهای بزرگ و گوناگون شاهنشاهان هخامنشی و ساختمانهای سازمانهای اداری و دولتی - جایی چنین دور از کاخها - برای نگاهداری اوستا و پرچم‌های شاهی برگزیده شود .

۳ - چون برج دیگری مانند برج کعبه زردشت در پاسارگاد بنام زندان سلیمان (ش ۵) وجود دارد - نمیتوان پذیرفت که شاهان هخامنشی جایگاه اوستا و پرچم‌ها را عوض کرده‌اند .

۴ - هنوز این مسئله که آیا در زمان هخامنشیان خط اوستائی وجود داشته است یا نه بدرستی حل نشده است و بیشتر میتوان پنداشت که خط اوستا دست کم در زمان سلوکیها و یا اشکانیان پدید آمده باشد^{۱۶} - بنابراین تا یافتن جواب این مسئله شاید درست نباشد که کعبه زردشت را جایگاه نگاهداری اوستا بدانیم. البته عکس قضیه درست است یعنی اگر به یقین میدانستیم که کعبه

16) Walther Hinz: Zarathustra, Stuttgart 1961, (S. 13ff.).



ش ۵ - برج سنگی در پاسارگاد - عکس از رستمی

زردشت برای نگاهداری اوستاساخته شده است - آنگاه میتوانستیم از این آگاهی بجای دلیلی برای بودن خط اوستا در زمان هخامنشیان بهره بگیریم! ۵ - اینکه در بند سوم سنگنبشته کرتیر میخوانیم: که «این بن خانك ترا بود - چنان کن که دانی برای ایزدان و ما بهتر است» سبب شده است که برخی از دانشمندان از آن جمله اشپرنگلینگ^{۱۷} هنینگ^{۱۸} و سپس پروفیسور هینتز^{۱۹} بر این عقیده باشند که منظور از «بن خانك» کعبه زردشت است. البته هینتز کمی از دشواری مسئله به این ترتیب میکاهد که مینویسد نام «بن خانك» را برای کعبه زردشت دست کم در زمان ساسانیان میتوانیم براحتی بپذیریم. اما برای زمان هخامنشیان احتیاج به بررسیهای بیشتری میباشد. پس زمانی که کعبه زردشت برای نگاهداری اوستا در نظر گرفته شده است نزدیک به ۷۵۰ سال عمر داشته است.

بنابر آنچه گفته آمد نمیتوان باستناد این که کعبه زردشت بن خانك بوده است - آنجا را جایگاه نگاهداری اوستا بدانیم و اگر چنین است دست کم از زمان ساسانیان. و کسانی هم که باستناد نوشته فارس نامه ابن بلخی «کوه نفشت» یا «کوه نبشت» کعبه زردشت را جایگاه اوستا میدانند چنانکه به نوشته همان کتاب کمی پیشتر از کلمه «کوه نفشت» بنگرند آنجا که مینویسد:

«... و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب زند آورده بود بحکمت و بر دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود بزر و شتاسف آنرا قبول کرد و باستخر پارس کوهی است - کوه نفشت گویند.»

در پندار خود تردید خواهند کرد زیرا کتابی که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته شده باشد آیا در اناك کعبه زردشت میگنجد؟!

17) Third Century Iran-Sapor and Kartir, Chicago 1953, (S. 49).

18) In seiner Einfuehrung zum Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part III, Volume II, Nasq-e Rustam 1-48, London 1957, (S.I.)

19) Zarathustra, S. 16ff.

نگارنده با احتیاط از خود میپرسد آیا برآستی منظور شاپور اول (در خطاب خود بر کرتیر) از «بن خانك» کعبه زردشت بوده است؟ آیا منظور او خانمان ایرانیان و چیز شبیه میهن نبوده است؟ و شاپور نمیخواست است که بگوید: « این سرزمین را بتو میسپارم چنان کن که دانی برای ایزدان و ما بهتر است »؟ البته اگر این پیشنهاد را بپذیریم باید بگوییم که منظور شاپور امور مذهبی ایران زمین بوده است.

يك باردیگر بر گردیم به بند دو و سه سنگنبشته کرتیر. آنجامیخوانیم: « . . . بفرمان شاپور شاهنشاه و همپشتی ایزدان و شاهنشاه - شهر بشهر - جابجا - بس کردگان ایزدان (کارهای دینی) افزایش گرفت و بس آذرورهران (آتشکده بهرام) نهاده شد و بس مغمردان خوشبخت و آبادان بودند و بس آذران (آتشکده‌ها) و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه و مستمری مهر کرد). و هرمز و ایزدان را بزرگ سود رسید - و اهریمن و دیوان را بزرگ گزند بود. و این چند آذر و کردگان که بنو شتم - انجام آنرا شاپور شاهنشاه - پیش شاهزادگان بمن سفارش کرد: که این بن خانك ترا بود - چنان کن که دانی برای ایزدان و ما بهتر است » .

از گفتار بالا نتیجه میگیریم که کعبه زردشت جایگاه نگاهداری اوستا نبوده است و اگر هم بوده است ۷۵۰ سال پس از بنایش بدست داریوش بزرگ در زمان ساسانیان برای این منظور در نظر گرفته شده است . اینک بپردازیم به دوامکان دیگر: آتشگاه و آرامگاه .

در این دو مورد دلائلی که میشود آورد آن چند پریشان و گوناگون است که برآستی باسانی نمیتوان - حتی پس از اقامه دلیل تصمیم گرفت . اگر کعبه زردشت را آتشگاه و جایگاه نگاهداری آتش مقدس بدانیم آنگاه میتوان گفت :

۱ - در بررسی های درون اتاقك رد آتش و سوختگی سنگها بهیچروی

بدست نمیآید. اگر بگوئیم که آنجا جایگاه آتش مقدس بوده است تا بتوان در آئین‌های ملی و دینی به کمک آن آتش‌های دیگری در محرابها و آتشدانها برافروخت - باید جایی اجاق مانند در کف اتاق در نظر گرفته میشد تا از پراکندگی آتش مقدس جلوگیری شود و همچنین نگهداری آن آسانتر باشد. برآستی به گمان نمیکنجد که سازندگان این بنای استوار و پرهزینه به اندیشه ساختن يك جایگاه کوچک برای آتش مقدس در درون اتاق نیفتاده بوده باشند تا مگر از پراکندگی آتش و خاکستر جلوگیری شده باشد. در محراب‌های آتش که بجا مانده است چنین جایگاهی پیش‌بینی شده است ۲۰.

۲ - در درگاه ورودی اتاقك كعبه زردشت (ش ۶) جای چرخش پاشنه‌های دری بسیار سنگین و کلفت هنوز بجاست. دور است که آتش در اتاقی بی‌منفذ و پنجره با دری بسیار کلفت - نگهداری شود. آیا در در ورودی سوراخهایی برای این منظور تعبیه شده بوده است؟ در این صورت آیا - بطوریکه از جای پاشنه‌ها معلوم است - در ورودی کلفت نبوده است؟ آیا بهتر نبوده است که در كعبه زردشت بجای دولت دارای يك لت باشد - تا سوراخهای هواکش را بهتر بتوان ساخت؟

پروفسور هینتز مینویسد اتفاقاً این بی‌منفذی دلیل بر آتشگاه بودن كعبه زردشت است زیرا گل آتش در زیر خاکستر پنهان بوده است و به هوای چندانی احتیاج نداشته است و سپس برای اثبات نظر خود در کتاب «زردشت»^{۲۱} (ص ۱۴۵ به بعد) گفتاری دراز می‌آورد.

پروفسور هینتز معتقد است که هر سه برج باستانی: برج كعبه زردشت در نقش رستم - برج معروف بزندان سلیمان در پاسارگاد و برج نورآباد (ش - ۷) بین کازرون و فهلیمان را باید با هم بررسی کنند.

۲۰. نگاه کنید به اقلیم پارس - سید محمد تقی مصطفوی - تهران ۱۳۴۳ - ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۴۴.
21) Zarathustra, Berlin 1961.



ش ۶- در ورودی کعبه زردشت - در قسمت بالا جای پاشنه‌های بالائی در دیده
میشود - عکس از رجبی



ش ۷- برج تورآباد - عکس از رستمی

در هزار و شصده متری سمت شمالی برج پاسار گاد يك جفت محراب سنگی ۲۲ وجود دارد که بقول هینتزر - آتش از آتشگاه زندان سلیمان در ظرف مخصوصی به محراب منتقل میشده است. (ش-۸) در نقش رستم نیز دو برج سنگی کوچک دیده میشود که آنها را از سنگ کوه تراشیده اند و بر بالای آنها گودالهایی که جایگاه آتش بوده است دیده می شود ۲۳. برای این دو برج نیز که محراب آتش بوده است آتش از آتشگاه کعبه زردشت آورده میشده است.

در نورآباد نیز مانند کعبه زردشت پلکانی سنگی به اتاقی که در نیمه دوم برج قرار دارد منتهی میشود. فرقی که برج نورآباد با کعبه زردشت دارد این است که در درون اتاقك برج نورآباد پلکانی دیگر به بام برج منتهی میشود. بقول گیرشمن در این بام دو محراب آتش وجود داشته است. ۲۴ به این ترتیب پروفیسور هینتزر معتقد است که کعبه زردشت و برج معروف به زندان سلیمان در پاسار گاد و برج نورآباد هر سه آتشگاه بوده اند که در آنها آتش مقدس نگاهداری میشده و هنگام آئین های دینی آتش به محرابها منتقل میشده است. ۲۵ اگر نظریه هینتزر را بپذیریم این سؤال پیش می آید که پس چرا در پاسار گاد و نقش رستم محرابها اینقدر با آتشگاههای اصلی فاصله داشته است؟ افزوده بر این راه بین آتشگاهها و محرابها چندان مساعد نیست. چرا محرابها در نزدیکی آتشگاهها و یا بالعکس آتشگاهها کنار محرابها ساخته نشده است؟ دلیل بسیار جالبی که پروفیسور هینتزر بر آتشگاه بودن کعبه زردشت می آورد ۲۶ از سنگنبشته بزرگ داریوش در بیستون است. میدانیم هنگامیکه جانشین کورش بزرگ کمبوجیه دوم در سال ۵۲۵ پیش از میلاد در مصر بود

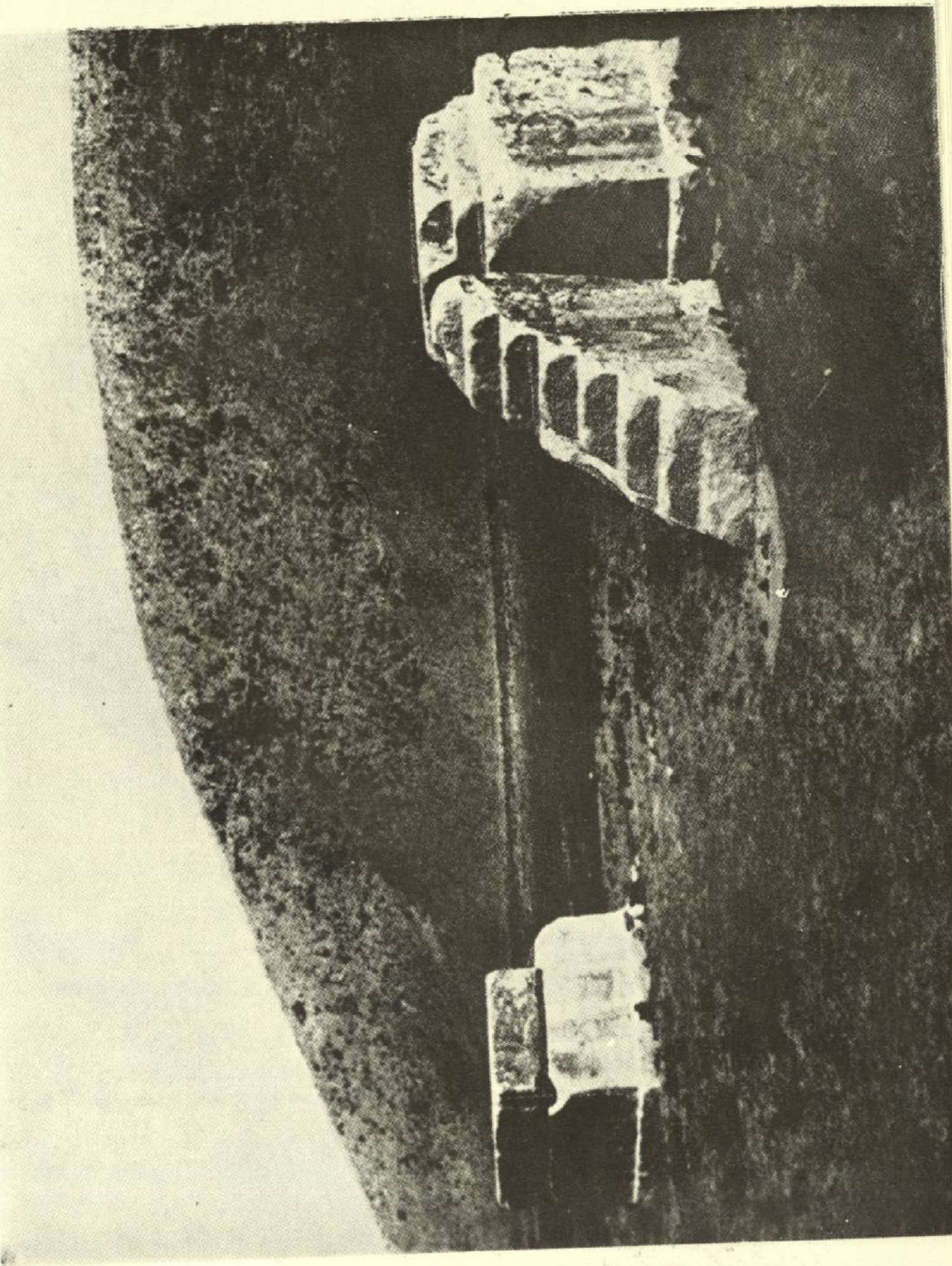
۲۲) اقلیم پارس - ص ۱۵-۱۴.

۲۳) اقلیم پارس - ص ۴۱

24) La Tour de Nourabad. Étude sur les temples iraniens anciens (Syria 24 «1944-45» 175-193, 184).

25) Zarathustra 148ff.

26) Zarathustra 150.



ش ۸- دو محراب سنگی کوروش در پاسارگاد - عکس از رجیبی

گئومتای مغ که از راز پنهان کشته شدن بردیا برادر کمبوجیه بدستوی آگاه بود - غیبت کمبوجیه را غنیمت شمرده و در تاریخ یازدهم مارس ۵۲۲ پیش از میلاد در پاسار گاد خود را بنام بردیا برادر کمبوجیه شاهنشاه ایران خواند و بفرمانروائی نشست.

کمبوجیه چون این گستاخی بشنید فوراً راه ایران پیش کشید - اما در ماه ژوئیه همان سال در میان راه بنا گهان در گذشت. داریوش که خود از خاندان هخامنش بود - با یاران خود برای بدست آوردن تاج و تخت نیاکان خود و ایجاد امنیت - علیه بردیای دروغین بمبارزه برخاست و سرانجام او را در ماد - در ۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ پیش از میلاد شکست داده و کشت. داریوش در یادآوری این رویداد زمان ساز - در بزرگترین کلاننامه ایران زمین در بیستون مینویسد:

«... شاهی را که از تخمه ما گرفته شده بود - آنرا من دوباره بر پا ساختم. من آنرا در جایش ایستاندم. آنچنانکه پیش از آن بود آنچنان کردم. پرستشگاههایی را که گئومتای مغ ویران کرده بود باز ساختم.»

علت خراب کردن بناهای دینی را از طرف گئومتاهینتیز، این میدانند که مغان معمولاً از مادها بودند و با آئین زردشت چندان میانه خوبی نداشتند. ۲۷. اگر گستاخی نباشد - دو چیز مرانسبت پذیرفتن رأی استاد گرانمایه ام پروفیسور هینتیز سست میسازد:

۱ - واژه فارسی باستان «نی‌ساریم» (Niyacârayam) یعنی دوباره ساختم و عبارت دیگر بازسازی کردم. پس داریوش تنها پرستشگاههایی را که ویران شده بود باز ساخته است. و فقط همین. زیرا اگر خود داریوش نیز پرستشگاهی ساخته بود - آنچنانی که ما داریوش را میشناسیم - حتماً از آن مستقلاً یاد

27) Zarathustra 150f.

کرده بود. بنابراین به آسانی شاید نتوان گفت که چون برج زندان سلیمان در پاسارگاد بدست گئومتا ویران شده است - داریوش کعبه زردشت را بنا کرده است. وانگهی برج زندان سلیمان هنوز ویرانه است و گمان نمیرود که بازسازی داریوش آنچنان بی بنیاد بوده باشد که بنای یادشده دوباره بویرانی کشیده شود.

میدانیم که بنای چنین ساختمانی - بادر نظر گرفتن شیوه کار آن زمان بسیار بدرازا میکشیده است و میدانیم که داریوش ابتدا بازسازی کرده است و سپس دارائی بغارت رفته مردم را بازستانده است زیرا داریوش در سنگنبشته خود بیستون یادآور میشود که پس از بازسازی پرستشگاههایی که بدست گئومتا ویران شده بود چرا گاهها ورمهها و غلامان و خانههایی را که از مردم ستانده شده بود - همه آنها را بصاحبان خود باز گردانده است. یعنی بطوری که از سنگنبشته بیستون^{۲۸} برمیآید داریوش ابتدا بازسازی بناهای مذهبی را بپایان رسانده و سپس بکار مردم رسیده است. از سوی دیگر میدانیم که داریوش در سال اول فرمانروائی خود تقریباً راه شهریاری خود را هموار ساخته است^{۲۹} - پس کعبه زردشت که نمیتواند در زمانی کمتر از یکسال ساخته شود اقلاً مستقیماً با گزارش سنگنبشته بیستون پیوستگی پیدا نمیکند.

۲ - فرض بر اینکه برداشت ما از جریان باز سازی و یا اصلاً از «نوسازی» مطابق میل ما گزارش شده است - از کجا معلوم که بازسازی (ویانوسازی) پرستشگاهها به دو برج کعبه زردشت و زندان سلیمان بر میگردد. ما که هنوز نمیدانیم که زندان سلیمان پرستشگاه بوده است یا نه؟ شاید اگر پرستشگاه بودن زندان سلیمان بدیهی بود آنگاه کارمادر داوری کمی آسانتر میشود. می بینیم که کعبه زردشت میتواند بدلائلی آتشگاه باشد و بدلائلی

(۲۸) سنگنبشته بیستون (بند ۶۱ تا ۶۴).

29) W. Hinz: «Das erste Jahr des Grosskoenigs Dareios» ZDMG Bd. 92, 1938, S. 136-163.

نباشد. بهر صورت برای نگارنده اینکه در اتاقك کعبه زردشت جایگاهی ویژه برای نگاهداری آتش در نظر گرفته نشده است کمی آتشگاه بودن آنرا غیر ممکن میسازد.

و اما این که کعبه زردشت آرامگاه همیشگی و یاموقت بوده است:

۱ - کعبه زردشت اگر هم از نظر شکل ظاهری شباهتی به آرامگاه کورش - کبیر ندارد - از نظر ساختمان بویژه از نظر شکل اتاقك خود - شباهتی زیاد با آرامگاه کورش در پاسارگاد دارد. مصالح ساختمانی هر دو بنا نیز یکی است.

۲ - نزدیکی بسیار این بنا به آرامگاههای شاهان هخامنشی - به ویژه روبرو بودن آن با آرامگاه چیزی است که به آسانی نمیتوان از آن گذشت. شاید نخستین آرامگاهی که در نقش رستم پدید آمده است کعبه زردشت بوده باشد (!) اما پیش از اینکه کسی در آنجا دفن گردد - سازنده اش ب فکر ساختن آرامگاهی پرشکوهتر افتاده است و سپس ساختن آرامگاه پرشکوهی را در دل کوهها فرمان داده است.

دور هم نیست که کعبه زردشت آرامگاه عزیزی از اردشیر اول بوده باشد زیرا در آن درست روبروی آرامگاه اردشیر میباشد. البته در این صورت این مسئله پیش میآید که آیا واقعاً کعبه زردشت بفرمان داریوش ساخته است؛ و یا اینکه این «عزیز» ابتدا در بنای کعبه زردشت دفن گردیده و سپس اردشیر آرامگاه خود را ساخته است. این در آن صورت است که داریوش ابتدا کعبه زردشت را برای خود ساخته و سپس ب فکر ساختن آرامگاهش در دل کوه افتاده باشد.

۳ - اگر کعبه زردشت را آتشگاه بنامیم میبایستی از این نوع آتشگاهها در سراسر ایران بشماره زیادی هنوز هم در دست باشد - زیرا نمیتوان پذیرفت که شاهان هخامنشی در زمان فرمانمائی خود فقط يك یا دو آتشگاه استوار بنا نموده باشند. دست کم در هگمتانه (همدان) و سوزا (شوش) همانند هائی

از این آتشگاه میبایستی درست میبود. اما اگر کعبه زردشت را آرامگاه بدانیم چون شماره شاهان هخامنشی محدود است - به مسئله یاد شده برخورد نمیکنیم.

۴ - آقای علی سامی دری مانند در اتاقک کعبه زردشت «در سال ۱۳۳۷ در جلوی آرامگاه اردشیر سوم در تخت جمشید ضمن خاکبرداری های حریم آن آرامگاه پیدانمود که قطعات شکسته آن به موزه تخت جمشید منتقل و در جایی وصالی و نصب شد. « ۳۰

۵ - اگر بیاد داشته باشیم در آغاز این گفتار در گزارش کارستن نیبور خواندیم :

« . . . و به گمان بسامان ماندن این خانه به خاطر این دو قطعه سنگ است زیرا هیچ کس - بی آنکه خود را در خطر سقوط سنگهای سقف قرار ندهد نمیتواند سنگهای ساختمان را جابجا کند. در خانه خیلی از کف زمین بلندتر است با این همه به آسانی میتوان درون آن رفت زیرا زیر درگاه کمی آسیب دیده است » .

و در گزارش مادام دیولافوا خواندیم :

« . . . پلکانی هم داشته است که وسیله آن بالا میرفته اند . شالوده آن برجاست ولی سنگهای آن کنده شده است » .

آیابه گمان نمیکنجد که مردمی سودجو - بخاطر دست یافتن به گوهرها و زیورهای درون آرامگاه - چون از هیچ نقطه ای دیگری نمیتوانسته اند بدرون آرامگاه رابند - با خراب کردن پلهها - بدرون راه یافته اند؟ در اینصورت میتوان پنداشت که در گم شده کعبه زردشت - ابتدا پس از جای گرفتن مرده در درون آن جا اندازی شده و سپس آخرین بخش پلهها (درست زیر درگاه) ساخته شده است .

(۳۰) تمدن ساسانی - ج اول ص ۳۸ و همچنین ص ۲۵۵ مجلد چهارم گزارشهای باستانشناسی تألیف علی سامی شیراز ۱۳۳۸ .

همچنانکه در آغاز این گفتاری یاد آوری شد - این برداشت ها همه جز اندیشه - هائی برای پی بردن به منظور از ساختمان کعبه زردشت نیست . بدیهی است در چنین مواردی امکان پیش داوری و پندار و گمان نادرست زیاد می رود . امید است که این نوشته - با تمام نادرستی هائی که میتواند داشته باشد سودمند افتد .

۲- کرتیر کیست ؟

در باره کرتیر که بی گفتگوی یکی از برجسته ترین چهره های تاریخ ایران زمین در سده سوم میلادی است تا کنون - به ویژه در ایران - بسیار کم نوشته شده است و شاید هنوز چگونگی زندگی و کارهای شخصی و دینی و سیاسی این مرد بزرگ تاریخ - تا آنجا که منابع تاریخی امکان میدهد - بررسی نشده باشد . خوشبختانه با بیرون آمدن قسمت پائین « کعبه زردشت » از زیر خاک - یکی از بزرگترین کارنامه های تاریخ میهن ما در روشنائی تاریخ قرار گرفت . پروفیسور والتر هینتز که در بخش پیشین با او آشنا شدیم - در کتاب خود بنام Altiranische Funde und Forschungen (Berlin 1969) ^{۳۱} - بر بنیاد سنگنبشته های کرتیر اند کسی ارزنده درباره او نوشته است که در اینجا بخشهایی از آن که ما را در شناسائی کرتیر بیشتر یاری میدهد آورده میشود :

کرتیر در زمان اردشیر - بنیان گزار شاهنشاهی ساسانی - که در سال ۲۴۱ میلادی در گذشت یک پرستار ساده بود . چون پس از اردشیر - شاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۱ م) جانشین پدر شد - کرتیر را سرپرست انجمن مغان (مغوستان) ساخت . با این حال عنوان او همچنان « اهربد » (هیربد) ماند .

شاپور هنگامیکه در سال ۲۶۰ م در سنگنبشته ای بزرگان کشورش را بر می شمرد - نام کرتیر را پس از نام نایب السلطنه (بدخش) و پیش از نام شهربان (ساتراپ) بیشاپور و پانزده درباری دیگر می آورد .

31) S. 189-228 (IX Kardars Felsbildnisse).

کرتیر در زمان پسر شاپور - هرمزد (۲۷۳ - ۲۷۲ م) به مقام «هرمزد - هوبد» ارتقاء درجه یافت. ما اینجا برای نخستین بار با عنوان «مغبد» (موبد) روبرو میشویم. کرتیر در مقام نوین به همه مغان کشور فرمانفرما بود. علاوه بر این کرتیر از شاهنشاه بدریافت «کمر و کلاه» سرافراز گردید و ارج و پایه بزرگان یافت.

هرمزد اول در ۴۲ سالگی در سال ۲۷۳ م در گذشت و پس از او برادرش بهرام اول به شاهنشاهی ایران رسید. بهرام اول که شاید در سال ۲۱۵ چشم به جهان گشوده بود در هنگام شهریاری تقریباً ۵۸ ساله بود. پیگردوسپس کشتن مانی را در زمان بهرام اول (در سال ۲۷۶ م) - میتوان آغاز نیرومندی سیاست مذهبی کرتیر بشمار آورد^{۳۲}. این نیرومندی سیاسی و مذهبی سبب شد که آئین زردشت بگونه یک دین رسمی استوار در آید. البته کرتیر در جهان بینی دینی خود - نخست در زمان بهرام دوم به کامیابی رسید. در بر شمردن اعضای خانواده شاهنشاهی - به نام بهرام دوم بر نمیخوریم دور نیست که او در سال ۲۶۱ چشم به جهان گشوده باشد. در این صورت هنگامی که بهرام دوم بر تخت نشست - ۱۵ سال بیشتر نداشت. اگر هم بپذیریم که بهرام دوم در زمان نگارش سنگنبشته شاپور - در سال ۲۶۰ م چشم به جهان گشوده است و پدر بزرگش بخاطر خردی سن او در سنگنبشته اش از او یادی نکرده است - باز هم او نباید هنگام نشستن بر تخت در سال ۲۷۶ م بیشتر از ۱۷ و یا ۱۸ سال داشته باشد. از سوی دیگر نرسی پسر کوچک شاپور در سال ۲۳۵ متولد شده بود. این که نرسی از رسیدن به شاهنشاهی بازماند میتواند تا اندازه ای نتیجه کوشش های کرتیر بوده باشد. زیرا او از زمان بهرام دوم نیروی بی پایان خود را آغاز میکند.

(۳۲) درباره مبارزه کرتیر با مانی نگاه کنید به:

Geo Widengren:

Mani und der Manichaeismus, Stuttgart 1961, (S. 36ff..).

به موجب يك منبع عربی (از سال ۹۶۶ میلادی) کرتیر در شاهزاده باد سر نفوذ بسیار ژرفی داشته است^{۳۳}. و همین نفوذ فراوان است که سبب توجه بهرام دوم به مسائل دینی گردیده است.

بهرام سپاس خود را - از رهبر معنوی خود - بهر شکلی که ممکن بود نشان داد. کرتیر لقب غیر عادی « کرتیر بخت روان هر مزد - موبد » (کرتیر رهاننده روان بهرام موبد اهورمزدا) گرفت. همچنین بهرام او را از جمله بزرگان ساخت و آتشکده مقدس ساسانی آناهیتا را در استخر باو سپرد و بالاخره او را موبد همه کشور و دادور (وزیر داد گستری) نمود. یعنی بهرام دوم افزون بر نیروی دینی بی اندازه ای که کرتیر داشت - او را پیشوائی کارهای دینی سراسر ایران زمین بخشید.

پس از اینکه بهرام دوم در سال ۲۹۳ م نزدیک به ۳۴ سالگی در گذشت و عموی ۵۸ ساله اش نرسی - پس از برکنار زدن بهرام سوم خردسال که چهار ماه بیشتر شهریاری نکرد ب شاهنشاهی رسید - ستاره نیرومندی کرتیر رو به افول نهاد و دیری نپایید که کرتیر هم در سنی نسبتاً بالا در گذشت. کرتیر بزرگمردی بود که دست کم در زمان هفت شهریار ساسانی کارهای برجسته دینی و دولتی را در دست داشت.^{۳۴}

33) Mutahhar b. Tahir al-Maqdisi:

Kitab al-bad' watta'rih, III. Teil (Paris 1903) 159.

(۳۴) برای دست یافتن به جزئیات نگاه کنید به :

Martin Sprengling:

Third Century Iran-Sapor and Kartir (Chicago 1953):

Marie Louise Chaumont: «L'inscription de Kartir à la, Ka'bah de Zoroaster (texte, traduction, commentaire)», in JA 248 (Paris 1960) 339-380; Richard N. Frye: «The Middle Persian Inscription of Kartir at Naqs-i Rajab», in Indo-Iranian Journal 8 (1965) 211-225; W. G. Lukonin: Persian 11 (Archaeologia Mundi) Genf 1967, 205ff.

آگاهی ماززندگی کرتیر و کارهای سیاسی و کوششهای دینی او از گزارشهای خود اوست. اودر چهار سنگنبشته گسترده و گویا کارها و کوششهای خود را جاودانی ساخته است. گزارشهایی که هم تاریخ نویسان و هم زبانشناسان از هستی و نگارش آنها سپاسگزار هستند. این سنگنبشتهها همه بخط پهلوی و عبارتند از:

سنگنبشتهای در زیر سنگنبشته سه زبانی شاپور در کعبه زردشت در نقش رستم.

سنگنبشتهای در سمت راست پیکر نگارههای پیروزی شاپور در صخره نقش رستم.

سنگنبشتهای در سمت راست پیکر اردشیر بابکان در نقش رستم. و بالاخره سنگنبشتهای در قسمت بالای پیکر بهرام دوم - در حال پیکار با شیر - در سر مشهود. از کسی که چنین خواستار بجای گذاشتن گزارش کارهای خود برای آیندگان بوده است - میتوان انتظار داشت که نگارهای از سیمای خود نیز برای آیندگان بیادگار بگذارد. این گمان پنج و یاشش بار به یقین نزدیک می شود. بهر حال کسی تا کنون تصاویر کرتیر را بررسی نکرده است. چون در دوجا از سنگنبشتههای کرتیر - یعنی در صخره نقش رستم و نقش رجب - پیکر کننده مردی نیز بچشم می خورد که دست راست خود را به آئین ویژه بزرگداشت بلند کرده است (ش ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) میتوان گفت که این پیکر کننده ها نمایانگر سیمای کرتیر باشد. تا آنجا که من میدانم در مورد پیکر کننده نقش رجب برای اولین بار آندره گدار^{۳۵} و سپس با احتیاط بیشتری ریچارد فرای^{۳۶} نظر خود را باز گفته اند. در باره پیکر کننده نقش رستم نتوانستم کوچکترین یادداشتی پیدا کنم - هر چند برخی از دانشمندان پیکر کننده صخره نقش رستم را بدون اظهار نظری مخصوص - از آن کرتیر میدانند.

35) L'Art de l'Iran (Paris 1962) 262.

36) The Heritage of Persia (London 1962). 218.



ش ۹- پیکر کنده و سنگنبشتهٔ پهلوی موبد بزرگ کرتیو در نقش رجب -
عکس از هینتز



شکل ۱۰ - پیکرکنده کرتیر در نقش رجب - عکس از هینتز



ش ۱۱- پیکر کنده و سنگنبشته کر تیر در سنگ نگاره پیروزی شاپور اول در نقش رستم



ش ۱۲- پیکر کننده کرتیر در سنگ نگاره پیروزی شاپور اول در نقش رستم
عکس از هینتز

کرتیر در نقش رجب

سنگ نگاره و سنگنبشته نقش رجب (ش ۸) با اینکه بافاصله بسیار کمی از پیکر کنده اردشیر بابکان قرار دارد - همزمان با آن پدید نیامده است - بلکه بطوریکه از خود سنگنبشته برمی آید - در زمان بهرام دوم (۲۹۳ - ۳۲۷ م) و حتی بگمان من در پسین روزهای شهریار بهرام دوم - زمانی که کرتیر در اوج نیرومندی بود - یعنی در حدود ۲۹۰ میلادی پدید آمده است. در این پیکر کنده گردن بند کرتیر - از مرواریدهای درشت - بسیار چشمگیر است. پیدا است که آویختن چنین گردن بندی فقط از حقوق شاهان بود. بالاتر از همه این نموداری بس آشکار است که کرتیر که از خاندان شاهنشاهی نبود - از بهرام دوم این اجازه را دریافت کرده است که در کنار پیکر کنده های شاهنشاهان پیشین ساسانی پیکر خود را نگارش نماید.

کرتیر در نقش رستم - سنگ نگاره شماره یک

این موضوع که کرتیر حق نگاره پیکره خود و آوردن سنگنبشته ای همراه آنرا - کنار پیروزی ناده شاپور داشته است جلب توجه بیشتری مینماید. این سنگ نگاره ابتدا عبارت بوده است از پیکر کنده شاهنشاه (شاپور) و فیلیپ عربی (فیلیپوس اربس) و والرین - دو قیصر شکست خورده رومی.

کرتیر جرأت کرده است که بچنین انجمنی راه یافته و سمت راست پیکر کنده را برای خود در نظر بگیرد و احتمالاً سطح سنگ نگاه را گسترش دهد. اینجا نیز او گردن بند مروارید خود را بر گردن دارد. بگمان من هر دو سنگ نگاره - یعنی هم نقش رستم و هم نقش رجب در یک زمان کنده شده اند. در این زمان میبایستی کرتیر ۷۰ سال یا بیشتر داشته باشد. موی مجعد زیر کلاه نشانی است از بزرگی او.

اینجا بیش و پیش از هر چیز یک مطلب بسیار روشن است: کرتیر بر کلاهش نشانی دارد از یک قیچی بزرگ. من قیچی را نشانی می بینم - بطور استعاره -

برای نمودن قدرت در اخذ تصمیم . با سمت بزرگترین دادور شاهنشاهی -
کرتیردارنده قدرت بریدن و تصمیم حتی در پیچیدهترین و سختترین مسائل بود

کرتیر در نقش رستم - سنگ نگاره شماره دو

يك بار شادمان از بدست آوردن - نشان قیچی کرتیر - کوشش کردم تا
نگاره‌هایی دیگر از «موبد بزرگ» بدست بیاورم . چون کرتیر در زمان
بهرام دوم به منتهای نیرومندی خود رسیده بود - بهتر دیدم که آثار این
شاهنشاه ساسانی را بیشتر مورد بررسی قرار دهم - تا شاید در آنها نیز اثری
از کرتیر بدست بیاورم . این کنجکاوی چیزی بود بسیار بارور .

بدستور بهرام دوم پیکره نزدیکترین درباریان او سمت راست سنگ -
نگاره او در نقش رستم نقر گردیده است (ش ۱۳) . این سنگ نگاره که ۵/۴
متر پهنا و ۲/۵ متر بلندی دارد - بر روی يك سنگ نگاره ایلامی نقر گردیده
است - سنگ نگاره‌ای که بخشهایی از آن به این خاطر خراب شده است .
ارنست هرتسفلد اولین کسی بود که باین موضوع پی برد .

در میان سنگ نگاره بهرام - خود او را از تاجش می شناسیم . اوریشش
را از میان بسته و پائین آنرا بصورت توپی در آورده است و از گردش گردنبند
مروارید ویژه شاهنشاهی آویزان است . در سوی چپ سنگ نگاره - سمت
راست بهرام دوم - خانواده شاهنشاهی قرار دارد . نگاه بهرام بسوی آنهاست -
که هیچکدام دست راست خود را به آئین بزرگداشت بلند نکرده اند . زیرا
اعضای خانواده شاهی نیازی به افراشتن دست برای ادای احترام نداشتند .
بلافاصله پس از شاهنشاه شهبانو قرار دارد . نام این شهبانو را مدت کوتاهی
است که میدانیم . در تاریخ پانزدهم آوریل ۱۹۶۸ - در کنگره جهانی هنر
و باستانشناسی ایران در تهران - ولادیمیر لو کونین گزارش داد که در پشت
سکه سیمینی که از بهرام دوم در ارمیتاژ لنین گراد نگاهداری میشود - شهبانو
و نامش آمده است . نام این شهبانو «شاپور دختک» است و روشن است -



ش ۱۳ - سنگ نگاره بهرام دوم در نقش رستم (سمت راست سنگ نگاره اردشیر
اول) - عکس از هینتز

بطوریکه لو کونین عقیده دارد - دختر شاپور (مشانشاه) و نوۀ شاپور اول میباشد. پس از شهبانو شاپور دختک دوشاهزاده قرار دارند که هر دو بدون ریش و جوان هستند. کلاه شاهزاده‌ای که کنار مادرش ایستاده است بگمانم از سربیک گاونر ساخته شده است. کلاه شاهزاده دیگر از سر پلنگ است. شاهزاده‌ای که کنار شهبانو است می تواند بهرام سوم باشد. بهرام سوم در سال ۲۹۳ م به تخت نشست اما چهار ماه بعد عمویش نرسی اورا از شاهنشاهی انداخت. شاهزاده‌ای که کلاهی از سر پلنگ دارد - بگمانم برادر بزرگتر بهرام سوم است - اما مادری دیگر یعنی ازرن اول بهرام دوم. ۳۷

سن این دوشاهزاده که سیزده و پانزده بنظر میرسد - بما این امکان را میدهد که تقریباً تاریخ درست سنگ نگاره را حدس بزنیم. همانطور که دیدیم بهرام دوم هنگام نشستن بر تخت (۲۷۶ م) حداکثر ۱۸ سال داشت. باین ترتیب بهرام سوم جانشین تاج و تخت بهرام دوم - که گویا یک برادر ناتنی بزرگتر از خود داشت - می توانست دست کم در سال ۲۷۸ م بدنیا آمده باشد. اگر بهرام سوم در سنگ نگاره سیزده سال داشته باشد - شاید بتوانیم حدس بزنیم که این سنگ نگاره در سال ۲۹۱ م پدید آمده است.

کسیکه پس از دوشاهزاده یاد شده دست راستش را بنشانۀ بزرگداشت

(۳۷) روبرت گوپل Robert Goebel عقیده دارد (Sasanidische Numismatik (Braunschweig 1968 (44-45) که : « این سنگ نگاره (در نقش رستم) به روشنی نشان میدهد که چندین ولیعهد وجود داشته است و این درست نیست که بگوئیم یک ولیعهد دارای تاجهای گوناگونی بوده است. در این سنگ نگاره سه ولیعهد دیده میشوند که به آن ترتیبی که ما از سکه های موجود میشناسیم ایستاده اند .

کسیکه « کلاه مادی بلند» بر سر دارد و به قول روبرت گوپل ولیعهد اول میباشد در حقیقت کسی جز شهبانو نیست. ولیعهد دوم با « کلاهی از سراسب شاخدار» ولیعهد وانعی است و کلاهش را من از سر گاونر میدانم. ولیعهد سوم که بقول گوپل « کلاهش از سر خوک نر» است به گمان من برادر بهرام سوم است و هرگز ولیعهد نبوده و کلاهش نیز از سر پلنگ است.

بلند کرده است و باین ترتیب به خاندان شاهی بستگی ندارد - بگمان تیزبین فریدریش ساره موبدبزرگ است. البته ساره نام کرتیر را نمیدانست^{۳۸} اما برآستی این پیکره از آن اوست. نشان قیچی بر کلاه او - او را آشکارا بما می شناساند.^{۳۹}

به گمان من ساره آخرین فرد سمت چپ سنگ نگاره رانیز خوب شناخته است: نرسی پسر شاپور عموی بهرام دوم. ساره مینویسد: «اوریش ویژه شاهان و شاهزادگان را - که باریش بزرگان دیگر فرق دارد - بر صورت دارد. همچنین شباهت زیادی است بین او و چهره نرسی شاهنشاه^{۴۰}. حتی اگر ما به شباهت بزرگ این پیکره با پیکره نرسی در نقش رستم ارزش چندانی ندهیم - چهره خود پیکره به چهره نرسی شاهنشاه - که او را خوب می شناسیم - شباهت دارد. اگر سنگ نگاره در سال ۲۹۱ م پدید آمده باشد - نرسی که تولدش در حدود ۲۳۵ می باشد - در آن زمان ۵۶ سال داشته است.

اگر بادقت زیادی به سنگ نگاره مورد بحث نگاه کنیم - نکته جالب توجه و برجسته ای می یابیم:

بر دیواره گوشه سمت چپ سنگ نگاره - بین موی مجعد و تشریفاتی نرسی و کناره گوشه بالا - نقش یک قیچی انکار ناپذیر است. البته باید توجه داشت که این بررسی یاباید در محل سنگ نگاره بعمل آید و یابا عکس اصلی. در عکس چاپ شده دیدن این قیچی مشکل است. آری - فقط تکنیک عکاسی مدرن توانسته است - نشان قیچی کرتیر را در این محل نیز در روشنائی دانش ما قرار دهد. (ش ۱۵ و ۱۴)

38) Iranische Felsreliefs, (Berlin 1910) 73.

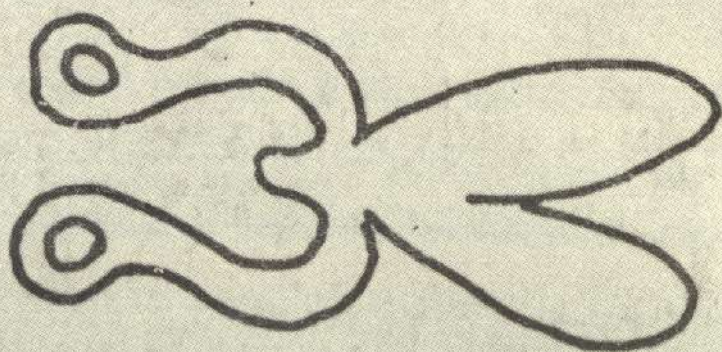
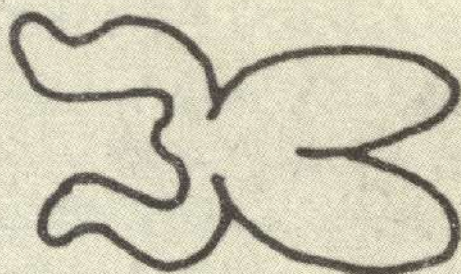
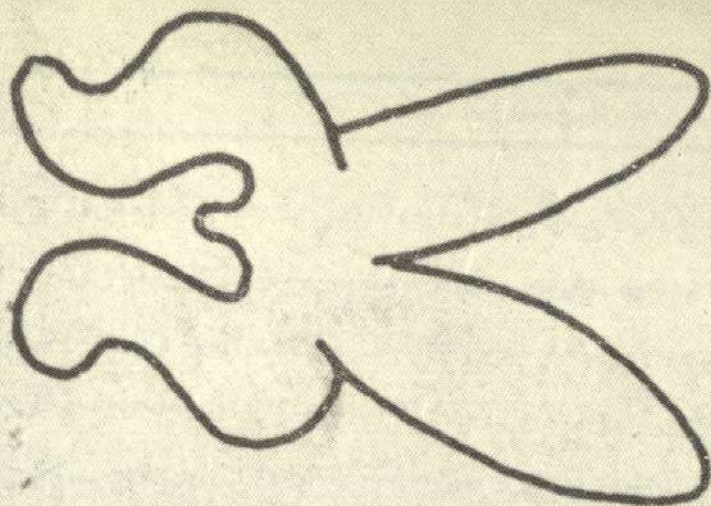
۳۹) نشان کرتیر از نظر ولادیمیر لوکونین (رئیس بخش شرقی ارمنستان در لنین گراد نیز پنهان نماند. نگاه کنید به مقاله او:

«Varachran II: Nasre» in Nr. 87 des Vestnik Drevnej Istorii (Moskau/Leningrad 1964/1) 54.

40) A.a. o. 73.



ش ۱۴ - کرتیر در سنگ نگاره بهرام دوم در نقش رستم - عکس از هینتز



ش ۱۵ - نشان قیچی کرتیر . از راست به چپ : درسنگ
نگاره شاپور اول در نقش رستم - درسنگ نگاره خانوادگی
بهرام دوم در نقش رستم - در نقش بهرام - عکس از هیئت

من گمان میکنم که کرتیر با آوردن نقش قیچی در این محل - می خواسته است با کنایه بفهماند که تمام سنگ نگاره در حقیقت اندیشه او بوده است. چون در زمان ساسانیان کسی دوربین نداشته است - شاید هیچکس جز خود کرتیر و سنگتراش نمیدانسته اند که دارنده مغرور نشان قیچی - حتی در چنین جائی قصد جاودان ساختن خود را داشته است.

کرتیر در نقش بهرام

سرو راه کازرون به فهلپان - تقریباً ۳۵ کیلومتری شمال بیشاپور - سنگ نگاره دیگری از بهرام دوم وجود دارد که به نقش بهرام معروف است. اولین اروپائی که در سال ۱۶۸۵ این سنگ نگاره را دید انگلبرت کمپفر جهانگرد آلمانی بود^{۴۱} سپس این سنگ نگاره در مغرب زمین توسط Baron C. A. de Bode معرفی شد.

او که در سال ۱۸۴۱ بدیدن این نقش برجسته رفته بود آنرا نقاشی کرده و چگونگیش را گزارش نمود^{۴۲}. این سنگ نگاره بهرام دوم را میان دو نفر از بزرگان نیرومند شاهنشاهی نشان می دهد. شاهنشاه در حالیکه هر دو دستش را بر روی غلاف شمشیرش گذاشته است کمی جلوتر از دیگران بر تخت نشسته است. صورت پیکر کننده شاهنشاه آسیب دیده است - با این همه هنوز می توان ریش او را که در قسمت پائین بصورت گلوله ای بسته شده است تشخیص داد. تاج شاهنشاهی نیز بسختی آسیب دیده است.

نام این سنگ نگاره (نقش بهرام) که قدیمی است - نشانه آشنائی همیشگی مردم با سازنده آن است^{۴۳}. هر چهار نفری که از شخصیت های برجسته دولتی هستند و در دو سمت شاهنشاه ایستاده اند دست راست خود را بنشانه بزرگداشت بلند کرده اند و این بهترین دلیل برای رد نظریه ارنست هرتسفلد است که نفر

41) Amoenitatum exoticarum ... fasciculi V (Lemgo 1713) 365

42) Travels in Luristan and Arabistan, Band I (London 1845) 224ff.

(۴۳) بزبان محلی به نقش بهرام «سرو بهرام» (سرآب بهرام) میگویند.

سمت چپ شاهنشاه را بهرام سوم - ولیعهد بهرام دوم - گمان کرده بود^{۴۴}.
گمان ك. اردمن K. Erdmann به حقیقت نزدیکتر است. او گمان میکرد
که این چهار نفر عبارتند از: رهبر مذهبی - فرمانده کل قوا - صدراعظم و
رئیس پیشه‌وران (رؤسای چهار طبقه)^{۴۵}. علاوه بر اینکه نظریه اردمن بسختی
با حقیقت وفق می‌دهد - گزارش‌هایی که درباره تقسیم‌بندی طبقات مردم در
دست است پس از اظهار نظر اردمن نوشته شده است. دیگر اینکه من شك میکنم
که رئیس مردم غیر نظامی و رئیس طبقه پیشه‌ور اجازه داشته‌اند که شمشیر
بلند همراه داشته باشند. این شمشیر را هر چهار نفر سنگ نگاره نقش بهرام
همراه دارند.

امایك چیز قطعی است - و آن اینکه ك. اردمن - با اینکه در سنگ نگاره
رهبر مذهبی را معین نکرده است - به حقیقت رسیده است. مردیکه کنار
شاهنشاه ایستاده است (برای بیننده دومین پیکره از دست چپ (ش ۱۶) و او را
هرتسفلد ولیعهد میدانست - کسی جز موبد بزرگ کرتیر نیست. این موضوع
رابی گفتگو نشان قیچی کلاه کرتیر بر ما آشکار می‌سازد.^{۴۶} در (ش ۱۵) تصویر
این نشان - بترتیب برخورد با آن - در سه سنگ نگاره نشان داده شده است.

سنگ نگاره کرتیر در سر مشهد

ما برای اولین بار وسیله ار نست هرتسفلد با سنگ نگاره بهرام دوم در
سر مشهد (ش ۱۷) آشنا شدیم^{۴۷}. هرتسفلد این سنگ نگاره را در تاریخ ۲۶ مارس -

44) «La sculpture rupestre de la Perse Sassanide», in *Revue des Arts Asia-
tiques* 5 (Paris 1928) 136 and in *Iran in the Ancient East* (London/
New Yourk 1941) 324.

45) Kurt Erdmann: *Die Kunst Irans zur Zeit der Sasaniden* (Berlin 1943).
58-59.

(۴۶) لو کونین به این موضوع نیز پی برده بود:

47) *Vestnik Drevnej Istorii* Nr. 87, S. 54. «Reisebericht» in *ZDMG* 80
(1926) 256.

من گمان میکنم که کرتیر با آوردن نقش قیچی در این محل - می خواسته است با کنایه بفهماند که تمام سنگ نگاره در حقیقت اندیشه او بوده است. چون در زمان ساسانیان کسی دوربین نداشته است - شاید هیچکس جز خود کرتیر و سنگتراش نمیدانسته اند که دارنده مغرور نشان قیچی - حتی در چنین جائی قصد جاودان ساختن خود را داشته است.

کرتیر در نقش بهرام

سراوه کازرون به فهلپان - تقریباً ۳۵ کیلومتری شمال بیشاپور - سنگ نگاره دیگری از بهرام دوم وجود دارد که به نقش بهرام معروف است. اولین اروپائی که در سال ۱۶۸۵ این سنگ نگاره را دید انگلبرت کمپفر جهانگرد آلمانی بود^{۴۱} سپس این سنگ نگاره در مغرب زمین توسط Baron C. A. de Bode معرفی شد.

او که در سال ۱۸۴۱ بدیدن این نقش برجسته رفته بود آنرا نقاشی کرده و چگونگیش را گزارش نمود^{۴۲}. این سنگ نگاره بهرام دوم را میان دو نفر از بزرگان نیرومند شاهنشاهی نشان می دهد. شاهنشاه در حالیکه هر دو دستش را بر روی غلاف شمشیرش گذاشته است کمی جلوتر از دیگران بر تخت نشسته است. صورت پیکر کننده شاهنشاه آسیب دیده است - با این همه هنوز می توان ریش او را که در قسمت پائین بصورت گلوله ای بسته شده است تشخیص داد. تاج شاهنشاهی نیز بسختی آسیب دیده است.

نام این سنگ نگاره (نقش بهرام) که قدیمی است - نشانه آشنائی همیشگی مردم با سازنده آن است^{۴۳}. هر چهار نفری که از شخصیت های برجسته دولتی هستند و در سمت شاهنشاه ایستاده اند دست راست خود را بنشانه بزرگداشت بلند کرده اند و این بهترین دلیل برای رد نظریه ارنست هرتسفلد است که نفر

41) *Amoenitatum exoticarum ... fasciculi V (Lemgo 1713) 365*

42) *Travels in Luristan and Arabistan, Band I (London 1845) 224ff.*

(۴۳) بزبان محلی به نقش بهرام «سرو بهرام» (سرآب بهرام) میگویند.

سمت چپ شاهنشاه را بهرام سوم - ولیعهد بهرام دوم - گمان کرده بود^{۴۴}.
گمان ك. اردمن K. Erdmann به حقیقت نزدیکتر است. او گمان می‌کرد
که این چهار نفر عبارتند از: رهبر مذهبی - فرمانده کل قوا - صدراعظم و
رئیس پیشه‌وران (رؤسای چهار طبقه)^{۴۵}. علاوه بر اینکه نظریه اردمن بسختی
با حقیقت وفق می‌دهد - گزارش‌هایی که درباره تقسیم‌بندی طبقات مردم در
دست است پس از اظهار نظر اردمن نوشته شده است. دیگر اینکه من شك می‌کنم
که رئیس مردم غیر نظامی و رئیس طبقه پیشه‌ور اجازه داشته‌اند که شمشیر
بلند همراه داشته باشند. این شمشیر را هر چهار نفر سنگ نگاره نقش بهرام
همراه دارند.

اما یک چیز قطعی است - و آن اینکه ك. اردمن - با اینکه در سنگ نگاره
رهبر مذهبی را معین نکرده است - به حقیقت رسیده است. مردیکه کنار
شاهنشاه ایستاده است (برای بیننده دومین پیکره از دست چپ (ش ۱۶) و او را
هرتسفلد ولیعهد میدانست - کسی جز موبد بزرگ کرتیر نیست. این موضوع
رابی گفتگو نشان قیچی کلاه کرتیر بر ما آشکار می‌سازد.^{۴۶} در (ش ۱۵) تصویر
این نشان - بترتیب برخورد با آن - در سه سنگ نگاره نشان داده شده است.

سنگ نگاره کرتیر در سر مشهد

ما برای اولین بار وسیله ارنست هرتسفلد با سنگ نگاره بهرام دوم در
سر مشهد (ش ۱۷) آشنا شدیم^{۴۷}. هرتسفلد این سنگ نگاره را در تاریخ ۲۶ مارس -

44) «La sculpture rupestre de la Perse Sassanide», in *Revue des Arts Asia-*
tiques 5 (Paris 1928) 136 and in *Iran in the Ancient East* (London/
New Yourk 1941) 324.

45) Kurt Erdmann: *Die Kunst Irans zur Zeit der Sasaniden* (Berlin 1943).
58-59.

(۴۶) لو کونین به این موضوع نیز پی برده بود:

47) *Vestnik Drevnej Istorii* Nr. 87, S. 54. «Reisebericht» in *ZDMG* 80
(1926) 256.



ش ۱۶ - کرتیر در سنگ نگاره نقش بهرام - عکس از هینتز



ش ۱۷ - بخشی از سنگ نگاره بهرام دوم در سر مشهد .
از راست به چپ : بدخش، شاهنشاهی پیش از سال ۲۹۰ م - شهبانو شاهپور
دختک - کرتیر - بهرام دوم - عکس از هیئت

۱۹۲۴ کشف کرد. بنا بر گزارش او این سنگ نگاره بهرام دوم را در حالیکه شیری را کشته است و شیر دوم را که در حال جستن بروی اوست بایک ضربت شمشیر بدو نیم می کند و در همان هنگام شهبانو و ولیعهد و یک شخصیت دیگر را که پشت سرش ایستاده اند نگاهبانی می نماید. نشان می دهد. حتی در سال ۱۹۴۱ هر تسفلد می پنداشت که کسیکه بین شاه و شهبانو ایستاده است ولیعهد - و مردی که پشت سر شهبانو است وزیر میباشد^{۴۸}. از این پندار ل. فانندن - بر گه^{۴۹} L. Vanden Berghe و رومن گیرشمن^{۵۰} نیز پیروی کردند.

تنها این حقیقت که این دو پیکره (پشت سر شهبانو) دست راست خود را به آئین بزرگداشت بلند کرده اند میرساند که آن دو به خانواده سلطنتی تعلق ندارند. بدین ترتیب بهرام ولیعهد (بهرام سوم) در این سنگ نگاره وجود ندارد. از طرف دیگر چون بر قسمت بالای پیکر کننده ها سنگ نبشته بزرگ (۵/۲۷ متر پهنا و ۲/۷۸ متر بلندی) کو تیر آمده است - میتوان پنداشت که به وجود آورنده سنگ نبشته نیز می تواند در سنگ نگاره وجود داشته باشد. بحق این پندار چیزی جز حقیقت نیست. بر کلاه پیکره بین بهرام دوم و شهبانو شاپور دختک (ش ۱۸) خیلی روشن نشان قیچی موبد بزرگ مورد گفتار ما بچشم می خورد^{۵۱}. پس هر دیکه بین شاه و شهبانو ایستاده است کسی جز کرتیر نیست.

48) Iran in the Ancient East S. 325.

49) Archeologie de l'Iran ancien (Leiden 1959) 52.

50) Iran-Parther und Sasaniden (Muenchen 1962) 364.

۵۱) لازم از یاد آوری هستم که سید محمد تقی مصطفوی رئیس ارجمند سابق باستانشناسی نیز کرتیر را در این سنگ نگاره شناخته است. در سخنرانی که نامبرده درباره سنگ نگاره های فارس در ۲۲ مه ۱۹۶۳ در تهران ایراد کرد به این موضوع اشاره نمود. متن این سخنرانی در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان (ص ۳۲) تهران ۱۳۴۳ بچاپ رسیده است.



ش ۱۸ - پیکر کنده کرتیر در سنگ نگاره بهرام دوم در سر مشهد - عکس از هینتز

گرتیر در سنگ نگاره برم دلك

یکی از مهم‌ترین سنگ نگاره‌های بهرام دوم سنگ نگاره برم دلك در ده کیلومتری شمال شیراز می‌باشد که از دو بخش تشکیل شده است. در سنگ نگاره سمت چپ (ش ۱۹) مردی را می‌بینیم که با دست راست خود چیزی را بطرف زنی دراز کرده است. از دیهیمی که ویژه خانواده شاهی است و این زن بر سردار دچنین برمی‌آید که او کسی جز شهبانو نیست. البته این شهبانو - شهبانوشاپور دختر دختک نیست - زیرا وقتی که گرد گروپ Gerd Gropp و من در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۶۸ به بررسی این سنگ نگاره مشغول بودیم - بیاری آفتاب مساعد - در قسمت پائین دو بخش سنگ نگاره برم دلك - يك سنلنبشته سه خطی بسختی آسیب دیده‌ای بخط پهلوی یافتیم^{۵۲} که بوسیله آن نام این شهبانو بدست آمد.

از بررسی گرد گروپ که هنوز به پایان نرسیده است نتیجه‌ای بدست آمد که من اینک با موافقت دوستانه او آنرا اینجاست منتشر می‌سازم: «این پیکره اردشیر آناهید دختر بهرام است» بقیه سنگنبشته هنوز خوانده نشده است. با این سنگنبشته نوین ما با دختری از بهرام اول (۲۷۶-۲۷۳) آشنای شویم که تا کنون از هیچ منبعی درباره او کوچکترین آگهی نداشتیم. بنظر میرسد که او نخستین زن بهرام دوم بوده است که پیکره او در سنگ نگاره سمت راست نقر شده است (ش ۲۰).

بدین ترتیب سنگ نگاره برم دلك مربوط می‌شود به آغاز فرمانروائی

۵۲) دانشمند ایران شناس فقید آقای ن. راست در سال ۱۹۴۶ در مجله یادگار ج ۳ ش ۶/۷ تهران ۱۳۲۵ مقاله تحت عنوان «برم دلك» منتشر ساخت. در این مقاله سنگ نگاره برم دلك مربوط بزمان پیش از هخامنشیان قلمداد شده بود. از لئو ترومپل من Leo Truempelmann متشکریم که یادآوری کرد که این سنگ نگاره وسیله W. Ouseley در سال ۱۸۲۱ کشف شده است:

Travels in various countries of the East etc. Bd. II (London 1821) 49.

بهرام دوم . ضمناً این سنگنبشته فاش می‌سازد که بهرام دوم با خواهر خود «اردشیر آناهید» ازدواج کرده است . - زیرا پدر هر دوی آنها بهرام اول بود . البته دور نیست که مادر این خواهر و برادر یکی نبوده باشد . به نظر می‌رسد که شهبانو اردشیر آناهید عمر زیادی نکرده باشد . زیرا دختر عم ویش شاپور دختک (بطوریکه از سکه‌ها برمی‌آید) جای اورامی گیرد . اردشیر آناهید شاید پس از آنکه پسری بدنیآ آورده در بستر زایمان مرده باشد . زیرا به گمان من این برادر ناتنی بهرام سوم همان شاهزاده ایست که در سنگ نگاره بهرام دوم در نقش رستم - بهرام سوم بین او و شهبانو شاپور دختک ایستاده و از او کمسالتراست .

اما این مردیکه در سنگ نگاره برم‌دلك (ش ۱۹) در حال دادن چیزی به شهبانو اردشیر آناهید می‌باشد کیست ؟ نخست آن چیزی که به شهبانوداده می‌شود نیز نا آشنا بود . اما از (ش ۱۹) بی‌گفتگو چنین برمی‌آید که آن چیزی جز گل نیست . شاید یک گل لوتوس - سنبل حاصلخیزی . اما چه کسی می‌توانست به شهبانو این چنین سنبلی را بدهد ؟

مردی که به شهبانو گل می‌دهد پیدا است که از شهبانو بزرگتر است و بدین ترتیب از نظر مقام از او بالاتر . برای مقامی که از شهبانو بالاتر است - فقط دو شخصیت می‌تواند مورد نظر باشد : شاهنشاه یا یکی از ایزدان . اما انتظار می‌رفت که کلاه مرد مورد نظر دارای دیهیم فرمانروائی باشد . در حالیکه کلاه مرد یاد شده این چنین چیزی را ندارد . شخص شاهنشاه نیز نمی‌تواند باشد - زیرا بهرام دوم در نقش برجسته طرف راست با تاج ویژه خود آمده است (ش ۲۰) .

اگر یکی از ایزدان مورد نظر میبود - می‌بایست حتماً طبق معمول بر سر تاجی می‌داشت و یا علامت دیگری که نشانه برتری و نیرومندی شمرده شود . پس این مرد نه شاهنشاه است و نه یکی از ایزدان اما کسی است که از نظر مقام برتر از شهبانو است .



ش ۱۹ - سنگ نگاره برم دلك در نزديكى شيراز - از چپ بر راست: شهبانو اردشير
آناهيد و شخص ديگر شايد نرسى عموى شهبانو اردشير آناهيد باشد - عكس از هيئت



ش ۲۰ - سنگ نگاره برم دلك در نزدیکی شیراز : بخش سمت راست . نفر اول
از سمت چپ بهرام دوم - نفر بعدی کرتیر؟
بین آندو محراب آتش؟ - عکس از هیئت
(۴۹)

باتوجه به موی سروریش - به هر حال او مردی است از خانواده شاهی .
 با احتیاط هرچه بیشتر گمان می کنم که او نرسی عموی شاه و شهبانوو
 کوچکترین پسرشاپور است . نرسی هنگام مرگ برادر ناتنی خود بهرام اول
 در سال ۲۷۶ م باینکه حق بیشتری برای جانشینی داشت به شاهنشاهی نرسید
 و پسر برادر او - بهرام دوم به تخت شاهنشاهی نشست . اینجا می توانیم تقریباً
 بااطمینان کافی بگوئیم که به شهریاری نرسیدن نرسی - هنر سیاسی کرتیر بود .
 در زمان بهرام اول کرتیر نفوذ فراوانی یافته بود و خوب می توانست حدس
 بزند که در زمان شاهنشاهی پسر جوان او خواهد توانست هدف و خواست مذهبی
 خویش را بانیروی بیکرانی دنبال کند . در صورتیکه نرسی که بشیوه پرستش
 و ویژگی های آناهیتا بیشتر پایبند بود (بطوریکه از سنگ نگاره او در
 نقش رستم برمی آید) مانع کار او میبود . از سوی دیگر کرتیر در سنگنبشته
 خود در کعبه زردشت می بالد که او پیوند همخونی را بفراوانی روا کرده است -
 چیزی که در آئین زردشت آن زمان ستایش انگیز بود . به این ترتیب ازدواج
 بهرام دوم جوان باخواهرش اردشیر آناهید نیز می تواند از کارهای کرتیر باشد .
 آدمی خیلی میل دارد بداند که مو بد بزرگ چگونه توانسته است نرسی
 را وادار سازد که از تاج و تخت شاهی چشم بپوشد . برخلاف هر مزد برادر
 جوان تر بهرام - شهربان (ساتراپ) خاور ایران - که بر برادر خود شورید و
 جانش را برباد داد^{۵۳} . نرسی در تمام هفده سالی که بهرام دوم شاهنشاهی کرد
 نسبت به او وفادار ماند . پس از مرگ بهرام دوم در سال ۲۹۳ م بود که نرسی
 شاید به تشویق پاپک بدخش شاهنشاهی ایران - تخت شاهنشاهی را از آن
 خود ساخت .

اگر من در داوری خود نسبت به قسمت سمت چپ سنگ نگاره برم دلك
 (ش ۱۹) اشتباه نکنم - موضوع گل دادن نرسی به شهبانو - نشانه آشتی او با پسر

53) A. Christensen: L'Iran sous les Sassanides (Kopenhagen 1944) 228.

برادرش بهرام دوم و قبول شاهنشاهی او می باشد. نرسی همچنین با دادن گل
لو توس به اردشیر آناهید دختر برادرش (زن بهرام دوم) ضمن آرزوی خوشبختی
توافق خود را با ازدواج خواهر برادری که به فرمانروائی رسیده اند اعلام میکند.
اما منظور از سنگ نگاره سمت راست برم دلك چیست؟

ك. اردمن در نظریه خود اشتباه نکرده است. او می گوید هر دو پیکره
سمت راست سنگ نگاره برم دلك نشان دهنده يك مجلس واحد است و در
محل شکافی که پدید آمده است تصویر آتشدانی (مجرابی) ناشیانه کنده شده
بوده است^{۵۴}. پیکره دست چپ - همانطور که گفته شد بی گفتگو شاهنشاه
بهرام دوم است. او هر دو دستش را به آئین بزرگداشت بلند کرده است و این
عمل فقط می تواند در برابر يك مقام ایزدی انجام پذیرد. البته این چنین مقامی
در سنگ نگاره برم دلك (ش ۲۰) دیده نمی شود و پیکره سمت راست از آن
يك انسان است. حتماً مقامی که بهرام در برابرش به نیایش ایستاده است بوسیله
آتشدانی (بجانشینی مقام ایزدی) نشان داده شده است. باید توجه داشت در
هیچ کدام از هفت سنگ نگاره گوناگونی که به سلیقه بهرام دوم پدید آمده
است - هیچ نوع مقام ایزدی یا نماد نیامده است.

در این مورد سنگ نگاره های بهرام دوم با سنگ نگاره های پیشینیان او
اردشیر اول - شاپور اول و بهرام اول کاملاً فرق می کند. این حقیقت نماینده
يك برداشت مذهبی است و این برداشت مذهبی شاید بوسیله مرشد بهرام دوم
کرتیر به او داده شده است.

در باره نخستین نفر از سمت راست در سنگ نگاره برم دلك (ش ۲۱) -
یعنی مردیکه کمی کوچکتر از بهرام دوم نشان داده شده است. بسیار بحث
کرده اند گفته میشود که او در حال دادن دیهیم به شاهنشاه است - اما پرواضح
است که او نیز دست راستش را به آئین بزرگداشت بلند کرده است. به این

54) ZDMG 99 (1945-49) 55.



ش ۲۱ - سنگ نگاره برم دلك - پيكر كنده كرتير؟ - عكس از هيئتز

ترتیب این شخصیت نیز همراه شاهنشاه به ستایش مقام ایزدی که دیده نمی‌شود مشغول است.

موضوع این سنگ نگاره نشان میدهد که در آغاز کار بهرام پدید آمده است. شاید کمی پس از سال ۲۷۶ م. ک. اردمن میخواست پیکر اول از سمت راست سنگ نگاره برم دلك را (ش ۲۱) از آن موبد بزرگ بداند^{۵۵} این پندار خیلی بحقیقت نزدیک است. زیرا این مرد فقط کرتیر میتواند باشد. البته روی کلاهش نشان قیچی بچشم نمیخورد. شاید نشان قیچی موقعی به کرتیر داده شده است که او از طرف بهرام به بزرگترین مقام دینی شاهنشاهی گماشته شده است. شاید در حدود سال ۲۸۰ م.

حقیقت دیگری موضوع را کمی مشکل میکند: مرد اول از سمت راست سنگ نگاره برم دلك ریش کم پشتی دارد. در حالیکه در تمام پنج سنگ نگاره دیگر - کرتیر بدون ریش نشان داده شده است. آیا کرتیر خواجه بود؟ در این صورت باید بپذیریم که پیکره او در سنگ نگاره برم دلك نیامده است. به گمان من امکان این امر بیشتر است که کرتیر بطور طبیعی ریش کم پشتی داشته و کوسه بوده است. در این صورت میتوان گفت که کرتیر بعدها از مختصر ریش خود در گذشته و آنرا همیشه از ته تراشیده است. این موضوع را البته بدون تردید نمیتوان پذیرفت.



پروفسور هینتز افزوده بر گزارشی که گذشت - نوشته‌ای دارد بنام «مانی و کرتیر» که قرار بود از طرف *Accademia dei Lincei* در رم چاپ شود. بطوریکه شفاهاً از هینتز شنیده‌ام. مطالب این نوشته عبارت است از مبارزات سیاسی و مذهبی کرتیر با مانی و پیروزی او در مبارزات خود برای بدست آوردن قدرت مطلق. امیدوارم روزی بر گرداننده فارسی این نوشته را در ایران منتشر سازم.

3. Šāpuhr šāhān šāh pad vāspuhragān spārišn(?) kard ku-t bun-ḥānag ēn ēv bavēd ud čēgōn dānē ku kird yazdān ud amāh vēh ōgōn kun. Ud nibēg(?) [ud] pādihšīr ud mādiyān čē ōy zamān abar Šāpuhr šāhān šāh pad dar ud hāmšahr, ḡāh ō ḡāh, kard ōy ēd ōgōn abar nibišt ēstād ku »Kardēr ī čhrbad«. Ud pas ku Šāpuhr šāhān šāh ō bagān
4. gāh šud ud Hormizd šāhān šāh ī-š pus pad šahr ēstād, u-m Hormizd šāhān šāh kulāf ud kamar dād, u-m gāh ud pādihšār abartar kard, u-m pad dar ud šahr ō šahr, ḡāh ō ḡāh, hāmšahr pad kirdagān ī yazdān kām-kārtar ud pādihšāytar kard, u-m kard nām »Kardēr ī Hormizd-mogbad«, Hormizd bag pad nām. Ud ēg-ič pad hān zamān šahr ō šahr, ḡāh ō
5. ḡāh, vas kirdagān ī yazdān afzāyīh ud vas ādur ī Vrhrān nišast' ud vas mogmardān urvāhm ud padēhv būd ud vas ādurān ud mogān pādihšīr āvašt' ud nibēg (?) [ud] pādihšīr ud mādiyān čē ōy zamān abar Hormizd šāhān šāh pad dar ud hāmšahr, ḡāh ō ḡāh, kard ōy ēd ōgōn abar nibišt ēstād ku »Kardēr ī Hormizd-mogbad«. Ud pas ku Hormizd šāhān šāh ō bagān gāh šud
6. ud Vrhrān šāhān šāh ī Šāpuhr šāhān šāh pus ud Hormizd šāhān šāh brādar pad šahr ēstād, u-m Vrhrān-ič šāhān šāh pad agrāyīh ud pādihšār dāšt, u-m pad dar ud šahr ō šahr, ḡāh ō ḡāh, pad kirdagān ī yazdān ham-gōnag kām-kār ud pādihšāy kard, ud ēg-ič pad hān zamān šahr ō šahr, ḡāh ō ḡāh, vas kirdagān ī yazdān afzāyīh ud vas ādur ī Vrhrān nišast' ud vas mogmardān urvāhm
7. ud padēhv būd ud vas ādurān ud mogān pādihšīr āvašt' ud nibēg(?) ud pādihšīr ud mādiyān čē ōy zamān abar Vrhrān šāhān šāh kard, ōy-č ēd ōgōn abar nibišt ēstād ku »Kardēr ī Hormizd-mogbad«. Ud pas ku Vrhrān šāhān šāh ī Šāpuhragān ō bagān gāh šud ud Vrhrān šāhān šāh ī Vrhrānagān ī andar šahr rād ud rāst ud mihrbān ud hukar ud kirbak-kar pad šahr ēstād ud pad dūšārmīh ī Hormizd ud yazdān ud hvēš
8. ruvān rāy hān-am andar šahr abartar gāh ud pādihšār kard u-m gāh ud pādihšār ī vazurgān dād' u-m pad dar ud šahr ō šahr, ḡāh ō ḡāh, hāmšahr pad kirdagān ī yazdān pādihšāytar ud kām-kārtar kard ku čēgōn has būd ham u-m hāmšahr mogbad ud dādvar kard u-m Staḥr ādur ī Anāhid Ardašīr ud Anahid ī bānūg ēvēnbad ud pādihšāy kard u-m kard' nām »Kardēr ī
9. boḥt-ruvān-Vrhrān ī Hormizd-mogbad« ud šahr ō šahr ud ḡāh ō ḡāh hāmšahr kirdagān ī Hormizd ud yazdān abartar būd' ud dēn mazdēsna ud mogmardān andar šahr vazurg pādihšār būd' ud yazdān ud āb ud ādur ud gūspand andar šahr vazurg šnūdih abar rasid ud Ahriman ud dēvān vazurg snāh ud bištīh abar rasid ud kēš ī Ahriman ud dēvān az šahr uzid ud avābar akīriy ud yahūd ud šaman
10. ud braman ud nāšarā ud kristiyān ud maktak(?) ud zandēk andar šahr zad būd' ud uzdēs gogānīh ud grist ī dēvān višōbīh ud yazdān gāh ud nišēm akīriy ud šahr ō šahr, ḡāh ō ḡāh, vas kirdagān ī yazdān afzāyīh ud vazurg ādur ī Vrhrān nišast' ud vas mogmardān urvāhm ud padēhv būd' ud vas ādurān ud mogān pādihšīr āvašt' ud nibēg(?) ud pādihšīr ud mādiyān čē abar Vrhrān šāhān šāh ī Vrhrānagān
11. kard ōy abar ōh-nibišt ēstād' ku »Kardēr ī boḥt-ruvān-Vrhrān ī Hormizd-mogbad« ud man Kardēr az has ōrōn pad yazdān ud hvadāyān ud hvēš ruvān rāy

- vas rang ud avvām dīd u-m vas ādurān ud mogān andar šahr ī Ērān padēhv kard u-m pad-ič Anērān-šahr ādur ud mogmardān čē pad šahr ī Anērān būd ku asp ud mard ī šāhān šāh rasīd: Andiyōk šahristān ud Sūriyā šahr
12. ud čē abar Sūriyā nisang Tērsasīt šahristān ud Kilikiyā šahr ud čē abar Kilikiyā nisang Kēsariya šahristān ud Kapōdakiyā šahr ud čē abar Kapōdakiyā nisang tāg frāz. ō Grāēkiyā šahr ud Armen-šahr ud Vrūčān ud Alān ud Balāsagān tāg frāz ō Alānān-dar, Šāpuhr šāhān šāh pad asp ud mard ī hvēš vardag ud ādur-suht ud avērān kard ōd-ič-am pad framān ī šāhān
 13. šāh hān mogmardān ud ādur čē ōy šahr būd hān-am vinārišn kard u-m nē hišt ziyān ud vardag kardan ud čē ōh kas vardag kard būd hān-č-am bē stad u-m abāz ō hvēš šahr hišt hēnd u-m dēn mazdēsna ud mogmardān ī hūb andar šahr agrāy ud padihšarā(v)and kard ud ahlmōg ud gomarzāk mardān kē andar magustān pad dēn mazdēsna ud kirdagān ī yazdān nē pad vizār pahrist ōyšān-am puhr
 14. zad u-m nihrust hēnd tāg-am vēh kard hēnd u-m vas ādurān ud mogān nibēg (?) [ud] pādiššir kard ud pad pušt ī yazdān ud šāhān šāh ud az man kard andar šahr ī Ērān vas ādur ī Vrhrān nišast^d ud vas hvētūt-dāh kard ud vas mardom ī anastvān būd hān astvān būd ud vas hān būd kē kēš ī dēvān dāšt u-š az man kard hān kēš ī dēvān hišt u-š kēš ī
 15. yazdān grift ud vas ratpasāk grift ud vas dēn ošmord gōnag gōnag ud an-č kirdagān ī yazdān vas afzūd ud abartar būd ī abar ēn nāmag nē nibišt čē agar nibišt hād (?) ēg vas būd hād (?) u-m pad hvēš-ič hānag gāh ō gāh vas ādur ī Vrhrān nišast u-m yašt pad hān and ādur ī-m pad hvēš hānag nišast har gāh, gāh ō gāh, ratpasāk 1133
 16. ud būd pad 1 sāl ratpasāk 6798 u-m pad hvēš hānag an-č kirdagān ī yazdān gōnag gōnag vas kard ī-m agar abar ēn nāmag nibišt hād (?) ēg vas būd hād (?) bē-m ēn nāmag ōy rāy nibišt ku kē frāstar zamān pādiššir mādiyān ayāb nibēg (?)^{*} ayāb an
 17. nāmag vēnād^d hān dānād^d ku an hān Kardēr ham ī abar Šāpuhr šāhān šāh »Kardēr ī ēhrbad« hvānd ham ud abar Hormizd šāhān šāh ud Vrhrān
 18. šāhān šāh »Kardēr ī Hormizd-mogbad« hvānd ham ud abar Vrhrān šāhān šāh ī Vrhrānagān »Kardēr ī boht-ruvan-Vrhrān ī Hormizd-mogbad« hvānd ham ud kē ēn nāmag vēnād ud padpursād hān pad yazdān ud hvadāyān ud hvēš ruvān rād ud rāst ēv bavēd hān ōgōn čēgōn an
 19. būd ham ku-š im astvand tan hošrōvīh ud ābādīh rasēd u-š ōy astvand ruvān ardāyīh abar rasēd.

سنگنبشته پارسیک کرتیر در کعبه زردشت

(۱) و من کرتیر «موبد» - چون به ایزدان و شاپور شاهنشاه خوب پریمتار و خوشگامه بودم - مرا بدان سپاس که به ایزدان و شاپور شاهنشاه کرده بودم - آنگاه شاپور شاهنشاه برای کردگان ایزدان (کارهای دینی) در دربار و شهر به شهر (کشور به کشور) - جا به جا - در همه شهرها - به انجمن مغان (مغوستان) کامکار و فرمانروا کرد . و به فرمان شاپور

(۲) شاهنشاه و همپستی (یاری) ایزدان و شاهنشاه - شهر به شهر - جا به جا - بس کردگان ایزدان افزایش گرفت و بس آذر ورهران (آتشکده بهرام) نهاده شد و بس مغردان خوشبخت و آبادان بودند و بس آذران (آتشکده - ها) و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه و مستهروی مهر کرد) . و هرمزد و ایزدان را بزرگ سود رسید - واهریهن و دیوان را بزرگ گزند بود . و این چند آذر و کردگان که بنوشتم - انجام آنرا

(۳) شاپور شاهنشاه پیش شاهزادگان (واسپوهرگان) به من سفارش کرد : «که این بن خانه (سرزمین ؟؟) ترا بود - چنان کن که دانی برای ایزدان و ما بهتر است» . و در وصیت نامه ها و پادخشیر (وقفنامه) و گزارشهایی که در زمان شاپور شاهنشاه - در دربار و همه شهرها - جا به جا - کرده شد - در آنها چنین بر نبشته است که : «کرتیر هیربد» و پس از آن که شاپور شاهنشاه به گاه بغان

(۴) شد (درگذشت و به خدایان پیوست) و هرمزد شاهنشاه پسرش به شهریاری رسید - هرمزد شاهنشاه به من کلاه و کمر داد و جاه و ارجم برتر کرد . و مرا در دربار و شهر به شهر - جا به جا - همه شهرها - برای کردگان

یزدان کامکاتر و فرمانروا تر کرد و مرا «کرتیر هرمزد - موبد» بنام هرمزد
خدای نام کرد . و آن گاه بدان زمان - شهر به شهر - جا به

۵) جا - بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بس آذر بهرام نهاده شد . و
بس مگردان خوشبخت و آبادان بودند و بس آذران (آتشکده ها) و مغان
را پادخشیر آوشت (وقفنامه مهر کرد) و به وصیت نامه ها و پادخشیر
و گزارشهایی که در زمان هرمزد شاهنشاه - به دربار و همه شهرها -
جا به جا کرده شد چنین نبشته است که «کرتیر هرمزد - موبد» . و پس
از آن که هرمزد شاهنشاه به گاه بغان شد -

۶) و بهرام شاهنشاه - پسر شاپور شاهنشاه - و برادر هرمزد شاهنشاه
به شهر یاری رسید - مرا بهرام شاهنشاه نیز ارجمند و فرمانروا داشت .
و مرا در دربار و شهر به شهر - جا به جا - از برای کردگان یزدان همه
گونه کامکار و توانا کرد . و در آن زمان نیز شهر به شهر - جا به جا -
بس کردگان یزدان افزایش گرفت . و بس آذر وهران (بهرام) نهاده
شد . و بس مگردان خوشبخت

۷) و آبادان بودند . و بس آذران و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه مهر کرد).
و در وصیت نامه ها و پادخشیر و گزارشهایی نیز که در زمان بهرام
شاهنشاه کرده شد - چنین بر نبشته است «کرتیر هرمزد - موبد» . و پس
از آنکه بهرام شاهنشاه - پسر شاپور به گاه بغان شد و در شهر یاری
راد و راست و مهربان و خوبکار و نیکوکار بهرام شاهنشاه - پسر
بهرام بشهر یاری رسید و از دوستاری هرمزد و ایزدان و

۸) را روان خویش - مرا در کشور جاه و توان برتر کرد . و جاه و توان
بزرگانم داد . و در دربار و شهر به شهر و جا به جا - در همه شهر - مرا
از برای کردگان یزدان فرمانروا تر و کامکاتر از آن که بودم کرد . مرا در
همه شهر (کشور) موبد و داور (وزیر دادگستری؟) کرد . مرا در آتشکده

آناهید اردشیر و آناهید بانوی استخر «اون بد» événbad و فرمانروا کرد . و مرا «گرتیر

(۹) بخت روان (رهاننده روان) بهرام - هرمزد - موبد « نام کرد . و شهر به شهر و همه شهر - جا به جا - کردگان هرمزد و ایزدان برتر بود . و دین مزدیسنا و مگردان در شهر (کشور) فرمانروا بود و ایزدان و آب و آذر و گوسفند (ستوران) را در شهر بزرگ خشنودی فرارسید و اهریمن و دیوان را بزرگ گزند و اندوه در رسید . و کیش اهریمن و دیوان از شهر رخت بر بست و ناباور گردید . و یهود و سمن

(۱۰) و برهن و نصارا و مسیحی و مک تک (؟) و زندیک در کشور زده شدند . و بت ها شکسته شدند - و کنام دیوان ویران گشت و جایگاه و نشیمنگاه ایزدان گردید و شهر به شهر - جا به جا - بس کردگان ایزدان افزایش گرفت و بزرگ آذر بهرام نهاده شد . و بس مگردان خوشبخت و آبادان بودند . و بس آذران (آتشکده ها) و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه مهر کرد) و در وصیت نامه ها و پادخشیر و گزارشهایی که در زمان بهرام شاهنشاه پسر بهرام

(۱۱) کرده شد - این چنین نبشته است که «گرتیر بخت روان بهرام - هرمزد - موبد» . از آن دم - از برای ایزدان و خدایان (شاهان) و رأی روان خویش - بس رنج و ناکامی دیدم - و بس آذران (آتشکده ها) و مغان در ایرانشهر آبادان کردم . و در باره آذر (آتشکده) و مگردان انیران که بکشور انیران بود - تا آنجا که اسب و مرد شاهنشاه میرسید : شهرستان اناکیه و شهر سوریه

(۱۲) و آنسوی سوریه - شهرستان طرموس و شهر کیلیکیه و آنسوی کیلیکیه - شهرستان قیصریه و شهر کپدوکیه و آنسوتر از کپدوکیه تا فراسوی شهرستان یونان و شهر ارمنستان و گرجستان و آلان و بلاسگان تا فراسوی

دروازه آلان - شاپور شاهنشاه به اسب و مرد خویش غارت کرد و سوزاند
و ویران کرد - در آنجا بفرمان شاهنشاه

(۱۳) آن مغمردان و آذر (آتشکده) که در هر شهر بود باز سازی کردم . و زیان
غارت را نگذاشتم - و آنچه از هر کس غارت شده بود آنرا بستدم و باز
به شهر خویش (شهر غارت شده) برهم زنان و خرابکاران دین که اندر
انجمن مغان به دین مزدیسنا و کردگان یزدان پرهیز نگذاشتند ایشان را
سخت

(۱۴) به کيفر رساندم . دل آگاهشان کردم تا خوب شدند . بس آذران و مغان را
وصیت نامه و پادخشیر کردم - و به همپستی یزدان و شاهنشاه - و از
خودم در ایرانشهر بس آذر بهرام نهادم . و بس پیوند همخونی روا کردم .
و بس مردم دین نا استوار بودند - آنها را دین استوار کردم . و بس
کسانی بودند که کیش دیوان داشتند - گوشش کردم تا آنها کیش دیوان
رها ساختند و کیش

(۱۵) یزدان گرفتند . و بس رتپساک Ratpasak گرفته شد (برای «رتپساک»
زیادی خرج شد) و بس دین گونه گونه شمرد شده . و من نیز کردگان
یزدن را چنان افزودم و برتر بود که بر این نامه (سنگنبشته) نبشته
نیامد - چه اگر نوشته می آمد - بسیار مینمود . و با دارائی خویش -
جا به جا - بس آذر بهرام به پا ساختم . و من قربانی زیاد کردم برای چند
آذری که با دارائی خویش نهادم . هر گاه - گاه به گاه ۱۱۳۳ رتپساک

(۱۶) (رویهمرفته) برای یکسال ۶۷۹۸ رتپساک بود (شش جشن در سال) . من
از دارائی خویش نیز کردگان یزدان گوناگون بسی کردم که اگر بر این
نامه (سنگنبشته) می نوشتم آنگاه بسیار مینمود . من این نامه (سنگنبشته)
را از آنروی نوشتم که کسی که فرازتر زمانی پاخشیر - گزارشها یا
وصیت نامه ها و یا دیگر نامه ای ببیند - بداند که من همان «کرتیر» هستم که

بر شاپور شاهنشاه « کرتیر هیربد » خوانده میشدم و بر هرمزد شاهنشاه
و بر بهرام

(۱۷) شاهنشاه « کرتیر هرمزد - موبد » خوانده میشدم و بر بهرام شاهنشاه -
پسر بهرام « کرتیر بخت روان بهرام - هرمزد - موبد » خوانده میشدم.
و هر که این نامه را ببیند و خواند - در برابر ایزدان و خدایان و روان
خویش راد و راست بواد . و همانگونه که من

(۱۸) بودم . به تن استوارش آبادی و خسروی رسد و روان دیندارش را اشوئی
و پاکی آکنده کند .



عمر و شام شاہی ہجرتی

نوشتہ

حسینی ستودہ

دکتر تاریخ

قلمرو شاهنشاهی هخامنشی

کوروش بزرگ بنیان -
گذار شاهنشاهی ایران در سال
۵۵۳ ق.م بر علیه آژی دهاگ
یا آستیاگس^۱ جد مادری خود
و آخرین پادشاه ماد قیام کرد
و او را در فارس در نزدیکی
شهر پاسارگاد پایتخت آینده اش
پس از دو سال پایداری شکست
داد و همدان مرکز دولت ماد
را متصرف شد و بحکومت این
دولت در سال ۵۵۰ ق.م پایان
داد و متصرفات آن را در تحت
تصرف خود در آورد. کشوری که
در آغاز نصیب کوروش بزرگ
گردید از طرف شمال غربی برود
هالیس^۲ (قزل ایرماق کنونی
واقع در کشور ترکیه) که
بموجب مصالحه سال ۵۸۵ ق.م

نوشته

حسینقلی ستوده

دکتر تاریخ

1- Astyages

2- Halys

سرحد دولتین ایران و کشور لیدی شده بود محدود بود. ^۳ و پس از فتح نینوا در سال ۶۱۲ ق. م و ضمیمه شدن قسمتهای شرقی کشور آشور بکشور ماد رود دجله سرحد غربی را تشکیل میداد. در جنوب غربی سرزمین عیلام که جزء کشور آشور بود پس از سقوط نینوا طبعاً ضمیمه دولت ماد شد و سپس در قلمرو شاهنشاهی کوروش قرار گرفت و از این سمت کوروش با دولت بابل همسایه گردید و از طرف شمال دولت ماد با سرزمین ساسپیرها ^۴ یعنی قبایل ایبری یا گرجی هم مرز بود و سرحدات این دولت از این طرف از نزدیکی رودخانه فازیس ^۵ (ریون امروزه) میگذشته است.

ناحیه کوهستانی جنوب غربی و مغرب دریای خزر یعنی مساکن کادوسیان و کاسپیان ظاهراً تحت اطاعت دولت ماد نبوده است.

سرحدات شرقی دولت ماد کاملاً مشخص نیست بعضی بر این عقیده اند که نواحی غربی پارت جزء خاک ماد بوده است.

کوروش بزرگ چون در صدتوسعه متصرفات خود برآمد با دو دولت قوی آن زمان یعنی دولتهای لیدی و بابل مواجه شد.

کرزوس ^۶ (۵۶۱-۵۴۶ ق. م) پادشاه لیدی از خانواده مرمناد ^۷ که پس از سقوط همدان و انقراض دولت ماد از پیشرفتهای کوروش نگران بود با آمازیس فرعون مصر و نبونید پادشاه بابل بر علیه او متحد گردید و نیز برای جلب نظر خدایان قربانی‌هایی کرد و نذوراتی تقدیم داشت هاتف معبد دلف در جواب پرسش او پیش‌بینی کرد که او اگر با پارسی‌ها بجنگد امپراطوری بزرگی را نابود خواهد کرد و به او توصیه کرده بود که با آن دسته از یونانیان

۳- هرودوت کتاب اول بند ۷۲

4- Saspyres

5- Phasis

6- Crésus

7- Mermenades

که قویترند متحد شود کرزوس بنا به توصیه هاتف معبد دلف با مردم اسپارت و آتن که در آن روز گار نیرومندتر بودند متحد شد و به کاپادوکیه لشکر کشید تا ضمن تصرف این سرزمین انتقام آستیاگس را که شوهر خواهرش بود از کوروش بگیرد.^۸

اما در جنگی شکست خورد و بسازد گریخت و در نظر داشت که پس از رسیدن سپاهیان کومکی آمازیس و نبونید در اول بهار سال آینده جنگ را ادامه دهد اما کوروش در تعقیب او در زمستان همان سال خود را به سارد رسانید و پس از ۱۴ روز محاصره شهر را در سال ۵۴۶ ق.م مسخر ساخت. کرزوس با سارت در آمد ولیدی جزء متصرفات کوروش گردید.

تسخیر سارد از نظر مطیع ساختن مهاجرنشینهای یونانی سواحل آسیای صغیر بسیار مؤثر افتاد مردم این مهاجرنشینها که مطیع کرزوس بودند چون خود را از مقابله با سپاهیان هخامنشی عاجز دیدند نمایندگانی پیش کوروش فرستادند و تقاضا کردند با همان شرائطی که کرزوس اطاعت او را پذیرفته آنها نیز تابع کوروش گردند.^۹ ولی کوروش تقاضای آنان را نپذیرفت و تابالوس^{۱۰} از مردم پارس را بحکومت سارد برداشت و شخصی بنام پاکتیاس^{۱۱} از مردم لیدی را مأمور کرد که خزائن کرزوس را بایران حمل کند و خود قبل از اینکه کار مهاجرنشینهای یونانی آسیای صغیر را یکسره نماید همراه کرزوس بطرف ایران روان شد.

پاکتیاس پس از حرکت کوروش بنای نافرمانی را گذاشت و با صرف خزائن کرزوس جمعی را با خود همراه ساخت چون کوروش از عصیان او در میان راه مطلع شد مازارس^{۱۲} نامی از اهل ماد را بحکومت لیدی فرستاد. او پس از

۸- هرودوت کتاب اول بندهای ۵۶ و ۵۷ و ۷۱ و ۷۳

۹- هرودوت کتاب اول بند ۱۴۱

10- Tabalos

11- Pactyas

12- Mazares

راندن پا کتیاس لیدی را مجدداً مسخر ساخت. پس از مرگ او هارپاگوس همان شخصی که در قیام بر ضد آستیاگس کوروش رایاری داده بود بحکومت لیدی تعیین شد که بگفته هرودوت به یونیه یکی از مهاجر نشینها لشکر کشید ابتدا شهر فوسه ۱۳ را که بر کنار دریا قرار داشت در محاصره گرفت مردم این شهر که دریا نورد بودند در فرصت مناسب زنان و فرزندان و اموال خود را با کشتی‌ها به جزیره کیوس ۱۴ بردند و شهر خالی از سکنه بدست ایرانیان افتاد اما شهرهای دیگر مهاجر نشین یونیه ۱۵ هم بجز میلته که قبلاً با کوروش قراردادی داشت و همچنین جزایر جزء این مهاجر نشین بعضی بچنگ و بعضی به صلح به تصرف سپاه ایران درآمد. هارپاک سپس مردم مهاجر نشینهای دیگر را مطیع ساخت و باین ترتیب حدود متصرفات کوروش از طرف شمال غرب بسواحل دریای مدیترانه و دریای اژه رسید.

کوروش پس از تسخیر آسیای صغیر ارمنستان را که در این زمان بجای دولت اورارتو تشکیل شده بود بتصرف درآورد. کوروش پس از حرکت از سارد چون به همدان رسید عازم مشرق ایران شد زیرا اقوام شرقی ایران چون باکتریها ۱۶ و ساسها ۱۷ مشکلاتی برای او فراهم کرده بودند. ابتدا پارت (پرتو) و گرگان را متصرف شد و ویشناسپ پدر داریوش را به ساتراپی این ایالت گماشت و باختر را نیز ضمیمه کشور خود ساخت سپس ایالات زرننگ ۱۸ و هر خواتیش ۱۹

13- Phocée

14- Chios

۱۵ - مهاجر نشین یونیه که معروفترین مهاجر نشینهای یونانی آسیای صغیر بود بین خلیج ازمیر و خلیج مندلیا Mendlia قرار داشت و شهرهای معروف آن عبارت بودند از: فوسه Phocée کولوفون Colophon افس Ephese میلته Millte و جزایر خیوس یا کیوس Chios و ساموس Samos

۱۶ - باکتریها ساکنین ناحیه باختر و بلخ بودند که پادشاهی از خود داشتند

۱۷ - Sases همان ساکها و یاسکه‌ها و یا ساکاها هستند و بعداً راجع به آنان صحبت خواهد شد

18- Zaranka

19- Harahwatish

یارخج را تارودسند و قسمتی از پنجاب متصرف شد^{۲۰} و در شمال شرقی تا کنار رودیا کسارت^{۲۱} (سیحون) پیش رفت و در ساحل این رود شهری ساخت که یونانیان آنرا کوروپولیس^{۲۲} یعنی شهر کوروش نامیده‌اند.

کوروش پس از فتح بابل باز عازم مشرق ایران شد تا قبایل جنگجوی این سامان را که برای متصرفات ارزشمندی بشمار میرفتند سرکوب نماید و حدود کشور خود را بمرزهای طبیعی برساند. این بار کوروش عازم ناحیه سند شد و از پرثو^{۲۳} و هریو^{۲۴} گذشته وارد ناحیه پاروپامیسوس^{۲۵} یعنی اطراف دره کابل شد و ساکنان تنگوش^{۲۶} را نیز منکوب ساخت و خود را بکنار رود سند رسانید^{۲۷} و باین ترتیب سرحد ایران از جنوب شرقی به صحرای تار واقع در ساحل شرقی پنجاب و رود سند رسید^{۲۸} کوروش حکومت قسمت شرقی کشور را در اختیار پسرش بردیا که یونانیان او را اسمردیس می‌نامیدند گذاشت. فتوحات کوروش در مشرق ایران بعد از تسخیر آسیای صغیر و قبل از لشکرکشی به بابل یعنی بین سالهای ۵۴۶ و ۵۳۹ ق. م صورت گرفته است.

کوروش پس از آنکه سرحدات کشور خود را در مشرق از هر جهت توسعه

۲۰ - کتاب تمدن ایرانی - مقاله بقلم آقای فوشه ص ۳۲۵

21 - Yaxarte

۲۲ - Cyropolis و بعضی از محققین محل این شهر را با اوراتبه حالیه منطبق میدانند

۲۳ - Parthava پارت یا خراسان امروزی

۲۴ - Haraiva ناحیه هرات

25 - Paropamisos

26 - Thatagush

۲۷ - کتاب داریوش یکم تألیف Peter Julius Junge ترجمه دکتر منشی‌زاده از

انتشارات دانشگاه تهران ص ۴۰

28 - Persian empire: Herzfeld. p. 343

این کتاب که عنوان مفصلی دارد بعد از این فقط بنام مؤلف دانشمند آن هر تسفلد فکید

در پاورقی‌ها معرفی خواهد شد

داد و قلمرو خود را از این طرف به مواضع طبیعی رسانید عازم مغرب شد تا کار دولت بابل را که در این موقع در وسط امپراطوری هخامنشی مانند زائده‌ای باقی مانده بود یکسره کند.

بابل در این زمان شهری بسیار مستحکم با دروازه‌های آهنین و برجهای مراقبت بود هر دو طول باروی خارج شهر را ۸/۵ کیلومتر و ارتفاع آنرا ۸/۸۰ متر و عرض آنرا ۲/۲۰ متر نوشته است^{۲۹} با خندق عمیق در پای دیوار که در مواقع لزوم از آب پر می‌شد. بابل دیوار دیگری داشت که کمی از دیوار اولی کوچکتر بود. بعلاوه در شمال و جنوب شهر دو سد ساخته بودند. سد شمالی رود فرات را بدجله وصل میکرد و در مواقع لزوم اراضی پشت سد را آب می‌بستند و آنرا به باطلاقی عظیم تبدیل میکردند تا عبور سپاهیان دشمن غیر ممکن گردد. کوروش حملات خود را به بابل در آخرین ماه بهار سال ۵۳۹ آغاز کرد. در این لشکرکشی پسرش کمبوجیه نیز همراه او بود. کوروش ابتدا شهر سیپار^{۳۰} را بتصرف آورد و خود را بدروازه‌های بابل رسانید. نبونید پادشاه بابل با اعتماد استحکامات عظیم شهر و آذوقه فراوانی که قبلاً فراهم آورده بود به مقاومت پرداخت ولی بیش از یک روز نتوانست پایداری کند و سپاهیان کوروش بدون اینکه از طرف مردم بابل مقاومتی ظاهر شود وارد شهر شدند و نبونید دستگیر شد. تصرف بابل در ماه اول پائیز همان سال انجام گرفت^{۳۱} با تسخیر بابل به حکومت طولانی این سرزمین پایان داده شد و دورانی نو در بین‌النهرین آغاز گردید.

کوروش پس از فتح بابل اعلامیه‌ای صادر کرده و در آن پس از معرفی خود و اسلافش می‌گوید که چگونه بی‌جنگ و جدال وارد بابل شده در قصر پادشاهان به تخت سلطنت نشسته و به پرستش مردوک مشغول گشته و به اصلاح خرابی‌ها

۲۹ - کتاب اول بند ۱۷۸

30- Sippar

۳۱ - کتاب میراث باستانی ایران تألیف ریچارد . ن. فرای ص ۳۳

پرداخته و خدایان سومروا کد را که نبونید به بابل آورده بود به جاهای خود بر گردانیده و معابدی چند بنا کرده است. این اعلامیه در استوانه‌ای که به استوانه کوروش معروف است و در حفریات بابل بدست آمده نقر گردیده. در این لوحه که اکنون در موزه بریتانیا محفوظ است او خود را پادشاه بابل و کشور سومروا کد و پادشاه چهارقطعه زمین نامیده است.

کوروش در بابل قوم یهود را که از زمان بخت النصر با سارت بسر میبردند آزاد کرد و بوطن خود باز گردانید. سیاست عاقلانه کوروش درباره مردم بابل باعث شد که قدرت او در سوریه و فلسطین نیز جاری گردد و از این طرف حدود متصرفات او بدریای مدیترانه و حدود کشور مصر برسد.

کوروش پس از فتح بابل کشور وسیع خود را به بیست ساتراپی قسمت کرد و برای هر ساتراپی حاکمی گماشت که او را خشتراپاون^{۳۲} یا شهربان میگفتند که ساتراپ یونانی شده این کلمه است.

کوروش لایق‌ترین مردم فارس را به حکومت ایالات فرستاد و چنانکه مگابیز^{۳۳} را به حکومت عربستان و ارتابات^{۳۴} را به حکومت کاپادوکیه و آرتاکاماس^{۳۵} را به حکومت فریگی و کریزان^{۳۶} را به حکومت لیکیه و یونیه و آدوزیوس^{۳۷} را به حکومت کاریه و فارنو کوس^{۳۸} را به حکومت ائولی و فریگی مجاور هلسپونت فرستاد و برای ممالک کیلیکیه و قبرس و پافلاگونی که به میل خود کوروش را در فتح بابل یاری داده بودند حکامی تعیین نکرد ولی حکام این سه ناحیه که از مردم محل بودند پذیرفتند که به کوروش مالیات بدهند.

32— Khshathrapavan

33— Mégabyse

34— Artabat

35— Artacamas

36— Cryzant

37— Adusius

38— Pharnuchus

کوروش به حکام ایالات پیش از عزیمت بمحل مأموریت توصیه نمود تا هر قدر میتوانند بامردم بعدالت رفتار نمایند. ۳۹

گزنفون گوید سازمانی که کوروش برای اداره کشور خود معین کرده بود هم اکنون (زمان گزنفون) در امپراطوری پارس برجاست.

گزنفون گوید کوروش حدود متصرفات خود را به دریای اری ثری ۴۰ در مشرق و پنت او کسن ۴۱ در شمال و جزیره قبرس و مصر در مغرب و اتیوپی ۴۲ در جنوب رسانید و به گفته گزنفون او هفت ماه از سال را در بابل و سه ماه بهار را در شوش و دو ماه تابستان را در همدان (ا کباتان) میگذرانید ۴۳ کوروش پس از فتح بابل تصمیم گرفت اقوام ماساژت ۴۴ را که قومی از اقوام سکا بوده و در ماوراء رود جیحون سکونت داشتند سر کوبی نماید. کوروش بدین منظور از رود گذشت و به ماساژت ها که در این زمان زنی بنام تومیریس ۴۵ بر آنان حکومت داشت حمله برد ولی ناگهان گرفتار تهاجم آنان گشت و بقتل رسید ۴۶ این واقعه را مورخین در سال ۵۲۹ ق م ضبط کرده اند.

در زمان کمبوجیه پسر و جانشین کوروش کبیر در تمام مشرق مصریگانه رقیب مقتدر هخامنشیان باقی بود. کوروش در صدد لشکر کشی به مصر بود که کشته شد و این نیت را کمبوجیه عملی ساخت.

آمازیس ۴۷ فرعون مصر با حاکم قبرس پولیکرات فرمانروای جزیره ساموس که بحریه نیرومند داشت به علیه کمبوجیه متحد گردید.

۳۹ - کتاب تربیت کوروش تألیف گزنفون کتاب ۸ فصل ۶

۴۰ - (دریای عمان) Erythrée

۴۱ - (دریای سیاه) Pont euxin

۴۲ - (حبشه) Ethiopie

۴۳ - کوروش نامه چاپ تهران سال ۱۳۳۳ قمری

44- Massagètes

45- Tomyris

47- Amasis

۴۶ - هرودوت کتاب اول بند ۲۰۱

کمبوجیه پس از آنکه بردیا برادرش را از بیم آنکه مبادا در زمان لشکر کشی او به مصر تاج سلطنت را غصب نماید بقتل رسانید در سال ۵۲۵ ق.م. به طرف مصر حرکت کرد. آمازیس پیش از آغاز جنگ در گذشت و پسرش پسامتیک سوم^{۴۸} در نزدیکی پلوزیوم^{۴۹} واقع در مرز افریقا و آسیابا کمبوجیه روبرو شد ولی شکست خورد و شهر ممفیس^{۵۰} به تصرف کمبوجیه درآمد و پسامتیک نیز دستگیر شد پس از سقوط ممفیس همسایگان مصر مانند لیبی و سیرن^{۵۱} و برقه^{۵۲} به پرداخت خراج تن در دادند^{۵۳}.

کمبوجیه در سالهای ۵۲۴ و ۵۲۳ ق.م در امتداد رود نیل تا حبشه پیش رفت ولی چون برای این لشکر کشی تجهیزات کافی فراهم نکرده بود و آمادگی کامل نداشت و نیز بعلت عدم آشنائی به وضع محل موفقیتی حاصل نکرد. اقامت کمبوجیه در مصر سه سال طول کشید مردم مصر که از کشته شدن گاو آپیس^{۵۴} به فرمان کمبوجیه از او ناراضی بودند به تحریک پسامتیک سوم دست بشورش زدند شورش بزودی سرکوب شد و فرعون نیز بدار مجازات آویخته گردید.

در این میان چون خبر خروج گئوماتا بنام بردیا باطلاع او رسید به عجله عازم ایران شد و اداره امور مصر را به آریانندس^{۵۵} سپرد ولی در بین راه در سوریه بقتل رسید^{۵۶}.

48— Psammetique

49— Pelusium

50— Memphis

۵۱ - Cyrène - پایتخت سیرنائیک واقع در ساحل دریای مدیترانه

۵۲ - Barqé - از شهرهای سیرنائیک

۵۳ - هرودوت کتاب چهارم بند ۱۳

54— Apis

55— Aryandes

۵۶ - کتاب داریوش یکم ص ۴۶

غیبت طولانی کمبوجیه و حکومت هفت ماهه گئوماتای مغ باعث شد که در آغاز سلطنت داریوش اول شورشهایی در ایران برپا شود. شرح این شورشها که در دو سال اول سلطنت داریوش یعنی در سالهای ۵۲۲ و ۵۲۱ ق. م. روی داده در کتیبه بیستون آمده است.

از جمله این شورشها قیام اشینه^{۵۷} در عیلام (خوزستان) و قیام نیدین توبل^{۵۸} بنام نبو کد نصر سوم در سال ۵۲۲ ق. م در بابل است. داریوش هر دو ی این شورشیان را دستگیر ساخت و به مجازات رسانید.

هنگامیکه داریوش مشغول دفع شورش بابل بود قیام عمومی بدین شرح در نواحی دیگر ایران آغاز شد.

۱- در عیلام (خوزستان) قیام مجددی بریاست شخصی بنام مرتیه بپاخواست.
۲- در ماد فرورتیش^{۵۹} که خود را خشریته دوم^{۶۰} از خاندان کیا گزار میخواند سر بشورش برداشت. سپاهیان داریوش بسرداری ویدرنه در زمستان سال ۵۲۱ ق. م با شورشیان بجنگ پرداختند ولی به خاموش ساختن آتش طغیان موفق نگردیدند.

داریوش پس از فراغت از شورش بابل برای دفع شورش فرورتیش خود به ماد رفت. فرورتیش از همدان به کوهستان پناه برد و در نزدیکی کندروش^{۶۱} در اطراف قزوین در جنگی در اواسط بهار سال ۵۲۱ شکست خورد به رگا^{۶۲} (ری) گریخت و بسا سپاهیان و یشتاسب پدر داریوش که قبلا دروازه دریای گرگان (سر دره خوار) را گرفته بودند رو برو شد و باسارت افتاد و در همدان به مجازات رسید.

57- Ashina

58- Nidintu-bel

59- Fravartish

60- Khshathrité

61- Kundurush

62- Raga

با اینکه شورش ماد با دستگیری فرورتیش ظاهراً منتفی شد ولی قیام مردم ماد خاتمه نیافت زیرا شخصی بنام چیشران تخمه^{۶۳} از طایفه اسگرته^{۶۴} که او نیز خود را از خانواده کیا گزار (هوخشتر) میدانست سر بعضیان گذاشت داریوش سپاهی بدفع او فرستاد چیشران تخمه گرفتار شد و در اربلا^{۶۵} (اربل) به قتل رسید^{۶۶}.

۳- در بهار سال ۵۲۱ ق.م در ارمنستان شورشی عظیم روی داد شورشیان در برابر لشگریان داریوش بفرماندهی دادرشیش^{۶۷} که خود نیز ارمنی بود مقاومت سختی کردند و ظاهراً ارمنستان در آغاز سلطنت داریوش کاملاً در تحت استیلا در نیامده بود ولی بعداً شکست‌های متوالی به مردم ارمنستان وارد آمده و آخرین شکست آنان در محل هویو^{۶۸} (خوی؟) روی داده است^{۶۹}.

۴- شورشیان پارت و گرگان بوسیله ویشتاسب پدر داریوش که ساتراپ این ناحیه بود و به کومک سپاهی که او ازری پس از خاموش ساختن طغیان فرورتیش به پارت فرستاده بود سر کوب شدند و در پارت و گرگان نیز آرامش برقرار گردید^{۷۰}.

۵- در مرو (مرگوش) شخصی بنام فرادا^{۷۱} قیام کرد- ساکنین ماوراءالنهر مخصوصاً سکاها نیز او را یاری میدادند. داریوش برای دفع شورش او

63- Chithrantakhma

64- Asagarta

65- Arbela

۶۶ - در ستون دوم بند ۵ و ۴ کتیبه بیستون از شروع طفیان ماد و در بندهای ۱۲ و ۱۳ از نتیجه این شورش صحبت شده است.

67- Dadarshish

68- Huyawa

۶۹ - ستون دوم بندهای ۸ و ۷ کتیبه بیستون

۷۰ - ستون دوم بند ۱۶ کتیبه بیستون- در این زمان ورکان یا گرگان قسمتی از ساتراپی پرتو یا پارت بوده است.

71- Frâda

دادرشیش ساتراپ باختر (بلخ) را که البته غیر از دادرشیش ارمنی است مأمور ساخت - دادرشیش در اوایل پائیز سال ۵۲۲ ق.م یا غیان را سر کوب کرد و فرادا نزد ماساژت‌ها که دسته‌ای از سکاها بودند گریخت اما پس از چندی گرفتار شد و به مجازات رسید^{۷۲}.

۶- در پارس وهیزداته^{۷۳} که خود را مانند گئومات مغ بردیاسر کوروش میخواند سر به شورش برداشت ایالات شرقی یعنی ساتراپی‌های ئتگوش و آراخوزیا (هرخواتیش) نیز بدو پیوستند^{۷۴} داریوش در موقع حرکت از بابل به ماد سپاهی به فرماندهی ارته وردیه^{۷۵} به فارس فرستاد. او در موقع حرکت به پارس ابتدا آتش طغیان مرتیه^{۷۶} را در خوزستان خاموش ساخت سپس به فارس رفت در فارس وهیزداته مدتی مقاومت کرد تا مغلوب گردیده گریخت اما در نزدیکی کوهی بنام پرگ (شاید فرگ از شهرهای غربی کرمان) دستگیر شد. داریوش خود برای استقرار آرامش به فارس آمد و برای قلع ریشه فساد مساکن چادر نشینان شرقی: کرمان اسه گرته و یوتیه را از پارس جدا کرد و از آنها ناحیه مستقلی ساخت اما آنان را از امتیازات مردم فارس محروم گردانید^{۷۷} خوزستان نیز از فارس جدا شد بطوریکه فقط سه طایفه اصیل پارسی یعنی پاسارگاد^{۷۸} و پتیسخور^{۷۹} و مارافی^{۸۰} در فارس باقی ماندند.

۷۲ - کتاب داریوش یکم از انتشارات دانشگاه تهران ص ۵۹ و ستون سوم بندهای ۳ و ۴ کتیبه بیستون (مرگوش یا مرو در این زمان قسمتی از ساتراپی باختر یا باکتریا بوده)

73- Wahyazdata

۷۴ - تاریخ ماد تألیف دیا کونوف ص ۵۳۳

75- Artawardiya

76- Martiya

۷۷ - کتاب داریوش یکم ص ۷۰

78- Passargad

79- Patischor

80- Maraphi

در ساتراپی‌های شرقی نیز ویوانه^{۸۱} موفق به سرکوبی شورش‌های مردم
تگوش و آراخوزیا گردید و دژ ارشاده^{۸۲} پایتخت آراخوزیا را متصرف شد.^{۸۳}
دفع شورش دادرشیش در مرو و ویوانه در آراخوزیا مقارن است با دفع
شورش یندین توبل در بابل بدست داریوش.

۷- در بابل در موقعی که داریوش در پارس و ماد بود برای بار دوم شورشی
برپاست شخصی بنام ارخ^{۸۴} ارمنی بپا خاست و چون ویستانه^{۸۵} ساتراپ بابل
و سوریسه بعلت قلت قوا نتوانست در برابر او پایداری کند داریوش
ویندفرنه یکی از هفت نفری که او را در قتل گنومات مغیاری داده بود به بابل
فرستاد و او ارخه را در اواسط پائیز سال ۵۲۱ دستگیر ساخت و در بابل بدار-
آویخت. داریوش دو سال از آغاز سلطنت خود را صرف دفع این شورش‌ها
نمود و در این مدت ۱۹ جنگ کرده و ۹ شاه را گرفت.

چون داریوش از شورش‌های داخلی فراغت یافت بدفع شورشیان خارجی
پرداخت از جمله این شورشیان اوریتس^{۸۶} ساتراپ لیدی بود.

در این زمان آسیای صغیر بدو قسمت تقسیم میشد: قسمت شمالی
کپدوکیه و فریگیه که یک ساتراپی را تشکیل میداد و مرکز این ساتراپی
شهر داسکیلیون^{۸۷} بود - قسمت جنوبی یعنی لیدی و یونی و کاری و لیکلی و
پامفیلی ساتراپی دیگری را تشکیل میدادند که مرکز سارد بوده است.
اوریتس که بحیله پولیکرات^{۸۸} پادشاه جزیره ساموس^{۸۹} را که نیروی

81- Vivana

82- Arshada

۸۳ - کتاب داریوش یکم ص ۶۴ و ستون سوم بندهای ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳

کتیبه بیستون

84- Arkha

85- Wistana (Ostanes)

86- Oroites

87- Dasckylion

88- Polycrates

89- Samos

دریائی مهمی داشت و با کمبوجیه در تصرف مصر پیمان اتحاد بسته بود بقتل رسانیده و میتروباتس^{۹۰} ساتراپ داسکیلیون را از میان برداشته و سرزمین آنان را به قلمرو خود افزوده بود به فرامین داریوش توجهی نداشت و فرستاده‌های او را نیز در خفا بقتل میرسانید بدین جهت داریوش یکی از نزدیکان خود بنام باگایوس^{۹۱} را مأمور سرکوبی او کرد. ساتراپ نافرمان دستگیر شد و به مجازات رسید و خزائن او را به شوش منتقل ساختند^{۹۲} و جزیره ساموس نیز بتصرف داریوش درآمد. در این موقع خبر شورش بابل با اطلاع داریوش رسید و او مدت یکسال و هفت ماه بابل را در محاصره گرفت ولی به تسخیر آن نایل نگردید تا اینکه با فداکاری‌های زوپیر^{۹۳} بابل را متصرف شد.^{۹۴}

داریوش پس از آن متوجه مشرق ایران گردید تا وضع سرحدات شرقی را برای همیشه روشن سازد. برای این منظور در بهار سال ۵۱۹ ق.م سپاهی به هند فرستاد که دره سند را بی زحمت بتصرف آوردند - داریوش در این ناحیه نظم نوینی برقرار کرد. ساتراپی گنداره را که تا آن زمان جزء باکتریابود از آن جدا ساخته در قلمرو ساتراپی هند قرارداد. ساتراپی هند که در میان کشورهای شرقی ایران و صحرای تار قرار داشت سرزمینی پر نعمت بود. با تصرف این ساتراپی سرحدات ایران از طرف جنوب شرقی از دامنه‌های شرقی فلات ایران گذشته به صحرای تار رسید.

داریوش سپس متوجه شمال شرقی ایران شد زیرا بطوریکه گفته شد در سال اول سلطنت او قبایل سکائی تحت رهبری اسکونخا^{۹۵} از طایفه ماساژت‌ها

90- Mitrobats

91- Bagaïos

۹۲ - هرودوت کتاب سوم بند ۱۲۹

93- Zopyr

۹۴ - هرودوت کتاب سوم بندهای ۱۵۰-۱۶۰

95- Sconxa

اتحادیه عظیمی تشکیل داد. فراده عامل شورش مرو را درمقابل دادرشیش فرمانده سپاه داریوش یاری میدادند بعلاوه پرتوران نیز مورد تهدید قرار میدادند. داریوش برای سرکوبی سکاها در سال ۵۱۷ ق.م. سپاهی در پرتو مجتمع ساخت و به ماساژت‌ها حمله برد اسکونخا اسیر شد و سرزمین سکاها بدست سپاهیان داریوش افتاد. از تصاویر و نقوش تخت جمشید پیداست که سکاها ی تیزخود^{۹۶} بصورت اتباع دولت هخامنشی و سکاها ی هوم ورکا^{۹۷} بصورت متحد این دولت در آمده اند.^{۹۸}

در موقعیکه داریوش در شمال شرقی کشور مشغول سرکوبی سکاها بود از طغیان جدیدی در خوزستان مطلع گشت. ظاهراً مردم خوزستان از اینکه سرزمینشان در سازمان جدید از پارس جدا شده و امتیازات سابق را نیز از دست داده اند رنجیده و دوری داریوش را از مرکز حکومت فرصت دانسته بنای نافرمانی را گذاشتند داریوش برای خاموش کردن آتش این انقلاب یکی از همراهان خود بنام گئوبرو و سیاگبر یاس^{۹۹} را بخوزستان فرستاد و او نیز بزودی دشمن را از پای در آورد و سر کرده شورشیان را دستگیر ساخت و پیش داریوش فرستاد و فرمان شاه بدار آویخته شد.

در مصر از زمان کمبوجیه آریانندس^{۱۰۰} حکومت داشت و او در مرقع لشکر کشی داریوش به اروپا بمناطق یونانی نشین آفریقا یعنی سیرن حمله برد و برقه را نیز متصرف شد ولی چون با مردم بخشونت رفتار میکرد باین جهت مصریان سر بشورش برداشتند. داریوش در سال ۵۱۶ ق.م برای دفع شورش مصر باین سرزمین رفت و آریانندس را که عامل شورش بود دستگیر ساخت و بقتل رسانید.

96- Sakatigraxôdâ

97- Saka Houma Warka

۹۸ - کتاب داریوش یکم ص ۱۰۱

99- Gobrias

100- Ariandes

در این لشکر کشی بود که داریوش در افتتاح کانالی بین رودخانه نیل و دریای سرخ شرکت کرد. داریوش که بتجارت شرق و غرب علاقمند بود میدانست که کشتی رانی بین دریای عمان و خلیج فارس و دریای مدیترانه بدون ایجاد این ترعه اشکال خواهد داشت باین جهت به حفر این ترعه فرمان داد و در موقعیکه در هند بود از شهر کاسپاتیروس^{۱۰۱} (مولتان امروزی) کشتیهائی برای شناسائی راه بحری از رود سند تا محل ترعه بدیاداری اسکیلاکس^{۱۰۲} از مردم کاریاندر هیئت را فرستاد اونیز کناره های دریای عمان و خلیج فارس و کرانه های شبه جزیره عربستان را پیموده پس از سی ماه به بندرسوئز رسید و گزارش خود را بشاه تقدیم داشت. در مراجعت به یونان کتابی بنام پریمیلوس انتشار داد و در آن اطلاعات مهمی درباره مردم مشرق جمع آوری کرده بود. هکاته مورخ یونانی اطلاعات خود را درباره شرق از کتاب اسکیلاکس اخذ کرده و هرودوت نیز از هکاته اقتباس نموده است.

داریوش در مصر برای جلب رضایت مردم که از سوء تدبیر آریانندس رنجیده بودند در پیدا کردن گاو آپیس جدیدی که بتازگی مرده بود آنان را یاری داد و به معابد مصری رفت و بمرمت راهها پرداخت و بقدری مصریها از کارهای او راضی و خشنود شدند که او را یکی از فراعنه بزرگ خویش دانستند.

داریوش در غرب تا اوس پرید^{۱۰۳} یا بنغازی کنونی پیش رفت و از یونانیان ولیبیان ساکن این ناحیه شهرستان جدیدی بنام پوتیه درست کرد.^{۱۰۴}

داریوش پس از تسخیر مجدد مصر و دفع شورشیان آن عازم لشکر کشی به آسیای صغیر شد تا با استقرار قدرت بیشتری در این ناحیه نفوذ خود را به سرزمین اصلی یونان نیز گسترش دهد. ابتدا بوسیله دریانوردان فینیقی

101- Kaspatyros

102- Skylax

103- Evesperide

۱۰۴- هر تفلد مساکن مردم پوتیه و یا پوتیا Pútiya را در دوساحل خلیج عدن قرار

داده است. ص ۳۸۳

از سواحل و جزایر یونان اطلاعاتی بدست آورد و نیز بوسیله ساتراپ داسکیلیون از وضع دولت‌های مختلف سرزمین‌های آن طرف بغاز بسفر آگاه شد و با نصب پلی بر روی تنگه بسفر در نزدیکی بیزانس بخاک اروپا قدم گذاشت و بیاد بود این سفر جنگی سنگ‌نوشته‌هایی در سه زبان فارسی باستان و عیلامی و بابلی با ترجمه یونانی آن در آنجا نصب کرد. هرودوت گوید: این کتیبه‌ها از سنگ مرمر بود و بر روی یکی بخط آسوری (بابلی) و بر روی دیگری بخط یونانی نام تمام اقوام و مللی را که در سپاه خود داشت نوشته بود. این سنگ‌نوشته‌ها را بعدها اهالی بیزانس بشهر خود منتقل کردند یکی را که بخط آسوری در کنار معبد دیونیزوس و بقیه‌ها در بنای معبد آرتمیس - اورتوسیا^{۱۰۵} قرار دادند. ۱۰۶

در این لشکر کشی که به گفته هرودوت داریوش هفتصد هزار سواره نظام و ششصد کشتی همراه داشت - خواست از سکاهای که به سرزمین مادته‌هاجم کرده و مدت ۲۸ سال آنجا را در اشغال داشتند انتقام بکشد^{۱۰۷} برای این منظور به مردم یونانی و ائولی فرمان داد با کشتی‌ها در دریای سیاه بحر کت در آمده تا رود ایستروس^{۱۰۸} (دانوب) پیش رفته و بر روی این رود پلی بسازند و منتظر او باشند. آنان نیز چنین کردند داریوش خود از طرف مغرب مساکن آنان را مورد حمله قرار داد. در این لشکر کشی دو برادر شاه یعنی ارته‌فرنه^{۱۰۹} و ارته‌بان^{۱۱۰} (اردوان) او را یاری میدادند.

105- Artemis Orthosia

۱۰۶- هرودوت کتاب چهارم بند ۸۷

۱۰۷- هرودوت کتاب چهارم بند ۱

108- Isteros

109- Arta Farna

110- Arta bâna

اولین قبیله از قبایل سکاهاى غربى بنام گت‌ها^{۱۱۱} در مصب رود دانوب در برابر شاه بمقاومت پرداختند ولى شکست خورده از پای درآمدند. داریوش بوسیله پلى که قبلاً ساخته شده بود از رود گذشت و به قلب مساکن سکاها رفت ولى چون سکایان دائماً از مقابل او عقب نشینی میکردند پیشرفت را جایز ندیده برگشت. داریوش در موقع مراجعت به پارس یکی از نزدیکان خود بنام بغابوخش یا مگابازوس^{۱۱۲} را با سپاهی در تراکیه گذاشت - او نیز سواحل شمالی دریای اژه را فتح کرد و آمین تاس^{۱۱۳} پادشاه مقدونیه را نیز با طاعت خواند ولى بعلت مراجعت داریوش به شوش عملیات قوای نظامی ایران در سرزمین مقدونیه متوقف شد و در دریای اژه جزایر ساموس و خیوس و لس بوس^{۱۱۴} و لمنس^{۱۱۵} و رودس^{۱۱۶} و ایمبروس^{۱۱۷} در تصرف ایران باقی ماند بدین جهت تنگه‌ها بیشتر در اختیار ایرانیان قرار گرفت و راه آذوقه به یونان بدست ایرانیان افتاد.

شورش مهاجرنشینان یونانی آسیای صغیر

در زمان داریوش آتن بزرگترین شهر یونان با اسپارت بر قابت میپرداخت هی پیاس^{۱۱۸} آخرین پادشاه خانواده پزیستراتوس^{۱۱۹} را در سال ۵۱۰ ق.م از آتن اخراج کردند و او به ارته فرنه ساتراپ سارد پناه برد. از طرف دیگر در همین زمان آریستاگوراس^{۱۲۰} داماد و پسر عموی

111- Gètes

113- Amyntas

115- Lemnos

117- Imbros

119- Pesistratos

112- Megabazos

114- Lesbos

116- Rhodes

118- Hippias

120- Aristagoras

هیستیه حاکم شهر میله که بفرمان داریوش درشوش بسر میبرد بجای او در این شهر حکومت میکرد ارته‌فزنه را بتصرف جزایر سیکلاد ۱۲۱ و دست اندازی به او به ۱۲۲ تشویق کرد او نیز با موافقت داریوش سپاهی برای تصرف جزایر مزبور فرستاد ولی موفقیتی حاصل نکرد چون گناه این شکست را متوجه آریستاگوراس کردند او از بیم مجازات سربشورش برداشت و بگفته هرودوت هیستیه نیز از شوش او را باین امر تشویق مینمود. ۱۲۳ هرودوت گوید هکاته ۱۲۴ جغرافی دان و مورخ شهر میله که با جنگ با پادشاه هخامنشی مخالف بود در لوحی از طلا فهرست ملل تابع داریوش را آورد تا بدین وسیله قدرت شاهنشاه ایران را نشان داده و یونانیان را از مقابله با داریوش بر حذر دارد ولی بسخنان او توجهی نکردند. ۱۲۵

آریستاگوراس برای دریافت کمک به اسپارت رفت و از اینکه سرزمین یونی بدست ایرانیان افتاده شکایت کرد و کلمون ۱۲۶ پادشاه اسپارت را تشویق نمود که به او در استخلاص این سرزمین کمک نماید ولی او قبول نکرد. آریستاگوراس این بار از مردم آتن کمک خواست آتنیان از بیم آنکه مبادا داریوش هی بیاس را به آتن برگرداند و نیز برای دور داشتن قدرت دولت هخامنشی از کشور خویش و جلوگیری از توسعه نفوذ این دولت آریستاگوراس را در لشکر کشی به سارد یاری دارند و او این شهر را در سال ۴۹۹ ق. م. متصرف شد و به آتش کشید. سپاهیان ایران مقیم کاپادوکیه به کمک لشکریان ساتراپ لیدی شتافته و مردم یونی را تا افس تعقیب کردند و شکستی سخت به آنان وارد آوردند. ۱۲۷

121- Cyclades

معروفترین مجمع الجزایر دریای اژه شامل ۲۵ جزیره

۱۲۲- از جزایر بزرگ یونان

۱۲۳- کتاب ۵ بند ۲۶-۳۶

124- Hecatee

۱۲۵- کتاب ۵ بند ۳۶

126- Cleomene

۱۲۷- هرودوت کتاب ۵ بند ۱۰۲

چون داریوش از شورش مردم یونانی و تسخیر سارد مطلع گردید هیستیه را مورد بازخواست قرارداد ولی او با کلمات فریبنده از داریوش اجازه مراجعت به یونانی و سر کوبی آریستاگوراس را گرفت .

در همین موقع مردم جزیره قبرس که به کمک یونانیها برخاسته بودند بدست سپاهیان هخامنشی شکست یافتند و این جزیره بار دیگر به تصرف درآمد و مردم سرزمین کاری نیز که به تقلید یونانیها سربشورش برداشته بودند شکست خوردند و ضمناً ارته فرنسه حاکم سارد سرزمین یونانی و ائولی را متصرف شد .

آریستاگوراس که باعث این همه شورش و اغتشاش شده بود چون فتوحات ایرانیان را مشاهده کرد در صدد فرار برآمد و به تراکیه رفت ولی در آنجا گرفتار شد و بقتل رسید .

در همین موقع هیستیه بسارد رسید و چون دانست ارته فرنه از حیللهای او آگاه است گریخته به جزیره کیوس رفت و از آنجا عازم میله شد و گرفتار گردید و او نیز بقتل رسید و بدین ترتیب بار دیگر جزایر و سواحل یونانی-نشین آسیای صغیر بدست ایرانیان افتاد .

مدت این شورشها بدرستی معلوم نیست به گفته هرودوت شش سال طول کشید. ۱۲۸ نولد که تصور میکند آغاز این شورشها بین ۵۰۰ و ۴۹۹ ق.م است و تسخیر میله که پایان شورش می باشد بین ۴۹۵ و ۴۹۴ ق.م اتفاق افتاده است. ۱۲۹

داریوش پس از سر کوبی شورشیان شهرهای یونانی آسیای صغیر بر آن شد که سازمان جدیدی در این ناحیه برقرار سازد . او مستملکات اروپائی دولت هخامنشی را که تا آن زمان جزئی از ساتراپی داسکیلیون بود یعنی

۱۲۸- کتاب ششم بند ۱۸

۱۲۹- کتاب تبعات تازیخی راجع به تاریخ ایران قدیم ص ۵۹ به نقل از تاریخ ایران باستان

تراکیه واسکودره ۱۳۰ را بصورت ولایت مستقل در آورد و مردونیه ۱۳۱ را به ساتراپی این ولایت گماشت او نیز تمامی سرزمین‌های شمالی و جزایر دریای اژه و سکا‌های مجاور را باطاعت در آورد.

داریوش اول در صدد برآمد که مردم آتن را که محرك شورش‌های مهاجر-نشین‌های یونانی آسیای صغیر و جزایر میدانست تنبیه نماید بدین منظور در بهار سال ۴۹۰ ق.م سپاهی به فرماندهی داتیس ۱۳۲ به یونان فرستاد ارته‌فرنه پسر ارته‌فرنه ساتراپ سارد و برادرزاده داریوش هم در تحت فرمان او قرار گرفت این سپاه از کیلیکیه با کشتی به یونان حرکت کرد. در وسط راه جزیره نا کسوس ۱۳۳ را متصرف شدند و مردم جزایر دلوس و او به روبروی آتیک ۱۳۴ را نیز باطاعت در آوردند.

داتیس بنا به صلاح دیدهی پیاس حاکم سابق آتن در ساحل جلگه ماراتن ۱۳۵ پیاده شد و خود را برای حمله به شهر آتن آماده کرد و با سپاهیان مدافع آن شهر که در کوهستان موضع گرفته بودند روبرو گردید ولی شکست خورد و پس از دادن تلفات زیاد به کشتی‌های خود برگشت و با اینکه مجدداً حمله برد ولی باز مجبور به عقب‌نشینی شد و به آسیای صغیر مراجعت نمود.

داریوش برای جبران شکست ماراتن در صدد لشکرکشی از راه خشکی برآمد ولی خبر شورش مردم مصر که در اثر شکست ماراتن سر بعضیان برداشته بودند او را از این نیت بازداشت و خاموش ساختن آتش طغیان مصریان را لازم‌تر دانست اما در سال ۴۸۶ ناگهان در گذشت و بدین منظور نیز نایل نگردید ۱۳۶ در آغاز سلطنت خشایارشا پسر و جانشین داریوش اول

- 130- Skudra
- 131- Mardonios
- 132- Datis
- 133- Naxos
- 134- Attique
- 135- Marathon

شورش مصر شدت یافت. مردم بابل نیز از فرصت استفاده کرده زوپیر حاکم این شهر را کشته و سربشورش برداشتند.

خشایارشا پس از خاموش ساختن آتش این دو شورش به جنگ بایونانیان که دور اول آن در زمان داریوش اول آغاز شده بود پرداخت. هرودوت این جنگ را در اثر تحریکات دمارات ۱۳۷ پادشاه سابق اسپارت میداند که در زمان داریوش به او پناهنده شده و در این مرقع از نزدیکان خشایارشا شده بود. ۱۳۸ در این لشکر کشی سپاهیان هخامنشی ابتدا به فتوحاتی نایل آمدند و پس از آنکه یونانیان را در جنگ‌های ترموپیل ۱۳۹ و ارته‌میس ۱۴۰ در سال ۴۸۱ ق.م شکست دادند آتن را متصرف شدند و ویران ساختند ولی در جنگ سالامین بحریه ایران شکست خورد و خشایارشا به سارد برگشت و ادامه جنگ یونان را به مردونیه وا گذاشت - گرچه او بار دیگر آتن را مسخر ساخت ولی در جنگ پلاته در تابستان سال ۴۷۹ ق.م شکست یافت و کشته شد. به گفتهٔ هرودوت در همین سال جنگ دریائی دیگری در میکال ۴۱ اروی داد که بشکست ایرانیان خاتمه یافت و در نتیجه جزایر سانس و لس بس و خیوس از اطاعت دولت ایران بیرون آمدند و پایه‌های حکومت هخامنشیان در مهاجر نشین‌های یونانی آسیای صغیر و جزایر دریای اژه متزلزل گردید.

بنوشته دیودور سیسیلی ۱۴۲ و توسیدید ۱۴۳ در سال دهم سلطنت خشایارشا (سال ۴۷۶ ق.م) یونانیها تصمیم گرفتند ایرانیان را از نواحی و مهاجر- نشین‌های آسیای صغیر خارج سازند برای این منظور بحریه بزرگی بریاست

137- Demarate

۱۳۸- کتاب ۷ بند ۷

139- Thermopyle

140- Arthemis

141- Mycale

142- Diodore de Sicile

143- Thucidides

پوزانیاس ۱۴۴ پادشاه اسپارت و آریستید ۱۴۵ از سرداران نامی آتن فراهم ساختند این دو نفر ابتدا جزیره قبرس را متصرف شدند سپس شهر بیزانس را بتصرف آوردند.

خشایارشا که در اوایل سلطنت خود در جنگ بایونانی‌ها موفق نگشته بود به عیش و عشرت پرداخت بزرگان کشور که از استبداد او ناراضی بودند او را در سال ۴۹۶ بقتل رسانیدند و پسرش اردشیر را بسلطنت برداشتند. ۱۴۶ کوروش بزرگ که جانشین آخرین پادشاه ماد شد نه تنها قلمرو این دولت را در تصرف گرفت بلکه بطوریکه دیدیم کشور خود را از طرف جنوب شرقی تا کناره رود سند ۱۴۷ و از شمال شرق تا ساحل رود سیحون رسانید و از طرف شمال غرب نیز مهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیر را در تحت اطاعت آورد و با خاک اصلی یونان همسایه شد و با انقراض دولت بابل حدود متصرفات خود را از طرف مغرب و جنوب غربی تا کناره‌های دریای مدیترانه و دریای احمر وسعت بخشید و بادولت مصر همسایه شد.

کمبوجیه با تسخیر مصر حدود متصرفات دولت هخامنشی را از طرف غرب تا قرطاجنه (کارتاژ) و از جنوب غربی تا حبشه توسعه داد. داریوش کبیر هم به توسعه کشوری که از کوروش و کمبوجیه باورسیده بود پرداخت و از جنوب شرقی با تصرف قسمتی از حوضه سفلائی رود سند سرحدات ایران را بصحرای تار واقع در شرق این رود رسانید و در شمال شرقی نیز با سرکوبی سکایان سرزمین ایران را از تهاجمات این طایفه مصون داشت. بگفته هرودوت در شرق دریای خزر دشت خوارزم که با سرزمین‌های اقوام هیرکانی و پارت و سارانتی‌ها و سامانی‌ها همسایه بود به پادشاه ایران تعلق

144- Pausanias

145- Aristide

۱۴۶- کتاب داریوش یکم ص ۱۶۰

۱۴۷- بگفته Eratostenes ایندوس (رود سند) سرحد بین Indiké (یعنی هند) و آریانه

Ariané (یعنی ایران) بوده است هر تاملد ص ۳۴۶

داشت ۱۴۸ و در غرب دریای خزر سلطه ایرانیان تا کوههای قفقاز توسعه داشت. ۱۴۹.

داریوش پس از خاموش ساختن آتش شورش مصر مجدداً حدود ایران را تا ناحیه پوتیه وسعت داد. در شمال غربی از بوغاز بسفر نیز گذشت و به کناره‌های رود دانوب و مساکن سکاهاى اروپائی رسید و سواحل و جزایر دریای اژه را نیز زیر تسلط خویش در آورد و در صدد استقرار قدرت در خاک اصلی یونان بود که در گذشت با این حال ایران در زمان سلطنت داریوش منتهی عظمت و وسعت خود را داشت.

وسعت کشور داریوش از کتیبه‌ها و الواحی که بدست آمده بخوبی مشخص و معلوم میگردد. مطابق چهار لوح زرین و سیمین که در سال ۱۳۱۲- شمسی از گوشه‌های شمال شرقی و جنوب شرقی تالار مرکزی کاخ آپادانای تخت جمشید بدست آمده و مضمون هر چهار یکی است داریوش وسعت کشور خود را از سکائییه که پشت سغد است تا کوشیا (حبشه) و از هند تا سارد (لیدی) معین کرده و در دو لوح کوچک زرین و سیمین که در سال ۱۳۰۴ شمسی در همدان کشف شده باز داریوش وسعت کشور خود را از سکاها که پشت سغد هستند تا کوشیا و از هند تا سپرد (سارد - لیدی) معلوم داشته است. ۱۵۰.

این الواح ظاهراً پیش از لشکر کشی داریوش بمساکن سکایان اروپا تهیه شده زیرا در آنها اسمی از تراکیه یا تراس و مقدونیه نیست. ۱۵۱
هرودوت درباره وسعت کشور داریوش گوید: در زمانی که داریوش به

۱۴۸ - کتاب سوم بند ۱۱۷

۱۴۹ - همین کتاب بند ۹۷

۱۵۰ - هر تسفلد گوید در این جا باید فتوحات اروپا را بجای ساتراپی سارد (نه شهر سارد) در نظر گرفت. هر تسفلد ص ۲۹۲

۱۵۱ - به عقیده می هر تسفلد لوحه‌های زرین و سیمین مکشوفه در عمارات آپادانای تخت جمشید در زمان حکومت یک پادشاه ساخته شده و کمی قدیم تر از کتیبه تخت جمشید داریوش است هر تسفلد ص ۲۹۳

سلطنت رسید بجز اعراب تمام اقوام آسیا که در زمان کوروش بزرگ و پسرش کمبوجیه باطاعت درآمده بودند از او اطاعت داشتند. ۱۵۲
 داریوش ایالات بیست گانه زمان کوروش را بحال خود گذاشت و سرزمین-
 هائی را که بعداً فتح کرده بود بعنوان ساتراپی های جدید بر آنها افزود.
 فهرست ایالات ایران در زمان داریوش کبیر درشش کتیبه بشرح زیر آمده
 است:

- ۱ - کتیبه بیستون
- ۲ - کتیبه تخت جمشید داریوش
- ۳ - کتیبه داریوش در ترعه سوئز (فقط شرح مصری آن)
- ۴ - کتیبه داریوش در شوش
- ۵ - کتیبه نقش رستم
- ۶ - کتیبه خشایارشا معروف به کتیبه دیوان ۱۵۳

کتیبه بیستون در آغاز سال ۵۲۰ ق. م بفرمان داریوش بصخره ای از کوه بیستون (بغستانه) ۱۵۴ در جلگه مرتفع نیسیایه و بر سر راه هگمتانه (همدان) به جلگه بین النهرین ساخته شده - جلگه نیسیایه از قدیم بطراوت و خرمی و داشتن اسب های عالی معروف بود. ۱۵۵

در این کتیبه ابتدا داریوش از وقایع و حوادث دو سال اول سلطنت خود (سال های ۵۲۲ و ۵۲۱ ق. م) صحبت میکند سپس فهرستی از ساتراپی های کشور خود را بیادگار به ثبت میرساند.

داریوش در این کتیبه (ستون اول بند ۶) ممالک تابع را که شماره آن ۲۳ است چنین میشمارد:

۱۵۲ - کتاب سوم بند ۸۸

۱۵۳ - هر تسفلد ص ۲۹۲

154- Bagastâna

۱۵۵ - این کتیبه امروزه بر سر راه کرمانشاهان به همدان قرار دارد

- ۱- پارس ۱۵۶ ۲- خوزستان ۱۵۷ ۳- بابل ۱۵۸ ۴- آشور ۱۵۹
 ۵- عربستان ۱۶۰ ۶- مصر ۱۶۱ ۷- یونانیان ساکن دریا (کیلیکه و
 قبرس) ۱۶۲ ۸- سارد (لیدی) ۱۶۳ ۹- یونیه (یونانیان ساکن سواحل
 آسیای صغیر) ۱۶۴ ۱۰- ماد ۱۶۵ ۱۱- ارمنستان ۱۶۶ ۱۲- کپادوکیه ۱۶۷
 ۱۳- پرتو ۱۶۸ ۱۴- سیستان ۱۶۹ ۱۵- هرات ۱۷۰ ۱۶-
 خوارزم ۱۷۱ ۱۷- باختر ۱۷۲ ۱۸- سفد ۱۷۳ ۱۹- گنداره ۱۷۴
 ۲۰- سکا ۱۷۵ ۲۱- تگوش ۱۷۶ ۲۲- هرخواتیش (آراخوزیا) ۱۷۷
 ۲۳- مکا ۱۷۸

در این کتیبه از فتوحات داریوش در سرزمین سکاها ی اروپا صحبتی نشده
 و نیز ساتراپی هند را که بعداً مفتوح شده شامل نمی باشد اما در کتیبه تخت-
 جمشید داریوش ۱۷۹ ساتراپی های اسگرت ۱۸۰ و هند ۱۸۱ علاوه
 بر کتیبه بیستون آمده در کتیبه نقش رستم که دور مقبره داریوش و در اواخر
 سلطنت او نوشته شده ممالک جدید بشرح زیر اضافه شده است .

۱ - Saka para darya که همان سکاها ی ساکن اروپائی می باشند

۲ - Skudra یا مقدونیه

- | | |
|---------------------------|------------------|
| 156- Parsa | 168- Parthava |
| 157- Huvaza | 169- Zranka |
| 158- Baberush | 170- Haréva |
| 159- Athûra | 171- Huarazmiya |
| 160- Arbaya | 172- Baxtish |
| 161- Mudraya | 173- Suguda |
| 162- Yônâ Tyé daryahya | 174- Gandâra |
| 163- Sparda | 175- Saka |
| 164- Yônâ (Tyé hushkahya) | 176- Thatagush |
| 165- Mada | 177- Harahvatish |
| 166- Armina | 178- Maka |
| 167- Catpatuca | |

۱۷۹ - بطول ۸ متر و عرض دو متر بردیوار سنگی جنوبی تخت جمشید

- | | |
|---------------|--------------|
| 180- Asagarta | 181- Hindush |
|---------------|--------------|

۳ - Yônâ takabara یعنی یونی‌های سپردار (تراکیه)

۴ - Pūtiyâ یا پوتیه

۵ - Kushiya یا حبشه

۶ - Karka (کرکا)

بعلاوه سکاها بدودسته:

۱ - Sakâ hōmavarga یعنی سکاهائیکه گیاه هومه دارند.

۲ - Sakâ tigraxōdâ یعنی سکا‌های تیزخود تقسیم شده

و نیز ساتراپی اسگرت از آن حذف گردیده و شاید باماد یکی شده باشد و همچنین در آن از یونانیان ساکن جزایر ۱۸۲ نیز اسمی برده نشده.

بطور کلی در کتیبه نقش‌رستم از ۳۰ ساتراپی نام برده شده که اینک بمعرفی هریک میپردازیم:

۱ - پارس زاد گاه اصلی سلسله هخامنشی و منشاء این دولت میباشد، قوم پارس که از آنان در حدود قرن نهم ق.م در کتیبه‌های آشوری نام برده شده بدنبال مادها از راه‌های غربی دریای خزر وارد فلات ایران شده‌اند ابتدا در جنوب غربی و مغرب دریاچه ارومیه (رضائیه فعلی) ساکن شدند ۱۸۳ و در این موقع پارسوا ۱۸۴ نامیده میشدند و بعداً در اثر فشار آشوریان و یامردم اورارتو و یاقبایل دیگر در حدود قرن هشتم ق.م. بطرف جنوب شرقی حرکت کرده و در دره‌های جبال زاگرس ساکن شدند و سپس بجزرت خود ادامه داده در حدود ۷۰۰ ق.م دسته‌ای از آنان در نواحی غربی کوه‌های بختیاری در ناحیه‌ای که به پارسواش ۱۸۵ و یا پارسوماش ۱۸۶ معروف بود اقامت اختیار

182- Yona tyé daryahya

۱۸۳- مساکن اولیه طایفه پارس را دیاکونوف در بخش علیای رود دیاله و شعب آن که امروزه بامحل شهرهای سلیمانیه - زهاب - سنج منطقه است میداند - تاریخ

ماد ص ۱۰۷

184- Parsua

185- Parsuash

186- Parsumash

کردند و دسته دیگر بسرزمینی که بعد ها بنام آنسان پارس نامیده شد مهاجرت کردند. ۱۸۷

قسمت‌های جنوبی و غربی فارس در زمان عظمت دولت عیلام در تحت تصرف این دولت بود چندین کتیبه از عیلامی در سرزمین فارس بدست آمده که مؤید این مطلب است.

اول کسی از طایفه پارس که بقدرت رسید هخامنش نام دارد (در حدود - ۷۰۰ ق.م) در زمان چیش پیش دوم (حدود ۶۷۵ - ۶۴۰ ق.م) قسمتی از خاک عیلام که در این زمان بدست آشوریان منقرض شده بود بنام انزان یا انشان ضمیمه پارس شد و چیش پیش دوم عنوان پادشاه بزرگ و شاه انشان یافت ظاهراً بعد از او این خانواده بدوشاخه قسمت شده - کوروش دوم پادشاه پارس و اویش و پسر چیش پیش دوم و کمبوجیه دوم پدر کوروش بزرگ و سپس دولت هخامنشی از شاخه اول بودند و آریارمنه برادر کوروش دوم و فرزند او ارشامه و نوه اش ویشتاسپ جزء شاخه دوم در پارس حکومت داشتند. تقسیم پارس بین افراد دو خانواده تا زمان کوروش بزرگ باقی بود.

در زمان سلطنت کیا کسار (هوخ شتر) ۶۳۳ - ۵۸۴ ق.م پارس در تحت تسلط دولت ماد در آمد ۱۸۸ ولی هخامنشیان همچنان بر سرزمین پارس تحت اطاعت دولت ماد حکومت کردند.

پارسی‌ها به شش طایفه شهر نشین پاسارگادیان - مرفیان - ماسپیان - پانتالیان - دروسیان - کرمانیان و چهار طایفه چادر نشین دائی‌ها - مردها - دروپیکها و ساگارتی‌ها تقسیم میشدند و قبیله پاسارگاد اصیل ترین آنها بوده و هخامنشیان یکی از عشایر این قبیله بوده‌اند ۱۸۹

۱۸۷- تاریخ ایران تألیف گیرشمن ترجمه دکتر معین ص ۷۶

۱۸۸- تاریخ ماد تألیف دیا کونوف ص ۳۶۳

۱۸۹- هرودوت کتاب اول بند ۱۲۵

ساتراپی پارس ابتدا وسعت بیشتری داشت ناحیه انشان و کلیه جنوب ایران یعنی فارس امروزی را بالارستان و کرمان شامل بود. از کرمان در کتیبه داریوش در سوئز نام برده شده و محل سکونت قبیله کرمانیان یکی از قبایل شش گانه شهرنشین بوده است. از کرمان برای ساختن کاخ سلطنتی شوش درخت ساج برده اند کرمان در اوایل سلطنت داریوش از فارس جدا شد.

مطابق کتیبه بیستون چنانکه در ص ۱۳ نیز اشاره شده شخصی با اسم وهیزداته بنام بردیه از کوهستان ارکدریش ۱۹۰ برخاست و با سپاهیان داریوش در محل رخا ۱۹۱ که احتمالاً با محل ارگان ۱۹۲ و یا ارجان منطبق است روبرو شد. باردیگر در کوهستان پرگ ۱۹۳ که بافرگ واقع در ۴۵ میلی غربی طارم مطابق میدانند بجنگ پرداخت و شکست خورد و دستگیر شد - پس از این شورش است که داریوش در فارس سازمان جدیدی برقرار کرد و مساکن طوایف غیر اصلی و بومی را از این ساتراپی جدا نمود.

فارس چون منشاء دولت هخامنشی بود باین جهت از پرداخت مالیات معاف بود و حکام ایالات و ولایات بیشتر از بزرگان این ساتراپی انتخاب میشدند و اغلب امور کشوری در دست اعیان طوایف فارس که مورد اعتماد بیشتر بودند قرار داشت. مردم پارس در لشکر کشی خشایارشا به یونان در رأس سپاهیان قرار داشتند هرودوت لباس و اسلحه آنان را چنین توصیف میکند: ۱۹۴

پارسی ها کلاهی نمیدین که تنار می گفتند بر سر و قبائی آستین دار

190- Aracadrish

191- Raxa

192- Arragan

193- Parga

۱۹۴- هرودوت در کتاب هفتم از بند ۵۶ تا ۱۰۰ به شرح لشکر کشی خشایارشا بر یونان و شرح البسه و اسلحه سپاهیان و ملیتهائی که در این لشکر کشی شرکت داشته اند پرداخته است که در موارد لازم به گفته او اشاره میشود.

رنگارنگ بازرهی که حلقه‌های آهنین آن به فلس‌های ماهی شباهت داشت دربر داشتند شلواریکه ساقها را می‌پوشانید درپا و سپری که از تر که بید بافته شده و زوبین‌هایی کوتاه کمانی بلند و تیرهایی از نی داشتند و قمه‌ای کوتاه از طرف راست به کمر بند بسته بودند - فرماندهی سپاهیان پارسی با اوتانس ۱۹۵ پدرزن خشایارشا بود.

کوروش پاسارگاد را در فارس مرکز دولت خود ساخت و داریوش تخت جمشید را در همین ساتراپی بنا کرد و با اینکه در این زمان قلمرو دولت هخامنشی وسعت بی‌اندازه یافت ولی فارس مانند همیشه مورد علاقه سلاطین این سلسله قرار گرفت و وجود آثاری فراوان از پادشاهان هخامنشی در این ساتراپی مؤید این مطلب است.

۲ - ماد - در ساتراپی ماد قبل از تشکیل دولت ماد اقوام و طوایفی سکونت داشتند ۱۹۶ که بعضی از آنها به تشکیل دولتی محلی نیز نایل شده‌اند. اینک به توصیف این اقوام و سرزمین آنان بدون ترتیب تاریخی میپردازیم:

الف - دولت اورارتو - رقیب بزرگ آشور بود و در کتیبه‌های آشوری از این دولت غالباً سخن گفته شده است و در اواسط قرن هشت ق. م به اوج قدرت خود رسید - سرزمین دولت اورارتو بعدها مورد تهاجم سارگن دوم قرار گرفت سپس کیمری‌ها و سکایان از شمال قفقاز باین کشور رسیدند تا اینکه در حدود ۶۰۰ ق. م این دولت بدست دولت ماد از میان رفت. منشاء دولت اورارتو اطراف دریاچه وان بود و پایتخت آنان شهر توشپه ۱۹۷ در ساحل شرقی این دریاچه قرار داشت.

نام این دولت در ترجمهٔ بابلی کتیبهٔ بیستون اوراشتو ۱۹۸ آمده و

195- Otanes

۱۹۶- در شرح این دولت‌ها و سرزمین‌ها از کتاب تاریخ ماد تألیف دیا کونوف استفاده شده است.

197- Tushpa

198- Urashtu

هرودوت آن‌ها را آلا رودیان ۱۹۹ میخواند ۲۰۰ آلا رودیان جزء سپاهیان خشایارشا در لشکر کشی به یونان شرکت داشتند.

پس از انقراض دولت اورارتو سرزمین آنان را ارمنیان که از مشرق آناتولی مهاجرت کرده بودند اشغال نمودند و ارمنستان نیز به تصرف کوروش درآمد و در زمان داریوش یکی از ساتراپی‌های دولت هخامنشی گردید سرزمین اورارتو در زمان قدرت از جنوب دریاچه اورمیه (سرزمین ماناها) تا کناره‌های دریای سیاه ورود گرامتداد داشته است.

ب - آلبانیا - نام قدیم ناحیه کوهستانی قفقاز شرقی بود که با داغستان فعلی منطبق است و چون این ناحیه از آغاز هزاره سوم ق.م از مسیر لشکر کشی بر کنار بود باین جهت تغییرات مهمی در وضع آن پدید نیامده و روابط آن با دولت ماد بدرستی معلوم نیست .

پ - سکا‌های غربی یا اسکیت‌ها که از برابر تهاجم کیمیری‌ها وارد آسیای مقدم شده و به گفته استرابون در ارمنستان و سرحد دولت ماد سکونت اختیار کردند و مسکن خود را سکاسنا خواندند و در کتاب موسی خورنی شاگاشن نامیده شده و تقریباً با قسمت وسطای رود کر و اطراف شهر گنججه مطابقت دارد در اواخر قرن ششم و آغاز قرن پنجم ق.م مساکن قوم اسکیت جزء ساتراپی ماد بشمار میرفت .

ت - دولت مانتا - مانتاها در جلگه جنوبی دریاچه اورمیه (رضائیه فعلی) دولتی تشکیل داده و از قرن ششم ق.م بارها با دولت‌های آشور و اورارتو به جنگ پرداخته‌اند - این دولت از مبارزه میان آشور اورارتو استفاده کرده به قدرت خود افزود و سرزمین‌های جدیدی بدست آورد و ظاهراً از طرف شمال با دولت اسکیت همسایه شده این دولت از جنوب و مغرب با دولت اورارتو

هم مرز بود و با دولت ماد نیز در سراسر جبال قافلان کسوه (گیزیل بوندا) همسایه بود. پادشاهی مانتاتا قرن هشتم ق.م ادامه داشت و ظاهراً بدست دولت ماد از میان رفته است.

ث - در قسمت شرقی آذربایجان امروزه دولت‌های کوچک محلی مانند آندیا (در حوضه علیای قزل‌اوزن) ودالی‌ها (در دره رود آجی چای و ناحیه تبریز کنونی) حکومت داشتند.

ج - قبیله زیکرتو ۲۰۱ که در فارسی باستان اسگرت ۲۰۲ و در مادی ساگارتی ۲۰۳ نامیده شده در حوضه رودی که ازسهند جاری است و به قزل-اوزن میریزد و شهرمیانه فعلی در کنار آن قرار گرفته ساکن بودند. ۲۰۴

چ - پارسوآ که مسکن اولیه طایفه پارس پس از ورود به فلات ایران در اواسط قرن نهم ق.م بوده مغرب و جنوب غربی دریاچه اورمیه را در بر-می گرفته است.

ح - الی‌پی ۲۰۵ حوضه علیای رود کرخه بین دره گاماساآب و میمیره و ماهی‌دشت را سرزمین الی‌پی می‌نامیدند و در حدود ۹۰۰ ق.م مردم الی‌پی با آشوریان به نبرد پرداخته‌اند - این قوم را باقوم الیمایید ۲۰۶ دوره سلوکی و دوران بعد یکی میدانند - در همین ناحیه است که کوه بیستون و کتیبه معروف آن قرار دارد.

خ - بیت‌خمبان ۲۰۷ - جنوب دره دیاله و شعبه‌های آن ایالت بیت‌خمبان

201- Zikertu

202- Asagarta

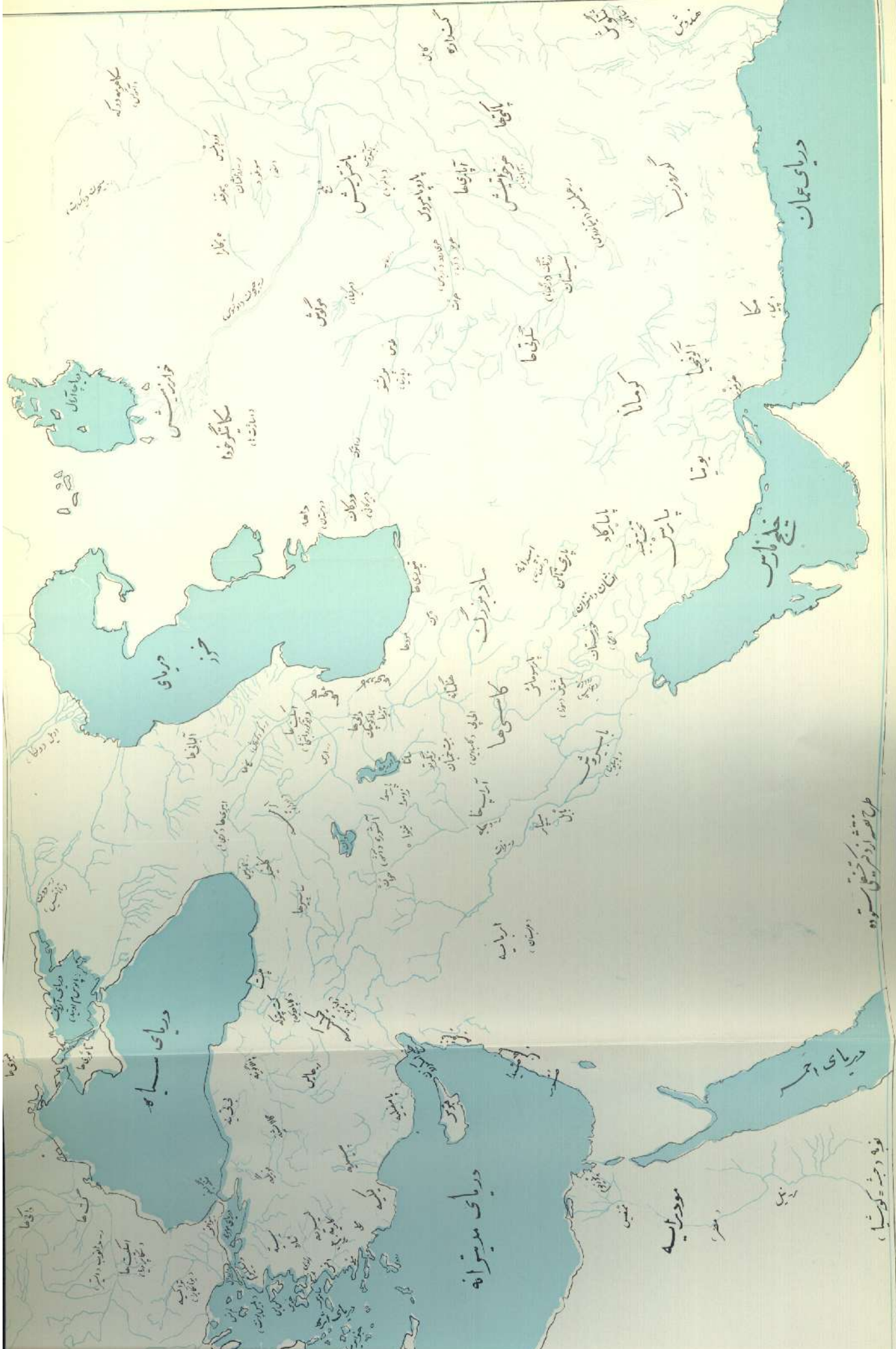
203- Sagartie

۲۰۴- مؤلف کتاب داریوش یکم مساکن این قبیله را کردستان میدانند (ص ۱۶)

205- Ellipi

206- Elymaide

207- Bitkhamban



دریای عمان

مکّه

الجزیره

یونان

خلیج فارس

پارس

پایگاه

سازیزون

کاسپین

آذربایجان

ایران

عراق

عربستان

هند

دریای اهر

موردیه

دریای مدیترانه

طرح نقشه از مرزهای استواری

نقشه (بیشتر کوشا)

(گامبادن جغرافی نویسان قدیم) را تشکیل میداد که بانواحی غربی کرتانشاهان منطبق است.

د - ایالت نمر ۲۰۸ بخش وسطای رود دیاله و نزدیک شهر کنونی خانقین را ایالت نمر می گفتند.

ذ - آراپخا ۲۰۹ - با ناحیه کر کوك فعلی منطبق است و ظاهراً بخشی از نمر و حتی جنوب شرقی دره دیاله را نیز شامل میگشت.

ر - هوریان - قبایلی بودند که در هزاره دوم ق.م در بین النهرین شمالی و قسمتی از سوریه و سراسر فلات ارمنستان پراکنده بوده و زبانشان بازبان مردم اورارتو خویشاوندی نزدیک داشت.

ز - زاموا - بخش علیای زاب کوچک و کلیه سرزمین بین دریاچه اورمیه تا حوضه علیای دیاله را زاموا می خواندند.

از میان دولت‌هائی که در سرزمین آینده ماد تشکیل شدند ابتدا نقش رهبری را دولت‌های کوچک ناحیه زاموا که مسکن لولوبیان و گوتیان بود بازی میکردند - بعدها دولت ماننا از آن میان مقام اول را احراز کرد.

دولت ماننا قبلاً تعریف شده اینک به توصیف لولوبیان و گوتیان می پردازیم. ژ - لولوبیان قبایلی بودند در حوضه علیای کرخه تا دریاچه اورمیه سکونت داشتند - در کتیبه نارامین برای بار اول از این قبیله یاد شده و از انوبانی نی پادشاه - لولوبی در کوهستان سرپل نزدیک زهاب هنوز هم آثاری باقی است.

س - قبیله گوتی - که احتمالاً در مشرق لولوبیان می زیستند در هزاره سوم - ق.م به یک گروه نژادی اطلاق میشده و در هزاره اول ق.م همه اورارتوئیان و مردم ماننا و ماد را گوتی می نامیدند.

ش - در جنوب غربی و مغرب دریای خزر اقوام کاسپی و کادوسی زندگی میکردند و از آنان در شماره ۱۱ صحبت شده است.

اقوام و طوایف مختلف ماد قبل از تشکیل این دولت در آذربایجان کنونی و کلیه عراق عجم دوره اسلامی و دره‌های جبال زاگروس سکونت داشتند و هرودوت در ماد از شش قبیله بشرح زیر نام میبرد.

- ۱- پاری تاکن‌ها ۲۱۰ - ۲ - بوس‌ها ۲۱۱ - ۳ - ستروخات‌ها ۲۱۲
 ۴- آری زانت‌ها ۲۱۳ - ۵ - بودها ۲۱۴ - ۶ - مغ‌ها ۲۱۵

بعضی از محققین بدو ماد قائلند ۱- ماد کوچک یا ماد آتروپاتن که با آذربایجان فعلی منطبق است ۲ - ماد بزرگ که با عراق عجم قرون اسلامی مطابقت دارد و شامل چهارشهر عمده همدان-ری-اصفهان- کرمانشاهان بوده. بعضی نیز ماد را به سه قسمت تقسیم کرده‌اند - ماد کوچک (آذربایجان) مادراجیان یا مادرازی شامل ری و اطراف آن و ماد پاریتاکن شامل اصفهان و حوضه زاینده رود هرودوت ماد را در ایالت دهم مالیاتی قرار داده که با سرزمین پاریکانی‌ها ۲۱۶ و اورتو کوریبانت‌ها ۲۱۷ یا سکایان تیز خودسالیانه مبلغ ۴۰۰ تالان مالیات میدادند. ۲۱۸

مرکز حکومت ماد همدان بود و واقع در ملتقای ماد آتروپاتن و مادراجیان و در دامنه کوه الوند راه‌های کاروان رو از این شهر به ماد آتروپاتن و نیز به غرب از راه کرمانشاهان به سرزمین بین‌النهرین و همچنین به شرق به سرزمین پارت یا پرتو و به جنوب به سرزمین عیلام می گذشت بهمین مناسبت این شهر به زبان مادی هنگمتانه ۲۱۹ آمده است .

مادی‌ها نیز قسمتی از سپاهیان خشایارشا را در لشکر کشی به یونان

210- Paritakens

211- Bouses

212- Stroukhates

213- Aryzantes

214- Boudes

215- Mages

216- Paricanies

217- Orthocorybanthes

۲۱۸- کتاب سوم بند ۹۲

219- Hangmatana

تشکیل میدادند و فرمانده آنان تیگران هخامنشی بود. اسلحه‌مادی‌ها مانند پارسی‌ها بود.

۳ - خوزستان ۲۲۰ نام خوزستان از قبیله هوزاست. مرکز این ساتراپی شهر سوزا یا سوسا و یا شوش و یا شوشان بود که بعداً مقرر دولت عیلام گردید. در سرزمین خوزستان مقارن تمدن‌های سومری و اکدی بین‌النهرین مردمی متمدن زندگی میکردند تا اینکه عیلامیان در ربع اول هزاره سوم ق.م به خوزستان تسلط یافتند و علاوه بر خوزستان کوهستانات شمالی تا حوالی کرمانشاهان فعلی و نیز از طرف مشرق قسمت‌های غربی فارس را در تحت تصرف آوردند. چون در سال ۲۳۶ ق.م این دولت بدست آشوربانی‌پال منقرض شد خوزستان به تصرف آشوریان درآمد و سپس دولت مادی در سال ۶۱۲ پس از منقرض یافتن دولت آشور خوزستان را ضمیمه قلمرو خود کرد. کوروش بزرگ بعد از تصرف بابل شوش را مورد توجه ساخت و زمستان‌ها را در این شهر میگذراند. داریوش اول نیز شهر شوش را یکی از چهار پایتخت خود قرارداد. این شهر مبداء راهی بوده بنام راه شاهی که به سارد منتهی میشد - هکاته در نقشه خود و هرودوت در کتاب ۵ بند ۵۲ خط سیر این راه را شرح داده‌اند. خوزستان تا زمانی که جزء فارس بود از پرداخت مالیات معاف بود ولی داریوش بطوریکه قبلاً گفته شد پس از سرکوبی شورش فارس خوزستان را از این ساتراپی جدا کرد و هرودوت خوزستان را با مردم کیسی ۲۲۱ در حوزه مالیاتی هشتم قرارداد که سیصدتالان مالیات می‌دادند. ۲۲۲ کیسی‌ها و یا به‌تداول آشوری‌ها کاش‌شوها ۲۲۳ ساکنان کوهستانات زاگروس به عقیده برخی از قفقازیه از راه طالش و گیلان به این ناحیه آمده و سکونت اختیار کردند و بعضی نیز آنان را سکنه بومی این ناحیه می‌شمارند.

۲۲۰ - Hūvaza (یعنی محل تجمع)

221- Kissie

۲۲۲ - کتاب سوم بند ۹۱

223- Kashshus

هرودوت در شرح خط سیر راه شاهی سرزمینی کیسی را در ۱۱ منزلی رودخوسپه^{۲۲۴} یا کرخه که شهرشوش در کنار آن قرار داشت ذکر میکند^{۲۲۵} هکاته نیز بگفته هرودوت در نقشه جغرافیائی خود بعد از ارمنی هاماتینها و در همسایگی آنها کیسیها را قرار داده است.^{۲۲۶}

کیسیها که مردمی متمدن بودند و آثار تمدنشان در لرستان و هرسین و شمال کرمانشاهان فراوان بدست آمده در تربیت اسب نیز مهارت داشتند و دارای سلطنت طولانی (از ۱۷۶۰ تا ۱۱۸۵) بودند و بابل را نیز مدتی در تصرف داشتند.

دولت کیسی یا کاسی بالاخره بدست عیلامیها از میان رفت بگفته هرودوت کیسیها در لشکر کشی به یونان در سپاه خشایارشا شرکت داشتند و اسلحهشان مانند پارسیها بود و بجای تنارمیترا^{۲۲۷} (کلاهی دراز و نوک تیز) بسر می گذاشتند - فرمانده سپاه کیسی با آن نارس پسر اوتانس بوده.

۴ - پرتو^{۲۲۸} ساتراپی پرتو که با خراسان شمالی امروز منطبق است از طرف مغرب در در بند دریای گرگان (سردره خوار) با ساتراپی ماد همسایه بود و خوار^{۲۲۹} اولین ناحیه پارت از سمت مغرب در مشرق در بند دریای گرگان قرار داشتند. در کتیبه های بیستون و تخت جمشید و نقش رستم داریوش نام این ساتراپی پرتو است نویسنده گان یونانی آن جارا پارتیا^{۲۳۰} و یا پارتوآیا^{۲۳۱} نوشته اند و در منابع ارمنی پهلشاهسدان نامیده میشد و بنابراین منسوب به پارت را پهلوی یا پهلوانی گفته اند.

مقر ساتراپی پرتو شهر طوس بود و ویشتاسب پدر داریوش که قبل از سال ۵۲۱ ق.م در زمان سلطنت کوروش ساتراپ پرتو بوده در این شهر می نشست.

224- Khoaspes

۲۲۵ - کتاب ۵ بند ۵۲

۲۲۶ - هرودوت کتاب ۵ بند ۴۹

227- Mitr

228- Parthava

229- Khwara

230- Parthia

231- Parthuaia

هرودوت گوید اسلحه‌پارتی‌ها در لشکرکشی خشایارشا به یونان مانند باختری‌ها ازنی بایپکان کوتاه بود و پارتی‌ها با خوارزمی‌ها یک فرمانده داشتند بنام ارتابازپسر فرناس^{۲۳۲}

بنابه کتیبه بیستون گرگان (ورکانه)^{۲۳۳} یعنی حوضه رود اترک و گرگان که در زمان مادها مستقل بود قسمتی از ساتراپی پرثورا تشکیل میداد. مردم ورکانه نیز در لشکرکشی خشایارشا به یونان شرکت داشتند و اسلحه‌شان مانند پارسی‌ها بود و فرمانده آنان مگاپان^{۲۳۴} نام داشت که بعد ها والی بابل شد.

قسمت‌های شمالی رود اترک و مشرق و جنوب شرقی دریای خزر مساکن قومی بنام داهه^{۲۳۵} بود و سرزمین آنان را دهستان می‌نامیدند و پارت‌ها یا اشکانیان از این طایفه بودند. استرابون مردم داهه را از سکاها می‌شمارد و گوید ابتدا در بالای پالوس موتید^{۲۳۶} یا دریای آزوف کنونی مسکن داشتند و از آنجا کوچ کرده در همسایگی گرگان ساکن شدند و نیز گوید قوم پارنی^{۲۳۷} وابسته به قوم داهه بود^{۲۳۸} که با سکاها پیوستگی داشت.

۵ - هرات - در کتیبه‌های داریوش هریو^{۲۳۹} آمده و مورخین یونانی این ساتراپی را آریا^{۲۴۰} نامیده‌اند - ساتراپی هریو در دره طولانی هری-رود یا اریوس^{۲۴۱} و در میان دو سلسله غربی هندو کش قرار داشته از هریو در سالنامه‌های سارگون پادشاه آشور صحبت شده و در اوستا نیز بعنوان جائی

232- Pharnace

۲۳۳- Varcana میرکانی (Hyrcanie) یونانی شده این کلمه است

234- Megapane

235- Dahe

236- Palus meotide

237- Parni

۲۳۸- کتاب ۱۱ فصل ۹ بند ۳ به نقل از ایزان باستان ص ۱۲۹۲ و کتاب ۱۱ بند ۵۰۸ و ۵۱۵ به نقل از کتاب میراث باستانی ایران تألیف ریچارد.ن. فرای ص ۸۳

239- Haraiva

240- Aria

241- Arios

مقدس معرفی شده است و در قدیم محل اجتماع آریاها بوده و از اینجا گروهی از آنان بطرف هند و دسته‌ای بسوی مغرب روان شده‌اند .

نام هریو از رود اریوس یا هری رود گرفته شده است .

مردم هریو در جزء سپاهیان خشایارشا در جنگ با یونانیان کمان‌های مادی در دست داشتند و اسلحه دیگرشان شبیه اسلحه باختری‌ها بود و فرماندهی آنان را سی‌سام‌نس ۲۴۲ بعهدہ داشت .

۶ - خوارزم - در کتیبه‌های داریوش خوارزمیش ۲۴۳ آمده و شامل کلیه حوضه سفلائی رود جیحون بوده بگفته هرودوت خوارزمیان ابتدا در جنوب قراقوم و در همسایگی پارت‌ها و اقوام دیگر زندگی میکردند و در دوره هخامنشیان بسوی شمال رفتند - خوارزمیان زبان مخصوص داشتند ۲۴۴ . اسلحه مردم خوارزم در جزء سپاه خشایارشا در جنگ با یونانیان مانند باختری‌ها بود و با پارتی‌ها یک فرمانده داشتند .

۷ - سوغوده ۲۴۵ - همان حوضه رود زرافشان در ماوراءالنهر است که از قدیم مرکز تمدن و فرهنگ ایرانی بوده - مردم سغد در همسایگی خوارزم زندگی میکردند و بواسطه داشتن آثار ادبی که بزبان سغدی بجای مانده بیش از خوارزمیان شناخته شده‌اند شهرهای مهم این ناحیه سمرقند و بخارا از قدیم معروف بوده - مردم سغد به بازرگانی اشتغال داشتند و از لحاظ رسوم و آداب و فرهنگ با باختریان مربوط بودند .

سغدی‌ها نیز جزء سپاهیان خشایارشا در جنگ با یونانیان مانند پارتیها و خوارزمی‌ها اسلحه داشتند و فرمانده آنان شخصی بنام آزانس ۲۴۶ بود .

242- Sisamnes

243- Hurazmish

۲۴۴- میراث باستانی ایران ص ۷۳

۲۴۵- Suguda و بیونانی Sugdiana

246- Azanes

هرودوت ساتراپی‌های پارت و خوارزم و سوغده (سغد) و هرات را در حوزه مالیاتی ۱۶ قراردادده که جمعاً سالیانه ۳۰۰ تالان می‌پرداختند^{۲۴۷}.

۸- باختر - یا باختریش^{۲۴۸} حوضه رود باکتروس^{۲۴۹} و در جنوب رود جیحون قرار داشته و از این رود نام گرفته است و چون بر سر راه‌های نظامی واقع بوده و راه‌های مهم تجارتي نیز از این ساتراپی می‌گذشت بسدین جهت در دست داشتن این ساتراپی برای جلوگیری از تهاجمات سکاها برای کوروش ضرورت داشت و از این نظر کوروش پس از تسخیر پرتو باختر را ضمیمه متصرفات خود کرد. باختر بگفته مورخین قدیم از خود پادشاه داشت و دارای شهرها و قصبات بزرگ بوده و مهمترین آن بلخ است که در ردیف شهرهای بزرگی چون بابل و شوش و اکباتان (همدان) و پرسپولیس (تخت جمشید) و سارد و غیره بشمار می‌رفت. ساتراپی باختر مهمترین ساتراپی‌های مشرق ایران در زمان هخامنشیان بود و بعدها پس از اسکندر یونانیان در آنجا دولتی تشکیل دادند.

مر و یا مر گوش^{۲۵۰} که بنا به کتیبه بیستون قسمتی از ساتراپی باختر محسوب می‌شد در حوضه رود مرغاب و بر سر راه‌های بزرگ بازرگانی و مهاجرت اقوام و قبایل قرار داشت.

باختری‌ها هم جزء سپاهیان خشایارشا در جنگ با یونان شرکت داشتند و کلاه خودی چون کلاه خود پارسی‌ها بر سر می‌گذاشتند و کمانشان از نی با پیکان کوتاه بود هرودوت باختری‌ها را در حوزه مالیاتی ۱۲ قرار داده و گوید باختریان تا سر زمین آگل‌ها ۳۰۰ تالان خراج سالیانه می‌پرداختند.^{۲۵۱}

۲۴۷- کتاب سوم بند ۹۳

248- Baxtrish

249- Bactrus

۲۵۰- Margush و بزبان اوستائی مرگو Margava و بیونانی Margiana

۲۵۱- کتاب سوم بند ۹۲

۹- سیستان در کتیبه داریوش اول زرننگ ۲۵۲ آمده و یونانیها در انگیانا ۲۵۳ مینامیدند - پیش از زمان داریوش جزء ساتراپی پرثو بود و داریوش این ناحیه را که حوضه سفلای هیلمند یا تیماندروس ۲۵۴ و اطراف دریاچه هامون است از پرثو جدا کرده ساتراپی کوچکی تشکیل داد. زرننگ از نظر تاریخی و جغرافیائی بیشتر با آراخوزیا بستگی داشت. ۲۵۵

در حدود سال ۱۱۰ ق.م سگهائی که از مقابل طوایف مغول یونته چی از کناره های سیحون به ناحیه زرننگ آمده بودند نام خود را باین محل گذاشتند از این جهت این ناحیه به سکستان - سیجیستان - سیستان معروف گردید در سپاه خشایارشا در جنگ با یونانیان زرننگی ها لباس های رنگین بتن داشتند با کفش هائی بشکل نیم چکمه که تا بزانو میرسید و کمان و زوبین آنها مانند اسلحه مادی ها بود و فرماندهی آنان را فرن دات ۲۵۶ پسر مگابیز معروف به عهده داشت. مردم سیستان که هرودوت در اینجا آنان را سارانترها ۲۵۷ نامیده با مردم سگارتها و ثامانیها و اوتیها و میکها و ساکنان جزایر خلیج فارس در حوزه مالیاتی ۱۴ قرار داده شده که جمعاً مبلغ ششصد تالان می پرداختند.

۱۰- هرخواستیش ۲۵۸ حوضه علیای رود هیلمند یا تیماندروس از طرف شمال با ساتراپی آریا یا هریو همسایه بود و در غرب آن دشت ناامید قرار داشت و هرخواستیش را از پرثو جدا میساخت.

هرخواستیش را هند سفید هم می گفتند تا از متصرفات سکاها در هند متمایز گردد.

گذروزی ۲۵۹ قسمتی از هرخواستیش بود و از جنوب تا دریا و از مشرق

252- Zaranka

253- Drangiana

254- Etymandros

۲۵۵- میراث باستانی ایران ص ۸۱

256- Phrendate

257- Sarangees

258- Harahvatish

259- Gedrozia

تا هندامتداد داشت و با بلوچستان پاکستان منطبق است - این ناحیه پس از مراجعت اسکندر از هند چون به سر راه او قرار گرفت معروفیت بیشتری یافت .

هرودوت از مردم هرخواتیش در جزء حوزه های مالیاتی و در جزء سپاهیان خشایارشا در جنگ با یونان اسمی نبرده اما در حوزه مالیاتی هقتم ازدادیکها ۲۶۰ با ساتاژیها ۲۶۱ (ساتاگی هانتگوشها) و گنداریها که در مجاورت هرخواتیش یا آراخوزیا قرار داشتند نام برده و کلیه این سرزمینها را در یک حوزه مالیاتی قرار داده ۲۶۲ و نیز جزء سپاهیان خشایارشا بعد از گنداریها دادیکها را بر شمرده و از اینجا تصور میرود که دادیکها همان مردم هرخواتیش و یا آراخوزیا باشند

۱۱ - گنداره ۲۶۳ - عبارت بود از حوزه رود کابل از سر چشمه تا محلی که برود سند میریخت . قسمتی از این ساتراپی کشور پاروپاری سنا ۲۶۴ را تشکیل میداد و در کتیبه های بابلی و عیلامی این کشور پارا اوپاری سنا ۲۶۵ یعنی ایالت ماوراء جبال ذکر شده و همان ناحیه است که هندیها هند شمالی (و در حقیقت هند شمال غربی) می نامیدند و از جبال پاروپامیزاد تا پنجاب ادامه داشت .

اسلحه مردم گنداره که در سپاه خشایارشا خدمت میکردند مانند باختریها بود و مردم گنداره با دادیکها در تحت فرماندهی یک نفر قرار داشتند . جزء دیگری از ساتراپی گنداره سرزمین پاکتی که ۲۶۶ بود که با کوهستانات غزنه فعلی منطبق است و ظاهراً مردم پاکتی که اسلاف پشتوها و یا بختوها میباشند .

260- Dadiks

261- Sattagys

۲۶۲- کتاب سوم بند ۹۱

263- Gandara

264- Paroparisena

265- Para-Uparisena

266- Pactyké

پاکتیها نیز در سپاه خشایارشا خدمت میکردند و لباسی از پوست بز برتن داشتند و فرمانده آنان آرتینت^{۲۶۷} نامی بوده است.

۱۲- تگوش^{۲۶۸} و با ساتاگید^{۲۶۹} قسمت وسطای رود سند یعنی پنجاب را در بر میگرفت و در کلیه کتیبههای هخامنشی از این ساتراپی نام برده شده این ساتراپی در زمان کوروش بزرگ در قلمرو دولت هخامنشی وارد شد و از آغاز سلطنت داریوش اول بطوریکه گفته شد شورش در این ساتراپی پیاخاست ولی بزودی سرکوب گردید. در دسته بندی که از ساتراپیها بعمل آمده تگوش جزء دسته ساتراپیهای هندی قرار گرفت، چنانکه هکاته تگوش را با گنداره و دادیکها و آپاریها و مردم هند یکجا آورده است. در کتیبه بیستون نیز که هنوز هند جزء ساتراپیها در نیامده بود از گنداره تگوش و هرخواستیش و مکا یعنی ساتراپیهای جنوب شرقی ایران با هم نام برده شده و در کتیبه تخت جمشید نیز تگوش و هرخواستیش و هندوش و گنداره با هم آمده و در نقوش تخت جمشید مردم تگوش مانند هندیان لنگ بتن دارند ولی هرودوت از این مردم در جزء سپاهیان خشایارشا نامی نبرده است فقط در تقسیم بندی حوزههای مالیاتی مردم تگوش را با گنداریها و دادیکها (که ظاهراً مردم هرخواستیش میباشد) و آپاریها^{۲۷۰} (که در سرچشمه های رودخانه ارغنداب امروزه^{۲۷۱}) زندگی میکردند در حوزه مالیاتی هفتم قرار داده که ۱۷۰ تالان سالیانه مالیات میدادند. ^{۲۷۲}

۱۳- هندوش^{۲۷۳} - که حوضه سفلائی رود سند را شامل بوده پیش از سال ۷۰۰ ق.م در نزد اسوی که با این سرزمین روابط تجارتنی داشتند معروف بود. مورخین یونانی مانند هکاته و هرودوت اطلاعات خود را در باره هند از اسکئی لاکس-

267- Artynte

268- Thatagush

269- Sattagyde

270- Aparyes

271- Araghotos

۲۷۲- کتاب سوم بند ۹۱

273- Hindush

امیرالبحر زمان داریوش اول کسب کرده‌اند. هندوش یا هند در زمان داریوش اول ضمیمه کشور هخامنشی شد و چون بنا بگفته هرودوت در این ساتراپی اقوامی بمراتب بیشتر از ساتراپی‌های دیگر زندگی میکردند باین-جهت مالیات سنگین تری با مقایسه با اقوام دیگر میپرداختند میزان مالیات این ساتراپی را هرودوت ۳۶۰ تالان براده طلا معین کرده هند در حوزه مالیاتی بیستم قرار داشت. ۲۷۴

هندی‌های جزء سپاه خشایارشا لباسی از پنبه برتن داشتند و اسلحه‌شان کمانی از نی بود و تیرهایشان به آهن نوك تیز منتهی میشد و فرماندهی آنان را شخصی بنام فرنازاترس ۲۷۵ به عهده داشت.

۱۴- سکا ۲۷۶- سکاها طوایفی بودند از ترکستان شرقی یا ترکستان چین تا دریای آرال و رود دون و شط دانوب زندگی میکردند - دسته‌ای از ایشان در موقعی که هوخ شتر پادشاه ماد در صدد تصرف نینوا بود از راه دربند قفقاز به آذربایجان حمله بردند و مدت ۲۸ سال در این ایالت توقف کردند تا اینکه در سال ۶۲۵ به تسلط آنان خاتمه داده شد.

هرودوت حرکت سکاها را بطرف ماد در اثر فشار طوایف کیمیری میدانند و سکاها را ساکن اروپای شرقی را اسکیت ۲۷۷ مینامند که سیت فرانسوی شده این کلمه است.

هرودوت قومی را که با کوروش به جنگ پرداخته ماساژت ۲۷۸ و کتزیاس- در بیک ۲۷۹ و بروس کلدانی‌ها یاد کرده ۲۸۰ می‌نویسد و استرابون گوید این مردم هر سه از طوایف سکا بودند که از گرگان تادریای آرال و ماوراء سیحون را در تصرف داشتند - در لوحه طلائی که از همدان کشف شده مساکن سکاها در ماوراء سغد قرار داده شده. ۲۸۱

۲۷۴- هرودوت کتاب سوم بند ۹۴ تا ۱۰۶

275- Pharnazatres

276- Saka

277- Scythe

278- Massagète

279- Derbike

280- Dahe

281- Para Suzdum

بگفته گزنفون در جنگ کوروش با آستیاگس (آژی دهاگ) دو هزار تیر - انداز پیاده دو هزار سوار از مردم سکاو را یاری میدادند. ۲۸۲
سکاها در آغاز سلطنت داریوش شورش کردند ولی اسکونخا سردسته شورشیان دستگیر شد و بمجازات رسید و نقش اورادر کتب بیستون در برابر داریوش دست بسته نقش کرده اند - سکاها در آخر سلطنت داریوش جزء کسانی هستند که تخت اورا در کتیبه نقش رستم بردوش دارند .
در کتیبه نقش رستم از قوم سکا بنام سکا هوم و ورکا ۲۸۳ و سکا تیگرا خود ۲۸۴ نام برده شده است - سکاها ی تیگرا خود را اورا تو کور و بانتهی نیز گفته اند .
هرودوت ساسها ۲۸۵ را که همان سکاها باشند با کسپی هادر حوزه مالیاتی ۱۵ قرارداد داده که جمعاً ۲۰۰ تالان مالیات میپرداختند. ۲۸۶

سکاهائی که در جزه سپاه خشایارشا خدمت میکردند کلاهی نم دین نوك - تیز که راست میایستاد بر سر و شلواری در پاداشتنند و اسلحه شان عبارت بود از کمان و قومه کوتاه و تبرزین . هرودوت ایشان را اسکیت های آمور که ۲۸۷ می نامد و ایشان همان سکاها ی هوم و ورکا میباشند زیرا آمور که یونانی شده هوم - ورکا است - سکاها با باختری ها تحت فرماندهی يك نفر قرار داشتند و فرمانده آنان هیستاسپ ۲۸۸ سردار داریوش بود . اما کسپی های حوزه مالیاتی ۱۵ به عقیده دیا کونوف مؤلف تاریخ ماد بین باکتیریا (باختر) و سریکا ۲۸۹ (چین) زندگی میکردند و اینان نیاکان سکنه کنونی کافرستان (نورستان فعلی افغانستان) و چیترال واقع در جنوب جبال هندو کش میباشند که هنوز هم زبان غیر هند و

۲۸۲ - کوروش نامه ص ۱۷۵

283- Saka Houmavarka

284- Saka Tigraxoda

285- Saces

۲۸۶ - کتاب سوم بند ۹۳

287- Amyrgiens

288- Histaspes

289- Serika

اروپائی‌دارند و گوید اما اینکه چگونه هرودوت کاسیان را با سکایان دریك حوزه مالیاتی قرارداد قابل فهم نیست. ۲۹۰

۱۵- بابل - این ساتراپی در کتیبه بیستون بابیروش ۲۹۱ آمده و شامل قسمت جنوبی بین‌النهرین بود که در سال ۵۳۹ ق.م بدست کوروش بزرگ مفتوح شد و در زمان داریوش با قسمتی از آشور حوزه مالیاتی نهم را تشکیل میداد و سالیانه ۱۰۰۰ تالان نقره مالیات میداد با اضافه پانصد غلام و نیز به علت حاصل-خیزی خاک و نزدیکی به شوش خوار بار چهار ماه از سال در بار بار فراهم میکرد. هرودوت از مردم بابل در جزء سپاهیان خشایارشا بنام کلدانی‌ها اسم برده و گوید جزء آشوری‌ها بودند و فرمانده هر دو دسته اوتاسپس ۲۹۲ بوده است.

۱۶- آشور یا سوریه - شامل قسمت شمالی بین‌النهرین بود و چون دولت آشور در سال ۶۱۲ ق.م بدست هوخ شتر منقرض شد و قسمت شرقی این سرزمین به تصرف دولت ماد درآمد و یکی از ساتراپی‌های دولت کوروش بزرگ و سپس داریوش شد. اما دولت آشور از میان نرفت و پادشاه آشور به حران ۲۹۳ پناه برد و در آنجا بحکومت خود ادامه داد تا اینکه حران نیز بدست دولت بابل افتاد و بالاخره در سال ۵۳۹ ق.م در دو قسمت بدست کوروش بزرگ تسخیر شد. این ساتراپی علاوه بر آشور یا سوریه فنیقیه و فلسطین و جزیره قبرس را از کیلیکیه تا مصر شامل بود و سالیانه ۳۰۰ تالان میپرداختند و حوزه مالیاتی پنجم را تشکیل میداد.

آشوری‌ها که در سپاه خشایارشا در جنگ بایونان خدمت می کردند و کلاه خودی بر سر داشتند که از سیم‌های مسی بافته شده بود و سپرها و نیزه‌ها قمه‌هاشان شبیه اسلحه مصریان بود علاوه بر آن کمر بندهایی داشتند که میخ‌های زیاد بر آن کوبیده بودند. جوشنی نیز از کتان بافته بر تن داشتند.

۲۹۰- تاریخ ماد تألیف دیاکونوف ص ۴۳۰ به بعد

291- Baberush

292- Otaspes

293- Harran

فینیقی‌ها و سریانی‌های فلسطینی در بحریه شاهنشاهی خدمت میکردند سیصد فروند از کشتی‌های بحریه خشایارشا را اینان فراهم کرده بودند - در بحریه شاهنشاهی بهترین کشتی‌ها از فینیقی‌ها بود و بهترین کشتی‌های فینیقی نیز به مردم صیدا تعلق داشت .

مردم قبرس نیز با ۱۵۰ کشتی در بحریه خشایارشا در جنگ با یونان شرکت داشتند .

۱۷- عربستان - در کتیبه بیستون بصورت اربایه ۲۹۴ آمده و شامل استپ‌های عرب نشین بین‌النهرین و شام میشده - اعراب قبل از داریوش در اطاعت دولت هخامنشی نبودند با اینحال کمبوجیه رادر لشکر کشی به مصر یاری دادند ۲۹۵ ولی در زمان داریوش باطاعت درآمدند و متحد او محسوب میشدند بدینجهت از پرداخت مالیات معاف بودند فقط سالیانه هزار تالان کندر تقدیم میداشتند ۲۹۶ اما در جزء سپاهیان خشایارشا در لشکر کشی یونان شرکت داشتند و جامه‌های گشاد و دامن‌های بکمرزده و کمانهای دراز که از شانه راست آویخته بود داشتند .

۱۸- مصر ۲۹۷ - از زمان کمبوجیه در قلمرو دولت هخامنشی قرار گرفت و نامش در کتیبه‌ها آمد - متصرفات افریقائی داریوش مانند لیبی و شهرهای سیرن ۲۹۸ و برقه ۲۹۹ و مردم پوتیه ۳۰۰ جزء این ساتراپی بود در زمان داریوش و خشایارشا مصریها جزء افراد بحریه شاهی بودند و دویست فروند کشتی جنگی در بحریه خشایارشا داشتند و مردم لیبی نیز جزء سپاهیان پیاده و عرابه‌ران خدمت میکردند. ۳۰۱

294- Arbaya

۲۹۵- هرودوت کتاب سوم بند ۸۸

۲۹۶- هرودوت کتاب سوم بند ۹۷

297- Mudraya

298- Cyrene

299- Barqe

300- Putiya

۳۰۱- هر تسنلد ص ۳۰۹

مصر حوزه مالیاتی ششم کشور داریوش راتشکیل میداد و سالیانه مبلغ ۷۰۰ تالان مالیات میپرداخت بعلاوه در آمد صید ماهی دریاچه موریس ۳۰۲ نیز عاید خزانه شاهی میشد و نیز مردم مصر ۱۲۰ مدیمن ۳۰۳ گندم بیادگان مقیم ممفیس میدادند. ۳۰۴

۱۹- کیلیکیه ۳۰۵ - در کتیبه بیستون این ساتراپی بنام تیه دریا ۳۰۶ آمده و در کتیبه های تخت جمشید و شوش یوناتیه دریا ۳۰۷ ذکر شده بمعنی یونانیانی که در دریا زندگی میکنند و در کتیبه نقش رستم از آن بطور ساده بنام یونا ۳۰۸ یعنی یونانی گفتگو شده است - کیلیکیه دولتی داشت که در اواخر قرن ششم ق.م تأسیس شده سپس بتصرف کوروش بزرگ در آمده بود چون این دولت کوروش را در فتح بابل یاری داده بود باین جهت استقلال داخلی خود را حفظ کرد ولی مالیات مقرر را میپرداخت .

کیلیکیه حوزه چهارم مالیاتی داریوش راتشکیل میداد و سالیانه پانصد تالان نقره میداد از این مبلغ ۱۴۰ تالان را برای نگهداری پادگان سواره- نظام کیلیکیه بر میداشتند و بقیه را بخزانه شاهی میفرستادند علاوه بر آن سالیانه ۳۶۰ اسب سفید از قرار روزی يك اسب بخدمت شاه روانه میداشتند. ۳۰۹

کیلیکیه در حوضه رود های سیحان و جیحان و اراضی اطراف خلیج اسکندرون قرار داشت و راه شاهی پس از عبور از هالیس و سرزمین کاپادوکیه

302- Moeris

۳۰۳- Medimne واحد مقیاس حجم دریونان قدیم

۳۰۴- هرودوت کتاب سوم بند ۹۱

305- Cilicie

306- Tye daryahya

307- Yona tye daryahya

308- Yona

۳۰۹- هرودوت کتاب سوم بند ۹۰

به کیلیکیه میرسید و از اینجا پس از آنکه از رود فرات میگذشت به ارمنستان میرفت .

مردم کیلیکیه بایکصد کشتی بحریه خشایارشا رادر جنگ با یونان یاری میدادند .

۲۰- ارمنستان ۳۱۰ ارمنه که دسته‌ای از نژاد آریا بودند از آناتولی مهاجرت کرده و در سرزمین مردم اورارتو که در حدود سال ۶۰۰ ق م بدست دولت ماد منقرض شد مستقر شدند ۳۱۱ و در تحت اطاعت این دولت قرار گرفتند. کوروش هنگامی که در نزد آژی دهاک یا آستیاگس پسر میبرد ارمنستان را بعلت اینکه مالیات سالیانه رانداده و سپاه لازم را نفرستاده بودند متصرف شد ولی پادشاه ارمنستان در مقابل پرداخت باج مقرر مورد بخشش قرار گرفت و سپاهی در رکاب داریوش روانه کرد. ۳۱۲

کوروش در زمان سلطنت پسر خود بردیارا بساتراپی ارمنستان که با ماد و کادوسیان یک ساتراپی تشکیل میداد فرستاد .

استرابو ارمنستان را از جنوب به بین النهرین ۳۱۳ و از مشرق بماد (یعنی مساد بزرگ و ماد آتروپاتن) و از شمال بکوهستان پاراخواتراس ۳۱۴ از شعبات کوه توروس و از مغرب برودفرات که ارمنستان را از کاپادوکیه و کماژن ۳۱۵ مجزا میساخت محدود میداند. ۳۱۶

310- Armina

۳۱۱- دیاکونوف اثرات دولت اورارتو را در اثر مساعی مشترک دولت ماد با ارمنیان می نویسد و گوید از آن پس پادشاهی مستقل ارمنستان تأسیس شد ولی هخامنشیان آن را از میان برداشتند و شاید در این زمان خانواده‌های ایرانی شده ارمنی به سمت ساتراپ این سرزمین معین می شدند که با فرمانروایان پیشین ارمنستان در زمان مادی‌ها هم چنین خاندان‌های بزرگ پارس خویشی داشته‌اند.

۳۱۲- کوروش نامه ص ۸۲

313- Mesopotamia

314- Parachoatras

315- P Commagene

۳۱۶- هر تسفلد ص ۳۱۵

هرودوت ارمنستان را تانواحی مجاور دریای سیاه بامردم پاکتیک^{۳۱۷} در حوزه مالیاتی ۱۳ قرار داده که ۴۰۰ تالان مالیات می‌دادند^{۳۱۸} بعلاوه ۲۰ هزار کره نسائی نیز برای جشن مهرگان میفرستادند ارمنه جزء سپاهیان خشایارشا خدمت میکردند و اسلحه شان مانند فریگی‌ها بود و ارتخم^{۳۱۹} داماد داریوش بر آنان فرماندهی داشت.

در سرزمین قفقازیه کنونی و شمال آذربایجان یا ماد آتروپاتن و بین دریای خزر و دریای سیاه اقوام متعددی سکونت داشتند مانند ماتین‌ها^{۳۲۰} (ساکنین سرچشمه‌های رود ارس) و ساسپیرها^{۳۲۱} (که دسته‌ای از مردم سکابودند و در سواحل رود ارس مسکن داشتند) و آلا رودی‌ها^{۳۲۲} (بومیهای مملکت آرات یا اورارتو) که هرودوت آنان را در حوزه مالیاتی ۱۸ قرار داده و سالیانه ۲۰۰ تالان مالیات می‌پرداختند^{۳۲۳} - دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد گوید این ساتراپ نشین در زمان داریوش اول از ساتراپ نشین ۱۳ مجزی شد. آلا رودیها و ساسپیرها نیز که در جزء سپاه خشایارشا خدمت میکردند مانند کلخیدها مسلح بودند.

هرودوت موسخ‌ها^{۳۲۴} (بومیان گرجستان) و تیبارن‌ها^{۳۲۵} (ساکنان ساحل رود ترمودون^{۳۲۶}) و ماکرونها^{۳۲۷} و موسی نوئکها^{۳۲۸} و مارها^{۳۲۹}

۳۱۷- غیر از مردم (پاکتی که) جزء ساتراپی هرخواتیش می‌باشد هرودوت این قوم را بالیگیان و ماریاندینیان و سریانی‌ها در یک گروه آورده که در جزء سپاهیان خشایارشا در جنگ با یونان شرکت داشتند.

۳۱۸- کتاب سوم بند ۹۳

319- Artokhme

320- Matienes

321- Saspies

322- Alarodienes

۳۲۳- کتاب سوم بند ۹۴

324- Mosches

325- Tibarenes

326- Thermodon

327- Macrones

328- Mosynoeque

329- Mares

را) که در مجاورت کولخیدها زندگی میکردند) و در کنارهای دریای سیاه و شرقی تر از حوزه مالیاتی ۱۳ تا مرزهای کولخید ساکن بودند در حوزه - مالیاتی ۱۹ گذاشته که جمعاً ۳۰۰ تالان می پرداختند^{۳۳۰}. قبایل فوق نیز در لشکر کشی خشایارشا شرکت داشتند موسخها خودهای چوبین داشتند و اسلحه شان سپرو نیزه کوتاه بود اسلحه سه دسته دیگر مانند موسخها بود فرماندهی موسخها و تیبار نیان با آری مردپسر داریوش و فرماندهی ماگرونها و موسی نوئکها باارته ایک تس^{۳۳۱} بود - مارها بخود و سپرهای بومی کوچک و زوبین مسلح بودند.

غیر از آنان اقوام دیگری در قفقاز ساکن بودند مانند مردم کولخیدها^{۳۳۲} (که بالاتر از ساسپیرها تا کنار دریای سیاه و در اطراف رودخانه فازیس^{۳۳۳} و یاریون امروزی سکونت داشتند) و مجاورین آنان تا کوه قفقاز بجای مالیات هدایائی به میل خود تقدیم میداشتند و بعلاوه صد پسر بچه و صد دختر بچه نیز به هدیه میفرستادند که تا زمان هرودوت هر پنج سال تقدیم این هدایا ادامه داشت^{۳۳۴} در جزء لشکریان خشایارشا اهالی کولخید به خودهای چوبین و سپرهای کوچک از پوست گاو و بز و نیزه های کوتاه و شمشیر مسلح بودند.

هرودوت در حوزه مالیاتی ۱۱ از کاسپیها^{۳۳۵} و پوسیها^{۳۳۶} و پانتی - ماتها^{۳۳۷} و داریها^{۳۳۸} صحبت کرده و گوید این قبایل از جهت مالیات باهم یکجا شده و ۲۰۰ تالان در سال می پرداختند.^{۳۳۹}

۳۳۰- کتاب سوم بند ۹۴

331- Artayctèse

332- Colchides

333- Phasis

۳۳۴- کتاب سوم بند ۹۷

335- Caspîes

336- Pausiks

337- Pantimathes

338- Darîes

۳۳۹- کتاب سوم بند ۹۲

در ساحل دریای خزر از حوضه سفلی ارس تا حوضه سفلی سفیدرود اقوامی سکونت داشتند که معروفترین آنان کاسپی‌ها و کادوسیان و گلها بودند و هرودوت از این طوایف فقط از کاسپی‌ها با سه قوم دیگر بنام پوسیک‌ها و پانتی‌مات‌ها و داری‌ها که به عقیده دیا کونوف مؤلف تاریخ ماد قبایلی از کادوسیان بودند در حوزه مالیاتی ۱۱ اسم برده است.

مساکن کاسپی‌ها و کادوسیان بتصرف دولت ماد در نیامده و به گفته کتسیاس کوروش از طرف آستیاگس یا آژدهاگ آخرین پادشاه ماد بسفارت نزد کادوسیان رفت و ظاهراً در همین موقع آنان سربه اطاعت نهادند ۳۴۰ و به گفته گزنفون کادوسیان در جنگ کوروش با آستیاگس او را با فرستادن ۲۵ هزار پیاده و چهار هزار سوار یاری دادند ۳۴۱ با این حال در هیچ یک از کتیبه‌های هخامنشی سرزمین کادوسیان و کاسپیان جزء قلمرو این دولت منظور نشده است، کادوسیان در زمان اردشیر دوم شورش کردند و او خود با ۳۰ هزار پیاده و ده هزار سواره برای فرو نشانیدن آتش شورش به آن ناحیه رفت ولی بواسطه نبودن آذوقه کافی نزدیک بود که شکست بخورد تا اینکه (تری بازوس) از نزدیکان او دو پادشاه کادوسی را که دور از یکدیگر اردو زده بودند به صلح جدا گانه‌ای وادار ساخت شورش کادوسی‌ها در زمان اردشیر سوم نیز باز برپا شد ولی او توانست آتش این شورش را خاموش سازد و دسته‌ای از سربازان کادوسی را وارد سپاه خود کند. ۳۴۲

خلاصه آنکه هرودوت ارمنستان و مساکن قبایل ساکن شمال رود ارس، واقع در میان دریای سیاه و دریای خزر را در ۴ حوزه مالیاتی ۱۱ و ۱۳ و ۱۸ و ۱۹ قرار داده است ۳۴۳ و در کتیبه بیستون از حوزه مالیاتی ۱۳ و ۱۸ تحت ساتراپی.

۳۴۰- تاریخ ماد ص ۷۸۲

۳۴۱- کوروش نامه ص ۱۷۵

۳۴۲- تاریخ ماد ص ۵۸۱

۳۴۳- کتاب سوم بندهای ۹۲-۹۳-۹۴

واحد ارمنستان نام برده شده و احتمالاً حوزه‌های مالیاتی ۱۹ و ۱۱ نیز به این ساتراپی ضمیمه بوده است.

۲۱- کاپادوکیه ۳۴۴ - در کتیبه بیستون و نقش رستم و تخت جمشید کتپتو که ۳۴۵ آمده و کاپادوکیه یونانی شده آن است.

کاپادوکیه در قسمت شرقی آسیای صغیر و بین دریای سیاه و کوه‌های توروس^{۳۴۶} (کیلیکیه) و رود فرات و هالیس واقع بوده و قسمت شمالی آن در نزد مورخین قدیم به پنت کاپادوکی و یا باختصار پنت معروف بود.

کاپادوکیه در قرن ۱۳ ق.م مورد حمله هیئت‌ها قرار گرفت و بعداً آسوری‌ها این ناحیه را اشغال کردند بهمین جهت بعضی تصور کرده‌اند نام سوریه که یونانیها باین سرزمین داده‌اند در اثر تسلط آسوری‌ها باین مملکت بوده است. چون دولت آسور بدست دولت ماد منقرض شد کاپادوکیه نیز جزء قلمرو این دولت گردید و بعداً ضمیمه دولت هخامنشی شد.

کاپادوکیه با مردم هلس پونت^{۳۴۷} (نام قدیم بغازداردانل که شامل قسمت‌هایی از آسیای صغیر بود) و فریگی^{۳۴۸} یا فریجیه (که در قرن هفتم ق.م در آسیای صغیر دولت بزرگی را تشکیل میداد ولی بعداً گرفتار تهاجم کیمیریان شد و سپس بدست دولت اورارتو منسخر گردید) و تراکیه^{۳۴۹} (واقع در شمال دریای اژه) و پافلاگونی^{۳۵۰} (واقع در شمال شبه جزیره آسیای صغیر و در ساحل دریای سیاه) و ماریاندینی^{۳۵۱} (واقع در ساحل دریای سیاه) بنا به نوشته هرودوت حوزه مالیاتی سوم را تشکیل میدادند و در سال ۳۶۰ تا لان مالیات میپرداختند. ۳۵۲ از این طوایف پافلاگونی‌ها و ماریاندیان و مردم کاپادوکیه جزء سپاهیان خشایارشا در لشکر کشی به یونان شرکت داشتند پافلاگونی‌ها به سپرهای

344. Capa Dccc

346. Taurus

348. Phrygie

350. Paphlagonie

345- Catpatuca

347- Hell espont

349- Thrace

351- Maryandinie

۳۵۲- کتاب سوم بند ۹۰

کوچک و نیزه‌های کوتاه و زروبین و شمشیر مسلح بودند و ماریاندیان و مردم کاپادوکیه نیز مانند پافلاگونی‌ها اسلحه داشتند - فریگی‌ها هم در این لشکر - کشتی شرکت کردند و اسلحه‌شان شبیه اسلحه پافلاگونی‌ها بود با مختصر تفاوت.

مردم تراکیه آسیا کلاهی از پوست روباه بسروقبائی در برداشتند و بر - بالای آن ردائی بلند و گشاد و رنگارنگ می‌پوشیدند و اسلحه آنان عبارت بود از زروبین و سپرهای سبک و خنجرهای کوتاه.

۲۲- سارد (لیدی) - ساتراپی لیدی در کتیبه‌های هخامنشی بنام پایتخت آن سارد یا اسپرده ۳۵۳ معروف بود.

لیدی در آغاز قرن ششم ق.م. جانشین دولت فریگی شد و بر توسعه متصرفات خود پرداخت علاوه بر مهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیر سرزمین اورارتورا در مجاورت ماد متصرف شد و چون از سکا‌های اروپائی با اسکیتها بر علیه دولت ماد پشتیبانی می‌کرد باین جهت در سال ۵۸۵ ق.م. بین کیاکسار (هوخشتر) پادشاه ماد و آلیات پادشاه لیدی جنگی در گرفت و بعلت اینکه در موقع جنگ کسوفی حاصل شد طرفین از این واقعه برای انعقاد صلح استفاده کردند و ورود هالیس مرزدولتین قرار گرفت ولی کوروش بزرگ طوری که گفته شد در سال ۵۴۶ ق.م. سارد را مسخر کرد و از آن پس لیدی یکی از ساتراپی‌های دولت هخامنشی شد.

بگفته هرودوت مردم لیدی با ساکنان میسی ۳۵۴ (واقع در شمال غربی شبه جزیره آسیای صغیر و بین بغازها و دریای اژه که شهر مهم آن تروا ۳۵۰ بود) و مردم لاسونی ۳۵۶ و کابالی ۳۵۷ واقع در شمال لیکی ۳۵۸ و هی گن ۳۵۹ در حوزه مالیاتی دوم قرار داشت و سالیانه ۵۰۰ تالان مالیات میدادند ۳۶۰ این

353. Sparda

354. Mysie

355. Troie

356. Losonie

357. Cabalie

358. Lycie

359. Hygenne

۳۶۰- کتاب سوم بند ۹۰

اقوام نیز در جزء سپاهیان خشایارشا در جنگ با یونان شرکت داشتند - مردم میسی کلاه خودهای بومی بر سر داشتند و اسلحه‌شان سپرهای کوچک و زوبین - هائی بود که انتهای آن را سوزانیده بودند. کابالیان و لاسونیان نیز مانند کیلیکیان اسلحه و لباس داشتند.

۲۳- یونا یا یونیه^{۳۶۱} (یونانیان ساکن سواحل آسیای صغیر) - این ساتراپی در کتیبه های تخت جمشید و شوش هم شامل ناحیه دریائی و هم خشکی است^{۳۶۲} این ساتراپی علاوه بر مردم یونی مردم ماگنت های آسیائی^{۳۶۳} (ساکنان جنوب غربی بندر افسس^{۳۶۴} در نزدیکی رود میندر^{۳۶۵}) و ائولی^{۳۶۶} (واقع در شمال غربی شبه جزیره آسیای صغیر که از شهرهای معروف آن بندر سمیرن^{۳۶۷} و یازمیر کنونی است و کاریها^{۳۶۸}) واقع در قسمت جنوب غربی شبه جزیره آسیای صغیر بین لیدی و فریگی و لیکى و دریای اژه) و لیکىها^{۳۶۹} (واقع در شمال غربی شبه جزیره آسیای صغیر و در ساحل دریای مدیترانه و دریای اژه که از یکطرف بکاری و از طرف دیگر به پامفیالی محدود بود) و میلی^{۳۷۰} (واقع در شمال غربی لیکى^{۳۷۱} و پامفیالی^{۳۷۲} را) (که از طرف مغرب بناحیه لیکى و کاری و از طرف مشرق به - کیلیکیه و از جنوب بدریای مدیترانه محدود بود) شامل بوده است. و تمامی این اقوام از نظر مالیاتی يك حوزه را تشکیل می دادند و ۴۰۰ تالان نقره مالیات می دادند .

361- Yona

362- Yona tye darahya uta tye hushkâhya

363- Magnes

364- Ephetse

365- Meandre

366- Eolie

367- Smyrne

368- Caries

369- Lycies

370- Mylie

۳۷۱- سرزمین لیکى و میلی را در قدیم میلیاد میگفتند و ساکنان اصلی آن را مهاجرین جزیره کرت Crète تشکیل میدادند.

372- Pamphylie

در خارج از حدود ساتراپی‌ها ملیت‌ها و ممالکی در تحت اطاعت هخامنشیان بسر میبردند که در کتیبه بیستون از آنان صحبتی نشده ولی در کتیبه نقش رستم نام آنان آمده است و این ممالک و ملیت‌ها عبارتند از :

۱ - سکاهاى ماوراء دریا ۳۷۳ یاسکاهاى اروپای شرقی که بنا بگفته هرتسفلد در نواحی شرقی دریای آزوف زندگی میکردند و داریوش بجای اینکه از طریق دربند قفقاز بسرزمین آنان حمله میبرد از راه بغاز بسفر لشکر کشی کرد. ۳۷۴

۲- اسکودره ۳۷۵ یا مقدونیه که تا سال ۴۷۹ ق م در اطاعت سلاطین هخامنشی بود و به عقیده اسپیگل ۳۷۶ اسکودره همان Skolote هرودوت است و آن نام مشترك طوایفی از سکاها میباشد. ۳۷۷ مردم اسکودره در شمال تراکیه واقع در ساحل دریای سیاه زندگی میکردند .

۳- تراکیه یا یونانیهای سپردار ۳۷۸

۴- پوتیه ۳۷۹

۵- حبشه ۳۸۰ (کوشیا)

۶- کرکا ۳۸۱

با این سه ملیت اخیر در کتیبه نقش رستم ماچیا ۳۸۲ و آکوفاجیا ۳۸۳ نیز آمده است هرتسفلد مساکن مردم پوتیارا در هر دو ساحل خلیج عدن و کوشیا یا مردم نوبه را در ساحل غربی دریای احمر و کرکارا در محل خرمشهر فعلی در کنار شط العرب و فاجیا را در دو ساحل دریای عمان قرار داده و گوید

373. Saka Para darya

۳۷۴- هرتسفلد ص ۳۴۷

375. Skudra

376. Spiegel

۳۷۷- کتاب چهارم بند ۶

378. Yona Taka Bara

379. Putiya

380. Kushia

381. Karka

382. Matchiya

383. Acofatchiya

این چهار ملیت که بعداً بفهرست ساتراپی‌های اصلی اضافه شده در طول راه ساحلی از پارسه تا کانال سوئز سکونت داشتند ۳۸۴ چیا همان مکا است که بامردم پوتیه و سکنه جزایر خلیج فارس يك حوزه مالیاتی را تشکیل میدادند ۳۸۵ و بنام میکیان جزء سپاهیان خشایارشا در لشکر کشی به یونان شرکت داشتند و در کتیبه خشایارشا تخت جمشید جزء کشور های تابعه بشمار آمده است.

آ کوفاجیا شامل لارستان جنوبی و نواحی شرقی هرمز و سواحل دریای عمان تاهند بوده و مسکن طایفه‌ای بوده که بعداً بکوچ معروف شده و اعراب آنرا قفص میگفتند از آ کوفاجیا در کتیبه خشایارشا در تخت جمشید جزء کشورهای تابعه نام برده شده است.

در کتیبه تخت جمشید خشایارشا قوم داهه را برای اولین بار جزء اقوام تابعه شمرده شده اما در این کتیبه از هرات (هریو) و سگاهای ماوراء دریا و تراکیه نام برده نشده است.

۳۸۴- هر تسفلد ص ۲۸۳

۳۸۵- کتاب سوم بند ۹۳



نقود معماری ایران بر معماری معروف اطریس

بنام یونان شیرین اریخ (۱۷۲۲-۱۶۵۶)

بقلم

غلامعلی همایون

(دکتر تاریخ هنر)

نفوذ معماری ایران بر معمار معروف اطریش

بنام یونان میسرفن الیخ (۱۷۲۲ - ۱۶۵۶)

یکی از بزرگترین شخصیت های معماری دوره

باروک اروپای مرکزی

تقریباً کار غیرممکنی است که در یک مقاله بتوان درباره نفوذ ثابت و عمیق و همه جانبه معماری ایران که « دروازه آسیا »^۱ را شکافته و بطرف غرب سرازیر گردیده است حق مطلب را بیان نمود .

بسم

تاریخچه نفوذ هنر و معماری ایران بر معماری غرب بعلاوه بزرگی و وسعت بینهایت آن هنوز تدوین نگردیده است. این کار بزرگ فقط با وجود آمدن یک گروه از تاریخ هنر دانان باستان - شناس^۲ امکان پذیر است که

علا محلی همایون
(دکتر تاریخ هنر)

(۱) ارنست هر تسفلد باستان شناس معروف آلمانی دریکی از نوشتجات خود کوه بیستون را «دروازه آسیا» خوانده است .
(۲) برای اینکه عناصر متعدد معماری و هنر ایران را که روی هنر اروپا تأثیر گذارده بتوان بطور صحیح و علمی در قرون گذشته تعقیب نمود باید عالم تاریخ هنر در این زمینه با باستان شناسان ارتباط کامل داشته باشد ولی شرط اول آنست که محقق باید تاریخ هنر را بداند .

تأثیرات هنر و فرهنگ ایران بر هنر غرب را بر اصول صحیح و اساسی و بر مبنای علم تاریخ هنر استوار گردانده و نمودار سازند.

وظیفه این گروه دانشمندان تنها این نخواهد بود که آنچه تا بحال بوسیله محققین کشف گردیده و در حقیقت یک نوع آشنائی با نفوذ هنر ایران بر هنر مغرب زمین (ایرانوازی^۳) بصورت ناقص بوجود آمده است جمع آوری نمایند بلکه تمام عناصری که در اصالت غربی بودنشان تردید وجود دارد و هنوز امروزه بعات نداشتن اطلاعات صحیح و کافی هنر مغرب زمین نامیده میشود بطور کامل مورد تحقیق واقع شود و اصل و ریشه آنها مشخص و روشن گردد.

علمای تاریخ هنر و باستانشناسان اروپائی با انتشار کتب مارسل - دیولافو^۴ در سال ۱۸۸۴ و نظائر آن خود را با این سؤال مواجه دیدند که تمدن مشرق زمین تا چه اندازه بر تمدن مغرب تأثیر نهاده است. البته در اینجا سؤال بسدین نحو مطرح میگردد ایران بمنزله یگانه وارث

(۳) لغت ایرانوازی *Iranoiserie* مشابه با *Chinoiserie* است علمای تاریخ هنر در اثر مطالعات خود در هنر اروپا باین نکته رسیدند که بخصوص در قرن هیجدهم هنر و معماری چین نفوذ بسیار زیادی روی هنر و معماری اروپا گذارد صرف نظر از اینکه اساساً از چندی پیش عناصر هنری چین موضوع روز شده بود اصولاً لغت چینوازی به این نفوذ پراکنده هنر چین در اروپا اطلاق میگردد و از این جهت اینجانب نیز برای نفوذ بی نهایت پراکنده هنر ایران در غرب که هنوز درباره آن تحقیق کافی و شایسته بعمل نیامده است اصطلاح ایرانوازی را انتخاب کرده ام اگر بنظر پژوهندگان و استادان ادبیات فارسی برای اصطلاح ایرانوازی واژه فارسی مناسب تری که همین معنی را بدهد میرسد خواهشمند است آنرا با اطلاع اینجانب برسانند که مررد استفاده قرار گیرد و موجب مزید تشکر گردد.

(۴) مراجعه شود به

Marcel Dieulafoy

L'art Antique de la Perse. Achemenides, Parthes,

Sasanides. Paris, 1884.

لایق هنر و فرهنگ شرق قدیم است یا اروپا؟^۵

۵) تمدن و زندگی شهری در سرزمین ایران آغاز شد و بهمین مناسبت

مینویسد :

«The critical passage from nomadism to settled city life...
took place in Persia.»

Arthur upham Pope

Persia's influence on the Arts of other lands.:

New Orient society of America 2 1933 P. 275

تاچه اندازه دنباله این فرهنگ قدیمی و زندگی شهری بر روی فلات ایران که شاید تا ۱۲ هزار سال قبل از میلاد بتوان آنرا تعقیب کرد روی تمدن بین‌النهرین تأثیر کرده است سئوالی است که باید انتظار پاسخ آنرا در آینده داشت. مراجعه شود به H.H. Vonder Osten. Die Welt der Perser. Stuttgart 1956. درباره اینکه تمدن ایران با تمدن بین‌النهرین چگونه ارتباطی دارد میتوان گفت این امر موضوع سئوال دیگری است ولی مسلم اینست که اگر حفاریات اخیر را که شاید به یکصدم آنچه میبایست انجام گیرد نمیرسد از نظر گذرانده و با فرهنگ بین‌النهرین مقایسه کنیم به آن نتیجه خواهیم رسید که بدون شک تمدن و فرهنگ ایرانیان بر روی فلات باعث بوجود آمدن تمدن بین‌النهرین گردیده است. از طرف دیگر این تمدن ها بر روی فلات بزرگ ایران همواره و بدون انقطاع وجود داشته است اگر در شمال غربی رو بخاموشی گرائیده در جنوب شرقی زندگی از سر گرفته و اگر در جنوب غربی رو بافول نهاده در شمال شرقی اوج گرفته است این مسئله تا با امروز تقریباً صادق است یعنی روی فلات ایران همواره تمدن‌های بزرگی در جوار یکدیگر وجود داشته است ولی فرهنگ بین‌النهرین یعنی همان فرهنگی که تا اندازه زیادی تحت تأثیر فرهنگ فلات ایران قرار گرفت در حدود قرن هفتم ق. م رو بخاموشی میگردید و دیگر تا صدر اسلام صحبتی از آن بمیان نمی‌آید و تازه همه میدانیم که سهم بزرگی از تمدن اسلام در اصل همان تمدن ساسانیان است .

از این جهت هنگامی که میگوئیم ایران یگانه وارث لایق هنر و فرهنگ شرق قدیم است سخنی به‌گراف نگفته‌ایم .

در اینجا باید متذکر بود که هنر و فرهنگ ایران بخاطر ادامه یافتن خود طی هزاره‌های متوالی از یک طرف و بخاطر اصالت بدون قید و شرط خود از طرف دیگر در تمام شرق گسترش پیدا کرد و از این جهت خطوط اصلی فرهنگ شرق یعنی همان فرهنگی که اروپائیان بدان نام اورینت Orient داده‌اند فرهنگ ایرانی است و بخاطر همین است که فایست P.H. Feist یکی از علمای تاریخ هنر اروپا ساسانیان را وارث مطلق تمدن شرق قدیم میدانند. مراجعه شود به : P.H. Feist Untersuchungen zur Bedeutung orientalischer Einflüsse für die Kunst des frühen Mittelalters. Wis. Zeitschr. der Martin-Luther Universitaet, Halle 2 1952-1953 27-29. Halle Dip. Arbeit 30.

این موضوع مبنای بحث و بررسی فراوان قرار گرفت و سالیان دراز دانشمندان اروپائی را بخود مشغول داشت در نتیجه اغلب دانشمندان اروپائی باور دارند که پایه هنر و فرهنگ اروپا بر روی هنر و فرهنگ شرق قدیم استوار گردیده است^۶ ولی این موضوع که هنر و فرهنگ اروپا در دوره‌های بعدی تاریخ نیز از مادر فرهنگ خود یعنی در حقیقت شرق و فرهنگ پر ثمر آن بهره‌ور شده است مورد شك و تردید بعضی از متخصصین قرار گرفت.

تکامل سبک‌های متعدد هنرهای تجسمی و معماری در دوران‌های مختلف و روشن گردانیدن منابع آنها بر اساس روابط تاریخی این واقعیت را ثابت میگرداند که اگر از دوره سلوکیه و اوائل سلطنت اشکانیان بگذریم غرب همواره در تمام دوران‌های تاریخی در مقابل ایران تا قرن یازدهم هجری (اواخر قرن هفدهم میلادی) نقش گیرنده را ایفا مینموده است.

اکنون بر ما روشن است که متخصصین شك در هنر شرق کمتر تعمق کرده و یا اصولاً از آن هیچگونه اطلاعی ندارند بخاطر همین نیز اگر به پدیده ناشناخته‌ای برخورد میکنند ریشه آنرا یونانی - رومی میدانند اما تاریخ واقعی مدتهاست که از این قید و بند یونانی - رومی آزاد گشته است یعنی آن تاریخی که پدیده‌ها را یکطرفه قضاوت نمی‌نماید و بقول بکر آن تاریخی که «در کنار دنیای آنتیک (یعنی دوره کهن - مقصود دوره یونان و روم

۶) این جملات علیشاه اقبال دانشمند با ارزش شرق موضوع را روشن میدارد.

The spritual and intellectual life of Europe has an Eastern basis: «Even science, which is regarded as assentially western, is Eastern in origin».

مراجعة شود به

Ali Shah Igbal

(The meeting of East and West: The Criterion 7, 1928, 37-53).

از این جهت تعجبی ندارد که اغلب هنرها منابع اصلیشان در فرهنگهای مشرق و یا بر روی فلات ایران قرار گرفته باشد.

است) فرهنگ شرق را ندیده نمیگیرد»^۷.

بنا بر این اگر بخواهیم خالی از تعصب مطالب را از طریق علمی تجزیه و تحلیل نموده و کاملاً عینی قضاوت نمائیم با آنجا خواهیم رسید که دنیای غرب حقیقتاً مدیون تمدن و هنر با عظمت این آب و خاک است.

اینجانب در رساله دکترای خود که در سال ۱۹۶۷ بزبان آلمانی منتشر گردیده است^۸ درباره نفوذ معماری ایران بر روی معماری اروپا تحقیقاتی کرده و نتایج آن تحقیقات را در دو کنفرانس به تفصیل بیان داشته^۹ و اثبات کرده‌ام که تا چه اندازه معماری ایران معماری یونانی - رومی را از یکطرف و از جانب دیگر معماری قرون وسطی و بالاخره دوره‌های رنسانس و باروک اروپا را تحت تأثیر قرار داده است در مقاله حاضر فقط در باره تأثیر معماری ایران بر روی معمار بزرگ دوره باروک اطریش یعنی فیشر فن اراخ بحث میشود.



طرح‌های فیشر فن اراخ برای ویلاهای بیلاقی نقاط مختلف اطریش نشان میدهند که وی قویاً تحت تأثیر هنر معماری دوره صفویه و بخصوص عالی- قاپو قرار گرفته است.

(۷) مراجعه شود به :

C.H. Becker
Das wiener qusair «Amra-Werk»:
Zeitschr. f. Assyriologie,
Strassburg, 1907

(۸) مراجعه شود به

Dr. Gholamali Homayoun
Iran in europaeischen Bildzeugnissen vom Ausgang des Mittelalters bis ins
achtzehnte Jahrhundert. Koeln, 1967.

(۹) کنفرانس اولی در پنجمین کنگره باستانشناسی و تاریخ هنر ایران در تهران در فروردین ۱۳۴۷ بزبان آلمانی کنفرانس دوم در کلوب ایران و آلمان در تهران در تاریخ دیماه ۱۳۴۸ بزبان آلمانی ایراد شده است.

در اینجا این سؤال پیش میآید که از چه راه و بچه شکلی معمار اطریشی تحت تأثیر عالی قاپو قرار گرفته است ؟

طرح هائیکه سیاحان از بناهای ایران کشیده و در اروپا منتشر کرده بودند یکی از راههای نفوذ شیوه معماری ایران در این زمینه بود .

دانشمند بزرگ گئورگ کونوت در کتاب خود تحت عنوان «معماری تاریخی فیشر فن ارلاخ»^{۱۰} آثار فیشر فن ارلاخ را تجزیه و تحلیل نموده و مینویسد که فیشر در بوجود آوردن طرحهای ویلاهای ییلاقی خود تحت تأثیر طرحهای سفرنامههای شاردن و برون قرار گرفته است^{۱۱} قدری تعمق در کارهای فیشر و مقایسه آن با طرحهای مندرج در سفرنامه های مختلف این موضوع را روشن میدارد که فیشر تحت تأثیر طرحهای سفرنامههای سن سان^{۱۲} و ته ونو^{۱۳} قرار گرفته است نه شاردن و برون .

علت این اشتباه تاریخ هنردان اروپائی گئورگ کونوت را بصورتی خیلی ساده میتوان روشن کرد، شاردن و برون در ردیف معروفترین سیاحانی بشمار میروند که بایران مسافرت کرده اند و محققین از سفرنامه های با ارزش آنها همواره بعنوان کتب بالینی استفاده مینمایند از این جهت بتصور گئورگ کونوت فیشر فن ارلاخ نیز از این سفرنامهها برای بوجود آوردن طرحهای

(۱۰) مراجعه شود به

Georg Kunoth

Die historische Architektur Fischers von Erlach.

Düsseldorf, 1956.

(۱۱) مراجعه شود به کتاب گئورگ کونوت صفحه ۱۰۵ .

(۱۲) مراجعه شود به

Sanson

Voyage au Relation de l'Etat Present du Royaume de perse... Paris, 1695

(۱۳) مراجعه شود به

J. Thevenot

Suite du voyage du Levant dans la quelle, après plusieurs remarques tres...

La Perse... Paris, 1689

خود که از معماری دوره صفویه الهام گرفته است استفاده کرده است، ناگفته نماند که فیشر فن اربلاخ از کتب شاردن و برون نیز استفاده کرده است ولی نه برای معماری دوره صفویه بلکه برای معماری دوره هخامنشیان، علاوه بر آن نه آن مجلداتی که کونوت نام میبرد بلکه چاپ های بعدی آن ها.

برای اینکه مطلب روشن تر گردد لازم است توجه خوانندگان گرامی را به توضیحات زیر جلب نماید:

۱ - گئورگ کونوت سفرنامه شاردن چاپ لندن را که در سال ۱۶۸۶ منتشر گردیده است بعنوان یکی از منابع ذکر مینماید در اینجا میتوان با اطمینان خاطر ذکر کرد که کونوت مسلماً این سفرنامه شاردن را ندیده است زیرا در سفرنامه سال ۱۶۸۶ چاپ لندن شاردن فقط شرح جریان مسافرت وی از پاریس تا اصفهان مندرج است بدون اینکه کمترین اشاره ای به بناهای تاریخی اصفهان کرده باشد و یا اینکه تصویری از آن بناها در آن نموده شود یگانه منبعی که کونوت ذکر میکند و شاید مورد استفاده فیشر قرار گرفته باشد همان سفرنامه شاردن چاپ آمستردام است که در سال ۱۷۱۱ منتشر گردیده است ولی اگر طرح های (تصویر ۱) فیشر فن اربلاخ را با طرح های سفرنامه شاردن (تصاویر ۷-۶-۵) مقایسه کنیم باین نتیجه خواهیم رسید که طرح های فیشر باروح طرح های شاردن سازگار نیست ولی بعکس اگر آنها را با طرح های سفرنامه سن سان که متعلق به سال ۱۶۹۵ است (تصاویر ۳-۲) مقایسه کنیم باین نتیجه خواهیم رسید که بدون شك فیشر از سن سان بمنزله منبع اصلی استفاده نموده و طرحی از سفرنامه تهونو (تصویر ۴) نیز در وجود آمدن طرح های فیشر نقش کوچکی را ایفاء میکرده است. ۱۴

(۱۴) این مطلب را در تیری که به هدف روی میله وسط میدان شاه اصفهان اصابت نموده و در تصویر فیشر آمده است میتوان مشاهده کرد علاوه بر آن نمونه های دیگری مانند برجها، منارهها، درزمینه عقبی و سوارکاران در زمینه جلویی تصویر فیشر، همه مطالبی است که فقط در تصویر تهونو میدان شاه آمده است.



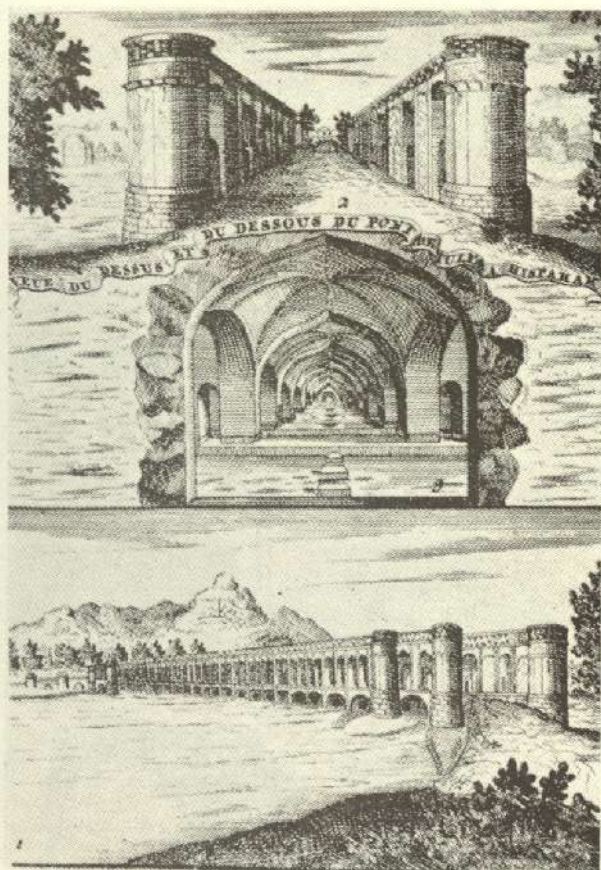
۱- عالی قاپو و پل الهوردی خان در اصفهان .

حکاکی روی مس از دلسن باخ
 طرح از فیشر فن اراخ ۱۷۱۱ .
 عکس از مؤلف از روی

Fischer von Erlach

Entwurf einer historischen Architektur, in Abbildung unterschiedener berühmter
 Gebäude, des Altertums, und fremder Völker. Leipzig, 1721, 1725.

چاپ نیوجرسی ۱۹۶۴ کتاب ۳ تابلوی ۹



۲- پل الهوردی خان در اصفهان .

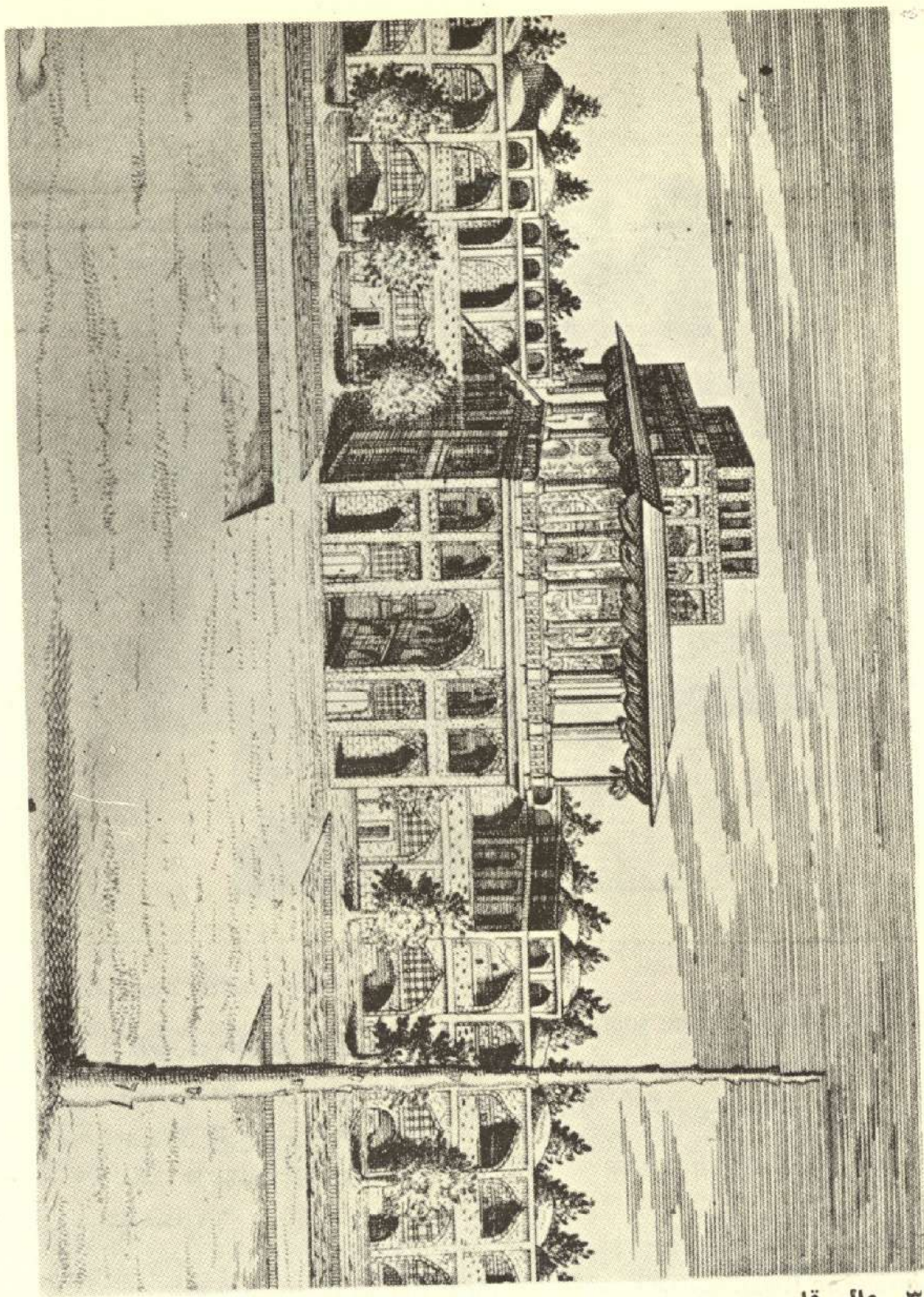
- حکاکای روی مس سال ۱۶۹۵ .
- از روی طرح سن سان ۱۶۷۰ .
- عکس از مؤلف از روی .

صفحه ۶۶

Sanson

Voyage au Relation de l'Etat present du Royaume de Perse. Avec une dissertation Curieuse sur les Moeurs, Religion et Gouvernement de Cet Etat.

Paris, 1965.



۳- عالی قاپو .

مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۲

صفحه ۵۶

۱۰۸ × ۱۵۰ میلیمتر .



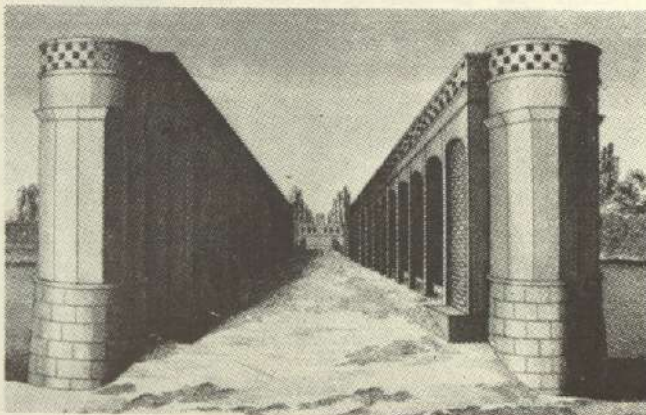
۴- میدان شاه اصفهان .

حکاکی روی مس ۱۶۸۹ .
عکس از مؤلف از روی

J. Thevenot

Suite du voyage du Levant dans la quelle, après plusieurs remarquestres...
la perse...

Paris, 1689



۵- پل الهوردیخان ، اصفهان .

حکاکی روی مس از سزارماکره ۱۸۱۱ .
از روی طرح ژرف گرلو Grelot ۱۶۶۷ .
۱۶۲ × ۱۷۸ میلیمتر .
عکس از مؤلف از روی

تابلوی ۴۳ .

J. Chardin

Voyage du Chevalier Chardin, en Perse, et autres Lieux de l'orient. Paris, 1811

۲- دومین منبعی که کونوت ذکر مینماید سفرنامه کرنلیس برون است. وی در اینجا نیز اشتباه کرده و سفرنامه برون را که در سال ۱۶۹۸ در دلفت منتشر گردیده است ذکر مینماید^{۱۵} در صورتیکه این سفرنامه فقط شرح اولین سفر برون از آسیای صغیر و سواحل دریای مدیترانه است و در دومین سفر بزرگ برون است که وی بطرف ایران میآید و این سفر در سال ۱۷۰۱ از هلند شروع شده و شرح آن بعدها در سال ۱۷۱۱ منتشر گشته است.



حال که منابع مورد استفاده معمار بزرگ اطریش روشن گردید به توضیح در باره اصل مطلب یعنی نفوذ معماری ایران بر روی فیشر فن اراخ میپردازیم:

فیشر پس از اینکه از طرح های سفرنامه سن سان رونوشت برداشت (تصویر ۱) طرحی دیگر تهیه نموده وزیر آن با خط خود مینویسد «پروژه يك باغ - ساختمان نوع جدید ساختمانهای ایرانی»^{۱۶} (تصویر ۸) قسمت وسطی این طرح عمارت عالی قاپورانشان میدهد که بوسیله ساختمانهای جوانب آن که برای معماری این دوره از اروپای یعنی معماری باروک نمونه ایست مشخص احاطه گردیده است.

این طرح در مرکز ثقل يك ردیف از طرح های فیشر قرار میگیرد که بعضی از آنها بمرحله عمل درآمده و ساخته شده و برخی دیگر در همان مرحله افکار روی کاغذ باقی مانده است.

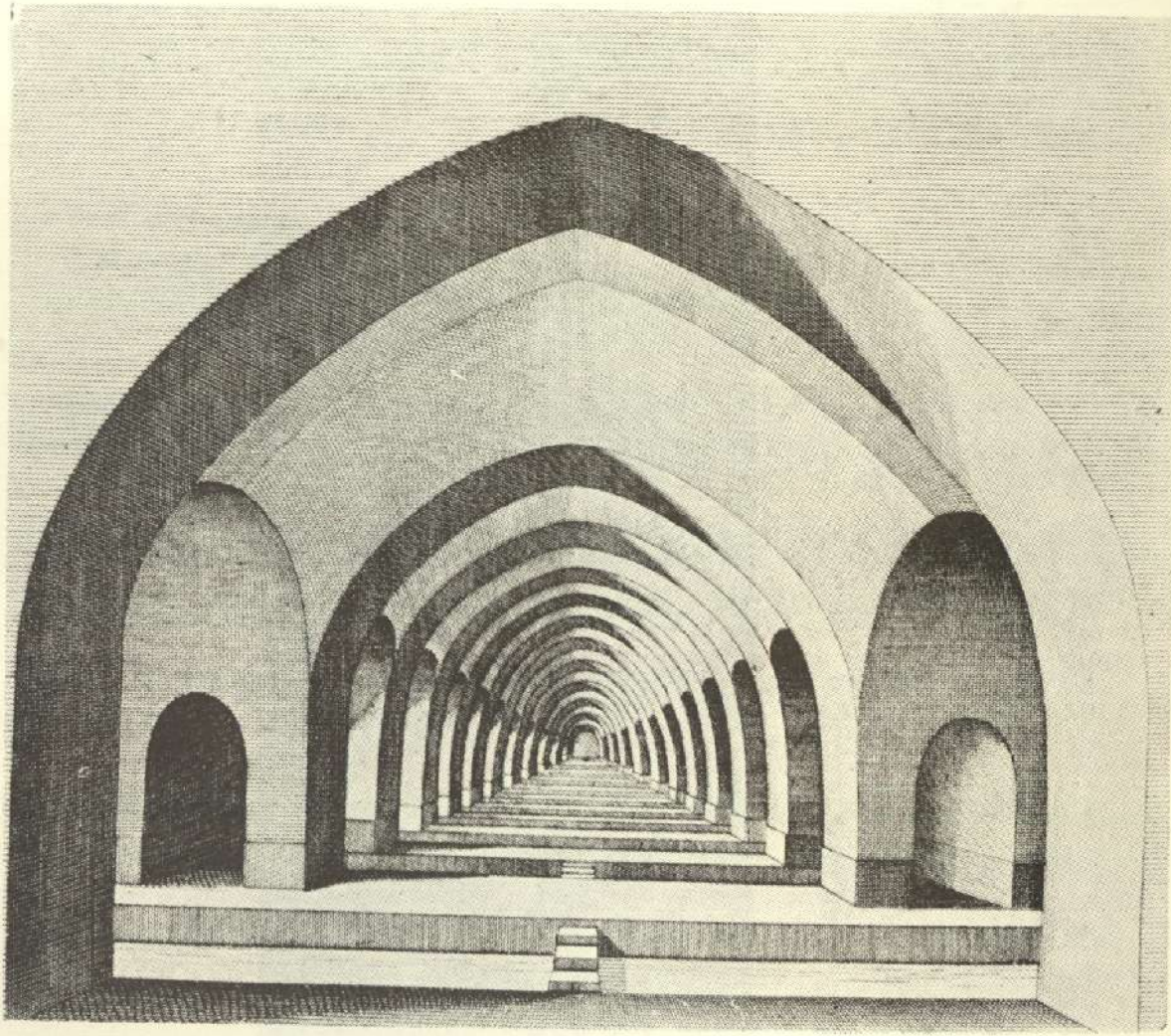
برای تهیه این طرحها یا ساختمانهایی که فیشر در اطریش بوجود آورد

(۱۵) مراجعه شود به کتاب دکتر غلامعلی همایون .

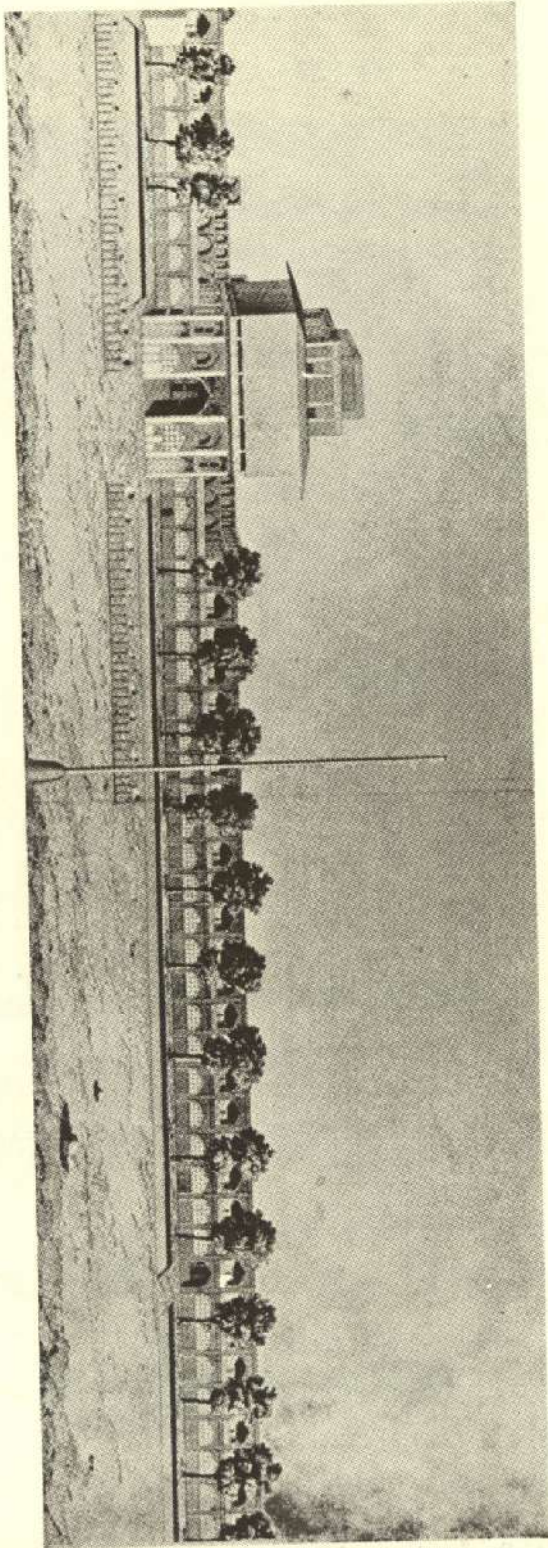
اسناد مصور اروپائیان از ایران

تهران ۱۳۴۸ جلد اول از صفحه ۱۸۲ تا ۱۹۵

16) Project eines Gartten-Gebaeu neu persianischer Bau-Artt.



۶ - نمای داخلی پل خواجو اصفهان
مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۵
۱۶۱ × ۱۷۹ میلیمتر .
تابلوی ۴۴ .



۷- عالی قاپو ، میدان شاه اصفهان
مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۵
۲۰۰ × ۹۸۰ میلیمتر
تابلوی ۳۴ .

همواره کاخ عالی قاپو را نمونه قرارداد و گاهی اوقات تغییر شکل‌هایی نیز در آن بعمل آمده است ولی اصل مسلم همانا طرح عمارت چنداشکوبه‌ای آنست. طرح فیشر فن اراخ از قصر کلس‌هایم^{۱۷} در سال ۱۷۰۰ میلادی نمونه‌ئی از آن‌هاست (تصویر ۹) فیشر ساختمان کاخ کلس‌هایم در نزدیکی سالزبورگ رادر همان سال آغاز مینماید (تصویر ۱۰) قسمت مرکزی کاخ باستونهای آزاد بر بالای صفحه کاملاً با ایوان عالی قاپو و ستونهای آزاد چوبی آن مطابقت دارد. علاوه بر آن اشکوبه‌های متعددی که رویهم قرار گرفته است شباهت بیشتر آنرا با عالی قاپو باثبات میرساند.

فیشر فن اراخ و اطرافیان معمار وی طرحهای بسیاری از این نوع کشیده و سپس اغلب آنها را اجرا کرده‌اند.

در یک پایان نامه دکترائی که در سال ۱۷۲۵ میلادی نوشته شده است^{۱۸} در حدود دو یست ساختمان اجرا شده معرفی می‌گردد که همه از روی طرح‌های عالی قاپو به انحاء مختلف تقلید کرده و بخصوص قسمت وسطی آنرا تکرار نموده‌اند. تقلید معماران اطریشی از روی عالی قاپو بعدها کار را به بن بست کشانید زیرا آن‌ها موقعیت و شرایط جغرافیائی اروپارا در نظر نگرفته بودند و مجبور شدند این نوع ساختمان‌ها را تغییر شکل دهند زیرا ایوان باز عالی قاپو با آب و هوائی چون آب و هوای شهر اصفهان مطابقت داشت نه نقاط کوهستانی اطریش که دائماً باد و بوران و باران زندگی رادر چنین کاخ‌هایی دشوار می‌ساخت، در اصفهان لااقل ده ماه از سال رامی‌توانستند از ایوان عالی قاپو استفاده نمایند و برعکس در اطریش فقط چند هفته‌ای از سال رادر اینگونه کاخها بسر میبردند

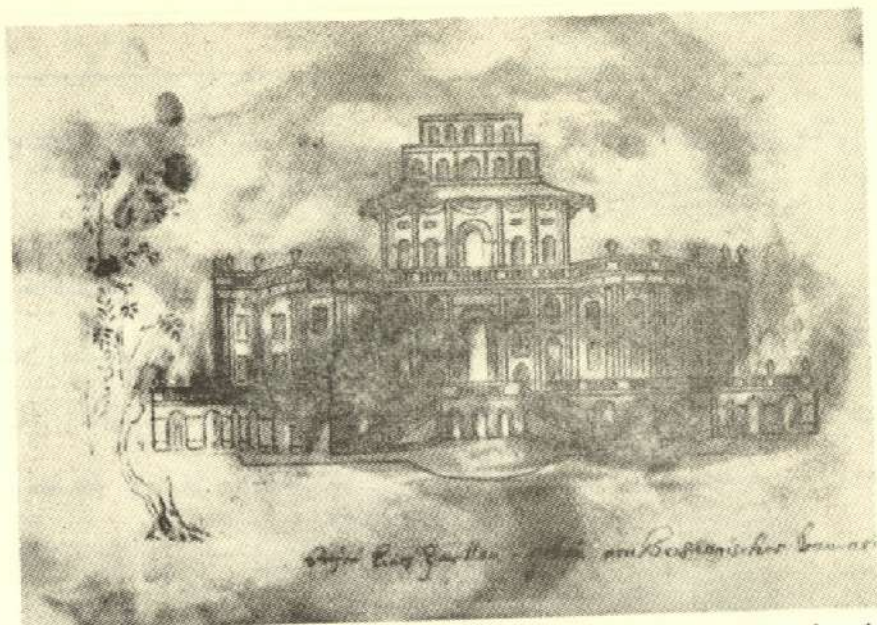
17) Klesheim

(۱۸) مراجعه شود به صفحه ۱۵۴ کتاب

G. Kunoth

Die historische Architektur Fischer von Erlach.

Düsseldorf, 1956.



۸- « پروژه يك باغ - ساختمان نوع جديد ساخته‌اند‌های ایرانی »

فیشسر فن ازلاخ قبل از سال ۱۷۰۰ .

۴۱۷ × ۲۶۴ میلیمتر .

در کتابخانه دانشگاه زاگرب .

عکس از مؤلف از روی

تصویر ۱۵۳

George Kunoth

Die historische Architektur Fischers von Erlach Düsseldorf, 1956.

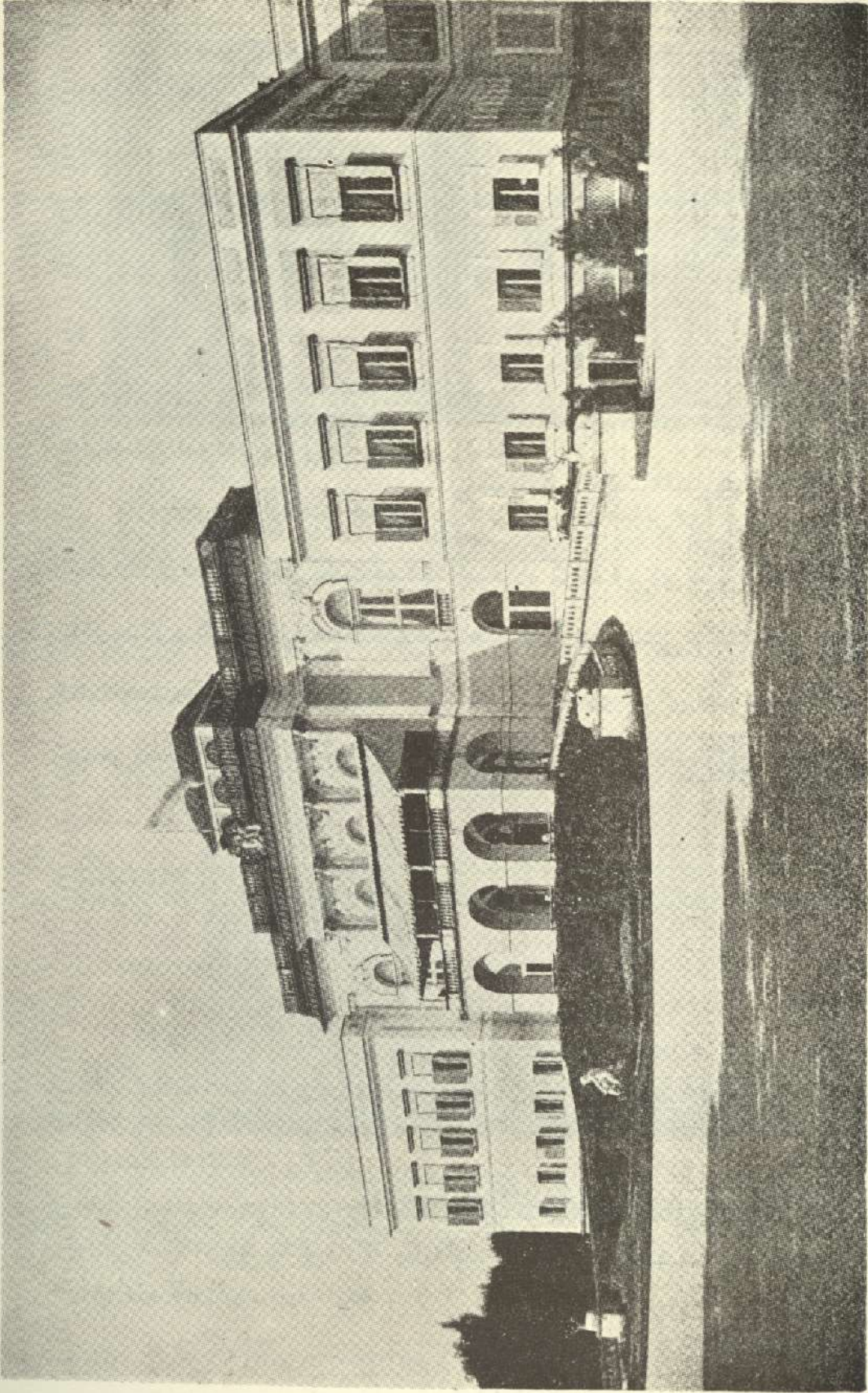


۹- طرحی از قصر کلس‌هایم در سالزبورگ اتریش .

مراجعة شود به شرح تصویر شماره ۱

سال ۱۷۰۰ .

کتاب ۴ تابلوی ۱۷ .



۱۰- قصر کلس هایم درسالزبورگ اطریش .

معمار : فیشر فن اراخ

سال : ۱۷۰۰ .

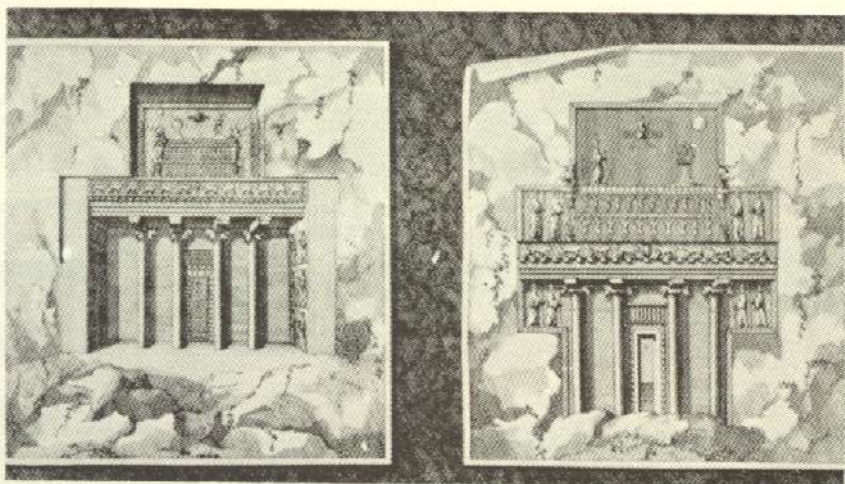
بدین لحاظ معماران اطریشی مجبور شدند برای جلوگیری از باد و باران و استفاده بیشتر از کاخ اطراف این نوع ایوانها را شیشه بکشند و یابکلی آنها را بوسیله دیوار مسدود نمایند کاخ لیب لیتز^{۱۹} نمونه ای از این نوع معماری است^{۲۰} فیشرفن اراخ از طرف دیگر تحت تأثیر معماری دوره هخامنشیان نیز قرار گرفته است. وی برای اولین بار تخت جمشید را بازسازی کرده و از طرحهای سفرنامه شاردن (تصویر ۱۱) از روی آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی نمونه برداری کرده است. (تصویر ۱۲)

بازسازی وی از تخت جمشید درست نیست (تصویر ۱۳) ولی وی خواسته است که از صفا مرتفع تخت جمشید استفاده کرده و برای امپراطوران اطریش کاخی بسازد که عظمتی همانند کاخ شاهنشاهان هخامنشی داشته باشد. وی صفا تخت جمشید را نمونه قرارداده و طرحهای متعددی برای قصرشون برون^{۲۱} تهیه می نماید (تصویر ۱۴) فیشرفن کاملاً درک کرده بود که معماری هخامنشیان در تخت جمشید یک معماری شاهنشاهی است و هخامنشیان برای نمایش عظمت و شکوه شاهنشاهی خود دست به ساختن چنین عمارات بی همثاتی زده اند از

19) Liblitz

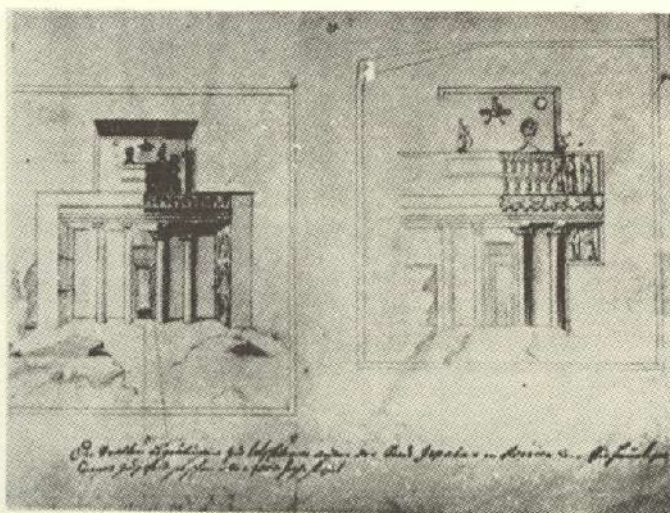
۲۰) درست همانند تقلید معماران امروزی ما از معماری اروپاست که بدون در نظر گرفتن شرایط جغرافیائی این آب و خاک دائماً در حال تقلید از معماری اروپائی هستند و صورتی چنان ناپسند به شهرهای ایران داده اند که شاید قرنها نتوان اینگونه اندیشه و گرایش ناموزون نیم قرن اخیر ایران را جبران کرد در اینجا فرصت نیست که بتوان درباره معماری نیم قرن اخیر و عصر حاضر ایران سخن راند ولی همانقدر باید تذکر داد که بنا به گفته آقای هویدانخست وزیر، ایران نباید از نظر معماری لا بر اتوار غرب گردد.

21) Schoenbrunn



۱۱- آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی .

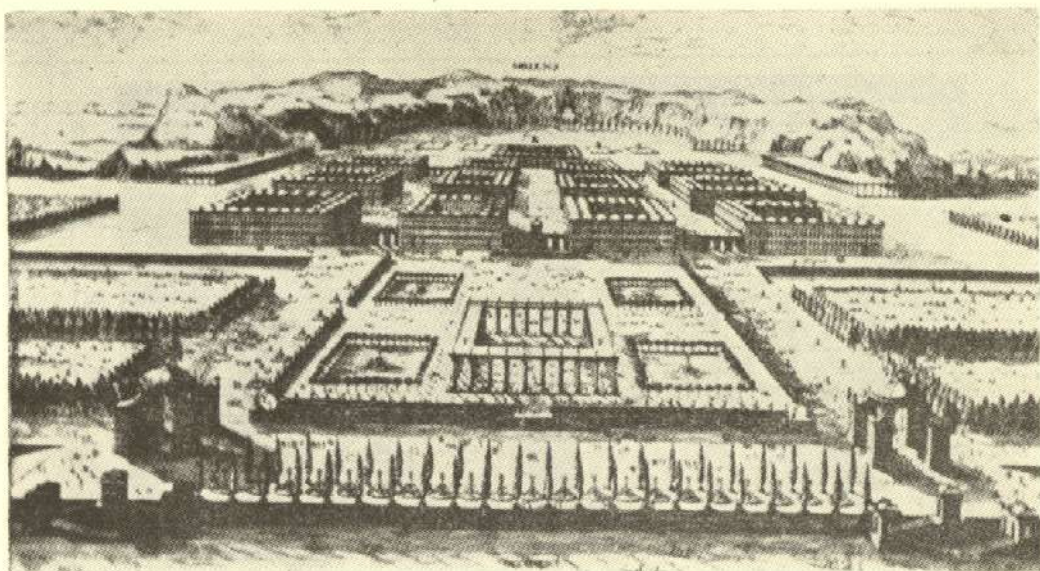
مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۵



۱۲- طرحی از آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی .

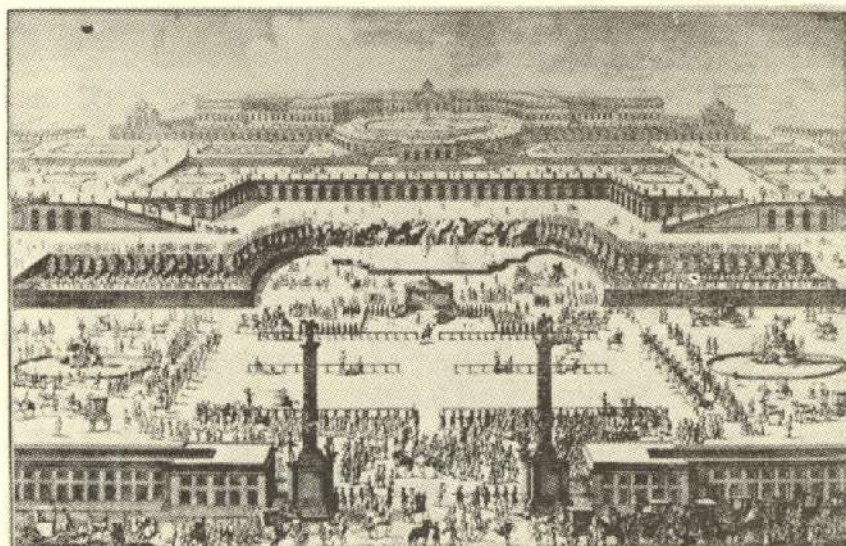
فیشرفن اراخ .

عکس از مؤلف از روی کتاب کونوت



۱۳- باز سازی تخت جمشید .

مراجعه شود به شرح تصویر ۱
کتاب ۱ تا بلوی ۱۶ .



۱۴- طرح اول از قصر شون برون

حدود سال ۱۷۰۰ .

مراجعه شود به شرح تصویر ۱
تا بلوی ۲

این جهت فیشر فن اراخ در یک نامه می نویسد که قصر شون برون «باید بر روی کوه بنا گردد مانند ساختمانهای شاهنشاهی پرسپولیس یا چهل منار و همانند کورش که شاهنشاهی خود را از آنجا نظارت میکرد اعلیحضرت ما نیز از روی آن تا مرزهای هنگری را بتواند ملاحظه کند».^{۲۲}

بنابراین ملاحظه می شود که هدف معماری کاخ شون برون درست همان هدفی است که معماران دوره هخامنشی تعقیب می کردند و میبایستی ژرفا و امپراطور اطریش نیز بتواند چون شاهنشاهان هخامنشی در قصر خود حکومت کند طرحهای فیشر فن اراخ که باین شکل تحت نفوذ معماری هخامنشیان قرار گرفته بود عملی نگردید ولی همین افکار باشکل دیگری بوسیله معمار بنام دیگری از دوره باروک بنام لوکاس فن هیلدبرانت^{۲۳} اجرا شد، لوکاس- فن هیلدبرانت برای شاهزاده اوژن^{۲۴} ویلانی بیلاقی دروین ساخت که افکار تلفیق معماری با صخره های کوه در آن رعایت شده و بدین وسیله معمار دیگری از دوره باروک تحت نفوذ معماری هخامنشیان قرار گرفته است.

فیشر فن اراخ کلیسای کارل را در سال ۱۷۱۵ دروین آغاز می نماید. وی دومنار بر طرفین کلیسای گنبددار خود قرار می دهد که از نظر نمای خارجی کاملاً شباهت به مساجد دومناره ایرانی یا بعضی ابنیه دیگر ایران پیدا میکند (تصویر ۱۵) نمای خارجی کلیسای کارل در معماری اروپایک پدید آمده غیر عادی بشمار

22) Schoenbrunn sei «so auf dem Berg zu erbauen, wie es von der Khoenige Burg zu Persepolis oder Tschehelminar Vermeldt wird undt gleich cyro sein Reich von da aus überschauete unser Majestaet bis an die Grenzen von Hungarien sehen Kann.»

مراجعه شود به صفحه ۲۱ کتاب

Georg Kunoth
Die historische Architektur Fischer von Erlach.
Düsseldorf, 1956.

23) Lukas von Hildebrandt

24) Eugen

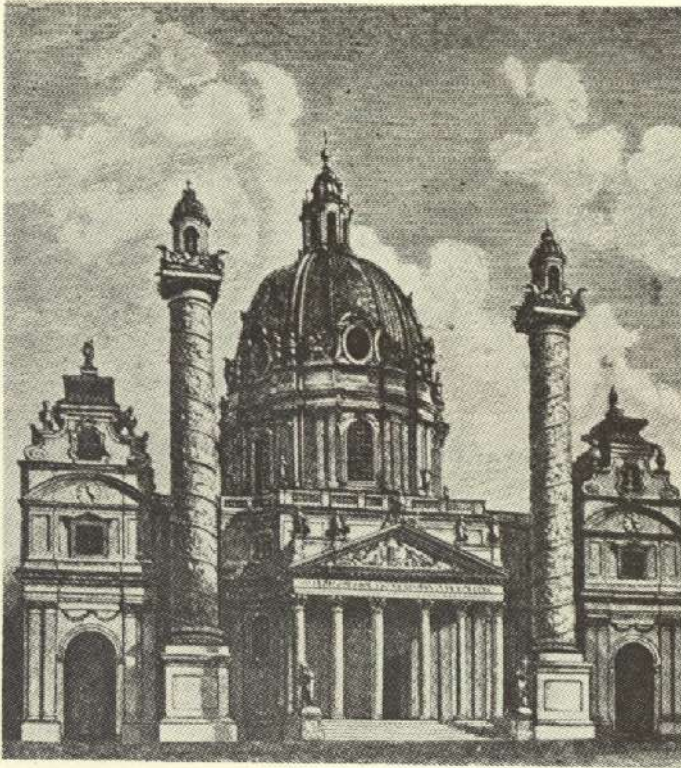
میروود و ریشه آنرا جزء در کشورهای شرقی بخصوص ایران نمی توان یافت. ۲۰.
منار خود پدیده ایرانی است و نمونه زنده آن را در معماری ساسانیان
می توان یافت ، در اینجا می توان از منار فیروز آباد یاد کرد .

در طرفین سردر مساجد و یا سردر ایوانها نیز تعبیه دو منار پدیده ایست
که برای اولین بار در ایران پدیدار و رشد و نمو کرده است .

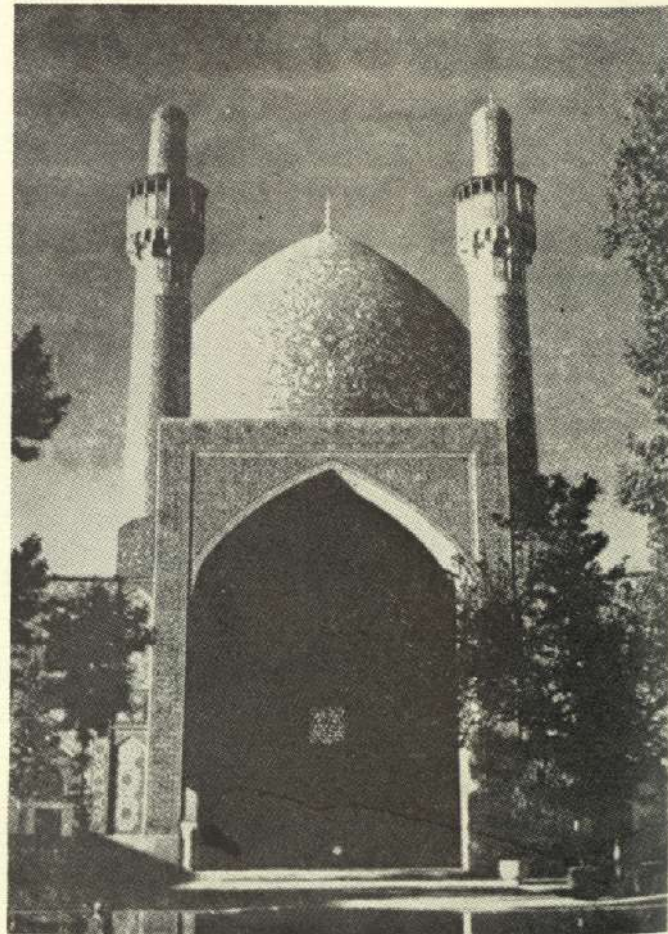
در اینجا باید تذکر داد که طرحهای سفرنامههای شاردن و برون و دیگر
سیاحان از مساجد ایران در بوجود آوردن تصویری از یک ساختمان مذهبی
در مخیله فیشر فن اراخ داشته و نقش مؤثری را داشته است
بطوریکه نمای خارجی آن کلیسا بانمای مثلا مسجد مادر شاه اصفهان کاملا
تطبیق مینماید. (تصویر ۱۶)

همانطوریکه ملاحظه گردید معماری ایران سهم بسزائی در قدرت خلاقه
معماری فیشر فن اراخ داشته و نفوذ بزرگ معماری ایران در فرمها و فضاهای
کاخها و ویلاها و ساختمانهای مذهبی آن معمار عالیقدر میرساند که وی برای
افکار و قدرت تخلیه معماران ایرانی قدیم وهم عصر خود در بوجود آوردن
فضاهای خلاقه و فرمهای ابتکاری ارزش فراوانی قائل بوده است و افکار
ساختمانی خود را در نهایت خلوص نیت در اختیار این فرمها و فضاهای ایرانی
قرار می دهد .

۲۵) بعضی از تاریخ هنردانان اروپا ریشه منارها و یا برجهای کلیسای کارل -
راستون تراژان در رم میدانند که البته این عقیده صحیح نیست زیرا ستون نامبرده
تک و منفرد است در صورتیکه در اینجا صحبت از ساختمان کلیسای گنبددار کارل
است که دو طرف آن بوسیله دو برج احاطه گردیده است و اینگونه بنا و ترکیب
ساختمانی شباهت کامل به مساجد دو مناره ایرانی دارد .



۱۵- کلیسای کارل در وین
 معمار : فیشر فن اراخ
 ۱۷۱۵ میلادی .



۱۶- مسجد مادرشاه در اصفهان
 ۱۱۱۸ هجری قمری مطابق ۱۷۰۶ میلادی

در مقاله فوق فقط يك قسمت از نفوذ معماری ایران بر روی یکی از کشورهای اروپائی و آنهم فقط در يك دوره از تاریخ هنر یعنی دوره باروك اروپا ثابت گردید اگر قرار باشد نفوذ معماری ایران بر روی معماری اروپا کاملاً تحقیق و بطور علمی بررسی گردد همانطوریکه در اوائل این مقال گفته شد باید گروهی از تاریخ هنردانان باستانشناس گرد هم آمده و سالیان دراز وقت خود را صرف این مهم نمایند^{۲۶} بامید آن روز .

(۲۶) این مقاله را اینجانب بزبان آلمانی نیز تحریر کرده و در وین در مجله ای بنام بوستان منتشر میگردد .

روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی

از حلال منابع چینی

بقلم

کواچی هاندا

(دانشجوی فوق لیسانس تاریخ)

مقاله زیر تحقیق ارزنده ای تحت عنوان روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی از خلال منابع چینی است که آقای کوائچی هاندادانشجوی ژاپونی فوق لیسانس تاریخ دانشگاه تهران برای درج در مجله بررسیهای تاریخی فرستاده اند.

درباره روابط سیاسی ایران و چین (پیش از اسلام) در شماره ۵ سال پنجم مقاله ای در این زمینه منتشر گردیده است. ولی چون برای نوشتن این مقاله آقای کوائچی هاندا از منابع چینی استفاده کرده است و موضوع با نظریات جدیدی تجزیه و تحلیل شده لذا مجله بررسیهای تاریخی ضمن تشکر از ایشان مقاله مذکور را برای اطلاع و بررسی بیشتر از نظر خوانندگان گرامی میگذراند.

روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی

مقدمه

روز ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی
در جلگه ای بنام هورمزدقان
(در سوزیانا - خوزستان فعلی)
میان اردوان پنجم (۲۱۶-۲۲۴ م)
آخرین پادشاه سلسله اشکانی
و اردشیر بن پاپک بن ساسان
جنگ سختی رخ داد. در این
جنگ لشکر اردوان شکست
خورد و خود اردوان نیز بقتل
رسید. بعد از این پیروزی
اردشیر فاتحانه وارد تیسفون
پسایتخت دولت اشکانی شد و
سلسله اشکانی منقرض گردید.
در سال ۲۲۶ میلادی تشریفات
تاجگذاری اردشیر اول در
فارس رسماً انجام یافت و وی
لقب شاهنشاه ایران را بر خود
نهاد. این دولت ساسانی (۲۲۶-

بسم

Kôichi Haneda

کواچی هاندا

(دانشجوی فوق لیسانس تاریخ)

۶۵۱م) که بدست اردشیر اول پیریزی گردید در زمان شاهپور اول جانشین او (۲۴۰-۲۷۱م) سرزمین وسیعی را که شامل ایران، افغانستان، بین‌النهرین و قسمتی از ترکستان غربی کنونی می‌باشد متصرف گردید و به صورت یک امپراطوری جهانی درآمد. در طی ۲۵ سال که شاهنشاهان ساسانی فرمانروائی می‌کردند ایران هم از نظر اقتصادی و هم از حیث فرهنگی به اوج ترقی خود در دوران پیش از اسلام رسید.

ایران بعلت موقع جغرافیائی خاص خود از دوران ماقبل تاریخ چون پلی برای مبادله فرهنگی‌های غربی و شرقی بوده و ترقی شایان توجه ایران در زمینه‌های گوناگون در دوره ساسانی تا حد زیادی مرهون ازدیاد تجارت شرق و غرب در این دوره بوده است. فی‌المثل در ابتداء ابریشم منحصرأدرچین تولید میشد و این ابریشم از طریق ایران به روم میرسید. (رومیها چینیها را «سرس» یعنی تولیدکننده ابریشم مینامیدند). با ازدیاد تجارت شرق و غرب در دوره ساسانی فن تربیت کرم ابریشم و فن بافتن پارچه‌های ابریشمی مخصوصاً پارچه‌های نقش دار ابریشمی از چین به ایران رسید و باعث ترقی بافندگی در ایران ساسانی گردید. دیبای ایران ساسانی مورد پسندوستایش رومیها قرار گرفته جای دیبای چینی را گرفت و حتی به چین، کانون پارچه‌های ابریشمی نیز صادر میشد.

در اثر رونق تجارت بین آسیای شرقی و غربی بین دربار چین و دولت ایران روابط سیاسی نیز دایر گردیده در کتب چینی مطالب راجع به ایران ساسانی یافت میشود. اینک از منابع چینی استفاده نموده چگونگی روابط سیاسی ایران و چین را در دوره ساسانی بنظر خوانندگان گرامی میرسانیم.

ناگفته نماند که تمام منابع چینی و ژاپنی را که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است جناب آقای دکتر اکیرا هاندا استاد تاریخ آسیا در دانشگاه کیو تو بر ای اینجانب ارسال فرموده‌اند. از لطف مشارالیه سپاسگزارم

و همچنین از لطف خانم دکتر شیرین بیانی که راهنمای من در تنظیم این مقاله بودند و پیشنهاد چاپش را فرمودند اظهار سپاسگزاری خالصانه مینمایم.

روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی

۱) تا سال ۵۸۹ میلادی

بعد از انقراض دولت هو-هان^۱ (۲۵-۲۲۰ م) که شش سال قبل از تأسیس دولت ساسانی یعنی در سال ۲۲۰ میلادی روی داد سرزمین پهناور چین میان سه دولت محلی وی^۲ (۲۲۰-۲۶۵) و وو^۳ (۲۲۲-۲۸۰ م) و شو^۴ (۲۲۱-۲۶۳ م) تقسیم گردید. ۲۸۰ میلادی سلسله وو بدست دولت هسی-چن^۵ (۲۶۵-۳۱۶) منقرض گردید و چین وحدت خود را بازیافت. اما این وضع هم چندان دوام نداشته در سال ۳۱۱ میلادی با انقراض دولت هسی-چن دوباره چین میان سلسله‌های متعددی منقسم گردید. از این تاریخ تا سال ۵۸۹ میلادی در قسمت شمالی چین ۲۵ سلسله از نژادهای مختلف و در قسمت جنوبی چین ۶ سلسله چینی حکمرانی میکردند.

شکی نیست که روابط سیاسی ایران و چین در این زمان بی‌ثبات نسبت بروابط دوره تنگ^۶ (۶۱۸-۹۰۷ م) کمتر بوده ولی ناگفته نماند که نسبت بدوران پیشین زیادتر بوده است.

در «سان-کوو-چی»^۷ که تاریخ سه سلسله محلی فوق الذکر را بیان میکند سخنی از سفیر دربار ساسانی در چین یافت نمیشود ولی کشف سکه‌های شاهپور دوم (۳۸۹-۳۰۹ م) اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م) و شاهپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ م) در تورfan وجود ارتباط تجارتي ایران و چین را ثابت

1-Hou Han

2-Wei

3-Wu

4-Shu

5- Hsi Chin

6-T'ang

7-San-kuo-chih

میکند^۸. همچنین معلوماتی درباره ممالک آسیای غربی که در «سان-کوو-چی» مضبوط است نسبت بتوضیحات در خصوص مملکت آسیای غربی در «شی-چی»^۹ و «هان-شو»^{۱۰} و «هو-هان-شو»^{۱۱} مفصلتر و دقیقتر است و این موضوع نشان میدهد که در این زمان چینیهها نسبت بزمان پیشین با ملل آسیای غربی ارتباط بیشتری داشتند. وتصور میروود که در این دوره نیز میان ایران و چین سفرائی رفت و آمد میگردند.

دراواسط قرن پنجم میلادی دولت پی-وئی^{۱۲} واحیات عمده حوضه تاریم را تحت نفوذ خود قرارداد شاهان این سلسله بحفظ تجارت میان آسیای غربی و شرقی همت میگماشتند.

در «وئی-شو»^{۱۳} تاریخ رسمی دولت پی-وئی رسیدن ده هیئت سیاسی ایران به چین مضبوط است. یعنی در سالهای ۴۴۵ ۴۶۱ ۴۶۶ ۴۶۸ ۴۷۶ ۴۸۱ ۴۸۵ ۴۹۰ ۴۹۷ ۵۰۲ ۵۰۷ ۵۱۲ ۵۱۸ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۳. در این زمان

(۸) کی اوکازاکی Kei Okazaki «سکههای نقره ایران ساسانی و گسترش آنها به طرف شرق» (مجله «تحقیقات از آسیای جنوب غربی» دانشگاه کیوتو)

9-Shih-chi

10-Han-shu

11-Hou-han-shu

12-Pei wei

13-Wei-shu

(۱۴) زمستان ماه دهم سال اول تائی - آن پو - سسو (ایران) تحف فرستاد.

(۱۵) ماه هشتم سال دوم هو - بین ایران با تحف سفیری فرستاد.

(۱۶) ماه سوم سال اول تینن - آن پو - سسو با تحف سفیری فرستاد.

(۱۷) ماه چهارم سال دوم هوانگ - هسینگ پو - سسو با تحف سفیری فرستاد.

(۱۸) بهار ماه دوم سال اول چن - مینگ پو - سسو با تحف سفیری فرستاد.

(۱۹) زمستان ماه دهم سال چهارم چن - شیه پو - سسو با تحف سفیری فرستاد.

(۲۰) بهار ماه چهارم سال دوم هسی - پینگ پو - سسو با تحف سفیری فرستاد.

(۲۱) ماه هفتم کیبسه سال اول شن - کوئی پو - سسو با تحف سفیری فرستاد. در جلد صد و

دوم «وئی - شو» چنین آمده است: «در سال شن - کوئی آن مملکت (ایران) با نامه و تحف سفیری فرستاد. در نامه مذکور بوده است که امپراطور مملکت بزرگ پسر خداوند میباشد.

یکبار از دربار چین به دربار ساسانی سفیری روانه گردیده است^{۲۴} و در زمان هسی-وئی^{۲۵} (۵۵۶-۵۳۵ م) در سال ۵۵۳ از ایران به چین سفیری آمده است.^{۲۶}

امیدواریم که سرزمینی که خورشید از آنجا طلوع میکند همیشه متعلق به امپراتور چین باشد. کو - وا - تا (کواد اول - از سال ۴۸۹ تا ۵۳۱ میلادی حکومت میکرد -) پادشاه پو - سسو احترامات بیکران تقدیم مینماید. امپراتور اینرا بامسرت قبول کرد و از این بعد (او) هر ساله تحف میفرستاد. در این باره پروفسور عباس شوشتری (مهرین) نوشته‌اند: «بنابر گزارش سفراء در زمان شن‌کوای سنه ۵۱۸ یعنی عصر قباد سفارتی با نامه‌ایکه عبارت آن چنین بود به دربار ایران رسید: از بغ‌پور کشور بزرگزاده از آسمان امیدواریم از آنجائیکه خورشید بر می‌آید از بزرگ آسمان خواهد بود در زمین هان کواد شاه ایران هزار بلکه ده هزار بار نماز میبرد و در چین آنرا پذیرد و از این بعد سفارت را مکرر خواهد فرستاد که بدربار نیاز داده شود... این سفیر که پروفسور عباس-شوشتری اشاره میکنند ظاهراً از جانب کواد به دربار چین فرستاده شده است نه از دربار چین به ایران و در قرائت متن چینی هم اشتباه بزرگی کرده‌اند. (ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان)». آقای دکتر علاءالدین آذری در مجله شماره ۵ سال پنجم بررسیهای تاریخی مقاله‌ای بعنوان: روابط ایران با کشور چین (پیش از اسلام) نوشته‌اند و ایشان نیز همین اشتباه را کرده‌اند (ص ۲۰۲). همچنین آقای دکتر علاءالدین آذری اشتباه‌ها شن‌کوئی (ایشان شن‌کیو نوشته‌اند) را شاهنشاه قباد نوشته‌اند. این اسم سال است نه اسم شخص. ضمناً شادروان سعید نفیسی نوشته‌اند که در این سال (۵۱۹ میلادی) سفیری از جانب کواد پادشاه ایران به دربار چین رفته است. این ۵۱۹ اشتباه است.

(۲۲) ماه پنجم کیبسه سال دوم چنگ - کوانگ پو - سسو با تحف سفیری فرستاد.

(۲۳) پائیز ماه هفتم سال سوم چنگ - کوانگ پو - سسو با تحف سفیری فرستاد.

(۲۴) قبل از این (امپراتور) سفیری بنام هان - یان - پی به ایران روانه ساخته بود.

شاه پو - سسو سفیری فرستاد و فیل تربیت شده و اشیای بینظیر پیشکش نمود در جملاتی که در بالا حذف شده است اسم هسیئن - تسو (۴۶۶ - ۴۷۰ م) آمده ظاهراً این سفیر ایران در سال ۴۶۶ میلادی به چین رسیده است. جز این سخنی از گسیمیل سفیر از جانب دربار پی - وئی به ایران در «وی - شو» یافت نمیشود ولی ممکن است غیر از این هم دربار چین چندین بار سفیر را به ایران روانه ساخته باشد. مثلاً مسعودی در «مروج الذهب» نوشته است «شاه چین بدو (انوشیروان) نوشت» از فغفور پادشاه چین و صاحب قصر دوگوهر که در قصرار دوجوی از بود و کافور می‌رود که بوی آن دوفرسنگ احساس میشود که دختران هزارشاه خدمت او میکنند که در اصطبل خود فیل دارد ببردش خسرو انوشیروان («مروج الذهب») ترجمه ابوالقاسم پاینده چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب جلد اول ص ۳۶۰.

25-Hsi Wei

(۲۶) در سال دوم وئی - تی سلسله وئی (هسی - وئی) پادشاه این مملکت (ایران) با تحف سفیری

فرستاد («چو - شو» تاریخ رسمی دولت چو و جلد پنجم).

۲) از سال ۵۸۹ میلادی تا انقراض دولت ساسانی

در زمان مورد بحث، چین دوره ترقی و ایران دوره انحطاط را میگذرانید. از نظر نوع روابط سیاسی میان این دو کشور بهتراست این دوره را بدو قسمت تقسیم نمائیم یعنی از سال ۵۸۹ میلادی تا سال ۶۴۲ میلادی و از سال ۶۴۳ میلادی تا انقراض دولت ساسانی.

الف) از سال ۵۸۹ تا ۶۴۲ میلادی

در سال ۵۸۹ میلادی ون-تی^۱ (۵۸۱-۶۰۴ م) دولت چن^۲ را که از سال ۵۵۷ تا ۵۸۹ میلادی برایالات جنوبی چین حکمرانی میکرد منقرض ساخته تمام چین را وحدت سیاسی داد. در زمان حکومت او و پسرش ینگ-تی^۳ (۶۰۴-۶۱۸ م) تشکیلات اداری کشور منظم گشته با حفر کانال عظیمی که شهر تیئن-چین^۴ و شهرهانگ-چو^۵ را متصل میکرد است چین هم از نظر صنعتی و هم از حیث نظامی و سیاسی ترقی بسیار کرد و در زمان ینگ-تی بعضی واحات حوضه تاریم نیز متصرف شد. بعد از ناکامی در لشکر کشی به شبه جزیره کره این دولت منقرض گردید (۶۱۹ م) ولی وحدت سیاسی که توسط سلسله سوئی^۶ ایجاد شده بود از بین نرفت و در دوره حکومت دولت تنگ چین مقتدر تر شد. تا سال ۶۴۹ میلادی تمام واحات حوضه تاریم جزء متصرفات دولت تنگ گردیده امپراطوران این سلسله سلطنتی از سال ۶۳۰ میلادی ببعد نزد ملل آسیای شمالی و غربی «تنگری خاقان»^۷ نامیده میشدند. حال ب بررسی اوضاع ایران در این زمان میپردازیم:

۱-Wên-ti

۲- Chên

۳-Yong-ti

۴- Tien-chin

۵- Hang- chou

۶- Sui

(۷) Tengri تنگری بزبان ترکی و مغولی بمعنی آسمان است. اصل این کلمه T'ien

چینی است که همان معنی را دارد.

در سال ۵۹۰ میلادی بعد از مجبوس شدن هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) پسرش خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) براریکه پادشاهی نشست. در عهد سلطنت او در مغرب لشکرهای روم شرقی شکست خوردند و تمام آسیای صغیر و مصر و ارمنستان و نقاط دیگر منجمله بیت المقدس بتصرف سپاهیان وی در آمدند و مرز غربی ایران تقریباً بآن حدی رسید که در زمان داریوش بزرگ رسیده بود. ولی در داخل ایران عصیانهای متعددی وقوع یافت. مخصوصاً موقعیکه بهرام چوبین شورش کرد خسرو پرویز به روم شرقی پناه برده با یاری امپراطور روم شرقی موسوم به موریس تخت شاهنشاهی ایران را مجدداً به دست آورد. بعد از وفات او تا جلوس یزدگرد سوم یعنی از سال ۶۲۸ تا ۶۳۲ میلادی بیش از دوازده شاهنشاه به تخت رسیده اند که همین موضوع گواه بر آشوب و ازهم گسیختگی این دوره میباشد.^۸

چینیها از قدیم الایام به برتری خود نسبت به سایرین اعتقاد داشتند و از اینرو روانه کردن سفرا از چین کمتر از آمدن سفرای ممالک دور و نزدیک اتفاق می افتاد. بدین سبب بنظر میرسد که در این زمان که در ایران هرج و مرج حکمفرما بود میان ایران و چین بسیار کم سفر مبادله شده باشد. در تواریخ چین نیز تنها در دو جا به آمدن سفیر ایران اشاره شده است: در زمان حکومت ینگ-تی (۶۱۸-۶۰۴ م) و در سال ۶۳۸.^۹

(8) R. Ghirshman «Iran» PP. 306-308. (Pelican)

(۹) ینگ - تی - یورا به ایران روانه ساخت. ایران بالی-یو سفیری فرستاده تحف را تقدیم نمود. («سوی-شو» جلد ۸۳)
 یزدگرد بنخت جلوس نمود. سال دوازدهم زهن - کوان (یزدگرد) سفیری موسوم به موسی-بان (مرزبان؟) فرستاد و حیوانی بنام موو - رو - یی تقدیم نمود. شکلش مانند موش و رنگش آبی و قدش نه سون (تقریباً ۲۷ سانتیمتر) بود و توی سوراخها رفته موشها را خوب شکار میکرد.
 («هسین - تنگ - شو» قسمت دوم جلد ۲۲۱)
 بر طبق «چیو-تنگ-شو» جلد ۱۹۸ این سفیر به سال ۶۴۷ میلادی به چین آمده است. شادروان سعید نفیسی در مقاله ای به عنوان «زنان و فرزندان یزدگرد سوم» (در مجله «مهر» شماره چهارم سال اول) چنین نوشته اند:
 «بعضی اطلاعات در حق وی در تاریخ چین میتوان یافت بدینقرار: در سال ۶۲۸ میلادی (۱۷ هجری) یزدگرد

ب) فرار یزدگرد سوم از تیسفون و انقراض دولت ساسانی و معرفی منابع چینی مربوط به آن .

در سال ۶۳۶ میلادی در جنگ قادسیه تازیان ایرانیان را شکست دادند و در سال ۶۳۷ میلادی شهرویه اردشیر (سلو کیه جدید) هم به دست تازیان افتاده ایشان تا کرانه غربی دجله پیش آمدند . یزدگرد از تیسفون به حلوان فرار کرد . در سال ۶۴۲ میلادی در نهاوند آخرین جنگ بزرگ میان دولت ساسانی و مسلمانان عرب رخ داد ولی در این جنگ نیز شکست بایرانیان افتاده یزدگرد سوم روبه فرار نهاد .

طبری در خصوص فرار یزدگرد به ماوراءالنهر و کشته شدنش چندین روایات را بقلم آورده است^{۱۰} از این قرار :

سوم که مورخین چین نام او را «یی-سه-سه» ضبط کرده اند پس از آنکه از تازیان در اسطخر شکست خورد از «تائی - تسونگ» پادشاه چین یاری خواست و آنچه اموال و حزاین داشت بچین فرستاد زیرا که در اندیشه آن بود که اگر با تازیان برابری نتواند بچین پناه برد. و بعد نوشته اند که «سفیری که یزدگرد بچین فرستاد در کتابهای چینی نام او را «مو - سه - پان» ضبط کرده اند و از جانب یزدگرد اظهار بندگی و حراج گزاری کرد ظاهراً مراد این جانور گربه است که نخست در سال ۶۳۸ میلادی (۱۷ هجری) از ایران بچین برده اند و تا آن زمان مردم چین گربه ندیده بودند . «ظاهراً سفیر یزدگرد سوم که آقای سعید نفیسی به آن اشاره کرده اند همان سفیری است که در «هسین - تنگ - شو» و «چیو - تنگ - شو» ضبط شده است . ولی بطوری که ملاحظه میفرمائید در متن چینی از درخواست یاری از دولت چین در برابر حمله اعراب حرفی نیست . تا حدی که نگارنده اطلاع دارد غیر از «هسینگ-تنگ-شو» و «چیو-تنگ-شو» در خصوص این سفیر منبع چینی دیگری موجود نیست. در سال ۶۳۸ میلادی که هنوز جنگ نهاوند به وقوع نپیوسته بود و یزدگرد سوم امید شکست دادن اعراب را داشت و قدرت دولت چین هنوز تا انتهای غربی حوضه تاریخ نرسیده بود غیر ممکن بنظر میآید که یزدگرد سوم در سال ۶۳۸ میلادی بمنظور درخواست یاری سفیری به دربار چین فرستاده باشد. اگر بطوریکه «چیو-تنگ-شو» میگوید این سفیر در سال ۶۴۷ میلادی به دربار چین آمده باشد این سفیر باید درخواست یاری را میآورد. چون که در این سال یزدگرد در راه فرار بود و قدرت دولت تنگ تا انتهای حوضه تاریخ نرسیده بود. ولی اگر این سفیر درخواست کمک آورده بود ممکن نیست که در تاریخ دولت تنگ ضبط نشده باشد. گرفتن درخواست کمک از یک کشور بزرگی مانند ایران ساسانی برای دولت تنگ افتخار میباشد .

حیوانی که از یزدگرد سوم به دربار چین فرستاده شد از نظر تلفظ و مشخصات آن حیوان چنانکه شادروان سعید نفیسی میگویند گربه است ولیکن تصور نمیرود که این اولین گربه‌ای بوده که چینها دیده اند .

(۱۰) بلعمی «ترجمه تاریخ طبری» چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۵۵-۵۹ .

یزد گردسوم که خبر شکست ایرانیان را در جلولا شنید از حلوان بهری آمد و از طریق نیشاپور به مرو فرار کرده از والی مرو موسوم به ماهوی مدد خواست. ماهوی که داماد خاقان ترك بود از او هفت هزار سوار گرفت و بر یزد گرد بشورید و شبی سپاهیان او قصریرا که یزد گرد در آن اقامت داشت گرفتند. با اینکه یزد گرد میتواندست از چنگ والی مرو بگریزد به دست آسیابانی بقتل رسید.

« چون یزد جرد به مرو آمد عمر احنف بن قیس را بیرون کرد بخراسان با سپاه بصره و کوفه دوازده هزار مرد. » احنف از طریق اصفهان طبرسین و قارن به هرات آمد و این موقع یزد گرد هنوز در مرو بود. یزد گرد از طریق مرو-الرود به بلخ فرار کرد و در راه « یزد جرد بخاقان کس فرستاد و بمملک سغد و بمملک چین کس فرستاد و از ایشان مدد خواست. » احنف از مرو و الرود سپاهیان عرب را روانه ساخت و تازیان بلخ را مسخر ساختند یزد گرد از جیحون گذشته وارد سغدیانا شد و اینجا یزد گرد موفق شد که از مملک سغد و خاقان ترك كمك بگیرد. یزد گرد با « سپاه ترك و سپاه فرغانه و سپاه بلخ و طخارستان » که پنجاه هزار نفر بودند از جیحون گذشته به مرو و الرود که احنف آنجا بود آمد. میان تازیان و سپاهیان یزد گرد جنگ رخ داد و این جنگ دو ماه امتداد یافت. با کشته شدن سه تن از خویشان خود خاقان ترك به کشور خود باز گشت. یزد گرد قصد فرار به ترکستان داشت ولی این مورد پسند مهتران سپاه قرار نگرفته آنها که اعراب را از ترکها ترجیح میدادند به طرف غرب رفتند و یزد گرد تنها با خدم خویش به ترکستان رفت.

« بيك خبر اندر چنین است که چون این عجم بر یزد جرد بشوریدند او از ایشان بگریخت او را طلب کردند نیافتند با سیابی اندر او را پنهان بکشتند و با آب اندر افکندندش. »

« باز بخبر دیگر اندر ایدون گویند کی او (یزد گرد) بلخ شد سوی

خاقان... (احنف) سپاه بکشید سوی خاقان شد از آب جیحون بگذشت و بترکستان شدند و چون بسغد برسیدند رسول یزدجرد پیش آمد که از چین همی آمد و جواب نامه از شاه چین آورد و لکن سپاه نفرستاده بود... احنف از بلخ بامر والروء آمد و عمر را فتح نامه کرد مرگ عمر بدو سالی کی از خلافت عثمان گذشته بود مردمان خراسان عهد بشکستند و مرتد شدند و یزدگرد از فرغانه باز خراسان آمد و آنگاه بکشیدندش».

حال چند روایت مربوط بفرار یزدگرد به هاوراءالنهر و انقراض دولت ساسانی را که در تواریخ چینی آمده است معرفی مینمائیم.

«یزدگرد پادشاه که قادر نبود بدست نجبا و بزرگان کشور خلع گردید و به طخارستان فرار کرد. در راه تازیان برو حمله ور شدند و او را کشتند. پسرش فیروز وارد طخارستان شده امان یافت. (فیروز) رسولی فرستاده (از امپراطور) مدد خواست. بعلت اینکه راه بسیار دور بود بر کاو-تسو^{۱۱} میسر نبود لشکر روانه سازد و درخواست فیروز را رد کرد. اتفاقاً تازیان از تعاقب فیروز خودداری نموده برگشتند و طخارستان لشکر روانه ساخته او را جاداد. «^{۱۲}

«یزدگرد ترسو بود و بدست نجبا و بزرگان کشور خلع گردیده به طخارستان فرار کرد. قبل از اینکه به آنجا برسد بدست تازیان بقتل رسید. پسرش موسوم به فیروز پیش بیغوی طخارستان پناه برده امان یافت»^{۱۳}

Il-Kao-tsu

(۱۲) «هسی - تنگ - شو» قسمت دوم جلد ۲۲۱. بنا به مقاله آقای دکتر علاء الدین آذری (روابط ایران باکشور چین «مجله بررسیهای تاریخی» شماره ۵ سال پنجم ص ۲۰۸) شادروان پورداد پی - لو - سسو را پرویز دانسته اند ولی در مروج الذهب «یزدگرد آخرین ملوک ایران وقتی چنانکه گفتیم کشته شد سی و پنجسال داشت و دوپسر بنام بهرام و فیروز و» (چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب جلد اول ص ۲۷۸) نوشته است و شکی نیست که تلفظ چینی پیروز فارسی پی - لو - سسو میباشد.

(۱۳) «چیو - تنگ - شو» جلد ۱۹۸.

«ماه پنجم سال پنجم یون - هوئی^{۱۴} (۶۵۴م) تازیان به ایران و مرو لشکر کشیده آن هردو را مسخر کردند. پادشاه ایران یزدگرد بدست تازیان کشته شد. فیروز پسر یزدگرد به طخارستان پناه برد و سفیری فرستاده مددخواست. بعلت اینکه راه بسیار دور بود برامپراطور میسر نبود با اویاری کند. بلافاصله سپاهیان عرب برگشتند و طخارستان سپاه خود را فرستاده او را بر اریکه پادشاهی نشانده برگشتند»^{۱۵}

«فیروز در سال اول لونگ - شوو^{۱۶} (۶۶۱م) نامه ای فرستاده التماس نمود که مکرر دچار هجوم اعراب گردیده ایم و خواهشمند است سپاهیان را روانه ساخته ما را یاری فرمائید». امپراطور ونگ - مینگ - یوان^{۱۷} فرماندار شهرستان نان - یو^{۱۸} در استان لونگ^{۱۹} را بمغرب زمین فرستاد. آنجا را به استانها و شهرستانها تقسیم کرده قلعه چی - لینگ^{۲۰} را فرمانداری کل ایران قرار دادند. فیروز بفرمانداری کل ایران منصوب گشت. از این بعد مکرر سفرا و تحف فرستاد.^{۲۱}

«سال اول لونگ - شوو (فیروز) مجدداً خبر حمله تازیان را رسانید. این بار امپراطور رسول را بمغرب زمین روانه ساخت. آنجا را به استانها و شهرستانها تقسیم کردند و قلعه چی - لینگ را فرمانداری کل ایران قرار دادند. فیروز را بفرمانداری کل ایران منصوب کردند. ولی بزودی بدست تازیان منقرض گردید.»^{۲۲}

14 - Yung-hui

16 - Lung-shuo

17 - Wang Ming yuan

18 - Nan-you

19 - Lung

20 - Chi-ling

(۱۵) «تسا - فو - یوان - کوئی» جلد ۹۹۵ .

(۲۱) «چیو - تنگ - شو» جلد ۱۹۸ .

(۲۲) «هسین - تنگ - شو» جلد ۲۲۱ .

«(فیروز) نتوانست حکومت را برقرار کند در یکی از سالهای هسین-هنگ^{۲۳} به چین آمده بفرماندهی سپاهی بنام یو-و-وی^{۲۴} منصوب گردید. سپس در گذشت.»^{۲۵}

«سال چهارم هسین هنگ (۶۷۳ م) فیروز ایران شخصاً به دربار چین آمد.»^{۲۶}
 «روز... ماه دوازدهم سال پنجم هسین - هنگ (۶۷۴ م) فیروز پادشاه ایران بدربار چین آمد.»^{۲۷}

«سال سوم ای - فنگ^{۲۸} (۶۷۸ م) به پی - هسینگ - چین^{۲۹} نایب رئیس قسمت انتخاب کارمندان دولتی فرمان داده شد که فیروز را همراه با سپاهیان بکشور خود رسانده او را بر تخت پادشاهی ایران نشاند. هسینگ - چین بعلت دور بودن راه از سوی آب (نزدیک تکمک در ترکستان غربی) بازگشت. فیروز تنها بسوی کشور خود پیش رفت ولی نتوانست داخل آنجا بشود و اعراب به او حمله بردند. مدت پیش از بیست سال در طخارستان میزیست هزاران زبردست داشت ولی بعدها بتدریج ایشان متفرق شدند.»^{۳۰}

«او، پسرش (یعنی پسر فیروز) نرسی در دربار چین بگروگان بود. سال اول تناو-لو^{۳۱} (۶۷۹ م) به پی - هسینگ - چین فرمان داده شد که با سپاه او را به کشور خود برساند و مجدداً حکومت او را تأسیس کند. پی - هسینگ - چین بعلت دور بودن راه از سوی آب برگشت. نرسی مدت بیست سال در

23- Hsien-hang

24- Yu-wu-wei

(۲۵) «هسین - تنگ - شو» قسمت دوم جلد ۲۲۱ .

(۲۶) «تسا - فو - یوان - کوئی» جلد ۹۹۹ .

(۲۷) «تسا - فو - یوان - کوئی» جلد ۹۷۰ .

28- I-feng

29- P'ei Hsing chien

(۳۰) «چیو - تنگ - شو» جلد ۱۹۸ .

31- T'iao-lu

طخارستان اقامت داشت. زیردستان او متفرق شدند.^{۳۲}

« به سال دوم چنگ-لونگ^{۳۳} (۷۰۸ م) (فیروز) دوباره به چین آمد و به فرماندهی لشکری بنام تسو-وی - وی^{۳۴} منصوب گردید. ناگهان مریض شده در گذشت و کشورش منقرض گردید ولی خدمتکاران و خویشان او هنوز باقی مانده اند.^{۳۵}»

بر اساس این منابع چینی پیگولوسکایا نوشته است: « در سیستان و تخارستان تا آغاز قرن هشتم میلادی در برابر اعراب پایداری بعمل آمد. در سال ۶۶۰ میلادی ۴۱ هـ دهقانان تخارستان (ناحیه بلخ) بکمک ترکان مغرب و چین پیروز فرزند یزدگرد سوم را شاه ایران اعلام کردند.

امپراطوری چین در قرن هفتم خود میکوشید تا آسیای میانه را مطیع سازد و مایل نبود که اراضی تحت اطاعت اعراب بیشتر توسعه پیدا کند و بدین سبب خراسان و تخارستان را برضد فاتحان عرب یاری میکرد. ولی چین دور بود و کمک آن نمیتوانست مؤثر باشد. در سال ۶۷۴ میلادی (۵۵ هـ) پیروز بر اثر فشار اعراب به چین پناهنده شد. فرزند وی نرسی اندکی بعد به تخارستان بازگشت و پایداری مردم آنسامان را علیه اعراب رهبری کرد. در سال ۷۰۷ میلادی بلخ بالقطع بدست تازیان افتاد و نرسی نیز به چین گریخت.^{۳۶}»

در این قسمت مسائلی چند مانند رفع تضادهای روایات منابع چینی و تطبیق قلعه چی-لینگ و غیره باقی مانده است ولی چون منابع کافی در دسترس نگارنده نبود منحصرأ به معرفی منابع چینی اکتفا گردید.

(۳۲) «هسین - تنگ - شوو» جلد ۲۲۱ .

33- Ching-lung

34- Tso-wi-wi

(۳۵) «چیو - تنگ - شوو» جلد ۱۹۸ .

(۳۶) «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم» جلد اول ص ۱۷۸ .

جای تردید نیست که بعد از انقراض دولت ساسانی قسمتی از ایرانیان به چین پناهنده شدند. بر طبق کتاب « تزو-چیه-تونگ-چین »^{۳۷} در سال ۷۸۷ میلادی دولت تنگ ایرانیان مقیم شهر چنگ-آن^{۳۸} پایتخت دولت تنگ را که در حدود چهار هزار نفر بودند به لشکری بنام شن-تس وارد ساخت. در کتیبهٔ بخط پهلوی که در شهر سی-آن^{۳۹} (چنگ-آن در زمان تنگ) کشف شد چنین آمده است: « این انوشه روان شاهزاده خانم ماسیس دختر انوشه روان سردار سوار سی زین سی از خاندان سورن . . . » و این کتیبه صحت توصیف « تزو-چیه-تونگ-چین » را ثابت میکند.^{۴۰}

37— Tzü-chih-t'ung-Chien

38— Ch'ang-an

39— Hsi-an

(۴۰) گیکیو ایتو Gikyo Itô و قرائت قسمت زبان پهلوی از کتیبه روی گور به خط چینی و پهلوی که در شهر سی-آن کشف شده (مجله «تحقیقات از آسیای جنوب غربی» جلد ۱۳). «کتیبه‌ای به خط پهلوی در چین» بقلم خانم دکتر بدرالزمان قریب (مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران سال چهارم شماره اول).



تصاویر سیدی

از سده ها و سیکره های شاهنشاهی ایران

از دوره هخامنشی تا میان دوره ساسانی

«بیتلم»

محمد و بهرام

دانشجو فرقی در نشر، استانتاسر،

تصاویر سیدی

از سکه تا و سیکره های شاهنشاهی ایران

از دوره پنجامی تا پایان دوره ساسانی

در باره چگونگی چهره و خصوصیات ظاهری و جسمانی شاهنشاهان ایران از استادان پیکرنگار و هنرمندان تصاویر و مجسمه ها و نقوش فراوانی بجای مانده است و گروهی از سرایندگان و نویسندگان نیز در این زمینه فراوان داد سخن داده اند بطوری که بخش عظیمی از هنرهای تجسمی ملت ایران اختصاص به این قهرمانان دارد.

صفحات زرین تاریخ شکوهمند ایران نیز از حماسه این قهرمانان بزرگ که اکثراً جنبه جهانی و بین المللی دارند آذین شده است و هنرمندان توانا و چیره دست ایرانی نیز همطراز

بقلم

محمد و هرام

دانشجو فوق دیپلماتیک

تاریخ نویسان آثار بسیار ارزشمند و گرانبهائی بیادگار گذاشته اند. ولی هنر، تنها بیان واقعیت نیست بلکه در تعریف دقیقتر آنرا « بازآفرینی واقعیت » دانسته اند یعنی هر هنرمندی با ساختن ذهنی و فلسفی اندیشه خویش برداشت خاصی از واقعیتها دارد که این تفکر را با واقعیت آمیخته و در اثر هنری خود متمرکز میسازد بهمین دلیل می بینیم که هنرمندان مختلف يك واقعیت را به اشکال گوناگون بازگو میکنند. هنرمندان اصیل بازگوکننده شرایط زمانی و مکانی و تفکرات اجتماعی خویش میباشند. آثار هنری يك قوم در يك دوره مشخص تاریخی در عین حال که متفاوت است از جهات مختلف بایکدیگر شباهتهای فراوان دارد که یکی از جالبترین منابع بررسی و پژوهشهای تاریخی دوره خود بشمار می آید.

این اصل کلی در مورد کلیه تصاویر و مجسمهها و نقوش که از شاهنشاهان ایران باقی مانده است نیز صدق میکند بدین معنی که این آثار با همه جلال و شکوه و زیبایی و هنرمندی فوق تصور خود کاملاً شبیه به اصل نیست. بلکه در بعضی از این نقوش قضاوت جامعه در مورد آن پادشاه نموده شده و در نتیجه تصویر او را از چهره واقعیت دور میسازد مثلاً از آنجا که کوروش پادشاهی قدرتمند و عدالت گستر و مهربان و عظیم الشان بوده در نظر مردم خود از نوعی الوهیت و تقدس برخوردار بوده است و او را چون نیمه خدائی می پرستیده اند. این نظر و علاقه همگانی در ذهن هنرمندی که تصویر برجسته وی را بر دیوار پاسارگاد حجاری می کرده، تجلی یافته است و بهمین دلیل می بینیم که با

چهره‌ای بسیار زیبا و شکوهی بی‌مانند در حالی که دو بال بردوش دارد نقش برجسته او را بر سینه سنگ جاویدان ساخته و چون خدائی توانا و مهربان مجسم شده است. و یا خشایارشا شاهنشاه نیرومند و پرشکوه ایران که شاهی دلیر و بلند پرواز بود، در نقش مهر خویش بصورت مردی بلند بالا، بسیار نیرومند و ورزیده که کمائی بدست دارد، بردوش شیری عظیم نموده شده است.

باتوجه بدین دو نمونه چنین نتیجه گیری میشود که قراردادن بال برای کوروش و تصویر غیر عادی خشایارشا تجسم دقیق چهره واقعی بعضی از شاهنشاهان ایران را از خلال اینگونه آثار که نتیجه آمیزش فکر هنرمندان احساسات جامعه است دشوار میکند.

تنها تصاویری که جنبه واقعی داشته و ارزش فراوان دارند،^۱ نقوش روی سکه‌ها است که در آنها از تخیل هنرمندان کمتر اثر بوده و بیشتر به شباهت با اصل توجه شده است و برای شناختن چهره واقعی شاهنشاهان ایران از مدارك گرانبها و پرارزش به حساب می‌آید.

از آنجا که وجود يك آلبوم کامل و دقیق از تصاویر شاهنشاهان ایران از نظر تاریخی ارزشی فراوان دارد در اینجا کوشش شده است که حتی الامکان چهره واقعی شاهان ایران باتوجه به کلیه مدارك موجود ارائه گردد. بهمین جهت در این شماره تصاویر واقعی شاهنشاهان قبل از اسلام ایران را تا آنجا که میسر بوده است با کمک سکه‌ها و مجسمه‌ها و نقوش باقی مانده منتشر می‌سازد بامید آنکه

در فرصتهای مناسب آتی با کمک و همکاری محققین ارجمند و استادان فن این مجموعه کامل گردد.

کلیاتی درباره آلبوم تصاویر شاهنشاهان هخامنشی

چنانکه در کلیه تاریخها نوشته شده است هخامنشیان در ابتداء عملاً شهریاران انشان و پارس بوده اند که با رعایت استقلال داخلی تقریباً در زیر سلطه پادشاهان عیلام و ماد فرمانروائی میکردند^۲. در لوحه کوروش بزرگ که از حفریات بابل بدست آمده است و معروف به استوانه کوروش میباشد^۳ (همان لوحه معروفی که نخستین اعلامیه حقوق بشر نام گرفته است) و نیز در کتیبههای داریوش بزرگ و بعضی دیگر از شاهان هخامنشی نام هفت تن^۴ از این پادشاهان محلی پارس تا هخامنش بزرگ نیای این خاندان برده شده است و نیز پس از آنها کوروش فرمانروائی قسمت اعظم دنیای آن روزگار را بدست گرفت. وی نخستین شاهنشاه ایران است و پس از وی یازده تن دیگر از این خاندان بسطنت رسیدند که با خود کوروش جمعاً دوازده تن^۵ از خانواده هخامنشی مقام شاهنشاهی داشته و بر سرزمین پهناور ایران آن روزگار و سایر ملحقات آن حکم میراندند.

۲- ن - ک به ایران در عهد باستان در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام تألیف

محمد جواد مشکور چاپ دوم ص ۱۶۵

۳- برای آگاهی بیشتر به متن کامل لوحه کوروش به کوروش نامه تألیف عباس خلیلی

ص ۱۷۰ مراجعه شود

۴- ر - ک به ایران باستان مشیرالدوله (پیرنیا) کتاب دوم ص ۴۲۶

۵- ر - ک به ایران در عهد باستان تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحات ۱۶۶-۲۵۷

در مورد چهره و خصوصیات جسمانی اکثر پادشاهان هخامنشی متأسفانه مدارك و اسناد دقیقی اعم از سکه یا مجسمه و غیره در دست نیست و برای دست یافتن به خصوصیات ظاهری آنها باید بیشتر به نوشته‌های مورخین و حجاریهای معدود باقیمانده استناد جست. کوشش میشود که از خلال این آثار حتی المقدور چهره حقیقی آنان را کشف کنیم.

کوروش :

باهمه عظمت و جلال و شکوه و شهرت کوروش بزرگ متأسفانه از آنجا که در زمان این شاهنشاه ضرب سکه معمول نبود نقش صحیحی از چهره او باقی نمانده است ولی این کمبود را نویسندگان و مورخین قدیم تا حدی جبران کرده‌اند. گزننفون در کوروش نامه خویش می‌نویسد :

کوروش از حیث زیبایی و صباحت منظر و جمال و تناسب اندام بی نظیر بوده، قدی بلند، اندامی زیبا و چشمانی بسیار گیرا داشته و توصیف را بجائی رسانیده که یکی از علل پیروزی و نفوذ او را بر اطرافیانش همین زیبایی چهره و اندام وی ذکر کرده است.^۶

گذشته از این، نقش برجسته ای که از کوروش در درگاه شرقی کاخ اختصاصی پاسارگاد نقر شده است با وجود آنکه قسمت بالائنه و صورت آن از میان

۶ - ر - ک به ایران باستان مشیرالدوله (پیرنیا) جلد دوم از سری کتابهای جیبی ص ۲۵۰-۲۵۵ و کوروش نامه نوشته گزننفون ترجمه مهندس رضا مشایخی ص ۴-۱۱

رفته است باز هم همان مقدار باقی مانده بخوبی نمایشگر قدرت بدنی و بلندی بالا و تناسب اندام کوروش است و نیز در پاسارگاد نقش فرشته بالداري همراه با کتیبه‌ای از کوروش حک شده است که بسیاری از مورخین آنرا نقش کوروش دانسته‌اند.

اگر چنین باشد چنانکه در آغاز اشاره شد این تصویر در درجه اول نشان دهنده مقام و عظمت کوروش در نظر ملت خویش است زیرا او را تقریباً در مقام و مرتبه خدائی دانسته‌اند و گذشته از آن با استناد به این تصویر کوروش را میتوان مردی بلند بالا با چشمانی کشیده و نافذ و ابروانی پر پشت و چهره‌ای نسبتاً کشیده و متناسب و بینی بسیار خوش تراش و چانه مربع که نشان قدرت بدنی است و دهان کوچک و خوش ترکیب دانست موهای کوروش پر پشت و صاف بوده که تاروی گردن میرسیده و صورت کوروش را ریشی انبوه و نسبتاً کوتاه پوشانده و دست تصویر که آرنج آن برهنه است نمایشگر ورزیدگی و نیروی فراوان بدنی صاحب تصویر است و کوروش در این تصویر کمربند باریک و سینه‌ای فراخ دارد و دو بال بزرگ که بر دوش تصویر قرار دارد نشانه مقام الوهیت و نیمه خدائی صاحب تصویر است.

در مورد لباس و تزئینات کوروش مدارك بیشتری در دست است آریستو-بولس^۷ مورخ یونانی که در سال ۲۸۵ پیش از میلاد همراه اسکندر بایران آمده است آرامگاه کوروش را چنین وصف میکند:

« جنازه کوروش را در تابوتی از زر گذاشتند که بر تختی نهاده شده بود و پایه‌هایش از زر بود و میزی بود که بر آن شمشیرهای کوتاه پارسی، گردن‌بندها و گوشواره‌هایی از سنگهای گرانبها از زرنشانده نهاده بودند. سندسی و کتان دوخت بابل تنبازه‌های مادی، جامه‌های آبی یا ارغوانی و رنگهای دیگر، لباسی بابافت‌های گل و بوته‌دار بابلی همه را روپهم چیده بودند. ^۸ و نیز گزنفون در فصلهای مختلف کتاب کوروش نامه خویش مطالب فراوانی راجع به قیافه و لباس و تزئینات کوروش نوشته است از مجموع نوشته‌ها چنین برمی‌آید که کوروش دارای خوی ساده پارسی بوده و اصولاً به تجمل‌چندان علاقه‌ای نداشته و اکثراً بالباس و قیافه‌ای کاملاً ساده و بدون هیچ نوع تزئین و آرایشی بمیان ملت خویش می‌آمده است ولی با وجود ساده‌پرستی از ارزش جلال و شکوه نیز غافل نبوده و میدانسته است که برای تسلط بر دیگران می‌بایستی گه‌گاه هیئتی بسیار باشکوه و مجلل داشته باشد. ^۹ بهمین دلیل تقریباً در کلیه آثار عهد هخامنشی علائم شکوه و جلال فوق‌العاده بچشم می‌خورد.

لباس اغلب شخصیت‌های بسار دربار شاهنشاهی، مشاوران و سرداران بزرگ زر دوزی و جواهر نشان بوده است. ^{۱۰} باین ترتیب که

۸- ر - ک به تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته اوستد ترجمه دکتر محمدمقدم ص ۹۱

۹- ر - ک به کوروش نامه نوشته گزنفون ترجمه مهندس رضا مشایخی ص ۲۹۴ و ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا کتاب دوم ص ۴۲۴-۴۳۰

۱۰- ن - ک به تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته اوستد ترجمه دکتر محمدمقدم ص ۱۱

« ورقه‌هایی از زر که نقوش زیبایی بطور برجسته روی آن کنده بودند روی لباس می‌دوختند، بازوبند، گردن بند، انگشتری، گوشواره، دستبند و مهره‌های جواهر نشان همه‌جا در نقوش جلب توجه مینمایند و حتی دهنه و لگام وزینت اسبها نیز از طلا بوده است » ۱۱

بدیهی است کوروش شاهنشاه عظیم‌الشان که در رأس چنین تشکیلات پرشکوهی قرار داشت در مواقع لزوم خود از همه برتر و بالاتر و پر جلال تر ظاهر میشد چنانکه در نقش پاسارگاد کفش کوروش زر کوب بوده و از جلوی دهانه کفش بطرف پا نوار باریکی از طلا نهاده بودند که جای میخ کوبی آن هنوز هم در نقش مزبور باقیست.

از کمبوجیه اثری در دست نیست که نشانه‌ای از چهره و اندام وی را ارائه دهد اما برعکس از داریوش کبیر آثار بسیاری بجا مانده است. از خلال نوشته‌های مورخین و کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید استنباط میگردد که داریوش قیافه پر صلابت و گونه‌ای کشیده و موهای مجعد پر پشت و ریشی انبوه تا روی سینه داشته است و اگر نقش برجسته تمام قداودر بیستون باندازه طبیعی حجاری شده باشد بلندی قد وی یکمتر و هفتاد سانتیمتر بوده است. با استفاده از تصویر یک سکه و یک حجاری بر دیوار کاخ آپادانا قیافه واقعی وی نمودار است.

از خشایارشا نیز تصاویر فراوان بر روی سکه‌ها و همچنین نقش مهر روی و سر مجسمه بسیار زیبا منسوب به دوران جوانی او که از سنگ لاجورد تراشیده شده موجود است و گذشته از آن در اکثر تصاویری که از داریوش باقی است نقش خشایارشا نیز بعنوان ولیعهد در پشت سرداریوش مشاهده می‌گردد. از تناسب اجزاء سر مجسمه ای که نشانه ای از دوران جوانی وی می‌باشد میتوان حدس زد که صاحب چشمانی درشت و ابروانی کمانی و چهره بسیار زیبا بوده است.

از بقیه پادشاهان هخامنشی نیز تصاویر مستندی بر روی سکه‌ها و یادر کنار سنگ نبشته‌ها نموده شده است که به ترتیب قدمت، ذیل همین مقاله ارائه می‌گردد (باستثنای که بوجیه، خشایارشا، دوم، سغدیان و اریس) که متأسفانه کوچکترین نشانه‌ای از تصویر آنان در دست نیست و هیچ‌یک از مورخین نیز اشاره بچگونگی چهره و ظاهر آنها ننموده‌اند تنها بحدس نزدیک به یقین از آنجا که آنان نیز شاهان هخامنشی بوده و از گذشتگان تقلید می‌کرده‌اند تقریباً بطور مسلم میتوان گفت که لباس پارسی به‌روش کوروش و داریوش و پیشینیان خود می‌پوشیده‌اند و خوبستن را همان گونه آذین می‌بستند.

لباس و تزئینات شاهنشاهان هخامنشی :

در باره لباس و تزئینات ایران باستان خوشبختانه مدارک بسیار زیادی در دست است. زیرا علاوه بر وسایل و لوازم تزئینی که در نتیجه کاوشهای

« ورقه‌هایی از زر که نقوش زیبایی بطور برجسته روی آن کنده بودند روی لباس می‌دوختند ، بازوبند ، گردن بند ، انگشتری ، گوشواره ، دستبند و مهره‌های جواهر نشان همه جا در نقوش جلب توجه مینماید و حتی دهنه و لگام و زینت اسبها نیز از طلا بوده است » ۱۱

بدیهی است کوروش شاهنشاه عظیم‌الشان که در رأس چنین تشکیلات پرشکوهی قرار داشت در مواقع لزوم خود از همه برتر و بالاتر و پر جلال تر ظاهر میشد چنانکه در نقش پاسارگاد کفش کوروش زر کوب بوده و از جلوی دهانه کفش بطرف پا نوار باریکی از طلا نهاده بودند که جای میخ کوبسی آن هنوز هم در نقش مزبور باقیست .

از کمبوجیه اثری در دست نیست که نشانه‌ای از چهره و اندام وی را ارائه دهد اما برعکس از داریوش کبیر آثار بسیاری بجا مانده است . از خلال نوشته‌های مورخین و کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید استنباط میگردد که داریوش قیافه پر صلابت و گونه‌ای کشیده و موهای مجعد پر پشت و ریشی انبوه تا روی سینه داشته‌است و اگر نقش برجسته تمام قداودر بیستون باندازه طبیعی حجاری شده باشد بلندی قد وی یک متری و هفتاد سانتیمتر بوده‌است . با استفاده از تصویر یک سکه و یک حجاری بر دیوار کاخ آپادانا قیافه واقعی وی نمودار است .

از خشایارشا نیز تصاویر فراوان بر روی سکه‌ها و همچنین نقش مهروی و سر مجسمه بسیار زیبا منسوب به دوران جوانی او که از سنگ لاجورد تراشیده شده موجود است و گذشته از آن در اکثر تصاویری که از داریوش باقی است نقش خشایارشا نیز بعنوان ولیعهد در پشت سرداریوش مشاهده می‌گردد. از تناسب اجزاء سر مجسمه ای که نشانه ای از دوران جوانی وی می‌باشد میتوان حدس زد که صاحب چشمانی درشت و ابروانی کمانی و چهره بسیار زیبا بوده است.

از بقیه پادشاهان هخامنشی نیز تصاویر مستندی بر روی سکه‌ها و یادر کنار سنگ نبشته‌ها نموده شده است که به ترتیب قدمت، ذیل همین مقاله ارائه می‌گردد (باستثنای کمبوجیه، خشایارشا، دوم، سغدیان و اریس) که متأسفانه کوچکترین نشانه‌ای از تصویر آنان در دست نیست و هیچ‌یک از مورخین نیز اشاره بچگونگی چهره و ظاهر آنها ننموده‌اند تنها به حدس نزدیک به یقین از آنجا که آنان نیز شاهان هخامنشی بوده و از گذشتگان تقلید می‌کرده‌اند تقریباً بطور مسلم میتوان گفت که لباس پارسی به روش کوروش و داریوش و پیشینیان خود می‌پوشیده‌اند و خویشتن را همان گونه آذین می‌بستند.

لباس و تزئینات شاهنشاهان هخامنشی :

در باره لباس و تزئینات ایران باستان خوشبختانه مدارک بسیار زیادی در دست است. زیرا علاوه بر وسایل و لوازم تزئینی که در نتیجه کاوشهای

علمی باستانشناسان از گوشه و کنار ایران و دیگر سرزمینهای تابعه ایران باستان بدست آمده که زینت بخش مجموعههای شخصی و مرزدهای معروف جهان میباشند نقوش برجسته تخت جمشید و بیستون و سکههای موجود همگی دلایل گویا و مستندی در مورد لباس و طرز استعمال انواع زینت آلات نیاکان ما بشمار میآیند. خانم ملکزاده بیانی و آقای دکتر محمد اسماعیل رضوانی در این زمینه تحقیقات بسیار جامعی بعمل آورده اند و می نویسند :

« در این دوره نه تنها از خود داریوش و پسرش خشایارشا تصاویر متعدد وجود دارد بلکه از قیافه و آرایش چهره و نوع لباس تمام مردمی که در قلمرو حکومت داریوش میزیسته اند نمونههایی موجود است. درست است که این حجاریها فقط دوره داریوش را نشان میدهند اما میتوان حدس زد که قبل از داریوش و بخصوص بعد از او نیز مردم گوناگونی که طوق اطاعت شاهنشاهان هخامنشی را بگردن داشته اند تغییری در وضع لباس و آرایش چهره نداده اند. مسلم است که در آن روزگار لباس و کلاه و ریش و سبیل و موی سردستخوش تغییرات زود گذر نبوده است. [زیرا] هنوز هم در میان ایلات کوه نشین و دور از شهر نوع لباس و آرایش عهد هخامنشیان را بخوبی می توانیم به بینیم. بنابراین اگر این دوره بخوبی بررسی شود دورنمای مردم ایران را در دوران هخامنشیان حتی مردم بعد از هخامنشیان را بخوبی میتوانیم تجسم کنیم. انواع و اقسام آثار بدست آمده از قبیل گردن بندهای طلا، دست بندها، مهره های

کوچک، گلبرگها و جواهرات گوناگون همگی حاکی از علاقمندی مردم به تزئینات و تجملات و استعمال روزافزون آنها در آن روزگار بوده است.

کلیاتی در باره آلبوم تصاویر پادشاهان اشکانی:

دوره اشکانیان یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخی ایرانیان است و از نظر وقوف به جزئیات امر منجمله قیافه و چهره شاهان این سلسله نسبت به شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی نمونه‌ها و آثار بسیار کم و معدودی در دست است.^{۱۲}

باتوجه با آثار باقیمانده و تحقیقات محققین پادشاهان اشکانی جمعاً ۲۹ تن بوده‌اند که در حدود ۴۷۰ سال در ایران سلطنت کرده‌اند و همگی آنها بافتخار آرشاک یا ارشک لقب «اشک» را در آغاز نام خویش آورده‌اند و نامشان به ترتیب تاریخ از اشک یکم تا اشک بیست و نهم ثبت شده است.^{۱۳}

باتوجه به آنچه که از این دوره باقیمانده است چنین معلوم میشود که پارتیان اصولاً مردمی جنگجو، بیابان‌گرد، سلحشور و بسیار بی‌پیرایه بوده‌اند و سادگی را بحد کمال دوست میداشتند و حتی شاهان آنها از نظر لباس و تزئینات گاهی با مردم عادی اشتباه می‌شده‌اند.^{۱۴} شاید بهمین دلیل باشد که

۱۲- ر - ک به سیمای شاهان و نام‌آوران ایران باستان از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران تألیف بانوملک‌زاده بیانی و دکتر محمد اسماعیل رضوانی ۱۳۴۹

۱۳- ر - ک به اشکانیان اثر م. م. دیا کونوف ترجمه کریم کشاورز ذیل فرهنگ و تمدن پادشاهان اشکانی و - ن - ک - به ایران عهد باستان تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص ۳۳۳

۱۴ - همان کتاب ص ۳۳۲ و ایران باستان مشیرالدوله کتاب نهم ص ۲۶۹۸

از این دوره کاخهای باشکوه باستثنای تیسفون و یاجواهران وزینت آلات خیره کننده چندانى باقى نمانده است. البته تعداد معدودی از این پادشاهان بخصوص در اواخر دوره اشکانی آرام آرام از خوی دیرین دست برداشته و بشکوه و جلال تمایل ورزیدند.

با همه این احوال تقریباً از تمامی این پادشاهان (بجز فری یاپت) سکههایی باقی مانده است که ویژگیهای چهره و پوشش و تزئینات آنان را بخوبی مشخص میسازد.

بعضی از پادشاهان اشکانی به پیروی از شاهنشاهان هخامنشی به شکوه و عظمت دربار خود علاقمند بودند و به تقلید از آنها در ایام بارعام و مراسم رسمی لباس و تاج خود را بانواع جواهرات مزین می ساختند.

با در نظر گرفتن مطالب و مدارك و شواهد موجود از آنجا که اشکانیان به شکار و جنگ و سلحشوری علاقه داشتند و اکثر نقوشی که از آنان باقی مانده است این شاهان را سوار بر اسب و در جنگ و گریز و یا در حال شکار نشان میدهد^{۱۵}، از این رو قاعدتاً شاهان این سلسله اکثراً بایستی دارای اندامهای ورزیده و هییا کل متناسب بوده باشند و از آنجا که طرفدار سادگی بوده اند بنظر میرسد که از اعتدال مزاج و سلامت کافی برخوردار بوده اند و نیز بهمین دلیل غالباً لباسهای ساده و کوتاه و بدون پیرایه می پوشیده اند.^{۱۶}

کلیاتی درباره آلبوم تصاویر شاهنشاهان ساسانی :

از سلسله ساسانی برخلاف شاهان اشکانی آنقدر مدارك و اسناد و آثار

۱۵ - ر.ك به اشکانیان نوشته دیا کونوف (دیا کونوف) ذیل فرهنگ ایران در عهد باستان.

۱۶ - ر.ك به ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن ترجمه مرحوم دکتر محمد معین ص ۲۳۷

موجود است که بررسی همه آنها از حجم این مطالب و حوصله این مقال خارج است. مثلاً گیرشمن مینویسد:

« از شاهان ساسانی بیش از همه اسلاف آنان نقوش برجسته روی سنگ باقی است متجاوز از ۳۰ نقش برجسته صخره‌های فلات ایران را که بخش اعظم آنها در فارس یعنی ناحیه اصلی سلسله مزبور است مزین ساخته است. »^{۱۷}

اصولاً ساسانیان بجلال و شکوه دربار و عظمت شاهنشاه بسیار اهمیت میدادند. دوره شاهنشاهی آنان را از جهات بسیار و همچنین پیشرفت هنر باید عصر شکوفائی، تجمل و زیباپرستی دانست^{۱۸} و تقریباً کلیه نقوش و سکه‌های باقیمانده بخوبی نمایشگر این جلال و عظمت میباشند و تصاویر آنها در جای خود از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

باتوجه به کلیه مدارک و شواهد موجود شاهنشاهان ساسانی ۳۶ تن بوده‌اند که به ترتیب زیر بسلطنت رسیده‌اند.^{۱۹}

از کلیه این شاهنشاهان نیز (به استثنای آذر نرسی، هرمز سوم، جوانشیر، گشنسب بنده، آذر میدخت، خسرو چهارم و فیروز دوم) سکه‌ها و مجسمه‌ها و حجاریهای نسبتاً فراوانی در دست است که چهره کلیه نامداران این سلسله

۱۷ - ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن - ترجمه مرحوم دکتر محمد معین

۱۸ - ر - ک به ایران باستان کتاب نهم ص ۲۶۹۹-۲۶۷۲

۱۹ - ر - ک به ایران در عهد باستان تألیف محمد جواد مشکور چاپ دوم ص ۳۷۹-۴۸۷ و گاهنامه تطبیقی نوشته سرکار سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی - مجله مهنامه ارتش

را دقیقاً مشخص میکند و از ورای آنها میتوان به ویژگیهای البسه و تزئینات و آرایش شاهان و بزرگان آن روزگار پی برد.

از مجموع سکه‌ها و نقوش برجسته شاهنشاهان ساسانی پیداست که تنوع بیشتری در دوخت و تهیه لباس آنها بعمل میآمده. لباس این دوره عموماً دارای آستین‌های بلند چین دار و شلوار پرچین بوده که تا مچ پا میآمده و بوسیله بندهایی آنرا به کفش می‌بستند. لباس پادشاهان از پارچه‌های بسیار ظریف ابریشمی بر رنگهای آبی و ارغوانی دوخته میشد. یکی دیگر از ابتکارات ویژه این دوره، استعمال کمربندهای مخصوص است که بانوارهای تزئینی مزین بوده اند و نیز جای شمشیری در روی آنها تعبیه میشد نمونه‌ای از آن در روی لباس شاپور اول بخوبی بچشم میخورد و شاهان بعد از او به پیروی از وی مورد استفاده قرار داده‌اند. ۲۰

از اسناد و مدارک این دوره استنباط میگردد که استعمال جواهرات نفیس و نصب نشانهای تزئینی بر روی لباس و تاج شاهی با طرحهای گونه‌گون و متنوع بحد کمال متداول بوده است.

در این مقاله کوشش شده است برای تکمیل آلبوم شاهنشاهان ایران تا آنجا که مقدور بوده از اسناد و مدارک مستند عکس برداری گردد و چوز بخش آرشیوسکه اداره موزه ایران باستان از نظر بررسی و تحقیق بهترین مرجع میتواند باشد. لهذا اکثر تصاویر آلبوم شاهنشاهان ایران با کمک و همکاری آقای دکتر نعیمی ریاست محترم اداره باستانشناسی تهیه و در دسترس نگارنده قرار داده‌اند. شایسته است که از مساعی و مساعدت آن اداره در تکمیل این آلبوم سپاسگزاری فراوان بعمل آید.

۲۰ - د - ک به کتاب سیمای شاهنشاهان و نام‌آوران ایران تألیف ملکزاده بیانی
دکتر محمد اسماعیل رضوانی ص ۴۳

شجره پادشاهان هخامنشی

هخامنشیان

هخامنش



چیش پش اول

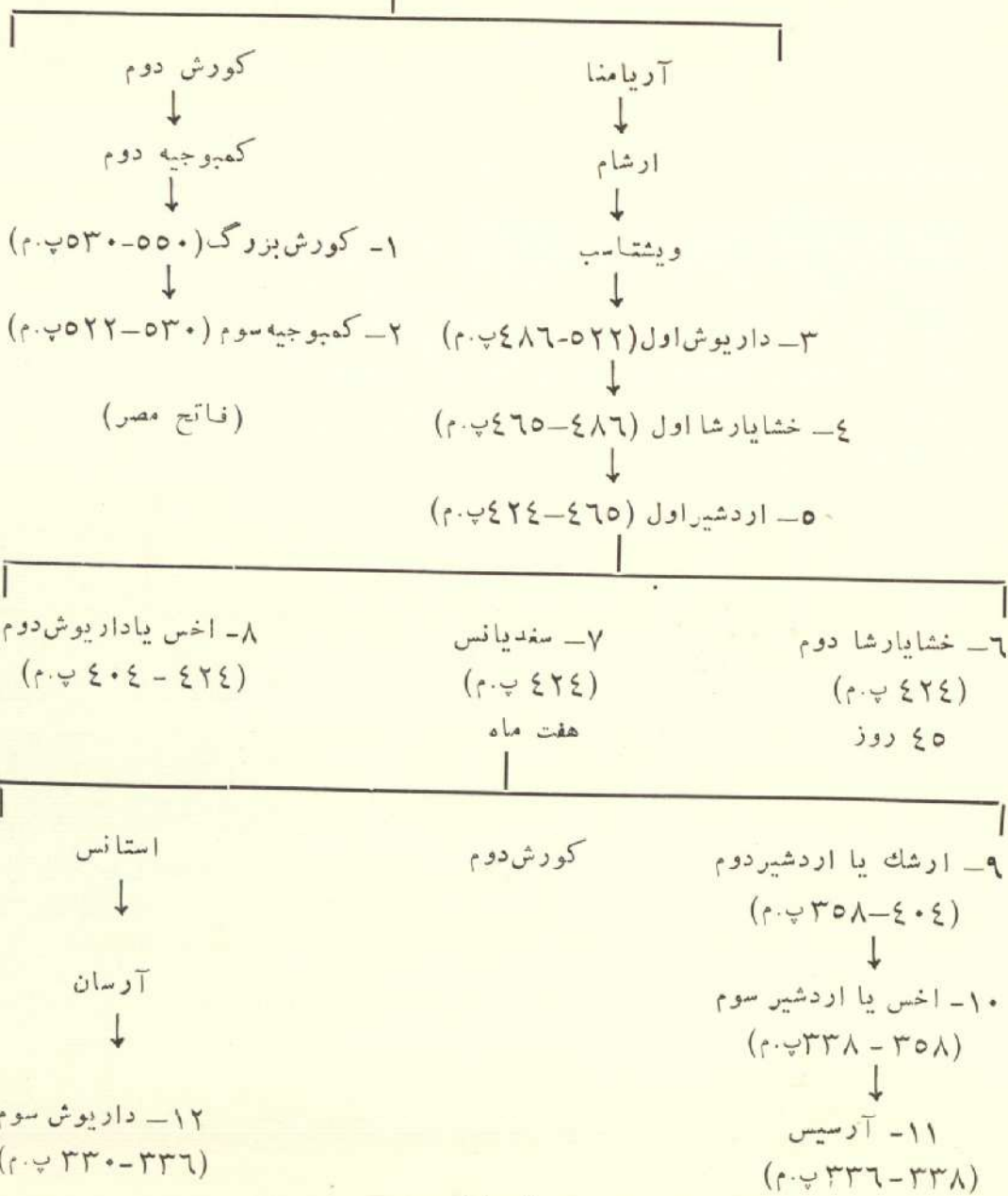


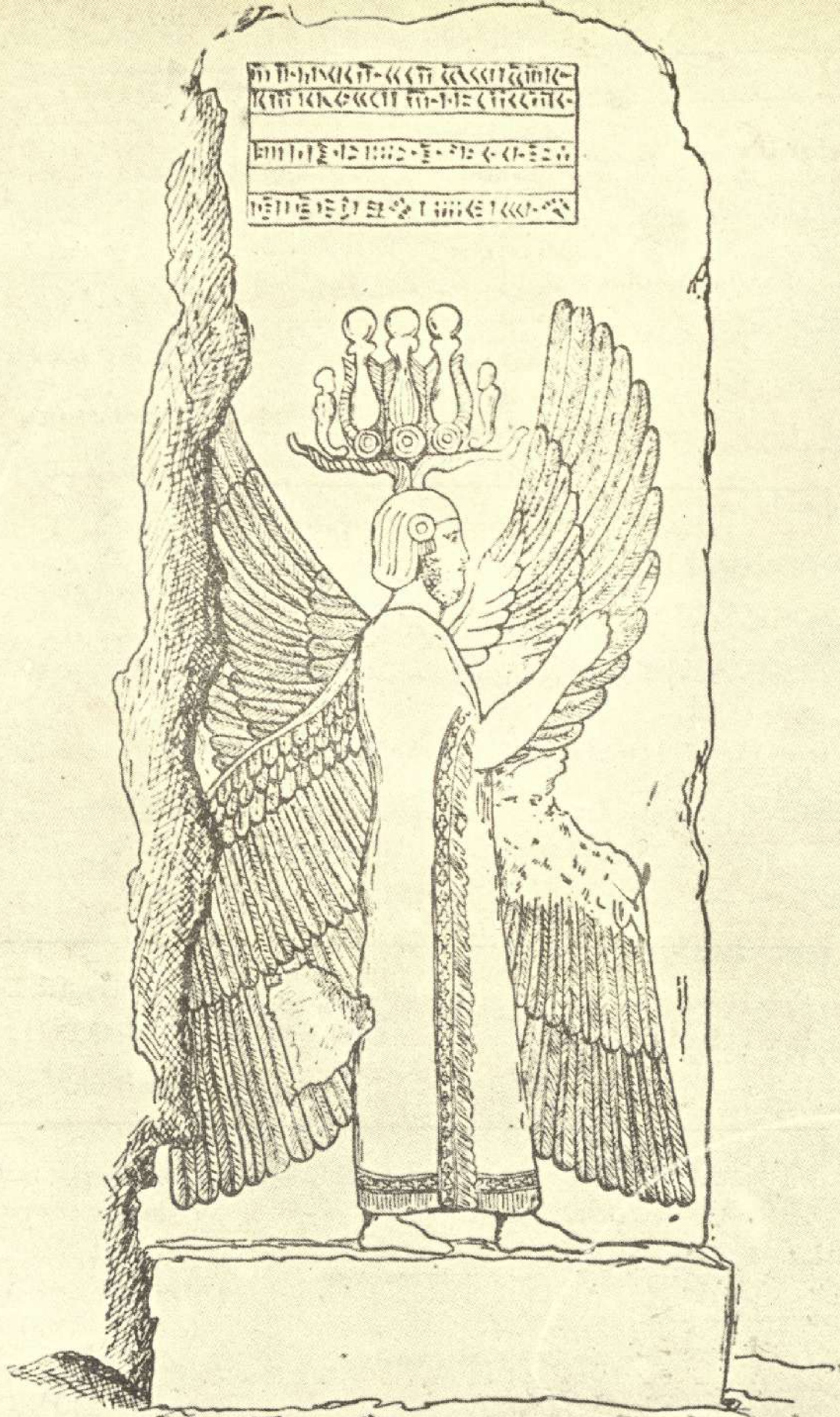
کمبوجیه اول

کورش اول



چیش پش دوم





مجسمه بالدار طالار کورش در پاسارگاد



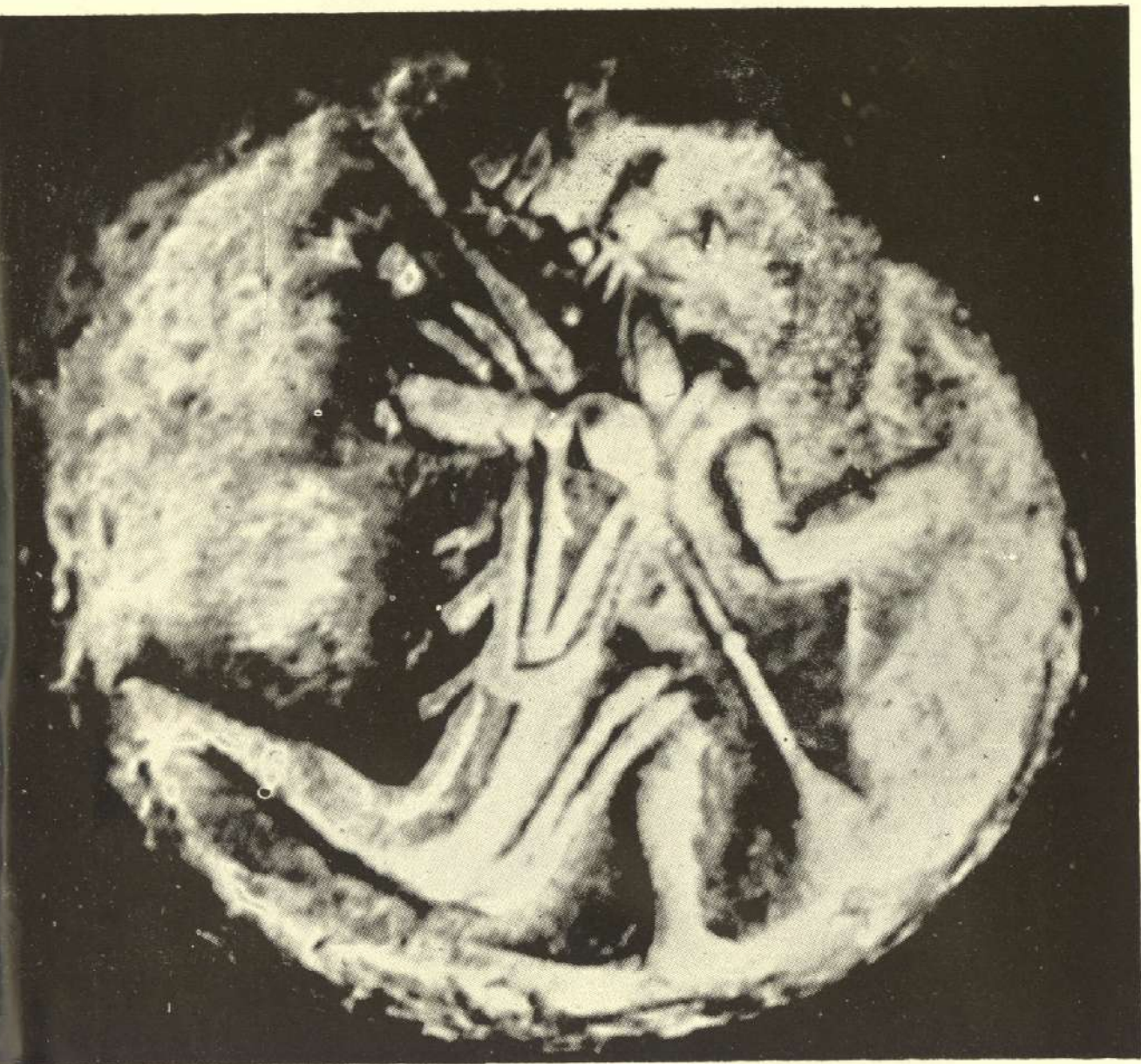
نقش برجسته داریوش اول (بزرگ) در بیستون



سرمجسمه خشایارشا (تصویر از کتاب سیمای شاهان و نام‌آوران ایران باستان
تألیف بانو ملکزاده بیانی و دکتر محمد اسمعیل رضوانی)



مهر استوانه‌ای خشایارشا (تصویر از کتاب سیمای شاهان)



اردشیر اول

سکه نقره

وزن ۵ گرم

شماره فیش ۱۴

تاریخ کشف ۱۳۱۷

موزه ایران باستان



داریوش دوم

سکه نقره

وزن ۵۰ گرم

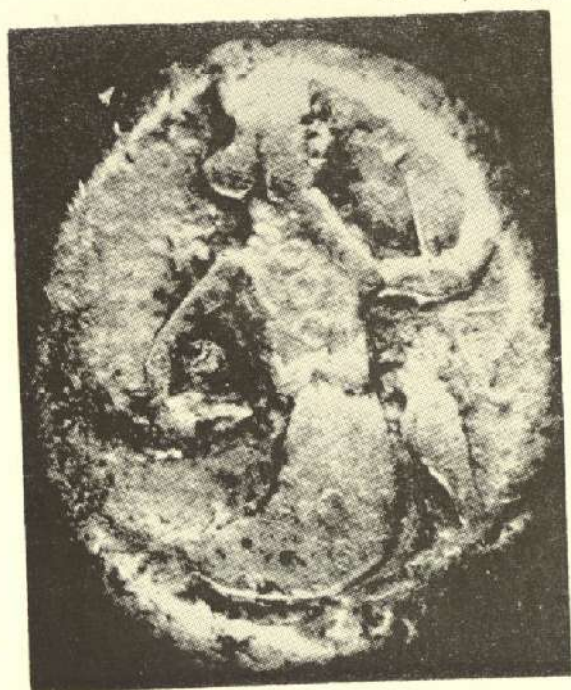
شماره فیش ۲۵۰

تاریخ کشف ۱۳۱۷ از ۱۳۲۸

موزه ایران باستان



اردشیر دوم - سکه نقره به وزن ۲٫۵ گرم شماره فیش ۲۴۸ تاریخ کشف ۱۳۲۸/۱۱/۱۷ موزه ایران باستان

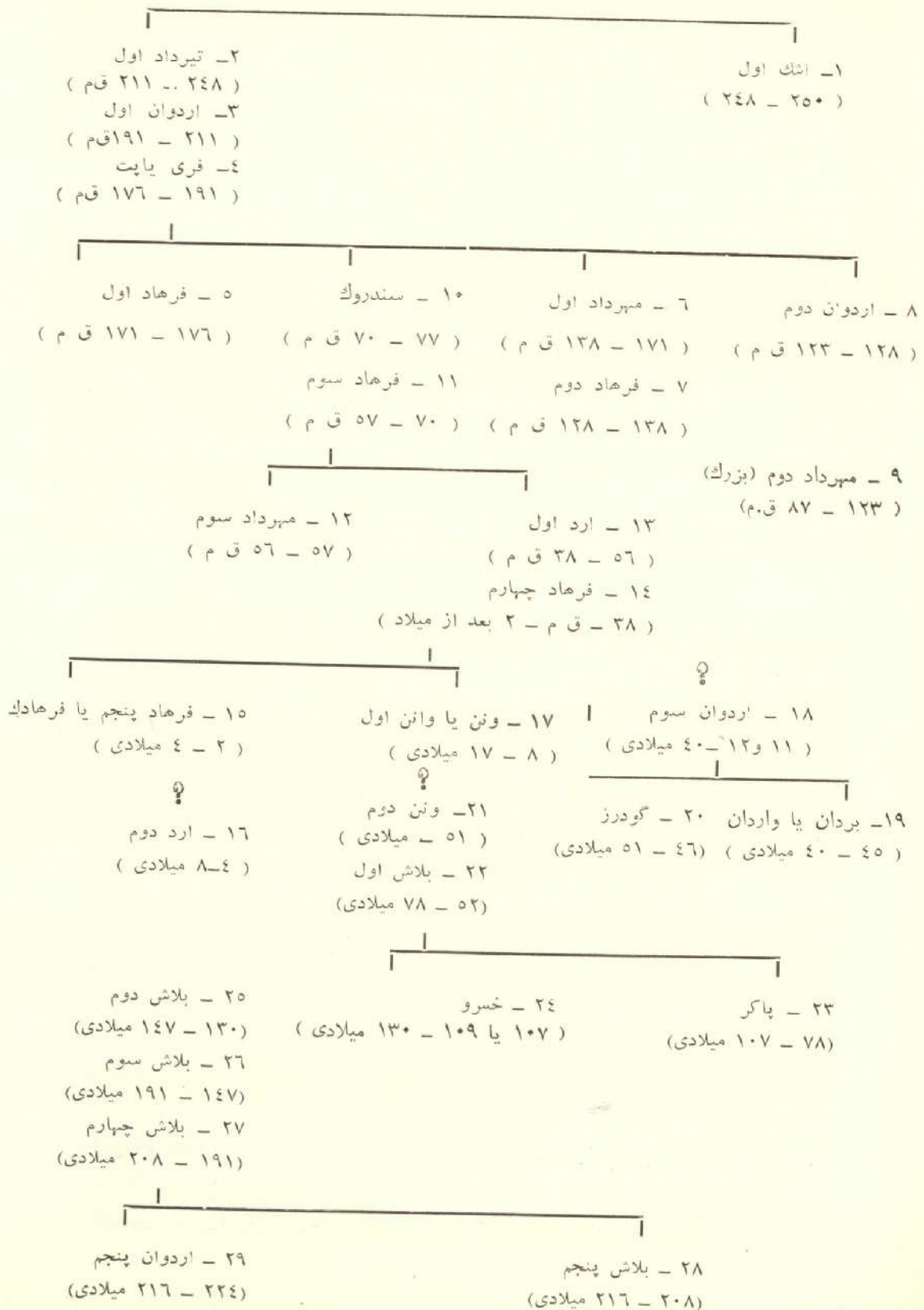


داریوش سوم (تصویر از آقای یاسی)



اردشیر سوم - (تصویر از آقای یاسی رئیس بخش سکه موزه ایران باستان)

شجره پادشاهان اشکانی (از ۲۵۰ ق م تا ۲۲۴ میلادی)





ارشك (اشك اول) تصوير از كتاب *Geschichte des Alten Persiens* برلين ۱۸۷۹
تأليف فردينانديوستي Dr. Ferdinand Justi
كتاب مذکور را آقای دکتر پرویز رجیبی از راه بسیار دوری باسعه صدر خاص خود
در اختیار نگارنده قرار داده اند.



تیرداد اول - تصوير از کتاب سیمای شاهان و نام‌آوران ایران تألیف
بانو ملکزاده بیانی و دکتر اسمعیل رضوانی



اردوان اول - سکه نقره وزن ۷٫۱ گرم شماره فیش ۹۹ - موزه ایران باستان



فرهاد اول - سکه نقره بوزن ۳٫۸ گرم شماره فیش ۵۱۳ تاریخ کشف ۱۱۳۳ ر ۱۳۳۸
موزه ایران باستان



مهرداد اول

سکه نقره

وزن سکه ۲٫۵ گرم

شماره فیش ۱۰۱ -

موزه ایران باستان



فرهاد دوم
سکه نقره

وزن سکه ۳٫۴ گرم

شماره فیش ۳۰۱

تاریخ کشف ۱۳۲۹ر۱۱ر۲۸

موزه ایران باستان



مهرداد دوم (بزرگت) سکه نقره شماره فیش ۹۱
تاریخ کشف ۱۳۱۸، ۱۳۱۹ موزه ایران باستان



اردوان دوم سکه نقره به وزن ۱۵٫۶۰ شماره فیش ۳۱۶ تاریخ کشف
۱۳۰۴، ۱۳۳۴ موزه ایران باستان



سندروك - سكه نقره - شماره فيش ۹۰ محل كشف شوش - موزه ايران باستان



فرهاد سوم - سكه نقره - شماره فيش ۹۳ تاريخ كشف ۱۳۲۲ ر ۸۳
موزه ايران باستان



مهرداد سوم

سکه نقره

وزن ۴٫۲ گرم

شماره فیش ۲۷۱

تاریخ کشف ۱۳۳۴٫۴٫۱۳

موزه ایران باستان



ارد اول

سکه نقره

وزن ۱۴٫۷ گرم

شماره فیش ۳۵۱

تاریخ کشف ۱۲/۱۲/۱۳۲۹

موزه ایوان باستان



فرهاد چهارم - سکه نقره - شماره فیش ۸۵ تاریخ کشف ۳۰ ر ۲۳۶ ۱۳۳۶ محل
کشف شوش - موزه ایران باستان



فرهاد پنجم - سکه نقره به وزن ۴ گرم شماره فیش ۲۹۳ تاریخ کشف ۱۱ ر ۷ ۱۳۴۳
موزه ایران باستان



ارد دوم - (تصویر از کتاب پرسپولیس) تألیف پروفیسور اشمیت
Persepolis (I) . Structures. Raliefs Inscriptions. Erich F. Schmidt



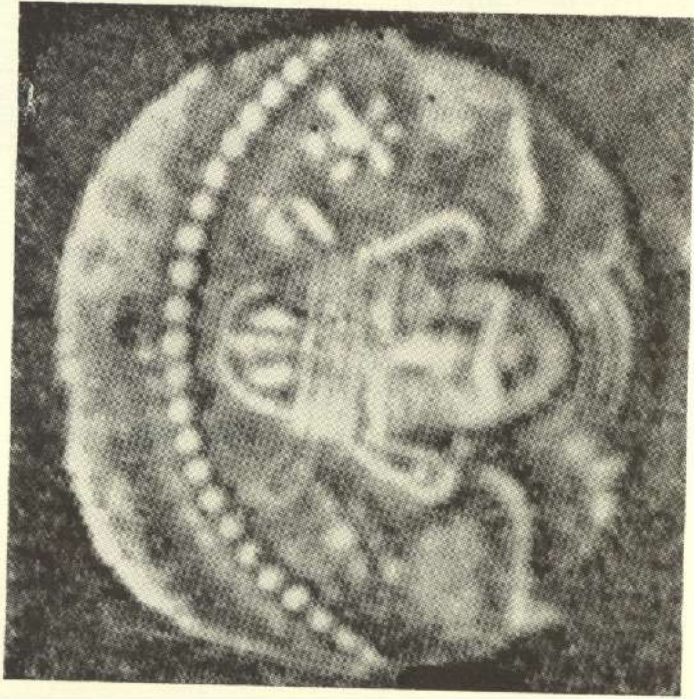
ونن اول - سکه نقره به وزن ۳۵ گرم شماره فیش ۵۶۷ تاریخ کشف ۲۰ ر ۱۰ ار ۱۳۲۳
موزه ایران باستان



اردوان سوم - سکه نقره به وزن $3/8$ گرم تاریخ کشف $1323/10/20$
(موزه ایران باستان)



واردان اول - سکه نقره به وزن $3/65$ گرم تاریخ کشف $1338/11/3$
موزه ایران باستان



وانان دوم (تصویر از کتاب پرسپولیس تالیف
پروفیسور اشمیت) موزه ایران باستان

Persepolis (I). Structures. Reliefs
Inscriptions. Erich F. Schmidt



گودرز - سکه نقره شماره فیش ۲۸۷ تاریخ کشف ۱۳۲۴ ر ۱۳



بلاش اول

سکه نقره

شماره فیش ۲۹۰

تاریخ کشف ۱۳۳۴ر۴ر۱۳

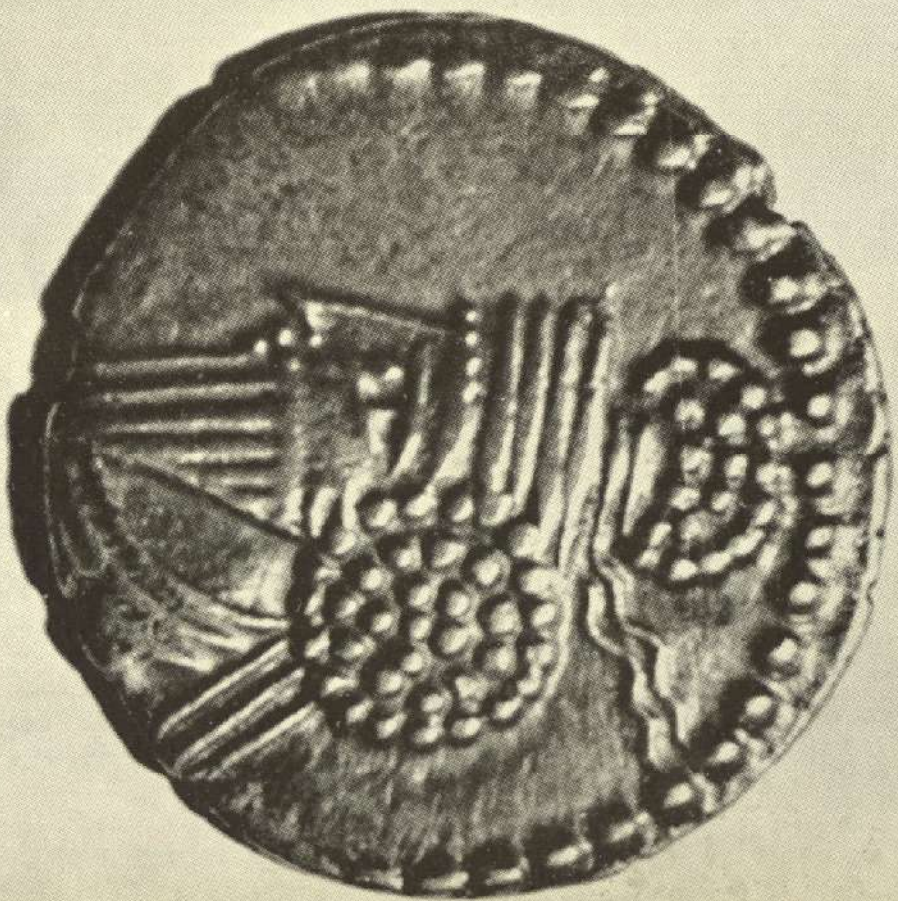
موزه ایران باستان



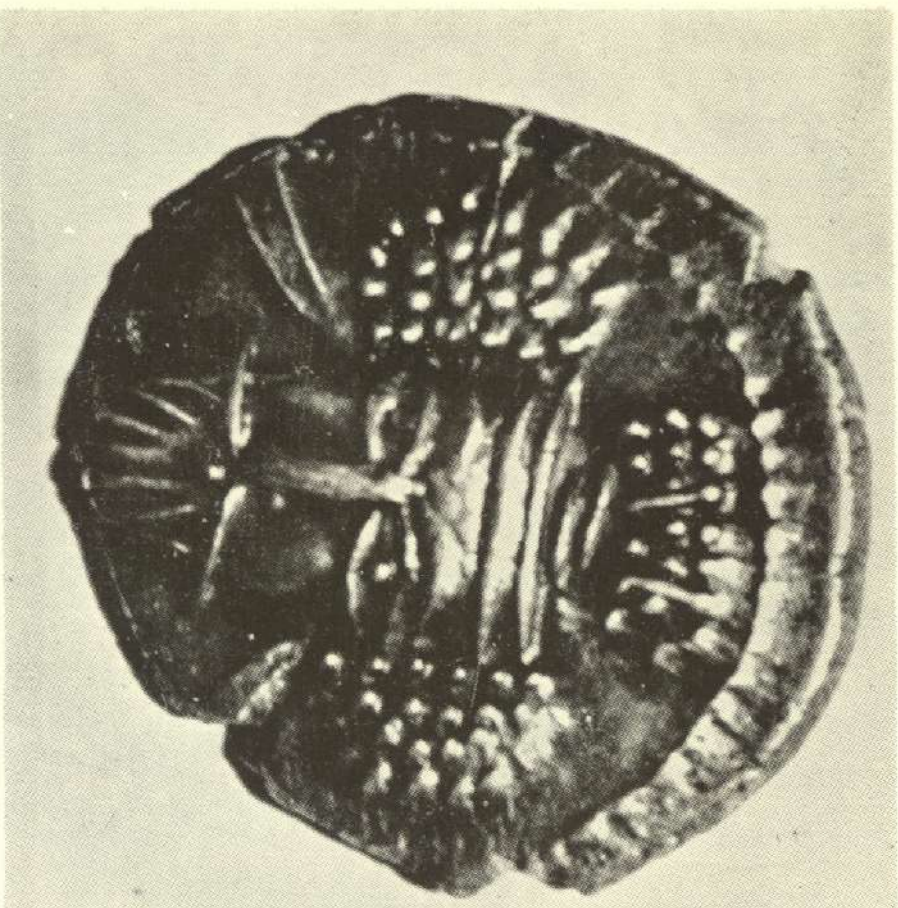
پاکور دوم
سکه نقره
وزن ۱۴٫۵ گرم
شماره فیش ۲۸۴
تاریخ کشف ۱۳۳۴٫۴٫۱۳
موزه ایران باستان



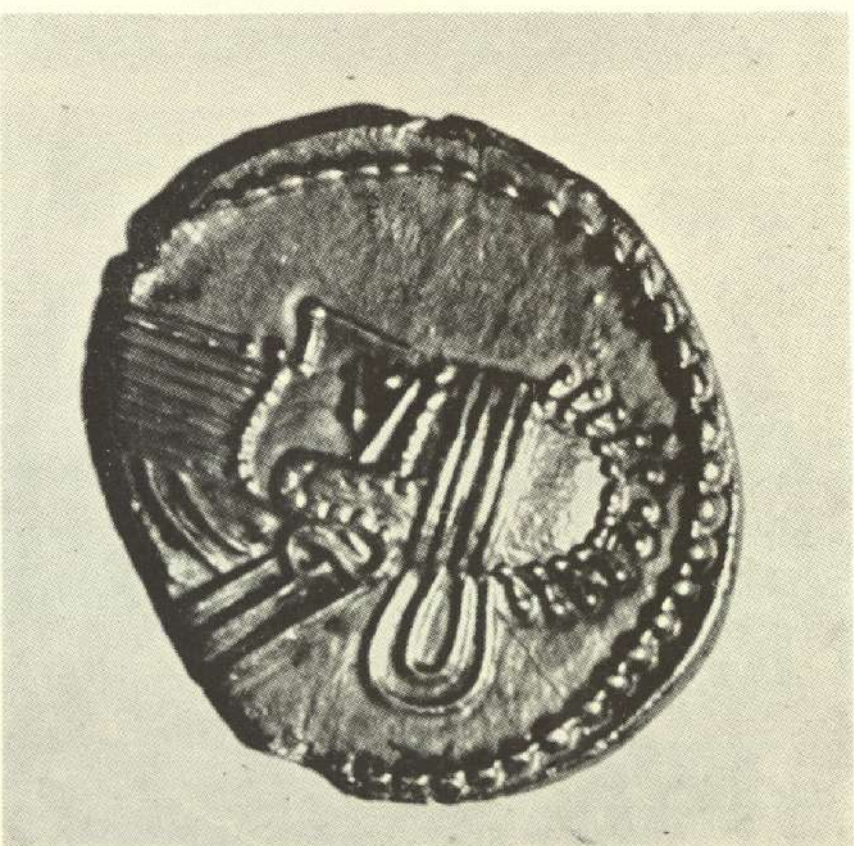
بلاش دوم - سکه نقره بوزن ۱۴٫۷۰ گرم شماره فیش ۲۹۱ -
تاریخ کشف ۱۳۳۴٫۱۲ موزه ایران باستان



خسرو اشکانی - سکه نقره بوزن ۲٫۵۵ گرم شماره فیش ۲۳۰ -
تاریخ کشف ۱۳۲۵٫۴٫۲۶ موزه ایران باستان



دلاش چهارم - سکه نقره بوزن ۳۵ گرم - شماره فیش ۲۰۹
موزه ایران باستان



دلاش سوم - سکه نقره بوزن ۱۳۵ گرم شماره فیش ۱۲۶
تاریخ کشف ۲۷/۹/۱۳۲۴ موزه ایران باستان



اردوان پنجم - سکه نقره - وزن ۳۵ گرم شماره فیش ۱۸۰ تاریخ
کشف ۱۳۱۸/۳۱ موزه ایران باستان



بلاش پنجم - سکه نقره شماره فیش ۱۰۸ تاریخ کشف
محل کشف اراک (موزه ایران باستان) ۱۳۳۴/۸/۱۵

شجره شاهنشاهان ساسانی (۲۲۴ - ۶۵۲ میلادی)

۱ اردشیر اول پسر بابک ساسانی

(۲۲۴ - ۲۴۱ میلادی)

۲ شاپور اول

(۲۲۴ - ۲۷۲ میلادی)

۷ نرسی
(۲۹۳ - ۳۰۱ میلادی)

۴ بهرام اول
(۲۷۳ - ۲۷۶ میلادی)

۳ هرمز اول
(۲۷۲ - ۲۷۳ میلادی)

۸ هرمز دوم
(۳۰۲ - ۳۱۰ میلادی)

۵ بهرام دوم
(۲۷۶ - ۲۹۳ میلادی)

۶ بهرام سوم
(مدت سلطنت ۴ ماه ۲۹۳)

۹ آذر نرسی

۳۱۰ میلادی سلطنت چند ماه

۱۱ اردشیر دوم
(۲۷۹ - ۲۸۳ میلادی)

۱۰ شاپور دوم (شاپور ذوالاکتاف)
(۳۱۰ - ۳۷۹ میلادی)

۱۳ بهرام چهارم
(۳۸۳ - ۳۹۹ میلادی)

۱۲ شاپور سوم
(۳۸۳ - ۳۸۸ میلادی)

۱۴ یزدگرد اول
(۳۹۹ - ۴۲۱ میلادی)

۱۵ بهرام پنجم (بهرام گور)
(۴۲۱ - ۴۳۹ میلادی)

۱۶ یزدگرد دوم
(۴۳۹ - ۴۵۷ میلادی)

۱۹ بلاش
(۴۸۴ - ۴۸۸ میلادی)

۱۸ فیروز
(۴۸۴ - ۴۵۹ میلادی)

۱۷ هرمز سوم
(۴۵۷ - ۴۵۹ میلادی)

۲۰ قباد
(۴۸۴ - ۵۳۱ میلادی)

۲۱ خسرو اول انوشیروان
(۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی)

۲۲ هرمز چهارم
(۵۷۹ - ۵۹۰ میلادی)

۲۳ خسرو دوم (خسرو پرویز)
(۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی)

۳۱ آذرمیدخت
۸-۶۳۱ ماه

۲۹ پوراندهخت
۶۳۰ - ۶۳۱

۲۸ جوانشیر
۶۳۰-یکسال

۲۴ قباد دوم شیرویه
(۶۲۸ - ۶۲۹ میلادی)

۳۳ خسرو چهارم
مدت کوتاه ۶۳۲

۳۰ گشتاسب برده
۶۳۱-چند ماه

۳۲ هرمز پنجم
۶۳۱-چند ماه

۲۷ خسرو سوم
۶۲۹-چند ماه

۲۵ اردشیر سوم
۶۲۹-چند ماه

۳۶ یزدگرد سوم
۶۳۲-۶۵۲

۳۵ خسرو پنجم
۶۳۲-۶ ماه

۳۴ فیروز دوم
مدت کوتاه ۶۳۲

۹ شهر براز
مدت کوتاه ۶۳۲



اردشیر اول (بابکان)

سکه نقره

وزن ۳٫۸ گرم

شماره فیش ۱۱۵

موزه ایران باستان



نقش برجسته شاپور اول در نقش رستم



شاپور اول
سکه طلا
به وزن ۴۱ گرم
شماره فیش ۲۱۵
تاریخ کشف ۱۳۲۴ر۹ر۲۷
(موزه ایران باستان)



هرمز اول
سکه نقره
به وزن ۳٫۶ گرم
شماره فیش ۴۷۰
کاشف دکتر اشمیت
محل کشف تخت جمشید

(موزه ایران باستان)



بهرام اول
سکه نقره
وزن ۴ گرم
شماره فیش ۱۲۷
تاریخ کشف ۱۳۱۹ر۲۱۸
موزه ایران باستان



بهرام دوم باملکه و ولیعهد

سکه نقره

وزن ۴ گرم

شماره فیش ۱۲۸

تاریخ کشف ۱۳۲۴ و ۲۵

موزه ایران باستان



بهرام سوم - تصویر از مجله بررسیهای تاریخی سال ۵ شماره ۱
ذیل مقاله خانم دکتر ملکزاده بیانی



نرسی
سکه نقره
وزن ۳٫۸ گرم
شماره فیش ۱۳۲
از موزه کاخ گلستان به موزه ایران باستان تحویل
شده است



هرمز دوم
سکه نقره
وزن ۴٫۲ گرم
شماره فیش ۲۳۲
تاریخ کشف ۱۰۲۷ ار ۱۳۲۴
موزه ایران باستان



شاپور دوم
سکه نقره
وزن ۳٫۵ گرم
شماره فیش ۲۴۳
تاریخ کشف ۱۳۲۷
محل کشف شوش
موزه ایران باستان



سر مجسمه نقره‌ای شاپور دوم از شاهکارهای سده چهارم میلادی ایران که
زینت بخش موزه متروپلیتن امریکا می باشد



اردشیر دوم - در مراسم اعطای حلقه سلطنت در حضور اهورمزدا (طاق بستان)



بهرام چهارم سکه نقره بوزن ۴٫۲ گرم شماره فیش ۱۳۴ از موزه گلستان به موزه ایران باستان تحویل شده است.



شاپور سوم - سکه نقره بوزن ۴٫۸۰ گرم شماره فیش ۱۳۳ این سکه از موزه گلستان به موزه ایران باستان تحویل شده است.



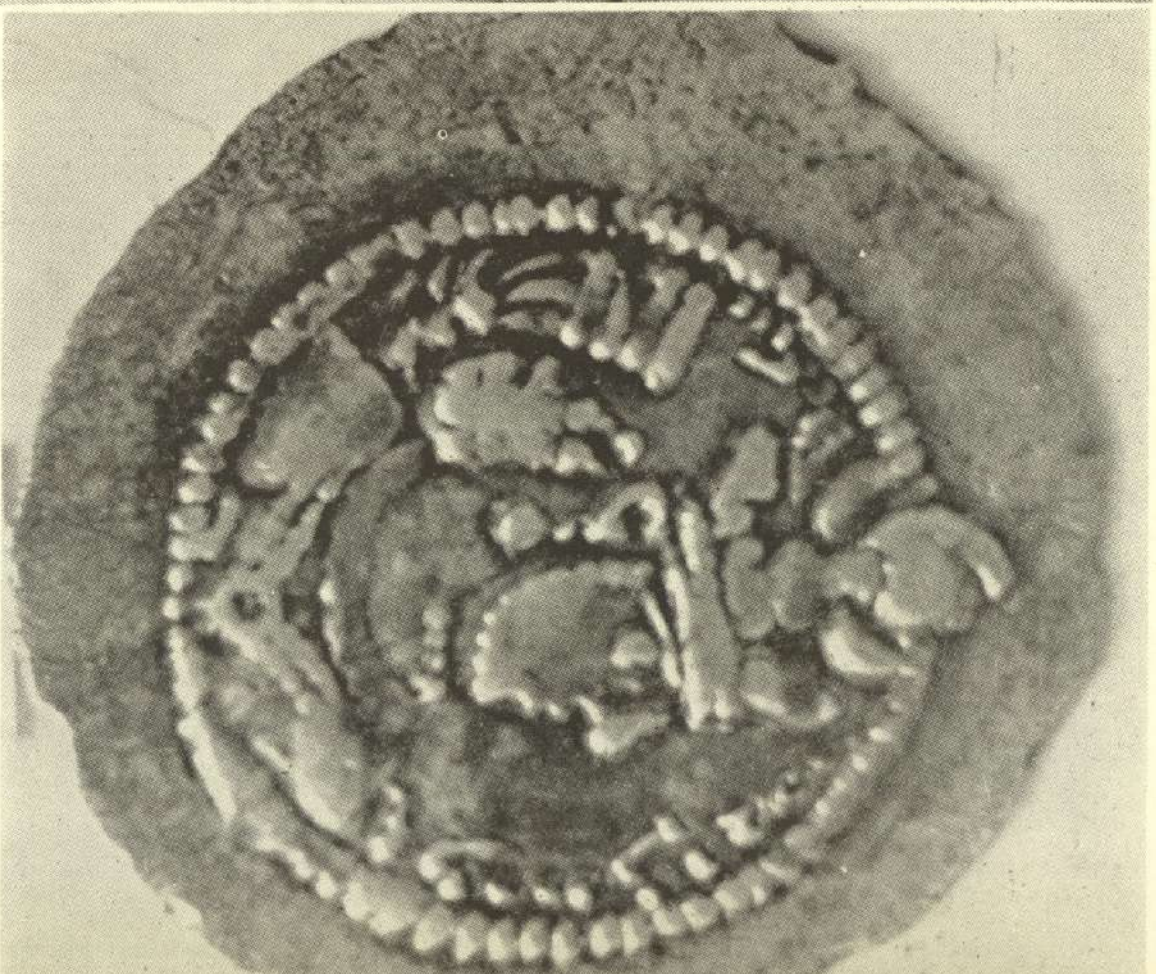
تاریخ ۲۰۱
 گرم شماره فیش
 کشف ۱۳۲۲ (موزه ایران باستان)



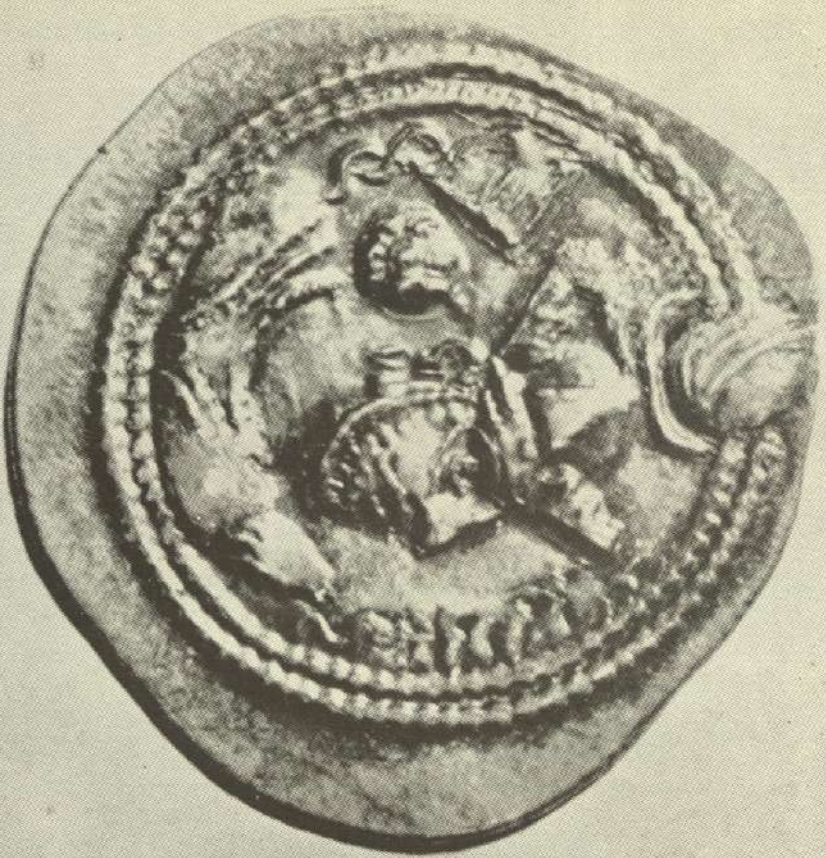
تاریخ ۱۳۵
 گرم شماره فیش
 کشف ۱۳۲۵ (موزه ایران باستان)



پیروز اول - سکه نقره بوزن ۵ گرم شماره فیش ۱۳۷ - از کمرک تهران
به موزه ایران باستان تحویل شده است



یزدگرد دوم - سکه نقره بوزن ۵٫۵ گرم شماره فیش ۱۲۴ محل
کشف شمرش (موزه ایران باستان)



قباد اول - سکه نقره بوزن ۴ گرم شماره فیش ۵۹۶ تاریخ کشف
۱۳۳۱/۲۲ (موزه ایران باستان)



بلاش اول ساسانی - سکه نقره بوزن ۱٫۳۱ گرم شماره فیش ۲۰۰
(موزه ایران باستان)



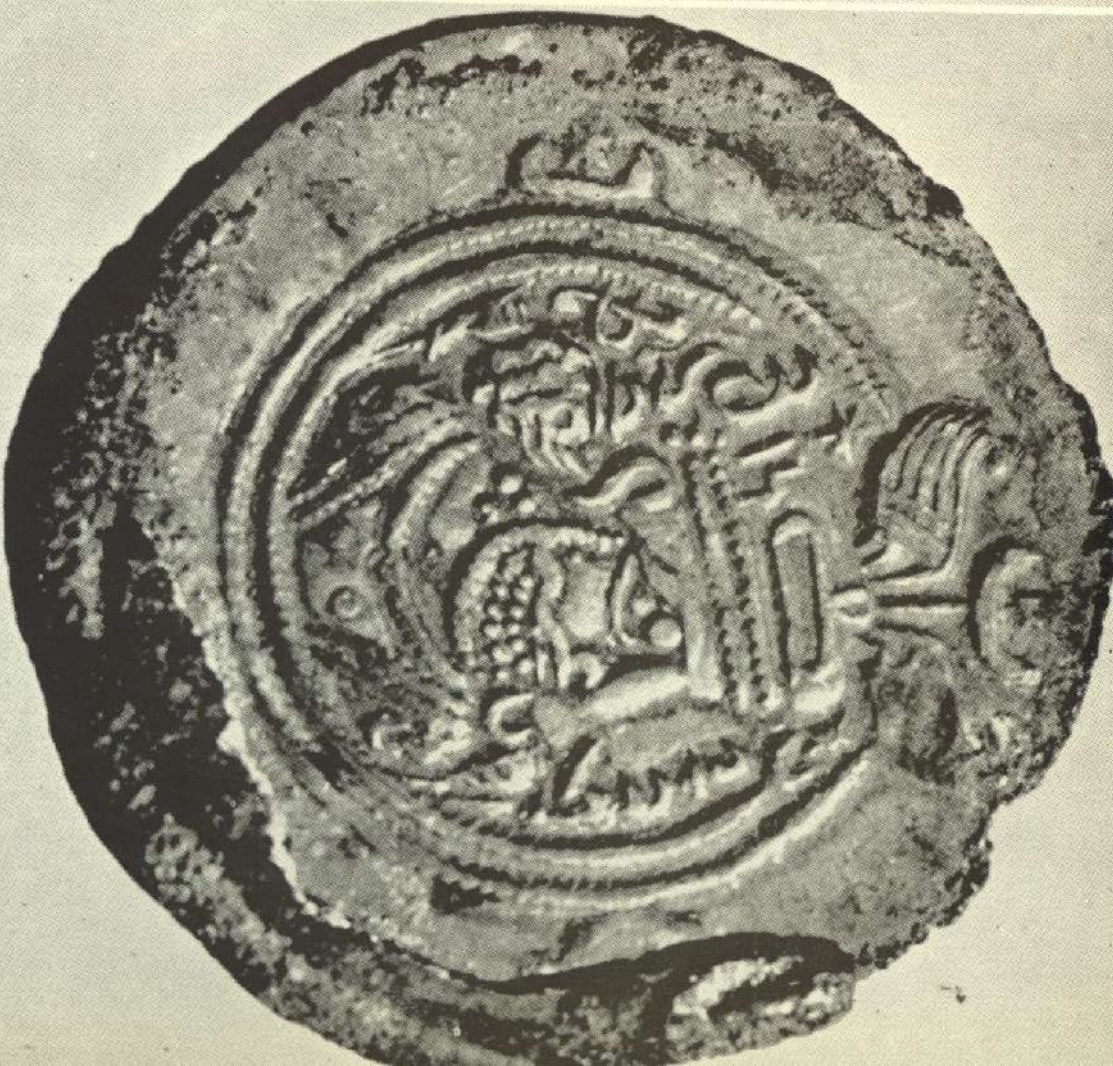
هرمز چهارم - سکه نقره به وزن ۵٫۴ گرم شماره فیش ۵۹۳ تاریخ کشف ۱۳۳۸/۱۱/۱۴ (موزه ایران باستان)



خسرو اول (انوشیروان) سکه نقره بوزن ۹٫۳ گرم شماره فیش ۱۴۱ تاریخ کشف ۱۳۱۹ (موزه ایران باستان)



۴۳ قباد دوم (شیرویه) سکه نقره به وزن ۴ گرم شماره فیش
(موزه ایران باستان)



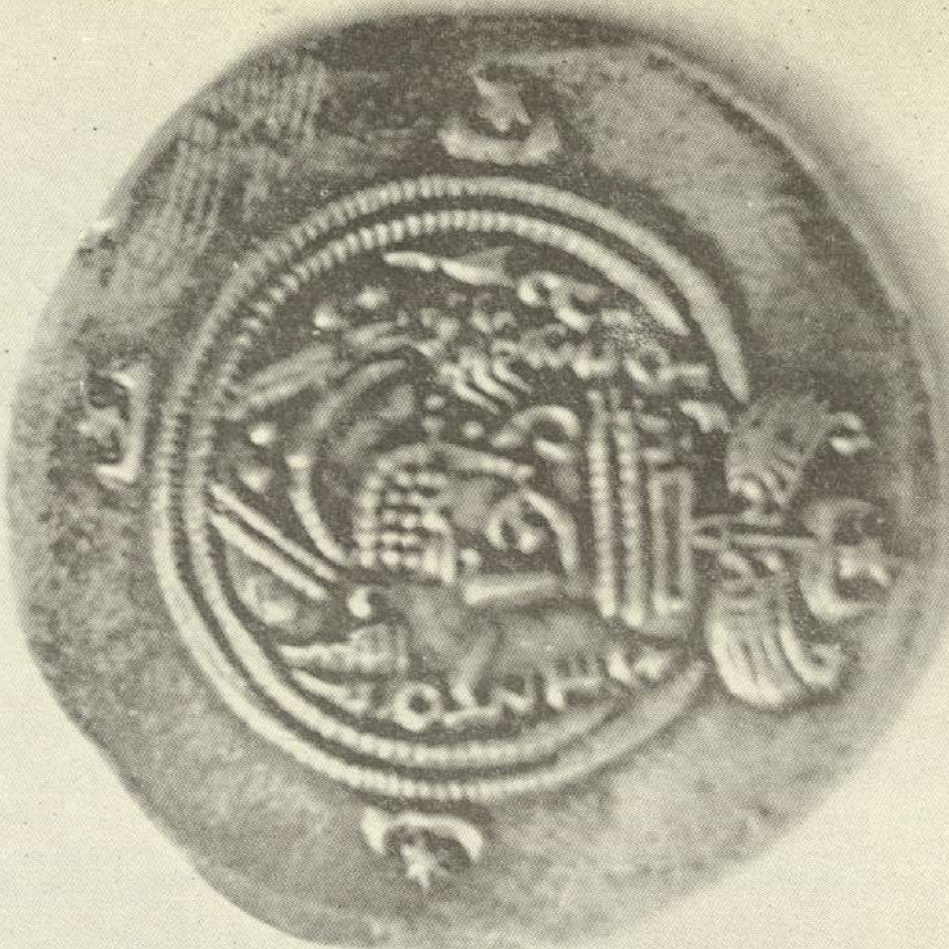
خسرو دوم (خسرو پرویز) سکه نقره به وزن ۴ گرم شماره فیش
۲۳۵ تاریخ کشف ۱۳۲۶ هـ موزه ایران باستان



خسرو سیوم — سکه نقره به وزن اریح گرم شماره فیش ۱۴۵
(موزه ایران باستان)



اردشیر سیوم — سکه نقره به وزن ۵ گرم شماره فیش ۱۴۴
(موزه ایران باستان)



هرمز پنجم - سکه نقره بوزن ۲۸۸ گرم شماره فیش ۱۴۷ محل
کشف شوش (موزه ایران باستان)



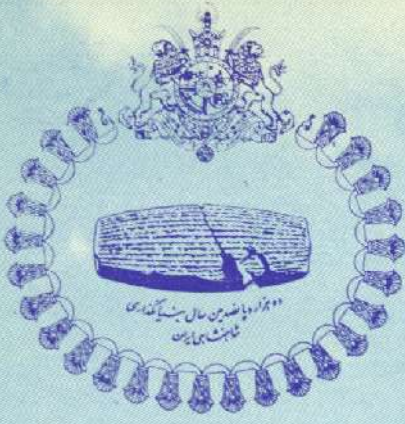
پوراندهخت - سکه نقره بوزن ۱۴۴ گرم شماره فیش ۶۰۸ تاریخ
کشف ۱۳۰۷ز ۱۳۳۸ز از کاشمر
(موزه ایران باستان)



خسرو پنجم - سکه نقره بوزن ۲۵ گرم شماره فیش ۱۵۰ محل
کشف شوش (موزه ایران باستان)



یزدگرد سوم - سکه نقره بوزن ۴۶ گرم شماره فیش ۱۴۸ محل
کشف شوش (موزه ایران باستان)



سهم ایران در تمدن جهان

تکمیل

عبدالحمید نیر نوری

سهیم ایران در تمدن جهان

نظم

عبدالحمید نیر نوری

همه علمای باستانشناسی
و مردم شناسی هم زبان وهم رأیند
که تمدن از منطقه خاورمیانه
سرچشمه میگیرد - در این امر
ایران ماسهم عمده ای دارد -
فلات ایران که شامل قسمتی از
ترکستان و افغانستان و قفقاز و
قسمتی از ترکیه و عراق امروز
است در واقع در شروع و آغاز
تمدن بیش از هر نقطه ای دیگر از
جهان دخیل بوده است وقتی در
یابیم که قبل از کشف دنیای
جدید یعنی قاره امریکا مرکز
جهان در ایران بود بیشتر به
اهمیت این امر پی میبریم .

در مجمل التواریخ که
تاریخ کهنی است و در اوایل عصر
اسلام نوشته شده چنین آمده
است .

« هفت کشور نهاده اند آباد عالم را و زمین ایران در میان و دیگرها پیرامون آن - حد زمین ایران که میان جهانست از میان رود بلخ است از کنار جیحون تا آذربادگان و ارمنیه تا به قادسیه و فرات و بحرین و دریای پارس و مکران تا بکابل و طخارستان و طبرستان و این سره زمین است و گزیده تر و باسلامت تر از گرمای صعب و سرمای صعب چون اهل مشرق و مغرب و از سرخی و اشقری برسان رومیان و صقالیه و روس، و بسیاری چون حبشه و زنگ و هند، و از سخت دلی برسان ترکان و حقارت چینیان.^۱ » مسعودی در مروج الذهب می نویسد :

« مردی قریشی از فرزندان هبار ابن اسود در آن موقعیکه فتنه صاحب - الزنج در بصره رخ داد از شهر سیراف برفت و عازم چین شد در آنجا بدیدار فرمانروای خانفوا و سپس بحضور شاه چین رسید - وی نقل میکند که وقتی بحضور شاه رسید از او درباره عرب پرسید که چگونه ملک عجم را از میان برداشتند و او گفت بکمک خدای عز و جل و بسبب اینکه مردم عجم بجای خدای عز و جل عبادت آتش و سجده خورشید و ماه میکردند و شاه گفت عرب بر مملکتی معتبر و مهم و وسیع و پر درآمد و مالدار چیره شد که مردمش عاقلند و شهرتش جهانگیر است و سپس شاه پرسید « منزلت دیگر پادشاهان در نزد شما چگونه است ؟ او گفت درباره آنها چیزی نمیدانم . شاه چین بترجمان گفت به او بگو ماینج پادشاه را بحساب میآوریم اول آنکه پادشاه عراق (منظور ایرانست) دارد وی از همه شاهان بوسعت ملک پیش است که در میان جهانست و شاهان دیگر اطراف ویند و او را شاه شاهان گوئیم پس از آن پادشاه ماست که او را پادشاه مردم گوئیم که هیچیک از شاهان مدبرتر از ما نباشند و ملک خویش چنانکه ما داریم منظم ندارد و هیچ رعیت چون رعیت ما مطیع شاه خود نیست و ماشاهان مردمیم - و پس از ما شاه درند گانست و او شاه ترکانست

که مجاور ماست و ترکان درندگان انسانیند. پس از او شاه فیلان یعنی شاه هند است که او را پادشاه حکمت نیز دانیم که اصل حکمت از هندوانست - پس از او شاه روم است که نزد ما پادشاه مردانست که در جهان نکو خلقت تر و خوش سیماتر از مردان وی نیست - اینان بزرگان ملو کند و دیگر ملوک به مرتبه پس از ایشان باشند.^۲

در نقشه‌های جغرافیائی قدیم همواره ایران را در دایره مرکزی و شش کشور روم و آفریقا و عربستان و هندو چین و ترکستان را در اطرافشان بصورت دوایری مماس با دایره مرکزی مینمودند.

صقلاب و روم

مصر و شام

ترکستان

ایران شهر

عربستان و حبشه

چین و ماچین

هندوستان

اسدی طوسی در گرشاسبنامه در جائی از زبان یکی از ایرانیان به ژاژخائی پادشاه چین در مورد برتری چین بر ایران بمناسبت اینکه آفتاب هر روز در آنجا طلوع میکند چنین پاسخ گوید:

چه باشد نه تنها خور از بهر تست	«اگر خور برین بوم تابد نخست
زیان چیست کاندرمیان شاه ماست	و گر بر کران جهانی رواست
دل اندر میمانست گو مهتر است	ز تن جای ناخن بیکسو برست
میان اندرست آنکه بیننده اوست» ^۳	ز پیرامون چشم خونست و پوست

پروفسور هرتسفلد و سر آرتور کیمث ایران را هرگز تمدن ماقبل تاریخ میدانند و در این باره چنین اظهار عقیده میکنند که «از اینکه فلات سمت

۲ - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی - مروج الذهب ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده ج ۱

صفحات ۴۰-۱۳۹

۳ - اسدی طوسی - گرشاسبنامه - چاپ بروخیم

شرقی بین‌النهرین یعنی ایران در آخرین مرحله عصر حجر یعنی در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد دارای يك تمدن بسیار پیشرفته‌ای بوده شکلی نیست از طرفی سه تمدن مکشوفه در بین‌النهرین و آنسو واقع در ترکستان و موهنجودارو واقع در درهٔ سند بقدری دارای وجوه تشابه هستند و وضع نسبی این سه منطقه طور است که بطور قطع میتوان گفت که این سه تمدن محققاً يك سرچشمهٔ مشترکی در فلات ایران (که شامل افغانستان و ارمنستان نیز میباشد) دارند بعلاوه حفاریات باستانشناسی اخیر در نقاط مختلف فلات ایران نشان میدهد که تمدن این سه نقطه مرزی انعکاسی از پیشرفتهائی است که در فلات مرکزی بوجود آمده و رابطه و بهم پیوستگی با آن دارد. ما میتوانیم این شباهتها را حمل بر وجود يك مرکز مشترکی کنیم که این سه تمدن از آن منشعب شده باشند و این محل در فلات ایران قرار دارد.^۴

گرچه تمدن در منطقه بین‌النهرین و مصر و پنجاب پیشرفت فوق‌العاده‌ای نمود ولی مبانی اولیه و سرچشمه این تمدنها همان تمدن فلات ایران بود - بسیاری شواهد و آثار نشان میدهد که مردمی که پایه گذار تمدن در جلگه بین‌النهرین بودند از ایران به آنجا رفته اند. ستون لوید Seton Lloyd در کتاب هنر خاور نزدیک باستان در این باره چنین مینویسد :

« در بین‌النهرین تمام پیشرفت فرهنگی که مادر باره آن سخن میگوئیم منسوب به قدرت زودرس سومریهاست که از نژادی بودند که نه هندو اروپائی بودند نه سامی و ورود آنها به جلگه بین‌النهرین بموجب شواهد تاریخی از ابتدای هزاره سوم پیش از میلاد به بعد به ثبوت رسیده است - امروزه در باره منشاء آنها شك خیلی کم وجود دارد - آنها اولین اشخاصی بودند که قدم به ابتدای خلیج فارس در محلی که مردابها در حال خشك شدن بود گذاشتند - آنان از سرزمین قبلی خودشان که در فلات ایران قرار داشت به بین‌النهرین آمدند. »^۵

۴ - پروفیسور پوپ - A Survey of Persian Art صفحه ۴۲ پیوسته

۵ - The Art of the Ancient Near East-Seton Lloyd صفحات ۱۹ و ۲۰

در آیه دوم و سوم باب یازدهم سفر پیدایش توراة آمده است که «واقع شد که چون از مشرق کوچ میگردند همورائی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند و بیکدیگر گفتند بیائید خشتهها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر بجای گچ.»^۶ همه متفقند که منظور از شنعار همان بینالنهرین است و مشرق بینالنهرین ایرانست. «بنا بگفته سرلئونارد و ولی که در اکتشافات انجام شده در بینالنهرین سهم عمده ای دارد سومریها عقیده داشتند که قبل از اینکه به جلگه بینالنهرین بیایند خود دارای تمدن بودند و از کشاورزی و معماری و تغییر شکل فلزات بهره مند بودند و این اطلاعات را با خود به بینالنهرین آورده اند.»

همین امر را دیولافوا «در باره تمدن مصر بیان میدارد و معتقد است که مردمی که شاید از منطقه خلیج فارس ابتدا با تمدنی ساخته و پرداخته به مصر وارد شده بودند پایه تمدن بعدی آنرا ریخته اند.

علمای علم الاجتماع بر این عقیده اند که تسخیر و رام کردن طبیعت ابتدا در جاهائی انجام میشود که قهر طبیعت و عظمت آن زیاد چشم گیر نباشد - فی المثل بشر اولین بار که پلزدن بر روی رودی را در فکر خود گذرانید محققاً در جائی بود که نهری کوچک بین دو نقطه زمین در منطقه کوهستانی جاری بود و کافی بود که شخصی چند تنه درخت را روی نهر بیفکند و از روی آن بسوی دیگر عبور کند و سپس این فکر بتدریج در پلزدن به روی رودهای بزرگتر بکار رفته و بشر قدرت خود را در مهار کردن طبیعت به محک آزمایش گذارد - همچنین در ذوب فلزات بشر ابتدا در مناطق کوهستانی که معدن فراوانست اتفاقی پی به امکان ذوب فلز بر دو سپس این عمل را بمراحل کمال رسانید و یا ابتدا در مناطق کوهستانی تخم گیاهانی را که مفید تشخیص میداد به مقدار کم کاشت و پس از دیدن نتیجه خوب آن این بذرها را به مقیاسی

۶ - کتاب مقدس عهد قدیم سفر پیدایش باب یازدهم

بسیار بزرگتر در مزارع وسیعتر کاشت و بهره گرفت و در مهار کردن طبیعت به همین طرق قدم پیش میگذاشت.

فلات ایران چه از نظر امکانات کشاورزی و چه از نظر امکانات معدنی بهترین محل برای آغاز مبارزه با طبیعت و تسخیر و رام کردن آن بود و بشر پس از آموختن درسهای اولیه خود در این منطقه بود که بفکر تسخیر طبیعت در مناطق پرمخاطره تر افتاد و بتدریج جلگه های حاصلخیز رودخانه های اطراف را برای زندگی خود آماده ساخت - همچنین مطالعه در نباتات و غلات و حبوبات ابتدا از فلات ایران بسه منطقه رودخانه ها رسید مامی بینیم که دانه ها و میوه ها در بین النهرین و مصر در اوایل هزاره چهارم بصورتی وجود دارند که فقط میتواند بعد از گذشت هزاران سال تجربه و آزمایش به اینحالت در آمده باشد و این تجربیات حاضر و آماده را مردم فلات ایران با خود به این مناطق آورده و رواج دادند.

ایرانیان در کتب تاریخ باستانی خود کشف و ترقی همه فنون و صنایع را بسلاطین باستانی خود نسبت میدهند و شواهد و قرائنی هست که نشان میدهد که گرچه خود شاهان ایران ممکنست مبتکر این فنون و صنایع نبوده باشند ولی این پیشرفتها در دوره آنها بعمل آمده و منسوب به آنان که مظهر اجتماع خود بوده اند شده است زیرا در ایران باستان مردم خود بینی اروپائیان را نداشتند و مثل یونانیان در هر اختراعی با کمال صراحت نام و نشان خود را بجای نمینهادند و همه و هر چه بود بنام کشور و معابد خودشان ثبت میشد - دعاهم که میکردند شرط ادب این بود که برای همه مردم کشور خود دعا کنند و بالنتیجه چون خودشان هم یکی از این مردم بودند بدین طریق این دعا شامل خودشان هم میشد.

قدمت چشم گیر تمدن ایران از چند نظر خیلی روشن است.

هنگامیکه در هزاره چهارم قبل از میلاد ظروف سفالی منقوش در ایران ساخته میشد بقدری تکامل یافته و عالی بود که معلوم بود سالیان دراز تجربه

و آزمایش و اشتباه و تصحیح برای تهیه آن بکاررفته است تا بالاخره در شش هزار سال پیش ایرانیان توانسته اند ظرفی به این درجه کمال بجهان عرضه دارند. همچنین برای ساختن فلزات و ذوب آنها نیاز بکار و کوشش بسیار و گذشت زمان و استعداد منطقه لازم بوده و بازمینیم ایرانیان در این امر نیز پیشقدم و سرآمد اقراان بوده اند - در زمینه خدانشناسی و وحدانیت باز قدمت تمدن ایران بخوبی بچشم میخورد - زیرا مدتها تحول و تکامل لازم بود انجام پذیرد تا انسان بمرحله اعتقاد بوحدانیت خداوند برسد و خدا را مجرد و مستغنی از شکل و جسم و مکان و زمان شناسد .

هنگامیکه قاطبه مردم ایران معتقد به این عقیده شده بودند اطراف آنها را بت پرستی احاطه کرده بود و گرچه جسته و گریخته اینجا و آنجا یکنفر پادشاه در مصر یا حکیمی در یونان سخنی درباره خدای یگانه میگفت قاطبه مردم هنوز سالیان دراز لازم بود بگذرانند تا به این مرحله از کمال برسند. همچنین در زمینه حکومت و آزاد اندیشی ایرانیان سالیان دراز از همسایگان خود در مدارج کمال جلو بودند و حکومتی که کوروش عرضه کرد با وجودیکه خود بنیان گذار آن نبود و سلاطین زیادی با این عقاید در ایران قبل از او حکومت کرده بودند معذک گفتار و رفتار او برای مردم خفته و عقب افتاده مغرب تازگی داشت و تساهل و گذشت و مدارا و مروت با مردم زیر دست چیزی نبود که مرسوم آن عهد در سایر جاها باشد .

و باز این امر به بهترین وجهی قدمت تمدن این مرز و بوم را نسبت به اقوام دیگری که در دو طرف آن بسر میبردند میسرساند . درباره قدمت حکومت ایران همین بس که وقتی افلاطون درباره سلاطین آن سخن میگوید آنها را بسیار قدیم و نسل بعد نسل منسوب به زئوس میداند .

اگر در زیر فقط سعی شده سهم ایرانیان در تمدن جهان ذکر شود بدلیل آنستکه دیگران سهم خود را بابوق و کرنا برخ سایر ملل کشیده اند و هر یک

جلدها کتاب در این باره برشته تحریر در آورده اند تنها مائیم که بمناسبت بی اعتنائی به امور دنیوی تابحال با وجودیکه میدیدیم قسمت زیادی از سهم ما را دیگران بنام خود در تاریخ ثبت میکنند سکوت کرده بودیم ولی اکنون کار بجائی رسیده است که این سکوت فوق العاده بضرر ملت پرارزش ما تمام شده است و هرچه سهم در ترقی و پیشرفت جهان داشته ایم دیگران بیغما برده اند و همه را بخود و مردم خود نسبت داده اند - تصور میکنم وقت آن رسیده باشد که علیرغم بلند نظری و بی اعتنائی که ما ایرانیان به این امور داریم و انسان واقعی را برتر از آن میدانیم که وقت عزیز خود را صرف میراث - خواری گذشتگان و دعوا بر سر ارث و میراث پشینیان کند ولی برای اینکه بالاخره پاسخی نیز بخیره سربها و ژاژخواستیهای دیگران داده شود بناچار شمه ای از این میراث گرانقدر ایرانیان را در تمدن جهان در زیر بطور اختصار بیان میداریم . کسانیکه ذیعلاقه به تعقیب موضوع باشند میتوانند به کتاب سهم ایران در تمدن جهان تألیف نگارنده این سطور و کتاب کاملتری که اینجانب بزبان انگلیسی اخیراً در این باره تهیه نموده ام مراجعه فرمایند .

اینک به اصل موضوع میپردازیم - سهم ما را در تکامل تمدن جهان میتوان بدو قسمت مادی و معنوی تقسیم کرد .

در قسمت مادی سهم مردم فلات ایران بسیار چشمگیر است و چیزی که در بررسی این امر بخصوص بچشم میخورد روح علمی و کنجکاو و غیرقابل اقناع ایرانیست که در هیچ یک از شعب علوم و فنون و صنایع حاضر نیست روی افتخارات گذشته و پیشرفتهای حاصله خود بخوابد و عالم را فراموش کند ایرانی بطوریکه از وراء سطور این مقاله آشکارا دیده خواهد شد بجز در دوره های فترت و نابسامانی کلی که گاه گاه برای این ملت بزرگ پیش آمده همواره بر اساس یک شالوده محکم و هنر اصیلی که اصل و منشاء آن نیز از خود این فلاتست مرتب در بدیهیات خود تجدید نظر نموده و همه چیز را بباد انتقاد گرفته و در بهبود و اصلاح کار خود کوشیده است .

ایرانی برخلاف آنچه بعضی بیخبران میانگارانند همواره کنجکاو - مترقی - تازه جو و پیشرفت خواه بوده است البته موقعیت جغرافیائی نیز در این نحو دید ایرانیان دخیل بوده است بمناسبت اینکه ایران در میانه کشورهای متمدن قدیم قرار داشته اغلب در اثر برخورد با تمدنهای همسایه مبادلات فکری و هنری نیز بین آنان برقرار بوده و همواره ایرانی مبتکر آنچه گرفته را با ذوق و سلیقه خود طوری تغییر شکل داده که شناخت آن از هنر و صنعت اصیل ملی ممکن نیست .

ایرانیان در اهلی کردن حیوانات - ترویج نباتات مفید و گلهای روح پرور و میوه های لذیذ و ایجاد صنعت سفال سازی و سرامیک و بافندگی و ریسندگی و قالیبافی و رنگرزی و صنعت ذوب فلزات و میناکاری و زرگری و اکتشاف مواد ساختمانی مهم از قبیل آجر^۲ و ساروج و گچ^۱ و آهک و ساختن چرخ و ارابه و بسیاری امور دیگر پیشقدم بوده اند و انواع اکتشافات مفید در زمینه بالا بردن میزان رفاه و خوشی و سعادت مردم انجام داده اند که در این مقاله فقط اشاره کوتاهی ب بعضی از آنها خواهد شد .

بسیاری از نباتات و حیوانات اولیه که چندین هزار سال قبل بشر با آنها آشنا شده از این آب و خاک بسیاری نقاط جهان برده شده است - گوسفند و بز و گاو از ایران بسیاری مناطق خاور میانه برده شده ، اسب بسومی این منطقه از جهانست و در اینجاست که برای اولین بار اهلی شده و توانسته اند زمین بر پشت او نهند.^۹ اسپست (یونجه) را ایرانیان به اروپا بردند و چینی ها آنرا با اسبهای

۷ - پروفیسور پوپ Persian Architecture صفحه ۱۵ و حمید نیرنوری در کتاب

Iran's Contribution to the World Civilization جلد اول صفحه ۱۲۲

۸ - Persepolis Treasury-Erick F. Schmidt صفحات ۵۴-۵۳ و

Iran's Contribution صفحه ۱۲۲

۹ - Iran's Contribution صفحات ۲۴-۲۳ و پروفیسور گردون چاپلید

What Happened in History صفحه ۷۴

ایرانی به چین برده در آنجا^{۱۰} کاشتند. شراب وانگور از ایران به چین برده شده است. ^{۱۱} گل لاله^{۱۲} و ردیا گل سرخ - یاسمین^{۱۳} و درختان میوه ای چون بادام و گردو و انجیر و انار و هلو و داروهای ارزنده ای چون ترنجبین و شیرخشت و خشک انگبین و شکر تیغال و باریچه و بارزد و مازو و وسمه همه از ایران بسایر نقاط جهان برده شده است.^{۱۴}

همچنین ایرانیان در فن آبیاری پیشقدم بوده اند - کاریز (قنات) اختراع ایرانیانست و آنرا از ایران از یکطرف به ترکستان چین و از طرف دیگر به شمال آفریقا برده اند.

دولاب یا چرخ آبکشی و استفاده از چاه آب برای آبیاری خاصه بوسیله نیروی باد و نیروی فشار آب از ایرانیانست - در ساختن آسیاهای بادی و تنوره ای ایرانیان سهم بسزائی دارند و بسیاری از دانشمندان متفق القولند که منشاء آسیای بادی از ایران میباشد - زیرا در هیچ نقطه ای از جهان جز ایران آسیاهای بادی در دوره قبل از اسلام موجود نبوده است - بنا بر نوشته قدما شاید ایرانیان اولین ملتی باشند که از نیروی باد برای بدست آوردن انرژی و بالا کشیدن آب از چاه و آرد کردن گندم استفاده کرده باشند.^{۱۵}

باغهای ایرانی مورد پسند همگان بوده و در قدیم شکارگاههای محصور و شاید باغهای بزرگ ایرانی که ایرانیان «پردئیس» میخواندند بقدری مورد توجه قرار گرفت که یونانیان را مسحور کرد و چون اعراب و مسیحیان خواستند بهشتی را در فکر خود مجسم کنند آنرا فردوس و Paradise خواندند

۱۰ - Sino-Iranica-Laufer - صفحه ۲۱۱

۱۱ - Laufer همان کتاب

۱۲ - اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی - مأموریت برای وطنم صفحه ۱۶

۱۳ - Iran's Contribution صفحه ۱۴

۱۴ - همان کتاب صفحات ۱۳-۱۲ و ۲۱-۱۸

۱۵ - Traditional Crafts of Iran- Dr. Hans. Wulff. - از صفحه ۲۸۵ بعد

و Iran,s Contribution صفحات ۴۱-۳۶

پادشاهان مغول هند در تمام دوره سلطنت طولانی خود همواره باغهای در شهرهای مختلف هند احداث می‌کردند که همه بسبک باغهای ایرانی بود و حتی اروپائیان در قرون وسطی بسیار تحت تأثیر باغهای ایرانی قرار گرفتند و از آنها تقلید کردند و اعراب این قبیل باغها را در سراسر عرض و طول امپراطوری وسیع خود احداث کردند.^{۱۶} در زیر درباره بعضی از صنایعی که ایرانیان در توسعه و ترویج آن سهم بسزائی داشته‌اند شمه‌ای بیان میشود:

صنعت سفال سازی و سرامیک

کارلتون - اس - کون که در غار هوتو و غار کمر بندی واقع در سواحل دریای خزر اکتشافاتی بعمل آورده در گزارش خود متذکر این نکته است که سفال یافت شده در ساحل بحر خزر در غار کمر بندی تا آنجا که اطلاع در دست است قدیمترین سفالی است که تا کنون در جهان یافت شده است.^{۱۷} هیئت باستان شناسان دانمارکی که در تپه گوران واقع در لرستان حفاری نموده‌اند نیز بیکنوع سفال خاکستری رنگ برخوردارند که بعقیده آنها از نظر فنی شاید یکی از قدیمترین سفالهای ساخته شده در جهان باشد اینان معتقدند که این سفال با آنچه در چتل هوپوکتر کیه یافت شده برابر است و بنا بر این بعقیده آنان شاید سفال برای اولین بار در چند نقطه خاور میانه در یک زمان کشف شده باشد.^{۱۸}

پروفسور پوپ در کتاب شاهکارهای هنر ایران مینویسد که مدارک موجود قویاً موجب اثبات فرضیه‌های چندین سال اخیر است مبنی بر اینکه کشاورزی و شاید صنایع پیوسته به آن یعنی کوزه گری و بافندگی از فلات ایران آغاز شده باشد - اولین شهرهای بین النهرین از قبیل آنهاییکه در قلعه جرمو و تپه حسونه و تپه گوره کشف شده در کوهستانهای ایران بر پا شده

۱۶ - ویل دورانت - تاریخ تمدن - عصر ایمان بزبان انگلیسی صفحه ۳۴۲

۱۷ - Seven Caves-Carlton S. Coon صفحه ۱۷۲

۱۸ - اینگلف بویسن - روابط ایران و دانمارک از آغاز تا زمان حاضر صفحه ۲۲

بودند - از چند جهت اساسی تمدن در این ناحیه از تمدن مصر لا اقل پنج قرن و از تمدن هند بیش از هزار سال و از تمدن چین دو هزار سال پیشتر بود.^{۱۹}

بمحضی که بشر وارد جلگه شد اولین کوره بدوی برای پختن ظروف سفالی ساخته شده و این نوع کوره در تپه سیلک بخوبی بچشم میخورد - سپس ایرانیان نقاشی روی سفال را آغاز کردند و آنقدر در هزاره چهارم قبل از میلاد در صنعت سفال سازی و نقاشی روی آن که خود هنر مشکل و زمان گیری است موفق شده بودند که بعضی از آثار سفالین این دوره جزو شاهکارهای صنعت سفال سازی جهان بحساب میآید - در همین اوان بود که - چرخ کوزه گری در ایران اختراع شد و یک انقلابی در صنعت سفال سازی و کوزه گری بوجود آورد - بعقیده دکتر گیرشمن در هیچ نقطه دیگر جهان نظیر هنر نقاشی روی سفال هم زمان با ظروف سفالین منقوش ایران یافت نشده و این امر میرساند که **فلات ایران زادگاه اصلی ظروف منقوش است** برای اینکه بتوانند روی این ظروف نقاشی کنند ابتدا این ظروف را در مایعی فرو میبردند و رنگ یکنواختی بظرف میدادند که معمولاً سفید - کرم یا قرمز بود و سپس با اکسید منگنز یا اکسید آهن روی آن نقاشی میکردند و این ظرف را در کوره مینهادند و بالنتیجه نقاشیها بصورتی سیاه یا قهوه‌ای پررنگ برزمینه سفید یا قرمز ظاهر میشد و این امر در واقع مقدمه‌ای بود برای کشف سرامیک و لعاب روی سفال - بقول آقای دکتر گیرشمن هنر سفال سازی در فلات ایران کاملاً تثبیت شد و بمناسبت نیرومندیش منطقه انتشارش مرتباً دورتر میرفت - بطوریکه در طول جاده جنوبی تا سیستان کشیده شد و از آنجا به بلوچستان و دره سند سرایت کرد و از سوی شمال شالوده فرهنگ و تمدنی را که در واحه مرو یافت شده است بنانهاد و با احتمال قوی به بلخ (با کتریا) رسید^{۲۰} آقای «ژرژ رو» در کتاب عراق باستان مینویسد - «در قسمتهای فوقانی تپه حسونه

۱۹ - پروفیسور پوپ - شاهکارهای هنر ایران صفحه ۵

۲۰ - دکتر گیرشمن - ایران از آغاز تا اسلام ترجمه آقای دکتر محمد معین صفحه ۲۵

بجای محصولات زشت و زمخت سفالگران محلی ناگهان چشم انسان بیکنوع سفال فوق العاده مجلل عالی میخورد که به آن ظروف سامره لقب داده اند. زیرا ابتدا این نوع سفال در منطقه سامره کشف شده آنگاه مینویسند بدون شک مردمی که این ظروف را طراحی کرده و روی آنها نقاشی کرده اند هنرمندان بزرگی بودند و محققاً این صنعت از سمت مغرب عراق نیامده بلکه از سرزمین بزرگی که مرکز سفالهای منقوش بود یعنی ایران سرچشمه میگرفت^{۲۱} مهارت سفالگران قدیم ایران تنهایک مهارت فنی و تکنیکی نبوده بلکه زیبایی محصولات آنان نیز فوق العاده بود بطوریکه سفالگران دوره ایران با اطمینان و مهارت قلم مورا برای کشیدن حیوانات و مرغان بوسیله رنگهای اکسیدی بکار میبرد و بطوری نکات اصلی و مشخصه این حیوانات و پرندگان و نباتات را خوب میکشید که انسان دچار اعجاب میشد ولی هنر این سفالگران بهمین جا خاتمه نیافت. اگر ما به اشکال بدیعی که ظروف سفالی ما قبل تاریخ ایران دارند نظر افکنیم انصاف خواهیم داد که هنوز اغلب این طرحها و فرمها و اشکال که چندین هزار سال پیش در ایران خلق شده و بکار رفته همچنان مورد استفاده مردم امروز جهانست و از نظر کمال شکل و فرم چنانست که تغییر دادن آن آسان نیست.

بقول سر هربرت ریچد صنعت سفالسازی در عین حال ساده ترین و مشکلتترین همه هنرهاست زیرا از همه هنرها مجرد تر میباشد - صنعت سفالگری یک هنر مطلق و خالص است - هنریست که از قید تقلید آزاد است و یک هنر پلاستیک بمجردترین وجه ممکنه میباشد - اگر با این دید مجدداً بیکی از موزه های باستانی سری بزنیم کوزه ها و ظروف سفالی منقوش باز بان دیگری با ماسخن خواهند گفت و با اعجاب بیشتری محو تماشای کمال آنها خواهیم شد و پی خواهیم برد که مردم ۶ هزار سال پیش ایران برای تهیه چنین صنعت و هنر مجرد و ظریفی چقدر تجربه بایستی در آن موقع پشت سر خود گذاشته باشند.

ظروف لعابدار و سرامیک

همانطوریکه قبلاً باستان‌حضرار رسیده‌مقدمه کشف لعاب هنگامی تهیه شد که ایرانیان ب فکر افتادند که بمنظور نقاشی روی ظروف سفالی ابتدا ظرف را درمایعی فروبرند و پس از ثابت کردن آن رنگ نقوش را بامواد اکسیدی روی آن بکشند و مجدداً در کوره نهند تا نقوش روی ظرف پخش نشود و زیسار یکدست بنحو دلخواه باقی بماند سفالگران آن دوره بتدریج میدانستند که اثر انواع مایعات گل‌اندود و هر نوع اکسید در حرارت‌های مختلف کوره چه خواهد بود و چه رنگ و شکلی بدست خواهند آورد و این امر در مرحله کشف و استفاده از لعاب روی ظروف سفالی کمک بسیار مؤثری بود و در واقع میتوان گفت که همین امر بود که بالاخره منجر بکشف لعاب گردید.

در اواسط هزاره سوم قبل از میلاد یکنوع لعاب سبز و آبی یسازرد کم‌رنگی در شوش تهیه میگردد^{۲۲} و از قرائن این لعاب میبایستی یکنوع رنگ فلزی باشد که بر روی ظرف میپوشانیدند و سپس آنرا در کوره مینهادند این صنعت را در سرامیک‌های تپه حصار و سیلک در اواخر هزاره سوم قبل از میلاد میتوان دید و سپس در زمان کاسیتها که از مردم کوهستانهای غربی ایران بودند و از قرن هفدهم تا دوازدهم (۱۱۲۰ - ۱۷۵۰ ق.م) بر بین‌النهرین مسلط شدند و برای مدت ۶ قرن در آنجا سلطنت و امارت کردند این صنعت و تکنیک ایران در بین‌النهرین رواج یافت - قدیمترین کاشی لعابداریکه تا کنون یافت شده کاشی‌هائی است که در زیگورات چغازنبیل واقع در خوزستان در عهد سلطنت اونتاش‌گال پادشاه شوش (۱۲۴۵ - ۱۲۶۵ ق.م) ساخته شده است^{۲۳} این کاشیها از لعاب آبی رنگی پوشیده شده ولی متأسفانه بیشتر این سفالهای لعابدار که در شوش و خوزستان پیدا شده خواه بصورت خشتهای لعابدار یا ظروف باشد - لعاب خود را تقریباً از دست داده و بنا بر این بنظر خیلی تیره

۲۲ - Survey of Persian Art بانو دکتر فیلیس آکرمن جداول صفحه ۱۹۷

۲۳ - Ancient Iran-Edith Porada صفحه ۵۸

مینماید ولی بقول بانوپورادا میتوان حدس زد که کاشیهای لعابدار و شیشه‌ها آشوریها بعداً از اهالی خوزستان اخذ کرده باشند.

یونانیها لعاب واقعی را تا عصر بطالسه در مصر نمیشناختند چون در این دوره آنرا شناختند به آن نام لعاب پارسی دادند این لعاب با اکسید سرب ساخته میشد^{۲۴}. در همین ایام است که برای اولین بار لعاب سربی در چین نیز ظاهر میشود و بنا بنوشته موجود در *ریک سالنامه قدیمی چینی* «لعاب را چینی‌ها از ایرانیان فرا گرفته‌اند»^{۲۵} در اوائل دوره اسلامی چینی‌ها در این هنر برای مدتی از ایرانیان پیش افتاده‌اند زیرا از دوره هخامنشی تا آخر دوره ساسانی بیشتر ظروف مورد مصرف اعیان و اشراف و درباریان و شاهان از طلا و نقره و فلزات مختلف ساخته میشد و بنا بر این در ایران ظروف سفالی و لعابی بتدریج از سد افتاده و این هنر تحت الشعاع فلز سازی قرار گرفته بود ولی بعد از اسلام چون غذا خوردن و آشامیدن در ظروف ساخته شده از فلزات قیمتی تحریم شده مردم مجدداً روبه ظروف سفالی لعابدار آوردند و از این موقع است که باز می‌بینیم ایرانیان در این صنعت از خود ابتکارات زیادی بخرج داده و اکتشافات بسیار ارزنده‌ای برای تهیه انواع و اقسام لعابها برای پوشاندن سطح ظروف و آجرها و کاشیها نموده‌اند از جمله این اختراعات و اکتشافات جالب توجه یکی کشف لعاب قلع بود که خیلی زود از راه اسپانیا به ایتالیا و از آنجا به آلمان و هلند رسید و ظروف معروف به دلفت Delft را در هلند بوجود آورد.^{۲۶} ذهن صنعتگر ایرانی در هر رشته فنی و صنعتی و هنری که باشد هرگز قانع بوضع موجود نیست و دائم در فکر بهبود بخشیدن و تکمیل صنعت خود میباشد و این امر را موقعی ما خوب میتوانیم درک کنیم که بتاریخ صنایع در ایران توجه نمائیم - نه تنها در صنعت سرامیک ما متوجه بهبود و تکمیل

A. Lane, Pottery through the Ages-G. Savage - 24

Early Islamic Pottery صفحات ۸-۹

A Potter's Book-B. Leach - ۲۵ صفحه ۱۳۶

G. Savage - ۲۶ کتاب سابق الذکر

مداوم صنعت مزبور میشود بلکه در صنعت نساجی و ذوب فلزات و صنایع فلزی و میناکاری و غیره همواره با این امر مواجه هستیم.

ایرانیان این دوره دو رنگ مختلف زرد را از ترکیب کرم و آنتیموئن و رنگ سبز را از مس بدست آورده اند این رنگها را روی یک پوششی از گلدس سفید که ظرف قرمز رنگ پخته شده در کوره در آن فرو برده بودند نقاشی میکردند و سپس تمام آنرا از یک لعاب سربی میپوشاندند - رنگهای زیرین با این پوشش لعاب سربی مخلوط شده و بدین نحو رنگ واقعی آنها ظاهر میشود در نقوش جلادار که یک اختراع دیگر ایرانیان بود بعضی مواد گس گردی با طلا یا نقره یا اکسید مس مذاب مخلوط شده با گل اخرای زرد یا سرخ بعنوان یک عامل اکسید کننده بکار برده میشد این رنگ را روی یک لعاب نرم که قبلاً در کوره نهاده شده بود بکار میبردند و دوباره آنرا در کوره مینهادند منتهی تحت حرارت کمتری قرار میدادند تا رنگ زمینه مجدداً ذوب نشود در آخرین مرحله اکسیدهای فلزات بصورت فلز خالص در میآید و در زیر لعاب باقی میماند و یک حالت جلای فلزی خاص پیدا میکرد - یکی دیگر از تکنیکهای اختراعی آنان این بود که ظرف سفالی را ابتدا در یک مایع سفید بعنوان رویه فرو برده و آنرا در کوره مینهادند و سپس روی آن با اکسید منگنز که با آب و شیره انگور مخلوط شده بود نقاشی میکردند تمام این نقاشی در پخت دوم با یک لعاب روئی سربی که یک رنگ سیاه پررنگی با منگنز تشکیل میداد ثابت میشد و بارنگ سفید زمینه ای که از رویه سفید بدست میآید یک نوع درخشش و زیبایی فوق العاده بظرف میداد - تاریخچه سرامیک ایران خیلی مفصلتر از آنست که بتوان در این مختصر حق مطلب را ادا کرد و آنچه در بالا گذشت شرح بسیار مختصری از تاریخچه مفصل این صنعت در ایران میباشد. ۲۷

صنعت ذوب فلزات

شواهد باستانشناسی نشان میدهد که شمال و مرکز و جنوب شرقی فلات ایران قدیمترین مرکز ذوب فلزات در جهانست - بشر تنها در منطقه‌ای میتواند فایده فلزات را کشف کند که فلز در آنجاها موجود باشد و فلات ایران طبیعتاً از حیث وجود مواد معدنی و فلزات غنی میباشد - بالعکس مراکز تمدنهای اولیه در مصر و هند و ماوراءالنهر و بین‌النهرین نمیتوانستند محل اولیه کوره‌های ذوب فلزات غنی باشند زیرا شواهد باستانی نشان میدهد که شروع فعالیت در رشته ذوب فلزات در این مناطق نسبتاً دیرآغاز شده است شواهد مزبور نشان میدهد که معلومات مربوط به ذوب فلزات از ایران بسایر مراکز آسیا و آفریقا و اروپا رسیده است. ۲۸

اولین فلزی که در فلات ایران ذوب و قالبگیری شده شاید مس باشد از هزاره چهارم قبل از میلاد بعد شواهد تاریخی و باستانشناسی وجود ابزار و آلات مسی قالبگیری شده را در تپه سیلک و تپه گوی و غیره نشان میدهد - ابزار مسی اولیه گرچه مقادیر جزئی و متغیر از طلا و نقره و سرب و آرسنیک - آنتیمون و آهن یا قلع در خود دارد ولی از حیث مقدار این فلزات که ناچیز است میتواند گفت که این اشیاء ابتدا از مس خالص ساخته شده ولی همین وجود رگه‌های مس مخلوط با فلزات دیگر و وجود سنگ معدن قلع در شمال ایران در کوه سهند و در حوالی تبریز در سلسله جبال قره داغ در مجاورت معادن مس بخوبی نشان میدهد که چگونه فلز کاران و ذوب کنندگان مس از همان اوایل پی‌بطرز تهیه آلیاژها، خاصه آلیاژ مس و قلع که معروف به مفرغ است، برده بودند زیرا بتجربه دریافته بودند که مخلوط کردن قلع با مس بر صلابت و استحکام فلز منتجی از آن سبب است و قالبگیری آن سهلتر و بهتر میشود در اثر تجزیه اشیائی که در تپه گوی و سایر مناطق حفاری شده بدست آمده

۲۸ - Survey of Persian Art - پروفیسور هر تسفلد و سر آرتور کیت صفحه ۱۵ و

L'Art de l'Iran - Andre'Goddard صفحه ۲۰

چنین معلوم میشود که آلیاژ مس و قلع فقط از ۲۵۰۰ ق. م بعد در واقع بوجود آمده و در طی هزار سال میزان قلع آن از ۵ درصد به ۱۰ درصد افزایش یافته است. ۲۹

معادن مس در ایران بغیر از معادن آذربایجان که در بالا ذکر شد و از نوع کربنات مس میباشد مابقی اغلب از نوع سولفیدها و بالنتیجه بنا بر اسناد آشوری که موجود است ایرانیان سنگ مس سولفیدی را ابتدا در کوره‌هایی با ارتفاع ۲ متر سرخ میکردند و سپس آن را در کوره‌های بسیار کوچکتری که ۴ سانتی‌متر عمق و ۲۰ سانتی‌متر قطر دهانه آن بود ذوب میکردند. در ۱۹۳۵ چند کوره ذوب مس در حوالی انارک توسط آقای م. د شونمن M.D. Schünemann کشف شد که هنوز آثاری از مس و مواد زائد در آنها باقی بود ۳۰ در قالبگیری نیز ایرانیان اختراعات جالبی کردند - مقدار زیادی از اشیاء مفرغی و مسی در قالبهای سنگی نرمی که بدو نیمه تقسیم شده و شکل لازم در آن دو نیمه تراشیده شده بود قالبگیری میشد ولی در مواردیکه شیئی مورد نظر از نظر شکل و فرم طوری نبود که براحتی قابل تقسیم بدو نیمه کاملاً مساوی و هم‌شکل باشد ایرانیان روش قالبگیری دیگری اختراع کردند که امروز بنام روش «موم-گمشده» یا «Cire Perdue» معروفست و نحوه انجام آن بقرار زیر میباشد:

ابتدا شیئی مورد نظر را با موم بدقت هر چه تمامتر تهیه میکردند و سپس روی این قالب مومی را از یک ورقه ضخیم گل رس میپوشانیدند و یک سوراخ در بالا و یک سوراخ در پایین این قالب رسی قرار میدادند و سپس این موم گل رس اندود را در کوره مینهادند تا خوب پخته شود. در همان هنگامیکه گل رس پخته میشد سوراخ زیرین را باز میکردند تا موم از داخل حفره ایجاد شده در گل رس خارج شود و قالبی بعینه شکل خارجی شیئی مورد نظر بدست آید آنگاه سوراخ زیرین را مسدود میکردند و مس یا مفرغ

۲۹ - پروفیسور پوپ در Survey

۳۰ - Hans. Wulff کتاب سابق الذکر

ذوب شده را از سوراخ بالائی بداخل حفره میریختند و میگذاشتند تا کاملاً سرد شود - سپس قالب گلی را شکسته و فلز قالبگیری شده را جلا میدادند. یکی دیگر از اختراعات ایرانیان دمهای آهنگریست که برای بالا بردن حرارت کوره از آنها استفاده میکردند و مصنوعاً میزان هوای وارده بکوره را میافزودند و بالنتیجه حرارت کوره را بالا میبردند بدینوسیله آنها موفق شده بودند که حرارت کوره‌های خود را از ۱۲۰۰ تا ۱۶۰۰ درجه سانتیگراد بالا برند.

در هزاره دوم قبل از میلاد تمام احتیاجات فلزی سلسله‌های سومر و بابل از فلزات ایران تأمین میشد و در هزاره اول نیز همچنان تمام فلز مورد احتیاج آشوریها از ایران وارد میشد.

آهن و فولاد

ایرانیان در تهیه آهن و خاصه فولاد سهم بسزائی دارند - گرچه عقیده درباره اینکه اختراع آهن مربوط به کدام تیره و قبیله‌ایست مختلف است ولی چیزی که همه بر آنند اینست که آهن نیز مانند مس اولین بار در فلزات ایران و قفقاز کشف شده است^{۳۱} مصریها مرکز آهن را از ارمنستان خوانده‌اند و کوره‌های ذوب آهن اخیراً در سلسله جبال قره داغ نزدیک تبریز کشف شده که آهن آن از نوع مغناطیسی و هماتیت است - همچنین در سلسله جبال البرز ورشت و ماسوله در مازندران آثاری از معدن قدیمی بچشم میخورد.

آهن را ابتدا مانند مس بشکل طبیعی آن از سنگهای آسمانی که بزمین میافتاد با چکش زدن بدست می‌آوردند ولی مقدار آن خیلی محدود بود بعداً مانند مس ذوب کردن سنگ آهن آغاز شد ولی چون حرارت کوره‌ها بقدر کافی زیاد نبود تا آهن بخوبی ذوب شود لذا یک فلز اسفنجی شکل از کوره

۳۱ - پروفیسور هر تسفلد و سر آرتور کیت - کتاب سابق الذکر و R. J. Forbes در کتاب Studies in Ancient Technology صفحه ۳۶۹ و Iran's Contribution صفحات ۶۷-۶۸

بدست میآمد که باز ناچار بودند باچکش مواد زاید و غیرخالص آنرا جدا کنند و آهن باقیمانده را بهم جوش داده و يك تکه آهن یکپارچه بدست آورند.

بیشتر آهنهای بدست آمده از حفریات بصورت آهن عادی است ولی در بین آنها فولاد نیز دیده میشود بهترین فولادی که در حفریات گذشته بدست آمده مربوط به لرستان است - آقای دکتر سیریل استانلی اسمیت درباره يك قمه فولادی و تاریخ ساختن آن مینویسد که این قمه در حدود هزار قبل از میلاد (با اختلاف دو قرن بالا یا پائین) ساخته شده است و در اثر آزمایشی که دکتر سیریل استانلی اسمیت روی این قمه کرده سختی و صلابت (D.P.H.) آن بیش از ۴۰۰ کیلو گرم در میلیمتر مربع است وی می نویسد که در مقابل لرستان فولادهائی با سختی و صلابت ۲۵۰ کیلو گرم در هر میلیمتر مربع بسیار فراوان بوده و مثل اینستکه این فولادها را پس از گرم کردن بتدریج سرد کرده اند. ۳۲.

ایرانیان از ابتدا بین آهنهای مختلف فرق میگذاشتند اولیرا نرم آهن و مؤنث و دومی را شاپورگان و مذکر میخواندند و هنگامی بهترین آهن بعقیده آنها بدست میآمد که این دو نوع آهن بایکدیگر مخلوط شوند.

الکندی که در قرن سوم هجری میزیست این نوع فولاد را باصطلاح ایرانیان فرند که معرب پرند است میخواند.

از يك منبع چینی موسوم به کو کویا و Ko - Ku - Yao چنین معلوم میشود که در زمان ساسانیان (۶۵۶-۲۱۲ م.) فولاد از ایران به چین وارد میشده است. ۳۳ در این کتاب مخصوصاً اشاره به نقشهای مارپیچ و خطوط زیبای روی

۳۲ - Early History of Iran-Dr. Cyril Stanely Smith در مجله

Science مورخ ۱۴ مه ۱۹۶۵

۳۳ - Laufer کتاب سابق الذکر صفحه ۵۱۵

سطح فولاد شده است و میرساند که این فولاد ایرانی در واقع همان پرند یا فولاد آبداده و جوهر دار است.

این امر نظر نیدهام را تأیید میکند که می گوید تکنیک نقش و نگار دادن روی فولاد و به وجود آوردن فولاد سخت و نیرومند که موجب برتری این نوع شمشیر بر سایر شمشیرهای فولاد میشده بایستی از ایران یا هند باشد^{۳۴} ایرانیان که خود آهن خوب نداشتند فولاد را از هند وارد میکردند - این فولادها بشکل گوی یا شمش مکعب وارد ایران میشد و سپس در کوره های مخصوصی طبق فرمول خاصی شمشیرسازان ایرانی این فولاد را با آهن نرم مخلوط کرده و شمشیرهای بی بدل فولادی را به وجود می آوردند - بطوریکه کسب اطلاع شده سنگ آهنهای زنجان نرم و کربن دار است و سنگ آهنهای انارک سخت و سیلیسی است - برای آبدادن آنها قبلا در کوره های کوچکی تکه های آهن زنجان و انارک را یکی در میان قرار میدادند و سپس چکش می زدند و آنها را در کوره آهنگری با گرم کردن و چکش زدن مخلوط می کردند و بعد طوری میشد که آهن نرم در یک طرف شمشیر و آهن سخت انارک در طرف دیگر تیغه قرار میگرفت و بالنتیجه بواسطه اینکه یک روی شمشیر همیشه سخت تر و مقاومتر از روی دیگر بود همواره شمشیر تیز و برا باقی می ماند - اشتهار فولادهای آبدیده بخاطر نرمی و قابل انعطاف بودن اعجاب آور آن و همچنین چکش خوری آن بدون گرم کردن است - پس از پنجاه سال که از عمر فولاد سازی دوره معاصر میگذرد هنوز کشورهای پیشرفته نتوانسته اند چنان فولادی که صنعتگران ایران و خاورمیانه در قرون قبل می ساختند بسازند بهر حال بنابر آنچه الکندی نوشته طرز ساختن این فولاد آبدیده اینست که آهن نرم داده را با هم جوش میدهند و این عمل را چندین

۳۴ - Forbes کتاب سابق الذکر از صفحه ۴۰۹ به بعد

بارتکرار میکنند تا نتیجه مطلوب بدست آید. تکنیک جوهر دادن آهن از ایران به عربستان و بین النهرین و دمشق و بالاخره به تولدو در اسپانیا رسید. ۳۵

اختراع برنج

اختراع آلیاژ برنج که از ذوب کردن مس و روی بدست می آید بنا بقول زوسمیوس کاریکنفر ایرانیست - زوسمیوس این آلیاژ را آلیاژ زرد ایرانی میخواند^{۳۶} ابن سینا در طرز تهیه برنج میگوید که آنرا از مس و توتیا (کالامین) می سازند و این طریقه بدست آوردن برنج بقول او از ایران به هندوستان و چین رسیده است - لاو فردر سینوایرانی کامتذکر میشود که روی (Zinc) برای اولین بار در ایران استخراج شده است و دلیل این امر را اولاً گفته ابن الفقیه می داند که متذکر میشود که معادن روی کرمان در قرن دهم بعد از میلاد استخراج میشده و ثانیاً استناد بگفته های مقدم چینی میکند که آنرا t'ou - shi تئوشی خوانده اند - وی معتقد است که این طریقه استخراج روی بدوره ساسانیان میرسد. ۳۷

توتیا

اگر هم روی بصورت خالص تا قرون اخیر شناخته نبود ولی ایرانیان چون میدانستند که روی در حرارت ۳۰۰ درجه بخار میشود و سیله ای برانگیخته بودند تا روی را بصورت توتیا از سنگ معدن روی از قدیم استخراج کنند مار کوپولو طرز استخراج توتیا را بطریق زیر بیان میکنند.

وی هنگامی که درباره شهر خبیص سخن می گوید مینویسد آنتیموئن یا روی زیادی در این خطه وجود دارد و آنها توتیا و اکسید دوزنگ را بطریق زیر بدست می آورند - مردم محل سنگ معدن را از یک رگه معدن که در نظر آنها

۳۵ - Dr. Wulff کتاب سابق الذکر صفحه ۷

۳۶ - Forbes صفحه ۲۸۴

۳۷ - Laufer کتاب سابق الذکر صفحات ۱۲-۱۱

برای اینکار مناسب است گرفته و آنرا در يك كوره گرم قرار میدهند. و روی كوره را با میله‌های نازك آهن که نزدیک هم قرار داده‌اند می‌پوشانند. بخار یا دود که در نتیجه گرم کردن كوره از سنگ معدن متصاعد میشود بواسطه جریان هوایی که در بالای میله‌ها قرار داده‌اند بتدریج بروی میله های آهن می‌چسبد و جامد میشود. پس از سرد شدن این جسم سخت میشود آنها را از روی میله‌های آهنی می‌تراشند و توتیا بدست می‌آورند و آنچه با خاکستر در ته كوره باقی میماند کسید دوزنگ یا Shodium است. ۳۸

بعضی میگویند که توتیا از کلمه دود گرفته شده و علت آن همین امر است که وقتی روی تبخیر شد بصورت دود متصاعد میشود. توتیا از یک طرف تحت عنوان «تموشی» به چین رفت و از طرف دیگر با نامهای Atutia اتوتیا از طریق عربها به اسپانیا رسید زیرا اعراب به توتیا - التوتیا میگفتند. ولی پرتقالیها به آن Tutia و فرانسویها Tütie و ایتالیائیها Tüzia و انگلیسیها Tütty میگویند.

ایرانیان علاوه بر آنچه گذشت در ساختن سپید روی^{۳۹} مرداسنگ^{۴۰} زنگار^{۴۱} بوره^{۴۲} تنکال، شوره^{۴۳} و نشادر نیز پیشقدم بوده‌اند و بیشتر این نامهای ایرانی با سنگ معدن و فلز مربوط به سراسر جهان رسیده است.

آقای دکتر سیریل استانلی اسمیت Dr. Cyril Stanley Smith معتقد است که «تا او آخر قرن نوزدهم که هنوز روشها و تکنیکهای جدید امروزی برای شناختن و تهیه انواع فلزات جدید موجود نبود تاریخ ذوب فلزات چیزی جز این نیست که طرز پخش و توسعه تکنیکهای شناخته شده و کشف شده در

۳۸ - سفر مار کوپولو فصل ۲۰

۳۹ - Laufer صفحه ۵۵۵

۴۰ - Laufer صفحات ۹-۵۰۸

۴۱ - Steinbuch des Aristotles-J. Ruska صفحه ۱۸۲

۴۲ - Dr. Wulff کتاب سابق الذکر صفحه ۵۰۳

۴۳ - Laufer کتاب سابق الذکر صفحه ۵۰۷

خاورمیانه در دوره‌های قدیم را بتدریج بسایر نقاط جهان برساند - بنظر آقای دکتر استانلی اسمیت تقریباً همه آلیاژها و طرق افزایش صلابت و استقامت فلزات که در قرن نوزدهم در اروپا معمول بود چهار هزار سال بیشتر از آن در خاورمیانه شناخته شده بود. «۴۴ و بطوریکه می بینیم ایران در این امر سهم بسزائی دارد و حق اینستکه هموطنان ما این سهم بزرگ خود را در تاریخ صنایع جهان بدانند و بدیگران نیز باز گو کنند .

صنعت نساجی

ایرانیان در فن نساجی سرآمد اقران بودند - شاید سهم صنعتگران ایرانی در پیشرفت این صنعت در جهان بیشتر از سهم آنها در سایر صنایع باشد - در هیچ جا بهتر از صنعت نساجی نمی توان روح کنجکاو و مترقی و تازه جو و پیشرفت خواه ایرانی را دید. هرگز صنعتگر ایرانی خاصه نساج آن حاضر نیست که روی آنچه تا کنون بدست آورده بیارامد و دست از تازه جوئی خود در زمینه‌های مختلف چشم پوشد .

البته وضع جغرافیائی ایران نیز به ایرانیان کمک کرده تا از نتیجه پیشرفتهائی که همسایگان شرقی یا غربی آنها در رشته‌های مختلف بدست آورده‌اند استفاده کنند و آنها را اخذ کنند و تغییر شکل دهد و مهمتر از آنچه بود سازد و مجدداً به همسایگان خود تحویل دهد .

بقول دکتر هانس وولف مرحوم : ایران قادر بود که از منابع شرق و غرب خود در امر ریسندگی و بافندگی استفاده کند و هر بار که بافنده ایرانی بایک تکنیک جدیدی مواجه شده خیلی زود آنرا اخذ کرده و تغییر شکل داده تا با سبک کار خودش منطبق و آنرا از نظر تکنیکی کاملتر از آنچه بود سازد - حتی اگر اختراعات اصلی در زمینه ساختن کارگاههای نساجی در خارج از ایران اتفاق افتاده باشد بهترین محصول و بهترین نتیجه از این اختراعات در ایران

۴۴ - دکتر استانلی اسمیت - مقاله سابق الذکر

بدست آمده و برتری ایران در تکنیکهای نساجی نسبت به رقیبانش در مدتی طولانی یعنی هزار و پانصد سال حفظ شده است.^{۴۵}

فن پارچه بافی در ایران سابقه بسیار قدیم دارد و در واقع بعصر حجر میرسد. حفاریاتی که در ۱۹۵۰ در غار کمر بندی و در نزدیکی بحر خزر توسط پروفیسور- کارلتون کون انجام شده است ثابت کرد که ایرانیان پشم گوسفند و بز را در همان دوره غار نشینی بصورت پارچه میبافته اند. قدمت این پارچه ها را آزمایش با کربن ۱۴ چیزی در حدود ۶۵۰۰ سال قبل از میلاد با اختلاف ۲۰۰ سال بیش یا کم تعیین نموده است.^{۴۶}

بعلاوه در حفاریهایی که در سالهای اخیر در مناطق مختلف ایران انجام شده لنگرها و دو کلهائی بدست آمده که گواه وجود کارگاههای نساجی در ایران در آن عهد میباشد. این آثار با اولین آثار سکونت انسان در فلات ایران تطبیق میکنند و لا اقل متعلق به پنجهزار سال قبل از میلاد است. در شوش روی دو تمبر مسین متعلق به اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد (۳۰۰۰-۳۵۰۰ ق. م.) اثری از پارچه باقیمانده و این پارچه که تار و پود خیلی ظریف و زیبای آن بخوبی قابل تشخیص است دلالت میکند بر اینکه در آن زمان ریسندگی یگدست و خیلی ظریف معمول بوده و پارچه بصورت باز بافته میشده است.

در روی يك مهر استوانه ای شوش مربوط به هزاره چهارم يك کارگاه نساجی نقش شده است که از نظر تاریخی چه صنعت ریسندگی و بافندگی اهمیت فوق العاده دارد.^{۴۷} وجود بافندگی کارگاهی یا Tablet Weaving را در ایران در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد میتوان از روی اکتشافات شوش ثابت کرد و این نوع بافندگی تا هم امروز ادامه دارد - پارچه بافی با ما کوی منقش در مغرب ایران در حدود هزار قبل از میلاد توسعه یافت و بصورت بافت دوپوده درآمد - در این تکنیک

۴۵ - Dr. Wulff همان کتاب صفحه ۱۷۲

۴۶ - همان مؤلف - همان کتاب صفحه ۱۷۲

۴۷ - Elam-Pierre Amiet صفحه ۸۴

۲ پود را یکی در میان بکار میبردند که یکی از آن دو برای بافتن زمینه ساده پارچه و دومی برای نقش و نگار پارچه بکار میرفت و فقط موقعی سطح پارچه بالا میآمد که لازم بود نقش نشان داده شود - والا در پشت چله بصورت آزاد قرار میگرفت و این سادهترین نوع پارچه منقوش و طرز بافت آن بود.

از دوره مادها و هخامنشیان گرچه پارچه‌ای هنوز بدست نیامده ولی محققاً پارچه بافی در این دوره در ایران ترقی فوق العاده کرده بود - بهترین دلیل آن لباس سر بازان جانباز هخامنشی است که روی کاشی‌های رنگی مکشوفه در شوش نقش شده و اکنون نمونه‌های متعددی از آن در موزه لوور موجود است. در حفاریهای شمال ایران در تپه مارلیک پارچه‌ای متعلق به هزاره دوم پیش از میلاد بدست آمده که اکنون در موزه ایران باستان است و آقای دکتر نگهبان که خود این آثار را در تپه مارلیک کشف کرده‌اند از روی لطف بنگارنده ارائه داده‌اند. از دوره اشکانیان اخیراً پارچه‌ای بدست آمده و از دوره ساسانی نمونه پارچه‌های متعددی در دست است و نوع نقوش این پارچه‌ها در حجاریهای طاق-بستان بخوبی نموده شده و می‌رساند که در این دوره دستگاه پارچه بافی منقوش معمول بوده است - دستگاه پارچه بافی منقوش که از اختراعات ایرانیانست در قرن نوزدهم توسط ژاکارد به لیون برده شد و مکانیزه گردید - سعدی در ششصدسال پیش درباره این کار گاه‌های پارچه بافی شرح جالبی دارد که از نظر اهمیت در زیر نقل میشود:

چه خوش گفت شاگرد منسوج باف

چو عنقا بر آورد و پیل و زراف

مرا صورتی بر نیآمد ز دست

که نقشش معلم ز بالا نبست

گرت صورت حال بد یا نکوست

نگارنده دست تقدیر اوست

متأسفانه این نوع کار گاه و سایر کار گاه‌های اختراعی ایرانیان را بعضی

از محققین که تا چندی پیش برای ایران و سابقه تاریخی طولانی در صنایع حقی قائل نبوده اند به چینیه‌ها و سوریه‌ای‌ها نسبت داده‌اند و حال آنکه از همان دوره ساسانی پارچه‌های بافت ایران در سراسر جهان بعنوان بهترین پارچه‌ها و قیمتی ترین منسوجات معامله میشد و هنوز هم بقایا و آثاری از آنها که بادقت در کلیساها بعنوان چیزی واقعا تحفه حفظ شده بهترین شاهد بر اهمیت و اعتبار کار نساجان دوره قبل از اسلام ایرانست - در دوره سلاجقه نیز ایرانیان چند نوع کارگاه نساجی اختراع کردند که از یکطرف تا اسپانیا و از طرف دیگر بچین رسید و مورد تقلید واقع شد .

تاعهد صفویه پارچه‌ها و زریها و مخملها و تافته‌ها و یزدیه‌های ایران در سراسر جهان خریداران خوبی داشت و همه با احترام از این پارچه‌ها نام میبردند - در عهد صفویه کارخانه‌های پارچه بافی بسبک کارخانه‌های دوره صفوی در کشورهای همجوار نیز ساخته شد. عثمانیه‌ها در شهر بروسه واقع در آسیای صغیر کارخانه نساجی بسبک ایران برپا کردند و پادشاهان هند نیز در کشمیر کارخانه‌هایی بتقلید پارچه بافی ایران تأسیس نمودند و حتی کارخانه‌های ونیز و برخی شهرهای دیگر اروپا نیز در تصاویر و نقوش از پارچه‌های ایرانی تقلید نمودند .

قالی‌بافی

یکی از شعب نساجی قالی‌بافی است - اکنونکه قالیهای عهد هخامنشی در پازیریک بدست آمده تقدم ایرانیان را در این صنعت کاملاً مسلم میسازد - بنا بگفته پروفیسور پوپ از میان همه هنرهای ایران قالی‌بافی در مغرب زمین معروفتر و محبوبتر از سایر هنرهای ایرانست . از زمان هنری هشتم تا کنون جمع آوری قالی ایران در اروپا با شوق تمام معمولست - بعضی از نقاشان معروف اروپا مانند وان دیک و روبنس قالیهای ایرانی داشتند و از زیبایی آن لذت میبردند و بارها در پرده‌های نقاشی خود از آنها استفاده کرده‌اند .

در جای دیگر پروفیسور پوپ مینویسد: «این رأی جهانی درباره قالیه‌های ایرانی بعنوان زیباترین چیزی که تا کنون بدست بشر ساخته شده بخوبی مورد تأیید قرار گرفته است.»^{۴۸}

صنعت رنگرزی و صباغی

ایرانیان همانطور که در هنگام بحث سر امیک و لعاب دیدیم در فن بوجود آوردن رنگهای زیبا برسفال و کاشی استاد بوده‌اند - همینطور استادی آنها در رنگ آمیزی قالیه‌ها و پارچه‌ها اعم از پشمی و ابریشمی و نخی زبانزد بوده است - در ۱۵۷۹ سر ریچارد ها کلویت از طرف دولت انگلیس یکنفر رنگرز و نساج انگلیسی را بایران گسیل داشت و دستور العمل زیر را بعنوان اوصاف نمود.

«در ایران بقالی‌هائی که با پشم بافته شده و در جهان بی نظیرند و رنگ آنها عالیست برخوردار خواهد خورد. بشما مأموریت داده میشود تا بشهرهای بزرگ و کوچک ایران که مرکز بافت قالیست سفر کنید و با شماست که بهر نحوی شده صنعت صباغی آنها را در مورد رنگ کردن پشم قالی بیاموزید زیرا ایرانیان چنان این پشمها را رنگ میکنند که نه باران و نه شراب و نه سر که هیچکدام صدمه‌ای بر رنگهای ثابت آنها وارد نمی‌آورد - همچنین شنیده میشود که در ایران صنعت صباغی ابریشم نیز خیلی پیشرفته است - لازمست در این باره نیز اطلاعات کافی کسب نمائید.»^{۴۹} بانود کتر فیلیپس اکرمان در بررسی هنر ایران مینویسند:

«صباغان ایرانی در زمان صفویه دارای منابع سرشاری بودند - گرچه رنگ کردن ابریشم فن بسیار مشکلی است ولی با همه اشکالی که در این کار وجود داشت رنگرزان ایرانی با وجودیکه بعلم شیمی بمعنی امروزی آن آشنائی نداشتند چنان رنگها را در هم می‌آمیختند که می‌توانستند هر رنگی که مایل

۴۸ - Survey - صفحه ۲۲۵۸

۴۹ - The principal Navigations, Voyages, R. Hakluyt - صفحه ۲۰۲

باشند با تمام سایه و روشنهای آن بدست آورند و اغلب این رنگها را این رنگرزان از نباتات موجود در ایران بدست می آورند و فقط در موارد خیلی استثنائی از حشراتی چون قرمز دانه و از تر کیبات فلزی برای کار خود استفاده می کردند.»^{۵۰}

رنگرزی منسوجات

در رنگرزی ایران علاوه بر رنگهای متعددی که بکار میرفت از یکعده مواد تثبیت کننده نیز استفاده میشد تا بوسیله آن رنگ قالی و پارچه ثابت گردد و در عین حال در سایه و روشن رنگها تغییرات مورد نظر و دلخواه بوجود آید.

یک نفر رنگرز ایرانی از اهل تبریز هنگامیکه بقصد باز کردن دکان رنگرزی در هند عازم آن دیار بود کتابی درباره طرز تهیه رنگهای مختلف از روی نسخ موجود در ایران تهیه کرده و با خود همراه برده بود که اخیراً در هندوستان پیدا شده و مورد بررسی دقیق قرار گرفته است - در این نسخه ها طرز تهیه اغلب رنگها با جزئیات آن داده شده است و از نظر صنعت رنگرزی ایران کتاب فوق العاده گرانبهائی است ولی متأسفانه مجلی برای ذکر قسمتهائی از این کتاب در این مختصر نیست.^{۵۱}

اشاراتی که در بالا شد صرفاً از این نظر بود که پی ببریم پدران صنعتگر و دانشمند ما تا چه حد در امور مختلف صنعتی وارد بوده و با چه دقتی در تهیه رنگهای ثابت و بی نظیر زحمت میکشیدند و چگونه از هر موقعیتی برای افزایش امکانات کار خود استفاده می کرده اند.

میناکاری

میناکاری از صنایعی است که بقول و گفته بسیاری از محققین از ایران

۵۰ - بانود کتر فیلیپس آکرمن - کتاب سابق الذکر

۵۱ - Oriental Carpets—W. A. Hawley - صفحات ۴۱-۴۰

بسیار کشورهای جهان برده شده است و این امر را میتوان بخوبی درك کرد زیرا در واقع صنعت میناکاری يك رشته‌ای از صنعت لعاب دادن روی ظروف سفالین است و یکبار که ایرانیان طرز تهیه رنگهای ثابت و زیبا را با استفاده از رنگهای فلزی مختلف و چندبار استفاده از کوره را با درجه حرارتهای مختلف آموختند آنوقت طبیعی است که همین تجربه را روی ظروف فلزی نیز تکرار خواهند کرد و نتیجه آن مینای زیبا و دل‌انگیز است.^{۵۲}

ایرانیان در این صنعت تا هم امروز نیز خبره و استاد هستند و میناهای دوره قاجاریه و میناکاری های عصر پهلوی بهترین شاهد زنده چیره دستی استادان ایرانی در این رشته بسیار قدیمی میباشد - بیشتر دانشمندان امروزه متفق القولند که صنعت مینا سازی سرد و گرم از ایران بسیار نقاط جهان برده شده است.

صنعت ترصیع فلزات

صنعت ترصیع طلا و نقره و برنج نیز از ایرانست و این صنعت سابقه بسیار قدیم دارد - این صنعت از ایران به بین‌النهرین و مصر و سوریه رسید و چون بعضی از آثار تهیه شده در موصل که در موزه‌های اروپا موجود است از حیث زیبایی چشمگیر بود^{۵۳} بعضی تصور میکردند که این فن را موصلی هادر جهان رواج داده‌اند ولی خود اعراب این فن را عجمی مینامند و وقتی این صنعت را ایرانیان به ونیس بردند و در آنجا رواج دادند به Azzimina معروف شد که در واقع از عجم گرفته شده است.^{۵۴}

صنعت چرم‌سازی و تجلید

این صنعت را نیز ایرانیان در ایتالیا و اروپا رواج دادند - جلد‌های کتاب

۵۲ - Leo Bronstein در Survey صفحه ۲۵۸۶ و M. G. Migeon

Manuel d'Art Musulman صفحه ۲۰

۵۳ - بانو Porada در کتاب سابق الذکر صفحه ۸۹

۵۴ - Georges B Walker صفحه ۶۶ Pageant of Persia

که در ایران ساخته میشد از نظر زیبایی و نرمی فوق العاده زیبا بود و بهمین جهت نیز در ونیز و سایر شهرهای ایتالیا مورد تقلید قرار گرفت.^{۵۵}

- ایرانیان که صاحب فرهنگ و تمدن عمیق و قدیمی بوده اند در همه شئون زندگی سهمی ارزنده دارند - آجر از اختراع ایرانیانست و شاید گچ و آهک و ساروج را اولین بار ایرانیان بکار برده باشند.

فن معماری

سهم ایرانیان در فن معماری جهان بسیار قابل ملاحظه است - ایوان و گنبدی که بر روی بنای چهار گوش ساخته میشود از هنرهای ایرانیان است - بقول چرزیکوفسکی تمام اختصاصات اساسی ساختمانهای گنبدی و سقفهای ضربی و ساختمانهای صلیب شکل که عصاره واقعی معماری بیزانس بشمار میرود از ایران سرچشمه گرفته و نخست در ایران توسعه یافته است.^{۵۶} قوس شکسته که بعداً در بناهای کوتیک اروپا بچشم میخورد نیز از ایرانست.

مسیوشوازی در کتاب تاریخ معماری جهان می نویسد که منشاء اولین معماری مسیحی از ایرانست. وی نقشه ای در کتاب خود ارائه می دهد که بموجب آن راههای نفوذ معماری ایران در معماری ارمنستان و آسیای صغیر و اروپا و آفریقا بخوبی نشان داده شده است.^{۵۷} نفوذ معماری ایران در معماری هندوستان از دوره هخامنشی تا دوره اخیر بصورت بارزی بچشم میخورد.^{۵۸} همچنین است نفوذ معماری ایران در معماری بلغارستان و ارمنستان و خاور میانه و ترکستان^{۵۹} احداث پیک سوار و پست از ایرانیانست.^{۶۰} کاروان و کاروانسرا نیز از

۵۵ Survey - Ralph Hariri - صفحه ۲۴۷۴

۵۶ Origin of Christian Church Art-Strzygowski -

۵۷ Histoire de l'Architecture-Aguste Choisy - جلد دوم صفحات ۲۱-۶۷

۵۸ The Legacy of Persia -

۵۹ Iranian Influence in Dr. Talbot Rice و Strygowski در جزوه
the Caucasus

۶۰ - هرودوت - کتاب پنجم بندهای ۴-۱۵۲

ابداعات ایرانیانست - همچنین است احداث جاده ها و خطوط مواصلاتی .
برات وچك ۶۱ و ایجاد انحصارات دولتی و منشاء بازار و اصناف شاید از
ایران باشد - بیمه های اجتماعی و برقراری مستمری بازنشستگی از دوره
ساسانیان در ایران معمول بوده است ۶۲ .

در بازیها ایرانیان چوگان و شطرنج و نرد و استفاده از حیوانات شکاری
را برای شکار در جهان رواج داده اند . در مورد شطرنج بایستی گفت بطوریکه
معروفست ایرانیان شطرنج را از هند آوردند ولی شطرنجی که بجهان عرضه
شد با کلیه خصوصیاتش بیشتر جنبه ایرانی دارد تا هندی و بهر حال موجب رواج
آن در جهان ایرانیان بودند .

در ساختن آلات موسیقی می توان گفت که باربیتیوس و پاندورای یونانی
در واقع همان بربط (یعنی سینه مرغابی) و تنبور (دم بره یا دمبه بره) ایرانی
بود که در سرتاسر جهان از چین تا اروپا رواج یافت و عود نیز از ایرانیان به
عربستان رفت و از آنجا تحت عنوان Lute که از عود اخذ شده به اروپا
رسید . همچنین رباب از سازهای ایرانیست که مانند تنبور در کشورهای
بسیاری رواج یافت - در چین به آن لپاپو می گویند و در کشورهای مغرب
زمین همان روبب یا ربل یا ربك است ۶۳ .

اکنون بسهم معنوی ایران در فرهنگ و تمدن جهان می پردازیم .
ایرانیان در پیشرفت علم و حکمت و دین و حکومت و ادبیات و هنر و آداب
جهان سهم بسزائی دارند . دانش و خرد در نزد ایرانیان از ابتدا ارج و مقام
فوق العاده بلندی داشته است فردوسی شاهنامه را بنام خداوند جان و خرد
آغاز می کند و متذکر می شود که خرد برتر از هر چیز دیگر است که اینزد
بما ارزانی داشته است و در نظر او

۶۱ - دکتر گیرشمن - ایران از ابتدا تا اسلام

۶۲ - دبستان المذاهب

۶۳ - دکتر ه . ج . فارمر - تأثیر و نفوذ ایران در تعبیه آلات موسیقی - روز گارنو -

ج ۲ - ش ۲ صفحه ۴۰ بعد

خرد چشم جانست چون بنگری
 نخست آفرینش خرد را شناس
 سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
 و محمد ز کربای رازی رحمة الله در کتاب طب و روحانی خود در باره برتری
 و ستایش خرد چنین آورده است :

میگویم آفریدگار که نامش بزرگ باد خرد از آن بما ارزانی داشت
 که بمددش بتوانیم در این دنیا و آن دیگر از همه بهره‌هایی که وصول و حصول
 در طبع چون مائی بودیعت نهاده شده است برخوردار گردیم - خرد بزرگترین
 مواهب خدا بمانست و هیچ چیز نیست که در سود رسانی و بهره‌بخشی بر آن
 سر آید، با خرد بر چار پایان ناگویا برتری یافته‌ایم چندان که بر آنان چیره‌گی
 می‌ورزیم. آنان را بکام خود می‌گردانیم و باشیوه‌هایی که هم برای ما وهم برای
 آنها سود بخش است بر آنان غلبه و حکومت می‌کنیم. با خرد بدانچه ما را
 برتر می‌سازد و زندگانی ما را شیرین و گوارا می‌کند دست می‌یابیم و بخواست
 و آرزوی خود می‌رسیم. بر سلطت خرد است که ساختن و بکار بردن کشتیها
 را دریافته‌ایم چنان که بسرزمینهای دور مانده‌ای که بوسیله دریاها از یکدیگر
 جدا شده‌اند و اصل گشته‌ایم. پزشکی با همه سودهایی که برای تن دارد و تمام
 فنون دیگر که بما فایده میرساند در پرتو خرد ما را حاصل آمده است. با خرد
 به امور غامض و چیزهایی که از ما نهان و پوشیده بوده است پی برده‌ایم - شکل
 زمین و آسمان - عظمت خورشید و ماه و دیگر اختران و ابعاد و جنبشهای آنان
 را دانسته‌ایم و حتی بشناخت آفریدگار بزرگ نائل آمده‌ایم و این از تمام آنچه
 برای حصول کوشیده‌ایم و الا تراست و از آنچه بدان رسیده‌ایم سود بخش‌تر.
 بر رویهم خرد چیز است که بی آن وضع ما همانا وضع چار پایان و کودکان
 و دیوانگان خواهد بود - خرد است که بوسیله آن افعال عقلی خود را پیش
 از آنکه بر حواس آشکار شوند تصور می‌کنیم و از این رهگذر آنان را چنان

در می یابیم که گوئی احساسشان کرده ایم سپس این صورتها را در افعال حسی نمایان می کنیم و مطابقت آنها را با آنچه پیشتر تخیل و صورتگری کرده بودیم پدیدار می سازیم .

چون خرد را چنین ارج و پایه و مایه و شکوهی است سزاوار است که مقامش را بپستی نکشانیم. از پایگاهش فرودش نیاوریم و آنرا که فرمانرواست فرمانبر نگردانیم . سرور را بنده و فرادست را زیر دست نسازیم بلکه باید در هر باره بدان روی نمائیم و حرمتش گذاریم - همواره بر آن تکیه کنیم کارهای خود را موافق آن تدبیر کنیم و بصواب دید آن دست از کار کشیم هیچگاه نباید شهوت را بر آن چیرگی دهیم زیرا شهوت آفت و مایه تیرگی خرد است و آنرا از سنت و راه و غایت و راستروی خود بدور میراند و خردمند را از رشد و آنچه صلاح حال اوست باز می دارد برعکس باید شهوت را ریاضت دهیم خوارش کنیم و مجبور و وادارش سازیم که از امر و نهی خرد فرمان برد. اگر چنین کنیم خرد بر ما هویدامی شود و با تمام روشنائی خود ما را نور باران می کند و به نیل آنچه خواستار آنیم می کشاند. از بهره ئی که خدا از خرد به ما بخشیده و بدان بر ممانت گذاشته است نیک بختیم. ۶۵»

و این هر دو دانشمند بزرگوار بمناسبت اینکسکه در بین ایرانیان باستان خرد ارج و مقامی بس بلند داشته این سخنان را گفته اند .

خدای ایرانیان قدیم یعنی اهورامزدا خدای عقل است و ایزد مهر خدای نور و بکمک این دو نیرو یعنی عقل و نور است که انسان می تواند با بالهای خود بسوی آسمانها پرواز کند و بنور مطلق و عقل کل به پیوندد .

زرتشت پیامبر ایران باستان در گاتها همه جا از خرد خوب و اهورائی مدد می خواهد که «با گفتار زبان بردشمنانش فائق شود» که بخوبی می رساند که ایرانیان برای خرد و دانش و محاوره و سخن سرائی اهمیت خاصی قائل بوده اند

آنها قدر ذواهب الهی را بخوبی میدانستند و از اینرو پادشاهان ایران در آباد کردن جهان و غرس اشجار و افزایش مخلوقات اهورائی همواره کوشا بوده‌اند و بمناسبت دارا بودن خرد اهورائی همواره سعی کرده‌اند که حکومت خوب اهورائی را که بر پایه عدالت اجتماعی و سعادت و خوشبختی مردم بنا شده بر جهان حکمفرما سازند و مشوق علم و دانش بوده‌اند زیرا علم و دانش واقعی را لازمه سعادت‌مندی در جهان می‌شمردند و بنابراین همواره کوشش داشتند دانشگاه‌هایی در سراسر شاهنشاهی پهنور خود بوجود آورند و دانشمندان و علما را محترم می‌شمردند و آنها را در مجالس مجاوره‌ای که در حضور خودشان تشکیل می‌شد دعوت می‌کردند تا در اثر برخورد عقاید و رقابت و چشم‌هم-چشمی علم و دانش گسترش بیش از پیش یابد - در دین متساهل بودند و یکتاپرست و گرچه خود معتقد بوجود خدائی بزرگ که در همه جاهست و فاقد جسم و محل سکونت خاصی است و شاهد و ناظر همه چیز است بودند چون میدانستند که راه وصول بخداوندیکی نیست مردم سایر اقوام را نیز بحال خود می‌گذارند تا خدا را بنحو خود و بسته به عقل و خرد خود پرستش کنند و گرچه خود بهترین سرمشق‌ها را برای آنها تهیه کرده بودند ولی هرگز بزور شمشیر مردم را بدین خود نمی‌خواندند و اگر در دوره ساسانی چندین بار می‌بینیم که ایرانیان در امور دینی سخت‌گیر بنظر می‌آیند این امر بیشتر جنبه سیاسی داشته نه دینی زیرا امسیحیان ایران در واقع بصورت ستون پنجمی برای روم در آمده بودند و مزدکیان خطری برای اجتماع شمرده میشدند و سرکوبی ایندو دسته بیشتر از نظر حفظ تمامیت ارضی کشور بوده است نه بمناسبت تعصب دینی .

گذشت زمان نیز تغییری در این روح متساهل ایرانی بوجود نیاورده و بالاخره این آزادمنشی روحی و تساهل و مدارا موجب بوجود آمدن عرفان و تصوف ایرانی شد و می‌بینیم که همه این عرفا یکصدابریه تعصب می‌جنگند. می‌بینیم که مولوی که در واقع عمائدش دنباله‌عقاید پادشاهان و حکما و مردم قدیم این مرز و بوم است میسراید :

این جهان همچون درخت است ای کرام
 سخت گیرد میوه ها مرشاخ را
 چون که پخت و گشت شیرین لب گزان
 سخت گیری و تعصب خامی است
 ما براو چون میوه های نیم خام
 چون که در خامی نشاید کاخ را
 سست گیرد شاخه ها را بعد از آن
 تا جنینی کار خون آشامی است^{۶۶}

و در حکایت موسی و شبان نشان میدهد که گرچه شبان نادان خدارا بصورت
 بتی که جان و تنی چون جان و تن انسان دارد پرستش میکند باز هم موسی حق
 ندارد که او را از اینکار بازدارد و بالاخره به اینجا میرسد که گوید:

وحی آمد سوی موسی از خدا
 ما برون را ننگریم و قال را
 بنده ما را زما کردی جدا
 ما درون را بنگریم و حال را
 و بالاخره موسی در پی شبان رفته و او را بر مه باز میگرداند و باو اطمینان میدهد که
 هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هر چه میخواهد دل تنگت بگوی

این بلند نظری در دین و این آزادمنشی عمیق بسیار جالبست و ایرانیان را
 در هر حله ای از تمدن قرار میدهد که سایر کشورها سالیان دراز طول کشیده
 تا بتوانند بآن برسند.

در علم و حکمت ایرانیان از ابتدا یکی از کشورهای پیشرفته بوده اند:
 همانطور که همه مورخان قدیم نوشته اند اسکندر دستور داد کلیه نوشته
 های دینی و علمی ایران که در دژ پناخت بود به یونانی ترجمه شود و اصل آنها
 را از بین برد و همین امر سبب شد که بعد از حمله اسکندر به ایران جز قسمت
 ناچیزی از علوم و فلسفه و حکمت ایران بجای نماند. باز تادانشی ارزنده در
 دوره اشکانی و ساسانی گرد آمد حمله اعراب موجب انهدام این آثار شد و
 بالنتیجه چیزی باقی نماند تا ما سابقه علم و حکمت پیشینیان خود را از روی آن
 حساب کنیم فقط قسمتی از این آثار توسط یکعده ایرانی و وطن دوست بعربی
 ترجمه شد و مختصری از کتب دینی قدیم در دست علمای دین باقی ماند و به

هندوستان برده شد و از گزند محفوظ ماند و ما بقی بکلی از بین رفت - بعضی از مردمان این مرز و بوم هم که کاسه داغ تر از آش بودند میراث گذشتگان خود را بباد تنقید گرفتند و آنچه هم از آن رمان باقی بود از ترس و یاب به طمع جاه و مقام و پول و ثروت بدون ذکر منشأ آن بنام خود و یایکی از ائمه یهود منسوب داشتند و شد آنچه شد.

برای نمونه یکی دو مثال ذکر میشود - ابن قتیبه یکی از این قبیل مردم وطن فروش و ابن الوقت بود - بیرونی در کتاب آثار الباقیه درباره او میگوید : «ولی این مرد (ابن قتیبه) در هر بحثی که وارد میشود افراط میکند و از اخلاق جبلی که استبداد برآی است خالی نیست و کلام او در این کتاب بر کینه‌ها و دشمنی‌هایی که با ایرانیان دارد دلالت میکند زیرا به این اندازه هم راضی نشد که عربها را بر ما ایرانیان برتری دهد بلکه ایرانیان را اذل امم و پست‌ترین مخلوق دانسته و از آنچه خداوند در سوره توبه تازیان را به کفر و دشمنی با اسلام وصف کرده بیشتر توصیف نمود و امور زشت دیگری را به ایرانیان نیز نسبت داده که اگر پیشینیان عربها را می‌شناخت بیشتر از گفته‌های خود را درباره این دو گروه تکذیب میکرد.»^{۶۷}

امام غزالی از راه دیگری همین دشمنی را در حق ایرانیان مرعی میداشت و آنان را بعنوان اینکه کافر و خارج دین اسلام بوده‌اند مردود می‌شمرد و آنچه سنت و آداب از آنها باقی مانده بود را انکار کرده و منع میکرد فی‌المثل درباره عید نوروز و جشن سده چنین مینویسد: «افراط کردن در آراستن بازار بسبب نوروز و تکلیف بسیار کردن و تکلفات نو کردن برای عید نوروز نشاید چه نوروز سده باید که مندرس شود و کس نام آن نبرد تا گروهی از سلف گفته‌اند که روزه باید داشتن تا از آن طعامها خورده نشود و شب سده چراغ نباید کرد تا اصلا آتش نبیند و محققان گفته‌اند که روزه داشتن این روز هم ذکر

۶۷ - ابوریحان بیرونی - آثار الباقیه - ترجمه آقای علی اکبر دانا سرشت صفحه ۲۷۳

این روز بود و نشاید که خود نام این روز برند بهیچوجه بلکه باروزهای دیگر برابر باید داشت و شبسده همچنین چنانکه از آن نام و نشان نماند. ۶۸

ولی در مقابل هستند کسانی که عظمت روحی و علو طبع و ایراندوستی آنها بقدریست که در بجهوحه عظمت و قدرت خلفا و ترکان بهر دو تاخته و ایران را زنده و پاینده نگاه میدارند - خداوند بر آنها رحمت کند - یکی از این بزرگان ایران که هرگز تا ایران بجاست فراموش نمیشود فردوسی پاکزاد است که در آن مرقعی که همه ایران و ایرانیت را فراموش کرده بودند از ته دل میسراید:

چو ایران نباشد تن مامباد
در این بوم و بر زنده یکتامباد
و هم اوست که درباره عربها گوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار
عرب را بجائی رسیده است کار
که تخت کیانی کند آرزو
تفو بر توای چرخ گردان تفو

و تا آنجا که میسر بود بزرگیها و سنن ایرانیان را بزبانی پاك و خالص از الفاظ عربی بیان میکند و مقداری از سوابق ارزنده کشور را از گزند و آسیب محفوظ می دارد.

استاد دیگری که متأسفانه آنقدرها درباره او تبلیغ نشده ولی شایسته مقامی بس ارجمند در دل هر ایرانی است و هم شهری فردوسی میباشد اسدی طوسی است که در گرشاسبنامه از زبان گرشاسب در پاسخ ژاژ خانی شاه چین درباره ایرانیان چنین آورده است:

مزن زشت بیغاره ز ایران زمین
که يك شهر او به زما چین و چین
بهر شه بر از بخت چیر آن بود
که او در جهان شاه ایران بود
به ایران شود باژ یکسر شهان
نشد باژ او هیچ جای جهان
از ایران جز آزاده هرگز نخاست
خرید از شما بنده هر کس که خواست

ز ما پیشتان نیست بنده کسی
وفا نماید از ترك هر گز پدید
شما بت پرستید و خورشید و ماه
سواران ما هم دلاورترند
شما را ز مردانگی نیست کار
هنرستان بدیباست پیراستن
خرد باید از مرد و فرهنگ و سنگ
و هست از شما بنده مار را بسی
وز ایرانیان جز وفا کس ندید
در ایران به یزدان شناسند راه
یکی با صد از چینیان همبرند
مگر چون زنان بوی و رنگ و نگار
دگر نقش پام و در آراستن
نه پوشیدن جامه و بوی و رنگ^{۶۹}

خوشبختانه با طرز پژوهش علمی که در کتب باقیمانده از یونانیان و ایرانیان و اعراب اوایل اسلام و سایر اقوام و ملل و همچنین از روی آنچه بتدریج از دل خاکهای این مرز و بوم بیرون میآید و اسرار گذشته را فاش می سازد سهم بزرگ ما در علم و حکمت در دوره قبل از اسلام تا حدی روشن میشود. یکی از همین آثار ارزنده لوحهائی است که از شوش بدست آمده و اخیراً پس از مطالعه آنها معلوم میشود که ایرانیان در اوایل هزاره دوم یعنی در چهار هزار سال پیش اطلاعات جالبی درباره معادلات دو مجهولی بشکل $ax + bx = c$ داشته اند^{۷۰} و همچنین از جدول ضربی که بعداً اختراع آن به فیثاغورث نسبت داده شد اطلاع داشتند و قضیه هندسی معروف فیثاغورث را که بموجب آن در مثلث قائم الزاویه مجذور وتر مساویست به جمع مجذور دو ضلع مجاور زاویه قائمه را میشناسخته اند و از آن در حل مسائل خود کمک می گرفته اند و قدرت آنرا داشته اند که مثلثی را در دایره کامل محاط کنند و یک ضلعی و یک ضلعی منظم محاط در دایره را ترسیم نمایند - از طرفی میدانیم که در طب و داروسازی پیشرفتهای زیادی کرده بودند و بیمارستان را اولین بار آنها بوجود آوردند و دانشکده های پزشکی مجهزی در جوار بیمارستانها داشتند و بیماریها را به سه نوع معالجه میکردند بادعا و بادارو و باکارد و این بعینه آن چیز است

۶۹ - اسدی طوسی - گرشاسبنامه

70- Textes Mathematiques de Suse, E. M. Bruns, M. Rutten

که بعداً در یونان مشاهده می شود گفته می شود که مبداء و منشأ طب یونانی از ایرانست و البته بعداً استادانی چون جالینوس و بقراط در آن خطه بوجود آمده اند که شالوده طب بعد از اسلام ایران بر پایه نوشته های آنها و اصلاح و تکمیل آنچه آنها نوشته بودند ریخته شده است. ایرانیان دوره هخامنشی در علوم عملی و مهندسی جزو مردمان پیشرو بوده اند. بیشتر در ریاسالاران و مهندسین ترعه ساز و پل ساز از بین هخامنشیان و پارسیان انتخاب میشده اند و نام عده ای از آنها را هرودوت در کتاب تاریخ خود آورده است. در حکمت ایرانیان بگفته خود یونانیان استاد فلاسفه یونان بوده اند عده زیادی از نویسندگان یونانی فیثاغورث را شاگرد مغان و بعضی حتی ویرا شاگرد زرتشت میدانند و گویند که زرتشت به فیثاغورث در هنگام اسارتش بدست کمبوجیه فلسفه و ستاره شناسی و شیمی و سحر و جادو آموخت بعضی منکرند که مغان ایران سحر و جادو میکرده اند و سحر و جادو را کار کلدانیان میدانند^{۷۱} ولی همه یک زبان به عظمت روحی و فکری مغان اعتراف دارند حتی گفته شده است که دمو کریتوس که پایه گزار فرضیه اتمی است و پروتاگوراس سوفیست معروف هر دو نزد مغان تعلیم فلسفه و حکمت گرفته بوده اند.^{۷۲} حتی ارسطو رابطه ای بین فلسفه دوگانگی مغان و سیستم فلسفی افلاطون قائل است. از بین علما و دانشمندان عصر جدید آیزلر منشأ فلسفه یونان و اورفیزم را از ایران میدانند.^{۷۳} رایتز نشتا این معتقد است که افلاطون در فلسفه خود تا حد زیادی مرهون زرتشت میباشد و نظریات آیزلر را درباره نفوذ ایران در فلسفه یونان تأیید میکند.^{۷۴}

۷۱ - رجوع شود به کتابهای - Passages in Greek and Latin Literature relating to Zoroaster-K. R. Cama

Western Response to Zoroaster-Duchesne-Guillemin

۷۲ - هائری شارل پوس - ایران و فلسفه یونان - در کتاب تمدن ایرانی

73-Welten mantel and Himmelszelt-W. Eisler

74-Studien zum Antiken Synkretismus-H. Reitzenstein

دکتر دوشزن گیمن در کتاب مذهب ایران باستان مینویسد که افکار ایرانی دریونان تنها توسط مغان زرتشتی نفوذ نیافت بلکه آئین مهر نیز در این امر نقش عمده‌ای داشت - نیلسون Nilson نویسنده تاریخ دین دریونان مینویسد:

«شریعت زرتشت با خود افکار بزرگ و عمیقی آورد که با افکار یونانی مواجه شد از آن جمله اند: خدای یکتائی که برتر از همه چیز و همه کس است و دوگانگی که مبارزه نیروهای نیکی با نیروهای بدی است و پرستش خداوند بدون تصویر و مجسمه و پایان نهائی جهان و بالاخره زروانیسم. نفوذ افکار ایرانی بر افکار یونانیان خیلی زیاد است ولی راههای این نفوذ تاریک و غیر مستقیم است.»^{۷۵}

محققاً فکر عالی ایرانیان درباره اعتقاد بوجود یک خدای بزرگ که آفریننده جهان است و شادی را برای جهانیان آفریده برای همه اقوامی که در مغرب ایران بسر میبردند تازگی داشت و همه را تحت تأثیر این روح بزرگ ایرانی قرارداد - در تأیید این سطور هرودوت مینویسد: «پارسیها هیچ شمایی برای خدایان نمیسازند و هیچ معبد و قربانگاهی ندارند و در نظر آنها چنین کارهایی نشان جهالتست - این فکر از اینجا سرچشمه میگیرد که آنها اعتقاد ندارند که خدایان را طبیعتی چون انسان باشد آنچه انچه که یونانیان تصور مینمایند.»^{۷۶} و سیسرون بمانند میگوید که «یونانیان مانند ما تماثلهای مجسمه‌هایی برای خدایان خود میسازند ولی ایرانیان مخالف پرستش بتان هستند و بهمین مناسبت هم خشایارشا هنگامیکه یونان را فتح کرد دستور داد مجسمه خدایان یونانی را منهدم سازند و دستور داد که معابد آنها را بسوزانند - خشایارشا معتقد بود که خداوند عالم را مکان خاصی نیست و انسان نمیتواند او را بشکل بتی در محوطه محدودی زندانی کند.»^{۷۷}

۷۵ - و La Religion de l'Iran Ancien-Duchesne-Guillemin

۷۶ - هرودوت کتاب اول بند ۱۳۱

۷۷ - کتاب سابق الذکر صفحه ۳۲

همین امر بود که بالاخره در روح عده معدودی از فلاسفه یونان اثر گذاشت ولی توده مردم و قاطبه ملت یونان و روم همچنان تا بعد از عصر مسیحیت بت پرست باقی ماندند. همین فکر که خدا محدود و مختص بیک ملت و یک نژاد نیست در فکر یهودیانی که بصورت اسیر در بابل بسر میبردند مؤثر افتاد و بنابراین تحت تأثیر این فکر ایرانی هنگامیکه بالاخره کوروش آنرا آزاد و به فلسطین بازپس فرستاد در فکر آنها کارگر شد و خدای محدود و منحصر به قوم یهود آنها که «یهوه» خوانده میشد از آن بعد بصورت خدای واحد بر همه اقوام در آمد و عظمت لازمه را بدست آورد.

اگر بخواهیم آنچه را ایرانیان در حکمت و دین در دوره قبل از اسلام بجهانیان آموخته اند خلاصه کنیم باید بگوئیم که یونانیان عقاید مربوط به یگانه پرستی و دوگانگی و اینکه انسان عالم اصغری است که از هر حیث شباهت به عالم اکبر دارد و تقسیم بندی زمان خلقت را بدوره های معین و روز معاد و الوهیت بخشیدن به زمان و صور اجسام از روی صور عالم معنوی فره وشی و عدالت و شناخت عقل بعنوان چیزی غیر مادی و روحی و اهمیت راستی و درستی را از ایرانیان آموختند و یهودیان شریعت هزاره ها و وحدانیت خداوند و تعلق او بهمهمه اقوام و بقای روح پس از مرگ و شریعت مجازات و مکافات بعد از مرگ و پل چینود و بهشت و جهنم و تعریف تاریخ جهان بصورت نزاع بین خیر و شر و تغییر شکل دادن شیطان از صورت یک بنده گناهکار و ضعیف بصورت یک حریف زورمندی در مقابل اهورامزدا و نام عده ای از فرشتگان را از ایرانیان اخذ کرده اند. درباره نفوذ ایران بر دین یهود بسیاری از محققین هم عقیده اند. از آن جمله میتوان نام میلز و جا کسون و ویدن گرن و مه یروان گال و شارل-اوتران و بوسه را برد. دین مهر و مانوی نیز مدت ها در شرق و غرب ایران نفوذ کردند و مدت ها حریف سرسخت مسیحیت بودند و بالاخره دین مسیح ناچار شد که قسمت زیادی از تشریفات و افکار دین مهر را در مسیحیت وارد کند تا توانست بر حریف سرسخت خود فائق شود. از جمله آنچه گفته میشود دین

مسیح از دین مهر اقتباس کرده نکات زیر را میتوان برشمرد:

- ۱- پرستش شبانان مهر و مسیح را در هنگام تولد.
- ۲- تطبیق جشن تولد مسیح (در کریسمس) با هنگام تولد مهر در اول زمستان یعنی هنگام بلند شدن مجدد روزها.
- ۳- غسل تعمید.
- ۴- پذیرش روز یکشنبه که روز خورشید است (Sunday) بعنوان روز اول هفته.
- ۵- استفاده از ناقوس و شمع و نوازدگی و آواز دسته جمعی در حین پرستش.
- ۶- دوازده برج آسمانی که در آئین مهر جزویاران مهر بودند و در دین مسیح بصورت ۱۲ حواری مسیح درآمدند.
- ۷- علامت صلیب که علامت مهر بود و بعنوان علامت مسیحیان پذیرفته شد.
- ۸- نقش میانجی و داور اعمال بشر که خاص مهر بود به عیسی مسیح نیز داده شد.
- ۹- خوردن نان و شراب در روزهای معینی از سال در دین مسیح نیز وارد شد.
- ۱۰- مهر و عیسی هر دو در پایان عمر مجلس ضیافتی برپا ساختند.
- ۱۱- کلاه اسقفان را امروز میترا میگویند.
- ۱۲- مهر در پایان عمر برابر به نشست و به آسمان باز گشت و به اهورامزدا پیوست و حضرت مسیح را نیز پس از کشیدن به صلیب و گذاشتن در سردابه به آسمان صعود کرد. البته علاوه بر این همه تشبیهات ظاهری بسیاری از افکار و فلسفه دین مهر نیز راه خود را در دین مسیح یافت که برای جلوگیری از تطویل کلام از ذکر آنها خودداری میشود. فکر مهر پرستان در باره صعود روح بسوی خداوند پس از اینکه جسم تنبیه شد و زجر لازم را دید و عبور از کرهٔ اثیری و تبدیل شدن به آتش و نور خالص و پاک همانست که بعدها در فلسفه عرفان شرقی و غربی

داخل میشود و مبنای فلسفه نو افلاطونیون قرار میگیرد. مسیحیان علاوه بر اینها از طریق دین یهود اعتقاد به معاد و روز رستاخیز و بهشت و جهنم و وجود عنصر اغواگر یعنی شیطان و اعتقاد به خدای واحد و یگانه را غیر مستقیم از دین زرتشتی گرفتند.

و اما دین مانی در مشرق و مغرب مدتها منبع الهام بود و عده زیادی پیروان داشت. هر کجا زهد بیش از حد و کف نفس و فرار از ازدواج هست، آنجا عقاید مانی در کمین نشسته است. وی معتقد بود که جهان مادی نتیجه فعالیت اهریمن است و بنابراین چیز است اهریمنی و پلید و لذا بایستی ترك زندگی و این جهان گوئیم و حتی زن نگیریم تا بنیروی شیطان کمک ننمائیم و بایستی زندگی را تا هستیم با زهد و دوری از لذات و خوشیها و تنعمات اینجهانی بسر آوریم تا بنور مطلق برسیم و نجات یابیم. دین مانی در آسیای میانه نفوذ فوق العاده کرد و حتی تحت نامهای مستعار در دین اسلام و مسیح رخنه کرد و تا فرانسه پیش رفت و بالاخره در قرن سیزدهم میلادی در اثر مبارزه اداره تفتیش عقاید فرانسه با آن و کشتار دسته جمعی معتقدین به آن این فرقه در فرانسه ریشه کن شد ولی با همه این احوال نفوذ آن در افکار و عقاید مردم باقی ماند تا جائیکه موریس بارز با اطمینان مینویسد که ویکتور هوگو مذهب مانوی داشت - شوپنهاور که او هم از بدبینان جهانست خود یک مانی دیگر است که گرچه صد درصد در عقاید خود دنبال فکر مانی را نگرفته ولی از حیث بدبینی پای کمی از مانی ندارد و شاید هم متأثر از افکار مانویان باشد.

در آئین مملکت داری نیز افکار ایرانیان در شرق و غرب نفوذ کرد - وقتی کوروش لیدیه و بابل را گشود و شهرهای یونانی کنار دریای مدیترانه را در آسیا تسخیر کرد همه را مواجه بایک سیستم مملکت داری جدیدی که خاص ایرانیان بود ساخت تا آن زمان بیسابقه بود که ملتی بر ملت دیگر فائق شود و آنها را قتل عام نکرده یا اسیر و برده نسازد و برای بیگاری گرفتن

از خانه و کاشانه دور نکند و مال و دارائی آنها را بدست غارت ندهد اینکار را یونانیها بگفته خودشان در هنگام گرفتن شهر تروا انجام دادند و بهیچکس از بزرگ و کوچک رحم نکردند و همین عمل را اسکندر بابسیاری از شهرهای یونانی و شوش و پرسپولیس نمود - بابلها و آشوریهها از اینکه ملل و اقوام را اسیر کرده و یا قتل عام میکردند لذتی شهوانی میبردند و اغلب نه تنها شهرها را با خاک یکسان میکردند و مردم را باسارت میبردند بلکه در زمین آن شهرها نمک میپاشیدند تا دیگر حتی سبزه هم بر روی خرابه های آن نروید و مرغان و وحوش نیز رغبت بازگشت به آن محل را نکنند - در مقابل این اقوام کوروش برای اولین بار آئین جدید مملکتداری ایرانیان را به مغرب زمین معرفی کرد و شاهنشاهی پهناور خود را بدون مداخله در امور داخلی آنها اداره کرد و بهر يك آزادی پرستش و حکومت داخلی زیر نظارت شهربانها و داوران ایرانی داد و حتی همه آنها را بر آن داشت تا قوانین خود را بنویسند تا قضاات بتوانند بر اساس این قوانین که جنبه الهی برای مردم داشت بر آنها داوری کنند و ظلم و شقاوت را در بین آنها ریشه کن کنند تا بگفته داریوش قوی برضعیف زور نگوید و در برابر قانون همه مساوی باشند . یونانیان اصولاً قدرت حکومت بریک کشور یا شاهنشاهی بزرگ را نداشتند و تنها باطرز حکومت بریک شهر آشنا بودند و هنگامی پی به ضعف خورد بردند که اسکندر بر ایران فائق شد - آنگاه آشکار شد که سبک مملکتداری یونانیان برای اداره يك شاهنشاهی پهناوری چون شاهنشاهی هخامنشی عملی نیست و بهمین جهت هم اسکندر دنباله شاهنشاهی ایران را گرفت و بمحضی که حکومت بعد از او به سرداران سر رسید شاهنشاهی بزرگ هخامنشی تجزیه شد و هر قسمت آن نیز به قطعات کوچک تقسیم گردید و حکومت ملوک الطوائفی بر ایران و جهان سایه افکند - درس اساسی را رومیها از ایرانیان گرفتند و شالوده امپراطوری خود را بر پایه و اساس مشابه نحوه مملکتداری ایرانیان قرار دادند و بعد از چندی حتی مقام سلطنت را نیز تحت عنوان امپراطور پذیرفتند

ولی رومیها فقط ظاهر حکومت ایران را میدیدند و از باطن و عمل این نوع مملکتداری که مبنا و اساس دینی داشت و بر اساس حکومت خوب اهورامزدائی بنیانش گذارده شده بود اطلاعی نداشتند و نمیدانستند که اگر پادشاهان ایران ساختن شهرها و آباد کردن دهات و ایجاد قنوت و کندن نهرها و ساختن جاده ها و منزلگاهها و پلها و دانشگاهها و دبستانها و امثال اینها را وجه مهمت خود قرار داده اند برای اینست که بتصور آنها حکومت خوب اهورامزدائی را در جهان رواج میدهند و بانیروی اهریمنی که خرابی، ویرانی و خشکسالی و تن آسائی است مبارزه میکنند - عدالت را بدانجهت اجرا میکردند که نه تنها موجب حفظ آبادانی کشور بود بلکه خواسته اهورا مزدا بود - انوشیروان مینویسد: «نگریستم تا کدامیک از اعمال در نظر دادار پسندیده تر است پس دریافتم آن چیزیکه آسمانها و زمین را استوار نگهداشته - جبال شام - خرا برافراشته رودها را روان ساخته و موجودات را در حال انتظام و هم آهنگی در عرصه آفرینش بیاراسته است همانا حق است و عدل و بنابراین ملازمت حق و عدل کردم و نتیجه آنرا دیدم که آبادی بلاد است و آبادی بلاد سرمایه معیشت مردمان و چرندگان و جمیع ساکنان جهان .»

کوروش هنگام مرگ بدو پسر خود کمبوجیه و بردیه چنین گوید :
 «از خدایانی که جاویدانند و همه چیز را می بینند و بهر کار قادرند بترسید
 از آنها بترسید و کاری یا فکری نکنید که برخلاف تقدس و عدالت باشد -
 پس از خدایان از مردم و نسلهای آینده بترسید . چنانکه خدایان شما را در
 تاریکی پنهان نداشتند اعمال شما نیز پنهان نخواهد ماند - اگر اعمال شما
 پاک و موافق عدالت باشد نفوذ و اقتدار شما قوت خواهد گرفت ولی اگر در این
 خیال باشید که بیکدیگر زیان رسانید اعتماد مردم را از خود سلب خواهید
 کرد .» ۷۸

در دوره اسلامی گر چه بزرگترین خدمتها را ایرانیان به عالم بشریت نموده‌اند قسمت عمده سهم آنها بعلم و دانش جهان متأسفانه به حساب اعراب گذاشته شده است - و این بیشتر به این دلیل است که ایرانیان بعد از اسلام بیشتر کتب علمی و فلسفی خود را به زبان عربی مینوشتند تا وراج زودترو بیشتری در عالم اسلام یابد و چون در آموختن زبان استاد بودند در واقع آنها بودند که بزرگترین خدمتها را بزبان عربی کردند و آنرا به پایه ارجمندی که امروز دارد رسانیدند و لغات بسیاری را از فارسی و پهلوی به نحوی از انحاء در زبان عامی و فلسفی عرب داخل نمودند و صرف و نحو عربی را آنها بودند که تدوین کردند و هم آنها بودند که حتی در علم حدیث و تفسیر قرآن - مجید بیش از اعراب زحمت کشیدند و تمدن اسلامی را عظمت و جلال بخشیدند ابن خلدون در مقدمه کتاب معروف خود مینویسد: « صاحب صناعت نحو سیبویه و پس از او فارس و بدنبال آنان زجاج از لحاظ نژاد ایرانی بودند .

بیشتر دانندگان حدیث ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهارت تربیت ایرانی بشمار میرفتند و هم کلیه علمای علم کلام و نیز مفسران قرآن ایرانی بودند و بجز ایرانیان کسی بحفظ و تدوین علم قیام نکرد و از اینرو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: «اگر دانش بر گردن آسمان در آویزد قومی از مردم فارس بدان نائل میآیند و آنرا بدست میآورند» عالمان علوم شرعی نیز اکثر ایرانی بودند همچنین علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد مگر پس از عصریکه دانشمندان و مؤلفان آنها باز شناخته شدند و کلیه این دانشها بمنزله صنعتی مستقر گردید و بالنتیجه به ایرانیان اختصاص یافت و اعراب آنها را فرامیگرفتند^{۷۹}.

پروفسور ادوارد براون مینویسد: «اگر از آنچه علوم عرب نامیده میشود از قبیل حدیث و تفسیر و الهیات و فلسفه و طب و تاریخ و ترجمه احوال و حتی صرف و نحو عربی کاری را که ایرانیان در این رشتهها انجام داده‌اند حذف کنیم

قسمت عمده و مفید این علوم از بین می‌رود.»^{۸۰}

متأسفانه این مقاله گنجایش آنرا ندارد که بتفصیل در این باره وارد شویم و نام علما و دانشمندان ایرانی را بتفصیل برشماریم همانقدر بایستی بگوئیم که متأسفانه با کمال بی‌انصافی سهم ایرانیان در بیشتر شئون معنوی در دوره بعد از اسلام به اعراب نسبت داده شده است و اروپائیان بیشتر دانشمندان ایرانی را بعنوان علمای عرب در کتابهایشان نام می‌برند و فلسفه و علوم ایران را به اعراب نسبت می‌دهند.

از طرفی اروپائیان و امریکائیان اصولاً در دوره اخیر عادت ندارند که از عیان کنند که ملل خاورمیانه و آسیا سهم عمده‌ای در علوم و فنون امروزی داشته باشند - در بیشتر از کتب تاریخ علوم که می‌رسیم متوجه می‌شویم که پس از ذکر عده‌ای از علمای یونان ناگهان به دانشمندان دوره رنسانس اروپا می‌رسیم و در مورد سهم ملل اسلامی خاصه ایرانیان در رشد و توسعه علوم عقلی و فلسفه و آئین مملکتداری سعی می‌شود که سهم آنها بسیار ناچیز شمرده شود و از کاریک گنجینه‌دار که تنها هنرش حفظ آثار یونانی برای سپردن آن بدست دانشمندان اروپا باشد تجاوز نکند و این واقعاً بی‌انصافی است - درست است که ایرانیان با آب و تاب در کتب علمی خود از ارسطو و افلاطون و فیثاغورث و بقراط و جالینوس نام می‌برند و آنها را در نوشته‌های خود می‌ستایند و از آنها بنام استاد یاد می‌کنند ولی نباید فراموش کرد که آنچه آنها از این استادان یونانی که خود قبلاً استادانی دیگر داشته‌اند گرفته‌اند بسیار جرح و تعدیل کرده و به محک آزمایش و محاسبه مجدد و مشاهدات عینی خود در آورده و بتدریج علم را از آنچه بود بسیار بیشتر بردند و گنجینه‌ای که تحویل اروپائیان دادند از حیث کیفیت و کمیت قابل مقایسه با آنچه در بدو امر به آنها سپرده شده نبود. چند نکته را ناگزیر بایستی ذکر نمود: فارابی در مقدمه‌ای که

۸۰ - پروفیسور ادوارد براون - تاریخ ادبیات ایران جلد اول

بر کتاب «موسیقی الکبیر» نوشته متذکر میشود که مقصودش از تنظیم این کتاب رفع اشتباهات استادان قدیم یونان بوده است و متذکر است که «من در اظهارات عموم علمای شعب مختلف نظری یونان نقصهائی مشاهده میکنم»^{۸۱} و سپس نظر خود را درباره وظیفه هردانشمندی چنین بیان میدارد:

« مقصود هر نویسنده در هر یک از علوم نظری باید بر سه قاعده کلی استوار باشد. اول اینکه اصول اساسی آن علم را بطور کامل شرح دهد دوم نتایجی را که از این اصول حاصل میشود توضیح نماید و سوم اشتباهاتی را که در آن علم شده مشخص کند و حدود عقاید دیگران را در آن علم معین سازد و حق را از باطل جدا کند و نظرهای ناقصی که در آن علم داده شده اصلاح کند»^{۸۲}

بیرونی که یکی از علمای بلند آوازه ایرانست و در زمان غزنویان میزیسته و معاصر سلطان محمود غزنوی بوده درباره طرز بررسی علوم از طرف خودش می نویسد:

« و من در واقع همان کاری را انجام داده ام که هر عالمی ناچار است که در رشته خاص خود رعایت نماید و آن این است که با کمال امتنان آنچه از پیشینیان بجای مانده را اخذ و بدون ترس هر اشتباهی که در آن مشاهده میکنیم اصلاح نمائیم و آنچه شخصاً کشف کرده ایم بعنوان یک سند برای نسلهای آینده ثبت کنیم»^{۸۳} محمد زکریای رازی که حکیم دانشمند و بزرگ و پزشک عالیقدر اوایل دوره اسلام است و چنانکه از اسمش آشکار است از اهل ری بوده در

۸۱ - ابونصر فارابی مقدمه الموسیقی الکبیر

۸۲ - فارابی همان کتاب

۸۳ - ابوریحان بیرونی - مقدمه قانون مسعودی

مقدمه « کتاب الشکوک الرازی علی کلام جالینوس » با لحنی بسیار مؤدبانه چنین گوید :

« میدانم بسیاری از مردم خورده خواهند گرفت و در تألیف این کتاب مرا ملامت خواهند کرد که چگونه در مقام مخالفت با مرد جلیل القدری چون جالینوس بر آمده‌ام در حالیکه از همهٔ خلق بیشتر بر من حق دارد ولی علم و فلسفه زیر بار تسلیم صرف و تقلید محض و قبول اقوال اساتید بدون بینش نمی‌رود و مساهله با آنهارا جایز نمی‌شمارد. فیلسوف خود نمی‌پسندد شاگردانش چشم بسته تسلیم گفته‌های او شوند. جالینوس خود در کتاب منافع الاعضاء علمائی را که می‌خواهند شاگردانشان بدون برهان اقوال آنها را بپذیرند سرزنش میکند و بنا بر این اگر این مرد بزرگ امروز زنده بود مرا در تألیف این کتاب ملامت نمی‌کرد و این کتاب بر او گران نمی‌آمد بلکه با کمال نشاط در آن نظر میکرد»^{۸۴}

و ابن سینا در مقدمه‌ای که بر حکمت المشرقیین نوشته ضمن تجلیل از ارسطو و ذکر اینکه او به آنچه رفقا و استادان او از آن بیخبر بوده‌اند برخورد و اقسام علوم متشتمه را از یکدیگر تمیز داده و آنها را به بهترین وجهی مرتب و منظم ساخته و در بسیاری از چیزها حق و صحیح را دریافته است و در غالب علوم به اصول صحیح و مهمی پی برده و مردم را به آنچه گذشتگان و هموطنان او یافته بودند مطلع ساخته است. « چنین ادامه میدهد :

« البته این عمل برای ارسطو که نخستین بار دست به تمیز مسائل مخلوط و درهمی زده و بتشخیص صحیح از فاسد مبادرت نموده منتهای توانائی و قدرت و نهایت طاقت انسانی است و سزاوار آنست که کسانی که بعد از ارسطو آمده‌اند خطاهای او را در علوم ترمیم کنند و اصولی را که وضع نموده تفصیل دهند....»^{۸۵}

۸۴ - محمد زکریای رازی - الشکوک الرازی علی کلام جالینوس

۸۵ - ابن سینا - مقدمه حکمت المشرقیین

از آنچه گذشت معلوم میشود که بیشتر علمای بزرگ در دوره اسلامی هرگز آراء و عقاید فلاسفه و علمای یونان را چشم بسته نپذیرفته اند و همواره در فکر اصلاح و تصحیح گفته آنان بوده اند و در همه حال روحی آزاد و فکری روشن در مواجهه با علوم گذشتگان داشته اند و همین روح آزاد و فکر روشن به آنان کمک کرده است تا تتبعات ذیقیمت بسیاری در علوم موجود به عمل آورند و علوم جدیدی را پی ریزی کنند و بسرحد کمال رسانند.

همه حکما و دانشمندان ایران در عصر درخشان تمدن اسلامی معترف بودند که دانشی که توسط پیشینیان آنان چه ایرانی و چه یونانی و چه هندی و چه دیگران گرد آمده است بایستی دوباره ارزیابی شود و اگر صحت آنها مورد قبول قرار گرفت نگاهداری شود و گرنه با فرمولها و پیشنهادات و فرضیه های جدیدی جایگزین شوند که با مشاهدات و آزمایشات و محاسبات شخصی آنان بیشتر سازگار باشد. هیچیک از آنها قانع به پذیرفتن بدون چون و چرای گفته های گذشتگان خود نبودند و همه دارای ذهنی شکاک بودند و همه چیز را با نظر شک و تردید مینگریستند و تا خود قانع بصحت فرضیه یا نظریه ای نمیشدند آنرا نمی پذیرفتند. و بنابراین معلوم نیست چگونه اروپائیان میتوانند در موقع تدوین تاریخ علوم گفتار علما و حکمای یونان را گرفته و ناگهان بدون در نظر گرفتن آنچه از دانش ایرانیان را توسط اعراب بدست آورده اند و به لاتین ترجمه کرده اند ناگهان به بررسی گفتار دانشمندان عهد رنسانس اروپا بپردازند و حال آنکه هیچیک از این دانشمندان اروپائی اخیر نمیتوانستند بدون استفاده از معلوماتی که در عصر اسلامی توسط علما و حکمای ایران در همه رشته های علوم و حکمت بدست آمده بود به آنجائی برسند که رسیدند - گالیله و دکارت و پاسکال و نیوتون و سایر علمای بزرگ اروپا همه ترجمه و نوشته دانشمندان ایرانی را در اختیار داشتند و از آن خوشه چینی مفصل

نموده‌اند ولی معذالك در نوشته‌های آنها اشاره‌ای به آنچه از ایرانیان از طریق اعراب اخذ کرده‌اند نیست و همه‌جاسعی شده‌است که سهم‌علما و حکمای اسلامی که اغلب آنان ایرانی یا متأثر از عقاید علما و حکمای ایرانی بوده‌اند بکلی نادیده انگاشته شود و یا بسیار ناچیز بقلم آید ولی هستند دانشمندان اروپائی و امریکائی منصفی که هر يك در تألیفات خود بقسمتی از سهم‌گرانقدر ایرانیان اشاره نموده‌اند و در زیر چند نمونه از آنها نقل میشود :

دکتر سیریل الگود در باره سهم ایرانیان در توسعه علم طب مینویسند که «ایرانیان پیشرفت زیادی در ابداع طرق جدیدی برای معالجه بعضی بیماریها باذکرداروهای متعدد نمودند و طرز معالجه آنها در بسیاری موارد برتر از روش معالجه یونانی و هندی بود - بعلاوه پزشکان ایرانی طریقه علمی ملل و اقوام دیگر را گرفته و در اثر اکتشافات خود در آنها تغییراتی داده‌اند و قوانین طبی زیادی را وضع کردند و مشاهدات بالینی خود را با دقت ثبت نمودند آنها علم طب را از حالت درهم ریخته عصر یونانی خارج و بنحو شایسته‌ای طبقه‌بندی نمودند و باطلاعات نظری یونانیان در علم طب اطلاعات عملی و تجربی خود را افزودند و در داروشناسی گامهای بزرگی نسبت به پیشینیان بجلو برداشتند بعبارت دیگر پزشکان مشهور ایرانی کتب طبی یونانی را مورد استفاده قرار داده و اثر خود را بر علم طب بجای گذاردند.»^{۸۶} و بهمین جهت هم کتب طبی رازی و ابن سینا بارها بزبانهای اروپائی ترجمه شده و تا اواسط قرن هفدهم در اغلب دانشگاههای اروپا تدریس میشده - در شیمی رازی امروزه بعنوان پدر علم شیمی جدید شناخته شده‌است - دکتر اچ. ای استیپلتون که کتب رازی را در علم شیمی مورد مطالعه قرار داده مینویسد : « ما با اطمینان میتوانیم ادعا کنیم که از این بیعدرازی بایستی بعنوان یکی از بزرگترین و برجسته‌ترین جویندگان علم در جهان

پذیرفته شود. وی تا هنگام طلوع عصر جدید در اروپا با وجود آمدن اشخاصی چون گالیله و رابرت بویل تالی نداشت - کتاب المدخل و کتاب الاسرار او کافی است رازی را مقامی شامخ در تاریخ علوم ببخشد. وی سپس میگوید «اکنون بایستی ادعان کنیم که در علم شیمی آنچه را که ما تا کنون باغروور علم شیمی جدید میخواندیم در واقع نهصد سال پیش از عصر رابرت بویل و توسط رازی بوجود آمده است.»^{۸۷} جولیوس روسکا رازی را پدر شیمی جدید مینامد.^{۸۸}

درفیزیک محاسبات وزن مخصوص که توسط بیرونی و خازنی با اختراع دقیقترین ترازوها و قیاسها انجام شده بقدری دقیق است که فقط در رقم سوم اعشار با محاسبات جدید تفاوت دارد.^{۸۹} بسیاری نکات مهم درباره میل قصری (Impetus) را علمای ایران میدانستند و آگاه بودند که در مرکز زمین قوه جاذبه ای هست که همه اشیاء را بسوی خود میکشد و این را سالیان دراز قبل از نیوتون میدانستند و محاسبات دقیقی درباره آن کرده بودند.^{۹۰} در مبحث نور دکتر ما کس میرهوف بما میگوید که «افتخار علم مسلمین در مبحث نور است. در اینجا است که قدرت ریاضی اشخاصی چون ابن هیثم و کمال الدین فارسی بر آن اقلیدوس و بطلمیوس بیشتر بود. فارسی و طوسی پیشقدم کارت و هوینگنس و نیوتون بودند.»^{۹۱} دو فرضیه نور، یعنی فرضیه موجی و فرضیه ذره ای، قبل از اروپائیان توسط استادان ایرانی در کتبی که بموقع بزبان لاتین ترجمه شده بود

87- Memories of Asiatic Society
of Bengal

در H. E. Stapleton

سال ۱۹۲۷

۸۸ - دکتر مهندس حسنعلی شیبانی - در مقدمه کتابهای مدخل التعلیمی و کتاب الاسرار رازی

89- La Science Arabe-Aldo Mieli

۹۰ - Les Penseur de l'Islam-Baron Carra de Vaux جلد اول

۹۱ - The Legacy of Islam صفحه ۳۴۵

موجود است و محققاً در دسترس این علمای اروپائی قرار داشته است. در موسیقی فارابی و ابن سینا بسیار آنچه یونانیان پیشنهاد کرده بودند افزودند. در فرضیه مربوط به مبنای فیزیکی صداها نیز ایرانیان نسبت به علم یونانی پیشرفت زیادی کرده بودند خاصه در فرضیه پراکنده شدن صدا بصورت کروی. تا قرن هفدهم بسیاری از فرضیه‌های موسیقی فارابی و ابن سینا در کتب کلاسیک موسیقی اروپائیان نقل میشود.

در ریاضی سهم ایرانیان واقعاً بسیار زیاد است - در جبر همانطور که پروفیسورالدومیلی Aldo Mieli مینویسد « کتاب خوارزمی در جبر نه تنها اصطلاح جبر را معمول کرد بلکه معنی واقعی را به این علم بخشید و واقعاً عصر جدیدی در علم ریاضی گشود. » خیام یکی از بزرگترین دانشمندان علم ریاضی و جبر بود - کار اصلی او مربوط به حل معادلات درجه دوم بود - وی از تقاطع مقطعهای مخروطی برای حل مسائل جبری استفاده کرد - اشکال مختلف معادلات درجه سوم را بنحوی کامل طبقه بندی کرد و برای هر یک راه حل هندسی یافت.

غیاث‌الدین کاشانی کسور اعشاری را ۱۶۰ سال قبل از استوین کشف کرد ۹۲ در مثلثات افتخار ایرانیان واقعاً چشمگیر است و مادر واقع میتوانیم ایرانیان را مخترع مثلثات مسطحه و کروی بنامیم آقای دکتر اس. اس. کنندی در این باره مینویسد :

« میتوان گفت که علم مثلثات مسطحه و کروی که در مدارس کنونی جهان تدریس میشود مطالب عمده آن نتیجه تتبعات فلکیون ایرانی قرون وسطی

میباشد. البته این علمای ایرانی ورثه علمی بابلیها و یونانیان و هنود بودند و از اکتشافات آنها استفاده کردند و مخصوصاً یونانیها علم مثلثات کاملی داشتند اما اصل آن غیر از اصل مثلثات کنونی بود و استفاده آن برای حل مسائل سخت تر و طولانی تر از مثلثات جدید بود.^{۹۳}

نام علمائی چون ابوالوفابوزجانی و ابومحمد خجندی و ابوریحان بیرونی و ابوجعفر خازنی و کوشیاری در پیشرفت علم مثلثات بصورتیکه امروز بدست ما رسیده بلند آوازه است. اینها بودند که برای اولین بار دریافتند که جیب وظل و سایر توابع مثلثاتی نه تنها بر قوسهای کروی بلکه زوایای کروی نیز مربوطند و همینها بودند که رابطه ای بین زوایا و اضلاع هر مثلثی کروی ثابت کردند.

در نجوم همانطور که بارون کارادوو Baron Carra de Vaux مینویسد: «میزان تمدن اهالی مشرق زمین بعنوان فلاسفه و پزشکان و شیمی دانان هر چقدر که باشد یک چیز مسلم است که در هیچ رشته ای از علوم این مردم در زندگی فکری مغرب زمین مانند علم نجوم مؤثر نیفتادند.»^{۹۴} این علما آلات و ابزار نجومی را بهتر و کاملتر کردند و طرق بهتر و کاملتری برای بسیاری از مشاهدات نجومی پیشنهاد کردند و فرضیه های پیشنهاد شده توسط قدما را با نظر انتقادی بررسی نمودند و چون اشخاص جستجو گرو کنجکاو بودند تمام محاسبات قدما را از نو با دیده انتقادی مورد بررسی قرار داده و با وضع ستارگان تطبیق و بیشتر فرضیه ها را پس از مقایسه محاسبات و مشاهدات خود اصلاح نمودند و همانطور که بارون کارادوو مینویسد علم نجوم بدست آنان و بوسیله مطالعات

۹۳ - آقای دکتر ا. اس. کندی - در فرهنگ ایران زمین سال اول

۹۴ - Baron Carra de Vaux - کتاب سابق الذکر

آنان غنی تر گردید و بیشتر این مشرق زمینیهائی که بکار مطالعه در امور نجومی پرداختند ایرانی بودند و حبیب فزاری و نوبخت و محمد بن عشاق سرخسی و حبش حاسب و محمد بن کثیر فرغانی و ابو معشر بلخی و بیرونی و خیام و خواجه - نصیر طوسی همه از دانشمندان علم نجوم بودند . ابو سعید سجزی اسطرلابی ساخته بود که با فرض گشتن زمین بدور خورشید کار میکرد . ابوریحان به آزادی هر چه تمامتر در بارهٔ امکان گردش زمین بدور خورشید صحبت میکرد و در پاسخ آنهائیکه زمین را ساکن میدانستند و استدلال میکردند که اگر زمین متحرك بود سنگ و درخت و آب در روی سطح زمین بند نمیشد و بفضا پرتاب میگردد کسانیکه زمین را متحرك و خورشید را ساکن فرض میکنند گویند علت اینکه اشیائی که در سطح زمین است به فضا پرتاب نمیشود اینست که قوه‌ای در مرکز زمین است که اشیاء را بسوی خود جذب و در حین حرکت زمین مانع پرتاب اشیاء به فضا میشود.^{۹۵} و این گفته مر بوط به صدها سال پیش از نیوتون و داستان ساختگی افتادن سیب از درخت و کشف قوهٔ جاذبه توسط او با همین افتادن سیب از درخت است و چنانکه دیده میشود قرنهای پیش از کوپرنیک و گالیله موضوع گردش زمین بدور خورشید با آزادی و بدون هیچگونه مخالفتی از طرف روحانیون اسلامی مورد فحوص و بحث قرار میگرفت. بیرونی برخلاف یونانیان که معتقد بودند که خورشید يك جسم روحانی است که خالی از عناصر جسمانی و خاکی است معتقد بود که خورشید يك جسم آتشین است و آنچه در حین کسوف کامل در اطراف خورشید دیده میشود مانند شعله‌هاییست که از يك جسم سوزان در فضای اطراف آن پراکنده میشود.^{۹۶}

۹۵ - همان نویسنده همان کتاب

۹۶ - مقدمه کتاب قانون مسعودی بقلم دکتر سید حسن بارانی بزبان انگلیسی

همچنین بیرونی برخلاف یونانیان معتقد به گریت آسمان نبود و حرکت سیارات را در فضا قطعاً حرکت مستدیر نمی‌شمرد و معتقد بود که سیارات بهمان خوبی که میتوانند در مسیر دایره‌شکلی حرکت کنند میتوانند در مسیر بیضی شکل حرکت نمایند و این نظر با فکر انقلابی کپلر خیلی نزدیک است^{۹۷} از بهترین نتایج مطالعه علوم توسط ایرانیان ترصد جدید ستارگان بود - نجوم ایرانی خیلی بیش از نجوم یونانی و بابلی با مشاهده دقیق آسمانها سروکار داشت - مهمترین این ترصدها ترصدهای دقیقی است که بتانی و فرغانی و عبدالرحمن صوفی و ابن یونس و خواجه نصیر طوسی و شاگردانش در مراغه و غیاث‌الدین جمشیدکاشانی و قاضی زاده در سمرقند انجام دادند. ایرانیان در نجوم ریاضی و فرضیه‌های حرکت کواکب نیز مطالعات جالبی دارند که ضمن آنها میتوان از افزودن فلک نهم به هشت فلک بطلمیوس و تکمیل محاسبات افلاک تدویر و حال و بسط و تغییرات نوین در نجوم ارسطویی نام برد - از همه مهمتر پیشنهاد دستگاه نوین نجومی است که اولین بار توسط خواجه نصیر - الدین طوسی ارائه شد و بعد بدست قطب‌الدین شیرازی و ابن شاطر دمشقی تکمیل شد - این دستگاه تا چندی پیش به کوپرنیک منسوب بود اکنون به ثبوت رسیده که کار خواجه نصیرالدین طوسی است و شاگردانش پیشنهادات او را دنبال کرده‌اند احتمال اینکه دستگاه کوپرنیک از افکار خواجه نصیر - طوسی سرچشمه گرفته باشد زیاد است چون ارقام و اشکال مربوط به حرکت قمر و عطارد همان ارقام و اشکالی است که در آثار قطب‌الدین شیرازی و ابن - شاطر دمشقی دیده میشود و قطب‌الدین شیرازی که حرکت عطارد را بر اساس همین دستگاه محاسبه کرده است میگوید که اصل آنرا استاد او خواجه نصیر -

۹۷ - دکتر سید حسن بارانی - همان کتاب

طوسی پیشنهاد کرده و شاگردان خود را تشویق کرده تا طبق این دستگاه جدید حرکت کواکب را محاسبه نمایند.

بعلاوه ساختن رصدخانه بعنوان يك مؤسسه مستقل علمی از ابتکارات خواجه نصیر طوسی است و قبل از آن وجود نداشته و رصدخانه‌های بعدی خواه در سمرقند و هند و اسلامبول و خواه در دانمارک و آلمان و انگلستان همه تقلیدی از تشکیلات رصدخانه مراغه است.^{۹۸}

بیرونی رامیتوان علاوه بر آنچه گذشت مخترع علم زمین پیمائی (ژئودزی) نامید. وی بود که با اسلوبی صحیح بلندی نقاط را از سطح زمین اندازه گرفته و معلوم کرد و پایه علم ژئودزی را ریخت. همچنین ایرانیان در علم خیلی روشن فکرتر از اروپائیان بودند و اغلب در مقایسه با آنها میتوان گفت به مراتب پیشروتر بودند فی المثل گرچه وقتی در قرن نوزدهم برای اولین بار داروین درباره فرضیه انواع و فرضیه تحول کتابی نوشت غیر مستقیم از طرف کلیسا مورد انتقاد شدید قرار گرفت ولی در ایران از زمانهای بسیار قدیم مردم مطمئن بودند که بقول بیرونی تحولی در کار است و «انسان نسبت به حیوانات فروتر از خود به حد نهایت کمال نایل آمده است و چون به نسج و گوهر وی در مینگرند میبینند که او از انواع خود به انسانیت صعود کرده است تا جائیکه از سگی به خرسی آنگاه بوزینگی ارتقاء یافته و سرانجام از آن درجات به مرحله انسانی رسیده است.» بعلاوه بیرونی قرنهای قبل از مالتوس درباره فرضیه جمعیت بحث میکند و گرچه هنوز تاهجوم مغول به ممالک ایرانی نشین دوسه قرن فاصله بود متذکر میشود که اگر آدمی به فکر جلو گیری از ازدیاد بیش از حد نفوس نیفتد این امر را خالق بزرگ باشدت وحدت بیشتری یا بوسیله بروز مرض یا جنگ

اصلاح خواهد کرد. « هرگز بیرونی را برای اظهار اینکه ممکنست زمین بدور خورشید بگردد مانند گالیله تحت شکنجه و عذاب قرار ندادند و کتابهایش را به آتش نکشیدند. ایرانیان را این عقاید اصلاً آزار نمیداد بلکه چون دانش را مفید به حال آدمی می‌شمردند هرگز از دنبال کردن آن سرباز-نمیزدند و این امر حتی در دوره‌های اخیر نیز به چشم می‌خورد. فی‌المثل شاردن که در عهد شاه عباس بزرگ صفوی به ایران آمده است در این باره مینویسد: « ایرانیان علما و آنانی را که به تحصیل علوم می‌پردازند بجدی دوست دارند و به آنها احترام می‌گذارند که میتوان گفت علاقه اصلی آنها احترام و میل به تحصیل علوم است آنها تمام دوره عمر خود را صرف تحصیل علم میکنند وزن و فرزند و وظایف صنفی و حتی فقر نمیتواند مانع آنها شود تا دست از تعقیب علم بردارند.

آنها تمام علوم را بهمان وسعت تقسیم‌بندی که ما داریم دارند و تنها استثنائی که میتوان بر شمرد سیستم‌های جدید و اکتشافات جدید ما در اروپاست که آنها از این سیستم‌های جدید و اکتشافات اطلاعی ندارند ولی بایستی اذعان کرد که این اکتشافات آنقدر که ما خیال میکنیم مهم نیستند زیرا که آنها از چند قضیه تشکیل شده‌اند که ما خیال میکنیم جدیداً کشف شده‌اند و حال آنکه همین قضایا را ما میتوانیم در کتب فارسی و عربی بیابیم منتهی به زبانی که در آن به آسانی طرز بیان علمای مامیسر نیست.»^{۹۹}

آنچه ایرانیان در هنرهای ظریفه و در ادبیات به دنیا دادند خود خیلی مفصل است و ورود به آن محتاج تطویل فوق‌العاده این مقاله خواهد بود و لذا به فرصتی دیگر موکول میگردد همینقدر در خاتمه لازم میدانم اشاره‌ای به نور-

بخشی ایران و اشاعه تمدن آن در منطقه وسیعی از آسیا و قسمتی از اروپا و
 افریقا بنمایم تا معلوم شود که چه در دوره‌های قبل از اسلام چه پس از آن ایران
 همواره منبع فیض و اشاعهٔ نورو علم و دانش و هنر و تمدن و فرهنگ بقسمتی
 بزرگ از جهان بوده است.

آقای پروفسور پ. و. ایوری Prof. P. W. Avery مینویسد: «نفوذ فرهنگی
 هخامنشیان که به منشاء فرهنگ باختر و غرب میرسد هرگز از بین رفتنی
 نیست. هرگز تمدن جهان نمیتواند اثر این فرمانفرمایان هخامنشی را که
 سکه در جهان متداول ساختند و دستگاہی سیاسی و اجتماعی قادر به اداره و
 کنترل کردن يك امپراطوری وسیع و متنوعی را پی افکندند فراموش کند»

آقای دکتر لاور مینویسد: «ما اکنون میدانیم که مردمان ایرانی در عهد
 باستان يك منطقه وسیعی را زیر سلطه خود داشتند. این منطقه وسیع شامل
 تمام ترکستان چین میشد و حتی در چین نیز اثر کرد و نفوذ عمیقی در ملل و
 اقوام دیگر خاصه ترکان و چینیان بجای گذارد.» ۱۰۰

دکتر اسمیت در کتاب تاریخ هندوستان خود مینویسد: «هیچ شککی
 نیست که هندوستان باستان بمقدار زیادی مدیون افکار و طرز عمل ایرانیان
 بوده است» دکتر اسپونر Dr. Spooner مینویسد:

«شبهت بین معماری ایرانی و هندی در عهد هخامنشیان غیر قابل تردید
 بود ایران هندوستان را در آن زمان در معماری تحت نفوذ خود در آورد».
 ایزلر عقاید ایرانی را منشاء فلسفه یونان می‌شمارد - نیلسون Nilson

در تاریخ دین در یونان مینویسد: «شریعت زرتشت با خود افکار بزرگ و عمیقی آورد که با افکار یونانی مواجه شد از آن جمله اند:

خدای یکتائی که برتر از همه چیز و همه کس است و ثنویت که مبارزه نیروهای نیکی و نیروهای بدی است و پرستش خداوند بدون تصویر یا مجسمه و پایان نهائی جهان و بالاخره زروانیسم. نفوذ افکار ایرانی بر افکار یونانیان خیلی زیاد بود همانطور که دیدیم نفوذ دین زرتشت در دین یهود بعد از بازگشت از تبعید بسیار زیاد است و از طریق این دین بسیاری از عقاید زرتشتی در دین مسیح و اسلام وارد شده است.» در عرصه هنر و فرهنگ نفوذ ایران در هنر و فرهنگ کلاسیک اروپا و آسیا بسیار زیاد است پروفیسور پوپ در این باره مینویسد:

«سهم ایران در فرهنگ کلاسیک گرچه هنوز کاملاً بطور دقیق تعیین نشده ولی نفوذ آن قطعی و اساسی است.»

آئین مهر و مانوی با خود بسیاری عقاید و آراء ایرانی را در اروپا و آسیا رواج داد - نفوذ ایران در تمدن اسلامی بقدری عمیق و عظیم است که کافی است فقط باین اشاره مختصر در اینجا اکتفا شود. ۱۰۱

سر ویلیام مویر Sir W. Muir مینویسد: «با آغاز نفوذ ایران در دربار خلفا در عصر عباسی خشونت زندگی اعراب نر می پذیرفت و یک عصر فرهنگ و تساهل و تحقیقات علمی آغاز شد» ۱۰۲

۱۰۱ - پوپ Survey مقدمه

۱۰۲ - پروفیسور ادوارد براون - کتاب سابق الذکر

ایرانیان در همه شئون زندگی اعراب نفوذ بارزی داشتند و همه جا و در تمام زمینه‌های علمی و ادبی و هنری و معماری و فلسفی و دینی اثر این نفوذ بطور آشکار ظاهر است و همهٔ دانشمندی که در بارهٔ این عهد تحقیق کرده‌اند در این باره کوچکترین شکی ندارند - همین اثر نفوذ را مادر تاریخ بعد از اسلام هندوستان و آسیای میانه تاچین نیز می‌بینیم - ابن بطوطه نفوذ ایران را در سراسر آسیا تاچین دنبال کرده و در کتاب سفرنامهٔ معروف خود آورده است - دکتر اسپونر در این باره مینویسد: «در دوره اسلام نفوذ ایران در هندوستان عمیقاً اثر گذاشت - اولین قدم در پیشرفت تمدن ایران در هند رواج زبان فارسی در آن شبه قاره است . دومین نشان نفوذ تمدن ایران در هند پیشرفت صنایع ظریفه ایران در هند میباشد - معماری مغولان را میتوان در مرحله اول بعنوان يك معماری صد در صد ایرانی بشمار آورد . در نقاشی افکار ایرانی با هنر محلی و سنتی درهم آمیخته مینیاتورهای سبک مغول را بوجود آورد . باغهای ایرانی در هند رواج کلی یافت . علاقه و عشق عجیب ایرانیان به شعر و آواز یکنوع اثر عمیقی در قلب هندیها بجای گذاشت ایران بوسیله پادشاهان مغول مدرسه‌ای برای آموختن آداب ایرانی در هندوستان شد و روش و آداب هندی بعنوان آداب روستائی تلقی گردید و بیکسو افکنده شد و آداب ایرانی جایگزین آن گردید . بالاخره افکار آزادمنشانه و عرفانی ایران از طریق شعرای بزرگ و صوفیان عالی‌مقام ایرانی در هند نفوذ کرد . « در بارهٔ نفوذ تمدن ایران در ترکیه و ترکستان پر و فسور توین بی مینویسد:

«وقتی سلطان سلیم که خود کاملاً تحت نفوذ تمدن ایرانی و زبان فارسی بود اروپا را تانیمی تسخیر کرد در واقع تمدن ایران بود که تانیمی از اروپا گسترده میشد و هنگامیکه مصر و قاهره را تسخیر کرد در واقع تمدن ایرانی بود که تمدن عربی را تسخیر می‌کرد.» بقول توین بی شاه اسمعیل و سلطان سلیم هر دو پروردهٔ يك تمدن مشترك ایرانی بودند که ما اینک که سلطان سلیم پادشاه عثمانی بفارسی شعر میسرود و در دربارش زبان فارسی رواج داشت و همهٔ مظاهر تمدن آنها همان مظاهر تمدن ایرانی بود و تصوف ایرانی و شعر فارسی در سراسر این سرزمین وسیع پخش میشد و بهمه جا منتشر می‌گردید»^{۱۰۳} همین امر در ترکستان نیز صادق بود و تا اواسط قرن گذشته زبان رسمی دربار هند زبان فارسی بود و شعر و ادب و عرفان ایرانی در هندوستان رواج داشت بنابراین به جرأت میتوان گفت که ایران در يك دوره بسیار طولانی از عهد هخامنشیان و ما قبل آن تا دوره‌های اخیر مرکز پخش فرهنگ و هنر خاصی بود که در سراسر آسیا و قسمتهائی از اروپا و آفریقا خریدار داشته است و عظمت و شکوه و جلال فرهنگی و روحی آن همواره ملل و اقوام دور و نزدیک را تحت تأثیر شدید خود قرار میداده است و هم‌اکنون که دوره فترت یکی دو قرن اخیر سپری شده امید است که مجدداً مجد و عظمت تمدن ما بحدی برسد که مجدداً انوار ساطع آن قسمت بزرگی از جهان را تحت تأثیر تابش خود قرار

دهد - و این امید و آرزو هم اکنون دردلهای ایران میان میهن دوست و روشنفکر
زنده شده است و دلیل کافی برای این خوش بینی خوددارند.

باش تا صبح دولتت بدمد کاین همه از نتایج سحر است



پرومشی چند

در

کتیبه های شامستانان

بنجامینی

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانسیه در تاریخ)

پرومشی چند

در

کتیبه های شاهنشاهی ساسانی

بقلم

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانسیه در تاریخ)

کتیبه های خط میخی پارسی که بر لوحه های زرین ، سیمین ، سنگی و گلی در ایران و ترکیه و مصر پیدا شده روشن گر رویدادهای جالب تاریخی مانند احداث کاخهای سلطنتی ، فتوحات جنگی ، تعداد سرزمینهای تحت رهبری ، نحوه زیست ، حدود و وسعت ایران باستان ، وضع ایران با ممالک همجوار و نظایر آن ، خاصه طرز تفکر و نحوه عقاید شاهنشاهان هخامنشی میباشد که هر یک بتنهائی میتواند موضوع تحقیق و تدوین رساله ای جدا گانه قرار گیرد . از خلال نوشته های این کتیبه ها که هم اکنون زینت بخش موزه های

ایران، انگلستان، فرانسه، آلمان و اتحاد جماهیر شوروی میباشند اندیشه شهریاران هخامنشی را بوضوح میتوان دریافت، اندیشه‌هایی بس والا که تمایز خاصی نسبت به طرز تفکر جهان آنروز دارا بوده است، اندیشه‌هایی که هنوز دنیای متمدن کنونی آنرا از پیشرفته‌ترین اصول فکری انسان میداند زیرا اصول آن بر بنیاد آزادی و آزادگی، احترام به شخصیت ملی افراد، راستی، نیکی، دادگری و شادمانی استوار بود که نتایج آن بهسازی اجتماع، پیشرفت و اعتلای فرهنگ و تمدن، تحول و ترقی اقتصادی و سیاسی جوامع آنروز را در برداشت. اصولی که انقلاب عظیم اخلاقی و معنوی راپی-افکند و طرز زندگی نوینی را بر اساس همکاری و همزیستی ملل عضو شاهنشاهی ایران بوجود آورد، اصولی که تحولی شگرف در سازمانهای اجتماعی و اداری ایجاد نمود که پس از هخامنشیان از طرف سایر امپراطوری‌ها و حکومت‌های بزرگ تاریخ مورد پیروی قرار گرفت.

اگر به حکومت‌های دنیای آنروز بنگریم بیشتر به اهمیت عقاید و اندیشه‌های پادشاهان هخامنشی پی میبریم زیرا حکومت‌های مقتدری مانند بابل، کلد، آشور، مصر به ملل مغلوب ظلم و ستم فراوان روا میداشتند، ناله جانگداز شکست خوردگان همه جا در فضا طنین انداز بود و فاتحین به زجر دادن، غارت و اسارت آنها دست میزدند کتیبه‌هایی از پادشاهان و سرداران معروف این کشورها بجا مانده است که همگی باین اعمال تفاخر نموده‌اند.^۱ در چنین محیطی و با چنین طرز تفکر نیست که هخامنشیان اندیشه‌های تابناک خود را اعلام داشتند و نخستین شاهنشاهی آریائی تاریخ جهان را بوجود آوردند اینک برای پژوهش هر چه بیشتر درباره عقاید و اندیشه‌های شاهان هخامنشی ضروری است تعدادی از کتیبه‌هایی که تا کنون از آنها کشف شده است در اینجا آورده شود.

۱- برای آگاهی بیشتر از اقدامات فاتحین نسبت به ملل مغلوب به کتاب ایران باستان

تألیف حسن پیرنیا صفحات ۱۳۷ الی ۱۴۰ رجوع شود

آریارمن : قدیمی‌ترین کتیبه‌ای که از خط میخی پارسی بدست آمده لوحه زرین آریارمن میباشد که در سال ۱۲۹۹ شمسی در همدان بدست آمد این لوحه که اکنون در موزه برلین میباشد دارای یسازده سطر خط میخی است که سطر آخر آن از بین رفته است ولی با توجه به سطور دهگانه آن و بررسی و مقایسه‌های فراوان که بعمل آمده مشخص شده است که در سطر یازدهم چه عبارتی نوشته شده است توجه باین لوحه زرین تا حد زیادی افکار آریارمن پادشاه پارس را بخوبی نشان میدهد. در حالیکه معاصرین آریارمن در سایر سرزمینها همگی از کشت و کشتار و فجایع بیشمار خود سخن بمیان آورده‌اند و بدان فخر ورزیده‌اند. آریارمن جد داریوش کبیر از سرزمینش، از مردان و اسبان خوبش و از اهورامزدا گفتگو مینماید.

۱- آری یارمن : خشای‌ئی ی : وزرک : خشایث ۲

۲- ئی ی : خشای‌ئی یانام : خشای‌ئی ی : پارسا

۳- چیش پ‌ئیش : خشای‌ئی ی ه یا : پثر : هخامنیش ه

۴- یا : نپا ثاتی ی : آری یارمن : خشای‌ئی ی

۵- ئی یم : دهیاوش : پارسا : تی : ادم : داریا

۶- می ی : هی : او و سپا : او مرتی یا : منا : بگ

۷- وزرک : آورمزدا : فرا بر : وشنا : او

۸- رمزداه : ادم : خشای‌ئی ی : ئی یم : د

۹- هیاوش : امیی : ثاتی ی : آری یارمن

۱۰- خشای‌ئی ی : اورمزدا : منا : او پستا

۱۱- برتوو

آریارمن شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه درپارس، پسر چیش پیش، نوه هخامنش.

آریارمن شاه گوید: این کشور پارس که من دارم، دارای اسبان خوب و مردان

۲- کلیه کتیبه‌هایی که در این مقاله آورده شده است مأخوذ از کتاب فرمانهای

شاهنشاهان هخامنشی تألیف رلف نارمن شارپ میباشد.



(است). خدای بزرگ اهور مزدا (آنرا) بمن عطا فرمود بخواست اهور مزدا من شاه در این کشور هستم. آریار من شاه گوید: اهور مزدا بمن یاری ارزانی فرماید.

اگر در نظر بگیریم که ارزنده ترین جملات و سخنان شاهان هخامنشی که دارای اهمیت خاصی بوده است توسط کاتبان نقر میگردیده بخوبی باین مهم پی می بریم که اختلاف عقیده و فکر تا چه حد در دنیای آن روز وجود داشته است آریار من هنگامیکه می گوید « این کشور که من دارم ، دارای اسبان و مردان خوب (است) » این بهترین جمله ایست که میتوانسته بیان نماید و بدان افتخار کند . اگر عقیده و فکر او نیز مانند شاهان و سرداران سایر سرزمینها بود هیچگاه از خوبی و نیکی سخن بمیان نمیآورد . این سخن در آن روزگار بخوبی نشان میدهد که شاه پارس عقیده داشته که انسانها میوه و شاخه یک درخت تنومند هستند و بجای کشتار و نابود کردن آنها میبایستی از حاصل اندیشه و تلاش و تجربه آنها استفاده کرد . یا اظهار « اهور مزدا بمن یاری ارزانی فرماید » نشان میدهد که عقیده آریار من چنین بوده است که میبایستی بخداوند احترام گذاشت و اوست که قادر مطلق است و هرکاری که بخواهد انجام میدهد . اوست که میتواند انسانها را حتی اگر حاکم سرزمینی هم باشند یاری دهد و بطور کلی آریار من در این گفته احساسی را نشان میدهد که سپاس در برابر خداوند یکتاست .

بعد از آریار من پسرش ارشام و بعد از آنها داریوش کبیر از خوبی سرزمین پارس و مردمان و اسبان آن یاد میکنند در صورتیکه سایر شاهان هخامنشی هیچیک چنین تمجیدی ننموده اند . دلیل آن نیز واضح است . ارشام نیز که این عبارات را نقل میکند ، نشان میدهد عقاید و افکار پدرش را دارا مییابد و احترام خاصی که برای او نیز قائل است مشخص مینماید . داریوش - کبیر نیز با اینکه سرزمین تحت رهبریش بسیار وسیع بوده ولی از نظر احترام به نیاکان خود و علاقه خاصی که به سرزمین پارس داشته است این جملات را

مجدداً تکرار مینماید ولی بقیه شاهان هخامنشی بعلت اینکه سرزمینهای آنان بسیار وسیع و پارس جزئی از آن شد سخنی چنین نگفته اند .

ارشام

لوحه زرین ارشام نیز در سال ۱۲۹۹ در همدان بدست آمد این لوح تا چند سال پیش در مجموعه آقای مارسل ویدال از علاقمندان نفائس تاریخی موجود بود این لوح از چهارده سطر تشکیل شده است که قسمت کوچکی از دو سطر آخر آن از بین رفته است ولی باتوجه به بقیه سطور ، بررسی و مقایسه آنها بایکدیگر ، افتادگیها نیز مشخص شده است . تعدادی از باستان-شناسان عقیده دارند که لوح آریارمن و ارشام را اردشیر دوم هخامنشی بنام آنها درست نموده است و او خواسته است با این اقدام خود -حق نیاکان خود را تثبیت نماید ولی باتوجه به هجای کلمات و علامت های نموداری و نیز نداشتن ترجمه های عیلامی و بابلی که بعد از کوروش و داریوش متداول گردیده و در کتیبه های آنها مشخص است صریحاً میتوان اظهار داشت که این نظریه ها صحیح نیست و این دو لوحه متعلق به آریارمن و ارشام میباشد و بدستور آنها تهیه شده است .

۱ - ارشام : خشای ثی ی : وزرك : خ

۲ - شای ثی ی : خشای ثی یا نام : خ

۳ - شای ثی ی : پارس : آری یارمن : خش

۴ - ای ثی ی هیا : پثر : هخامنیشی ی

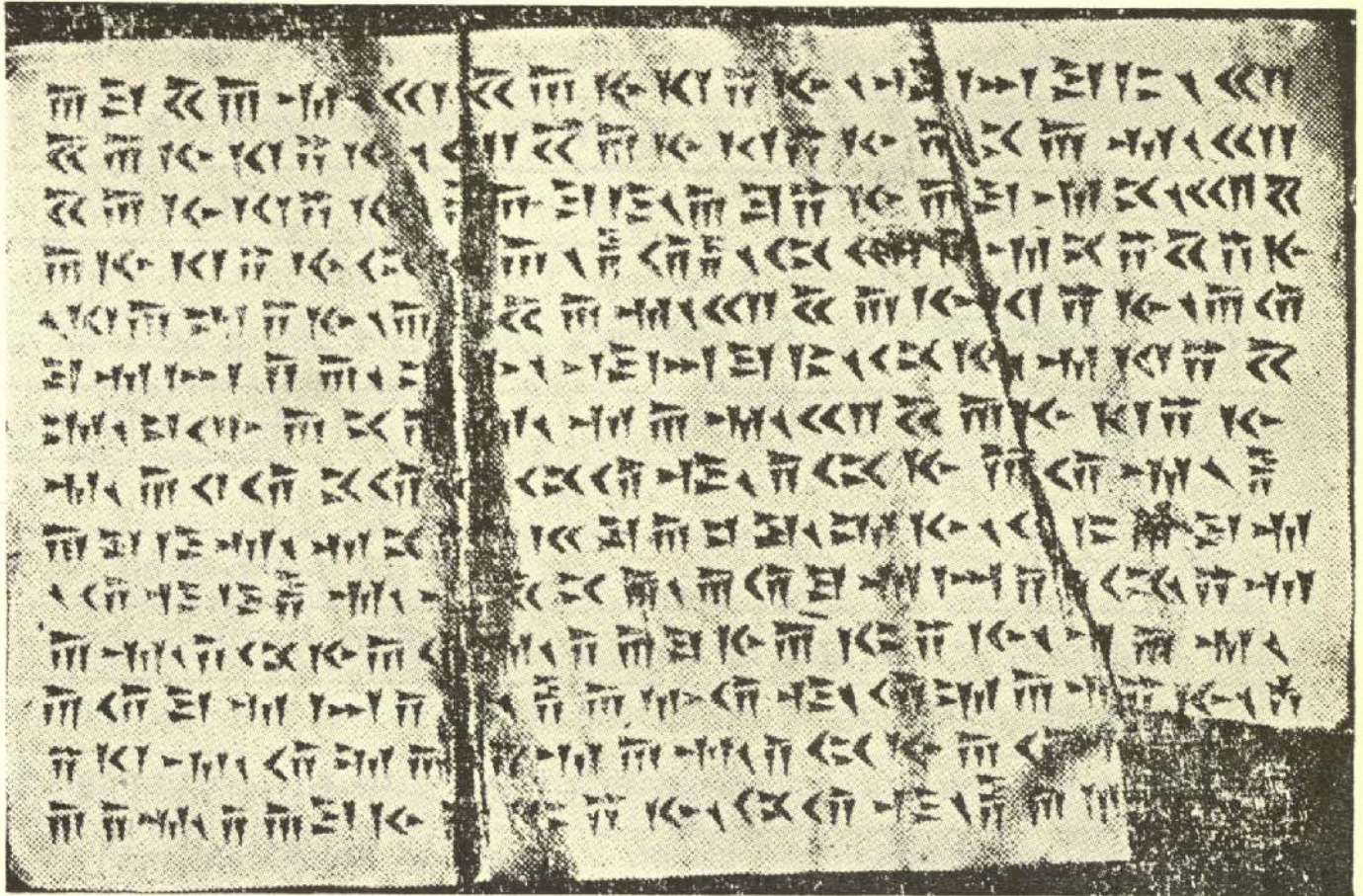
۵ - ثاتی ی : ارشام : خشای ثی ی : او

۶ - رمزدا : بگ : وزرك : هی : مشیش

۷ - ت : بگانام : مام : خشای ثی ی

۸ - م : ا کونوش : هوو : دهیاوم : پ

۹ - ارسم : منا : فرا بر : تی : اوکارم



عکسی از لوحه ارشام

۱۰ - اووسپم : وشنا : اورمزداه : ئیم

۱۱ - آم : دهیاموم : داریامیی : مام :

۱۲ - اورمزدا : پاتوو : اتامئی : و

۱۳ - ئیثم : اتا : ئی مام : دهیاموم : تی

۱۴ - ادم : داریامیی : هوو : پاتوو

ارشام ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه در پارس ، پسر آریارمن شاه ،

هخامنشی .

ارشام شاه گوید : اهور مزدا ، خدای بزرگ ، که بزرگترین خدایان (است) ، مرا شاه کرد . او کشور پارس را که دارای مردم خوب و اسبان خوب (است) بمن عطا فرمود . بخواست اهور مزدا این کشور را دارم مرا اهورمزدا بیایاد ، و خاندان مرا ، و این کشور را که دارم او بیایاد!

از بررسی و تجزیه و تحلیل این لوحه و نیز مقایسه آن با لوحه آریارمن مطالب زیر مشخص میشود .

۱ - اثر توارت و محیط تربیتی کاملاً مشهود است . هنگامیکه پسری عیناً افکارش مانند پدر باشد و اعمال و کردار او را تکرار نماید و مخصوصاً در رهبری کشور کارهای مشابه پدر را انجام دهد بی شبهه وراثت و محیط در او تأثیر بخشیده است . اما اینکه آیا وراثت بیشتر در انسانها اثر دارد یا محیط در میان دانشمندان اختلاف است - عده معدودی مانند ویگام عقیده دارند که «وراثت سازنده واقعی انسان است نه محیط»^۳ ولی اکثریت آنها عقیده دارند که «محیط و وراثت هر دو مهم و حساس اند و در رشد افراد بر روی یکدیگر اثر میگذارند . وراثت در خلاء بکار نمی افتد و محیط در غیبت ترکیبات بیولوژیکی و یا عناصر ژنتیکی فاقد هر گونه عمل و نقش است»^۴

3- A. E. Wiggam, The new decalogue of science p. 42.

4- J. B. Watson, Behaviorism, p. 82.

پس بطور کلی میتوان اظهار داشت بر اثر این عوامل مهم است که عقاید و افکار آریارمن به ارشام منتقل گردیده است .

۲ - مقایسه دو کتیبه مذکور گرایش بیشتر آرشام را بسوی خداوند نشان میدهد، سرآغاز کتیبه آریارمن پس از معرفی میگوید: این کشور پارس که من دارم دارای اسبان خوب و مردان خوب (است) . در حالیکه آغاز کتیبه آریارمن بانام خداوند شروع میشود « اهورمزدا » خدای بزرگ که بزرگترین خدایان (است) مرا شاه کرد « از این جملات بخوبی احساس ارشام مشخص است، احساسی که توجه بیشتری بسوی اهورامزدا پیدا نموده است، احساسی که نشان میدهد فقط خداوند است که قدرت و عظمت را بوی بخشیده است. بی شبهه پیشرفت های شعبه نشان که در اثر اقدامات کمبوجیه بوجود آمده بود در شعبه پارس و شاه پارس یعنی ارشام نگرانی هائی تولید نموده بود . ثابت شده است که انسان در مواقع ناراحتی بیشتر بسوی خداوند روی می آورد زیرا تنها پناهگاه واقعی که میتواند بدان متکی باشد خداوند است . شاید یکی از علل گرایش بیشتر ارشام بسوی خداوند نیز همین موضوع باشد ، این گرایش زیاد هم دور از عقل نیست زیرا مشاهده میشود که او از مقام شاهی با احتمال زیاد توسط شعبه نشان خلع گردید و در نتیجه پسرش ویشناسب نتوانست شاه شود .

کوروش بزرگ :

منم کوروش شاه جهان شاه بزرگ شاه نیرومند شاه بابل شاه سرزمین سومرو «ا کد» شاه «چهار گوشه» (جهان) پسر کمبوجیه شاه بزرگ شاه انشان نواده کوروش شاه بزرگ شاه انشان از تخمه پیش پیش شاه بزرگ شاه - انشان از دودمان سلطنتی جاویدان که «بعل و نبو»^۵

۵ - در شهرهای مختلف سومروا کد رب النوعهای گوناگونی وجود داشت ولی همه مردم این سه رب النوع بزرگ را می پرستیدند . آنو (آقای آسمان) آا (صاحب دره عمیق) بل (خدای زمین) ضمناً بابلها مردوک را پسر خدای آسمان و نبورا پسر او میدانستند.

فرمانروائی آنان را گرامی میدارند و سلطنت آنها را بجان و دل خواستارند. هنگامیکه من بآرامش بابل در آمدم باسرور و شادمانی کاخ شاهی را جایگاه فرمانروائی قرار دادم. مردوک خدای بزرگ مردم گشاده دل بابل را بر آن داشت تا مرا من هر روز به ستایش او همت گماشتم سپاه بی‌شمار من بی مزاحمت در میان شهر بابل حرکت کرد. من بهیچکس اجازه ندادم که سرزمین «سومر» و اکد را دچار هراس کند. من نیازمندیهای بابل و همه پرستشگاههای آنرا در نظر گرفتم و در بهبود وضعیتشان کوشیدم. من یوغ ناپسند مردم بابل را برداشتم خانه های ویران آنان را آباد کردم. من به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم. مردوک خدای بزرگ از کردارم خشنود شد و بمن «کوروش شاه» که او را ستایش کردم و به کمبوجیه فرزندم که از تخمه من است و بتمام سپاه من برکت ارزانی داشت و از صمیم قلب مقام شامخ او را بسی ستودم. تمام شاهانی که در بارگاههای خود بر تخت نشسته اند در سراسر چهار گوشه جهان از دریای زبرین تا دریای زیرین کسانیکه در مسکن داشتند تمام شاهان سرزمین باختر که در خیمه هامسکن داشتند مرا خراج گران آوردند و در بابل برپایم بوسه زدند از تا شهرهای «آشور» و «شوش» و «آکاده» و «اشنونا» و شهرهای «زمبان» و «مورنو» و «در» تا ناحیه سرزمین «گوتیوم» شهرهای مقدس آنسوی دجله را که مدتی دراز پرستشگاههایشان دستخوش ویرانی بود تعمیر نمودم و پیکره خدایانی را که جایگاه آنها در میان آنان بود



فرمان آزادی بخش کوروش بزرگ

بجای خودشان باز گرداندم و در منزلگاهی پایدار جای
 دادم. من همه ساکنان آنها را گرد آوردم و خانه‌هایشان را
 بآنان باز پس دادم. خدایان سومروا کد که «نبوئید» آنها
 را به بابل آورده و خدای خدایان را خشمناک ساخته بود
 من بخواست مردوک خدای بزرگ بصلح و صفا بجایگاه
 پسندیده خودشان باز گرداندم .

باشد که تمام خدایانی که من در پرستشگاه‌هایشان جای
 داده‌ام روزانه مرا در پیشگاه «بعل» و «نبو» دعا کنند .
 باشد که زندگانی من دراز گردد . باشد که بمردوک
 خدای بزرگ بگویند کوروش پادشاه که ترا گرامی
 میدارد و فرزندش کمبوجیه باشد»

کوروش اولین شخصی است که بمفهوم واقعی شاهنشاهی بزرگی را
 بوجود آورد . از او در همه جا بعنوان سازنده‌ای توانا و نیرومند ، هادی و
 راهنما ، سیاستمداری باتدبیر ، پیشوائی بزرگ و بطور کلی انسانی نابغه
 میتوان نام برد. در دنیای آن زمان نابسامانیها در سرزمینهای مختلف بحدی
 بود که جز باقیام شخصیت برجسته و قوه خلاقه‌ای چون کوروش امکان نداشت
 که همه آنها برطرف گردد .

بطور کلی میتوان گفت که راز بنیان گذار نخستین شاهنشاهی بزرگ
 را در اصل قدرت رهبری نوادر و شخصیت‌های ممتاز باید جستجو کرد .
 کوروش بانبوغ خلاقه خود سرزمینهای وسیعی را یکی پس از دیگری بتصرف
 در آورد . در سال ۵۵۰ قبل از میلاد ا کباتانا پایتخت ماد بدست کوروش
 افتاد^۶ « و در عین حال مادها نیز در ردیف پارسیان در دولت جدید مقام مهمی
 داشتند و بدین سبب مورخان یونانی و مصریان نام پارسیان و مادها را بلا تفاوت

۶ - تاریخ شاهنشاهی تألیف اوستد ترجمه دکتر محمد مقدم ص ۶۹ تا ۷۲

بکار میبرند»^۷

بعد از آن کشورهای آشور، ارمنستان و کاپادوکیه بزیر فرمان او در آمدند. در سال ۵۶۶ قبل از میلاد لودیا (لیدی) را تصرف کرد و از این سال تا سال ۵۳۹ قبل از میلاد به تسخیر سرزمینهای پارت، زرننگ، هرات، خوارزم، باختر، سفد، گندار، ثت گوش، ارخواتیش سرگرم بود و در این سال بابل را بتصرف درآورد.

کوروش بزرگ که مورخان او را شخصیت بی‌همتائی میدانند نه تنها شاهنشاهی بزرگ بود که بر سرزمینهای بسیار حکومت میکرد بلکه اندیشمندی تواناست که از خلال کتیبه‌هایش عقاید و اندیشه‌های پرفروغش با اینکه قرن‌ها می‌گذرد دنیا را روشنی می‌بخشد.

او در میان فرمانروایان ستمگر آن زمان شخصیت و قیافه تازه ایرابجهانیان عرضه داشت که تابدان روز هیچکس نظیر آنرا ندیده بود. وقتی که سارد پایتخت لیدی بتصرفش درآمد پادشاه لیدی خواست تا خویشان را در آتش اندازد. ولی سربازان پارسی او را گرفتند و به نزد کوروش آوردند. کروزوس در آنجا با کمال تعجب دریافت که نه تنها کوروش قصد ندارد او را از بین ببرد بلکه مورد احترام نیز قرار گرفته است. با سایر پادشاهان و سرداران مغلوب سرزمینهای مختلف که حتی عده‌ای مستحق مرگ بودند نیز بهمین صورت رفتار میشد. خدایان مغلوبین بجهت اینکه مورد پرستش اقوام گوناگون بودند مورد احترام او قرار گرفتند و اجازه داد که همه معابد را بگشایند با کاهنان خوش رفتاری نمایند و آنها را بشهرهای خود و پرستشگاههای اولیه‌شان باز گردانند این است گوشه‌ای از سجایا و صفات انسانی که میتوان برای کوروش بیان کرد.

۷ - تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم تألیف ن. وپیکولو سکایا - آ، یو، یا کوپوسکی ترجمه رحیم کشاورز ص ۱۷۱ ج ۱

اینک لازمست فرمان کوروش که در بالا آورده شده است نیز مورد بررسی قرار گیرد تا صفات نیکوی این شاه بزرگ بیشتر مشخص و معین شود.

این فرمان که بنام‌های «استوانه کوروش» «فرمان آزادی بخش» و «اعلامیه حقوق بشر معروف شده است» در سال ۱۲۵۸ شمسی برابر با ۱۸۷۸ میلادی در بابل بدست آمد برای ترجمه آن رنج بسیار کشیده شد و پس از خواندن مشخص گردید که اعلامیه کوروش بزرگ است که بهنگام فتح بابل صادر شده است.

این اعلامیه دارای ۴۰ سطر است که چند سطر آن از بین رفته است ولی مشخص است که از ساختمان معبدی گفتگو مینماید. این فرمان که بر روی استوانه‌ای از گل پخته نقش شده است اکنون یکی از اسناد ارزنده موزه بریتانیا را تشکیل میدهد بررسی و تجزیه و تحلیل این فرمان بطور کلی موارد زیر را روشن مینماید:

۱ - فرمان با کلماتی «منم کورش شاه جهان»، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شروع میشود. آیا بعد از گذشت ۲۵۰۰ سال میتوان کلماتی را یافت که در عین اختصار صلابت و استحکام این سخنان را داشته باشد و بتوان آنها را جایگزین این گفتار نمود؟ باهشت کلمه مزبور کوروش قدرت، تسلط بنفس، اراده قوی خود را می‌نمایاند، احساسی که از خلال این گفته‌ها مشخص است اینست که گوینده آن قدرتی را در جهان برتر از خود نمی‌شناسد و خود را مافوق همه نیروها میداند حتی بعد از اظهار «شاه بزرگ» گفته «شاه نیرومند» نشان دهنده يك صلابت و حتی بالاتر از آن حالت کوبندگی شخص است.

۲ - «شاه بابل» شاه سرزمین سومر و اکد، شاه چهار گوشه (جهان) گفتار بعدی است. چرا کوروش با اینکه سرزمینهای وسیع دیگری را تصرف نموده بود فقط از بابل و سومر و اکد سخن میگوید دلایل آن چنین است.

الف: بابل با تاریخ و تمدن کهن و سرزمینهای تحت رهبریش مقام بزرگی

در جهان آن روز داشت سومروا کدنیز دارای اهمیت و قدمت تاریخی بودند و در آن روز گار مقام و منزلتی خاص داشتند لذا اظهار نام آنها نشان دهنده بزرگی و قدرت رهبرش می باشد.

ب: کوروش پادشاهی خود را بر سایر سرزمینها از قبیل انشان، پارس، ماد، مسلم و محرز میداند و میداند که همه مردم بر این امر اطلاع کافی دارند لذا دیگر لزومی ندارد که مجدداً اسامی آنها آورده شود و بدینوسیله میخواهد نشان دهد که پارس و ماد و بابل همگی یک شاه دارند.

پ: اگر در این لوحه میخواستند اختصار را رعایت نکنند و فقط اسامی سرزمینهای تحت رهبری کوروش آورده شود مسلماً استوانه بتنهائی گنجایش نام همه این سرزمینها را نداشت. بعلاوه جمله «شاه چهار گوشه (جهان)» نشان دهنده سایر سرزمینهای تحت رهبری کوروش می باشند. ممکن است چنین پنداشت که مقصود از چهار گوشه (جهان) چهار سرزمین انشان، ماد، لیدیه و بابل باشند ولی این تصور صحیح بنظر نمیرسد در حالیکه مقصود سرزمینهای هستند که در شمال و جنوب و شرق و غرب قرار گرفته اند. سرزمینهای که خود اقلیمهای جدا گانه ای است، سرزمینهایی که هر یک آب و هوای مختص خود دارند. سرزمینهایی که از کرانه های دریای عمان و اقیانوس هند در جنوب تا منتهی الیه دریای سیاه در شمال را در بر میگرفت لذا بخوبی مشخص است که با این سه کلمه تمام سرزمینها در آن گنجانیده شده است و نام آنها در این کلمات مستتر میباشد.

ت: این فرمان بعد از فتح بابل صادر شده است، بابلی که کوروش برای تصرفش اهمیتی خاص قائل بود لذا صحیح نیست که در اعلامیه ای که پس از فتح سرزمینی صادر میشود نامی از خود آن سرزمین برده نشود.

۳ - کلمات بعدی فرمان درباره نسب است. کوروش بدینوسیله تصریح میکند که پدر و جد او شاه بوده اند و با این گفتار نشان میدهد که نیاکانش

همگی رهبری مردم را عهده‌دار بوده‌اند و خاطر نشان می‌سازد که از مردم عادی و طبقه عامی بر نخاسته و بطور کلی اثرات توارث را که در صفحات قبل بدان اشاره شد باز گو می‌کند.

بقیه کتیبه از نظر جملات ظاهری روشن است و نیازی به تشریح بیشتر نیست ولی از خلال تمام این نوشته‌ها سه موضوع اساسی زیر را می‌توان دریافت:

۱ - ایجاد دموکراسی در روش حکومتی - دموکراسی بصورت رژیم حکومتی نوعی فلسفه و یا راه زندگی، هوشمندانه‌ترین و یسا انسانی‌ترین راه زندگی، یک هدف مطلوب، وسیله‌ای جهت اصلاح، تغییر، تجدید سازمان و یا تجدید بنای روابط اجتماعی و نظایر آن تعریف نموده‌اند. اگر به اقدامات کوروش در بابل و سایر سرزمینهای تحت فرماندهی او بنگریم، اگر کلمه بکلمه سخنان او را در این فرمان مورد توجه قرار دهیم بخوبی مشاهده می‌شود که وی در ۲۵۰۰ سال قبل دموکراسی را در روش حکومتی ابداع کرد، پیشرفت و رشد اجتماعی، احترام بخواسته‌های ملل، احترام بمعتقدات آنان، استفاده از تمام نیروهای نهان و نمایان برای پیشبرد هدف‌های انسانی همگی بخوبی دلالت از ایجاد یک دموکراسی در رژیم شاهنشاهی هخامنشی می‌نمایند.

۲ - نبوغ خلاقه - از اقدامات کوروش در سرزمینهای تابعه، از کارهایی که در زمان پادشاهی انجام داد، از رفتاری که با پادشاهان و سرداران و مردم سرزمینهای مغلوب نمود و بخصوص از همین فرمان که در بالا آورده شد نبوغ کوروش کاملاً مشهود است. انعطاف‌پذیری که کوروش بعد از فتح بابل نشان می‌دهد و مختصری در همین فرمان آورده شده بی‌شبهه از همین منبع بزرگ سرچشمه می‌گیرد. برای رعایت احساسات دینی مردم بابل مردوک را خدای بزرگ میدانند، مقدسات آنها را احترام می‌گذارد، اجازه می‌دهد معابد گشوده شود، با کاهنان خوش رفتاری مینماید، خدایان مغلوبین را مورد احترام قرار می‌دهد، سرزمین‌های گوناگون با نژاد، زبان و مذاهب متعدد را رهبری

میکند بطوریکه حتی طوایف و قبایل چادرنشین نیز در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورند و صدها مطلب دیگر آیا همه اینها جز در سایه نبوغ خلاقه انسانی بزرگ امکان پذیر هست؟

۳ - یکتا پرستی - برای اثبات این موضوع لازم است فرمان دیگری که در تورات آورده شده نقل کنیم و سپس آنرا با فرمان آزادی بخش مقایسه نمائیم.

« و در سال اول کوروش پادشاه فارس ، تسنا سخنان خداوند بسزبان ارمیا رسا گردد - خداوند روان کوروش پادشاه پارس را برانگیخت تا در همه کشورهای خود فرمانی صادر کرد و آنرا نیز نویسانند و گفت:

کوروش پادشاه فارس چنین میفرماید: بیهوه خدای آسمانها همه کشورهای زمین را بمن داد و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهود است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی پیروان او - که خدایش باوی باشد او به اورشلیم که در یهود است، برود و خانه یهود را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید.

و هر که باقی مانده باشد در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب می‌باشد اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی از برای خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.»^۸

اگر به آغاز این فرمان توجه کنیم که «... خداوند روان کوروش پادشاه پارس را برانگیخت تا در همه کشورهای خود فرمانی صادر کرد و آنرا نیز نویسانند...» بدین حقیقت معترف میشویم که پیامبران یهود مانند اشعیا، ارمیا، ناحوم، حزقیال همگی کوروش را فرستاده خدا میدانسته و او را برانگیخته بیهوه خدای اسرائیل بشمار می‌آوردند. در کتاب اشعیا نبی بطور آشکارا از کوروش

۸ - کتب مقدس عهد عتیق - کتاب دوم تواریخ ایام باب ۳۶-آیه ۲۲ و ۳۳ و کتاب

عزرا باب ۱ - آیه ۱ تا ۵

بعنوان مسیح خداوند و شبان او نام برده شده است «خداوند به مسیح خویش، یعنی به کوروش - که دست راست او را گرفتم تا امتها را بحضور وی مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تادرها را بحضور وی گشاده گردانم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود...»^۹ و «... و در باره (کوروش) میگویند که شبان من است...»^{۱۰}. کتاب اشعیا دارای ۶۶ باب میباشد که سه نفر در زمانهای مختلف آنرا بیان نموده‌اند. اشعیای اول از باب اول الی ۳۹ را گفته است. از باب ۴۰ الی ۵۵ از گفته‌های اشعیای دوم است و بقیه آن از اشعیای سوم میباشد و نیز در کتاب عزرا که معاصر اشعیای سوم بوده است همه جا از کوروش بعنوان مسیح خداوند و فرستاده او نام برده میشود. پس با ملاحظه همه این موارد بخوبی مشخص است که پیامبران نامدار و بزرگ یهود کوروش را برانگیخته خداوند میدانند، برانگیخته یهوه خداوند یکتا، خداوندی که بچشم نمیتوان دید و یا او را لمس کرد، خداوندی که قادر متعال است و همه جهان و هر چه در اوست توسط وی آفریده شده است.

«... من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدائی نی. من کمر ترا بستم، هنگامیکه مرا نشناختی - تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست، من یهوه هستم و دیگری نی. پدید آورنده روشنائی و آفریننده تیرگی، سازنده نکوئت و آفریننده بدی. من یهوه پدید آورنده همه این چیزها هستم...»^{۱۱} پس با ملاحظه همه این موارد هنگامیکه کوروش می‌گوید: «... یهوه خدای آسمانها همه کشورهای زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهود است بنا نمایم» و سپس یهوه را خدای حقیقی می‌داند پیدا است که یکتاپرست میباشد اگر او مردوک را خدای بزرگ میخواند، اگر به خدایان دیگر مغلوبین احترام

۹- کتب مقدس عهد عتیق - کتاب اشعیای نبی باب ۴۵ آیه ۱

۱۰- کتاب اشعیای نبی باب ۴۴

۱۱- کتاب اشعیای نبی باب ۴۵ آیه‌های ۷ و ۶ و ۵

میگذارد صرفاً برای خشنودی بابلها و مردم سایر سرزمینها می باشد و این نیز از همان رهبری انسان های ژنیال و نوابغ روزگار سرچشمه می گیرد زیرا اگر کوروش میخواست غیر از این رفتار کند بسهولت نمی توانست شاهنشاهی ایران را بدین وسعت برساند و ملل مختلف را با نژاد، رسوم و عادات و سنن گوناگون در کنار یکدیگر با مسالمت رهبری نماید. اشعیای دوم یهوه را خدائی بزرگ دانسته که همه مردم جهان توسط او آفریده شده اند و اشعیای سوم همه جا از وحدت و یگانگی خداوند متعال و توانائی او سخن میگوید و کوروش نیز اظهار میدارد یهوه خدای حقیقی است. لذا بروشنی میتوان گفت که کوروش بتوحید خداوند متعال و آفریدگار توانا و مهربان اعتقاد داشته است.

داریوش بزرگ

از داریوش کتیبه های متعددی باقی است. مادر اینجا کتیبه ای را بازگو میکنیم که خصائل و سجایای این مرد بزرگ را بیشتر مشخص می کند. در نقش رستم دو کتیبه بخط میخی پارسی وجود دارد که هر یک دارای ۶۰ سطر میباشد. یکی از آنها پشت پیکر داریوش بر فراز آرامگاه اوست در این کتیبه داریوش بعد از سپاس خداوند، خود و اجداد خود را معرفی مینماید و سپس از سرزمینهای دیگری را که بزیر فرمانش هستند سخن می گوید ولی در کتیبه دیگر که در طرف چپ درب ورود به آرامگاه او نقر گردیده است داریوش سجایای خود را تشریح مینماید. اینک این کتیبه عیناً آورده میشود.

۱- بگک : وزرك : اورمزدا : هی : ادا : ئی

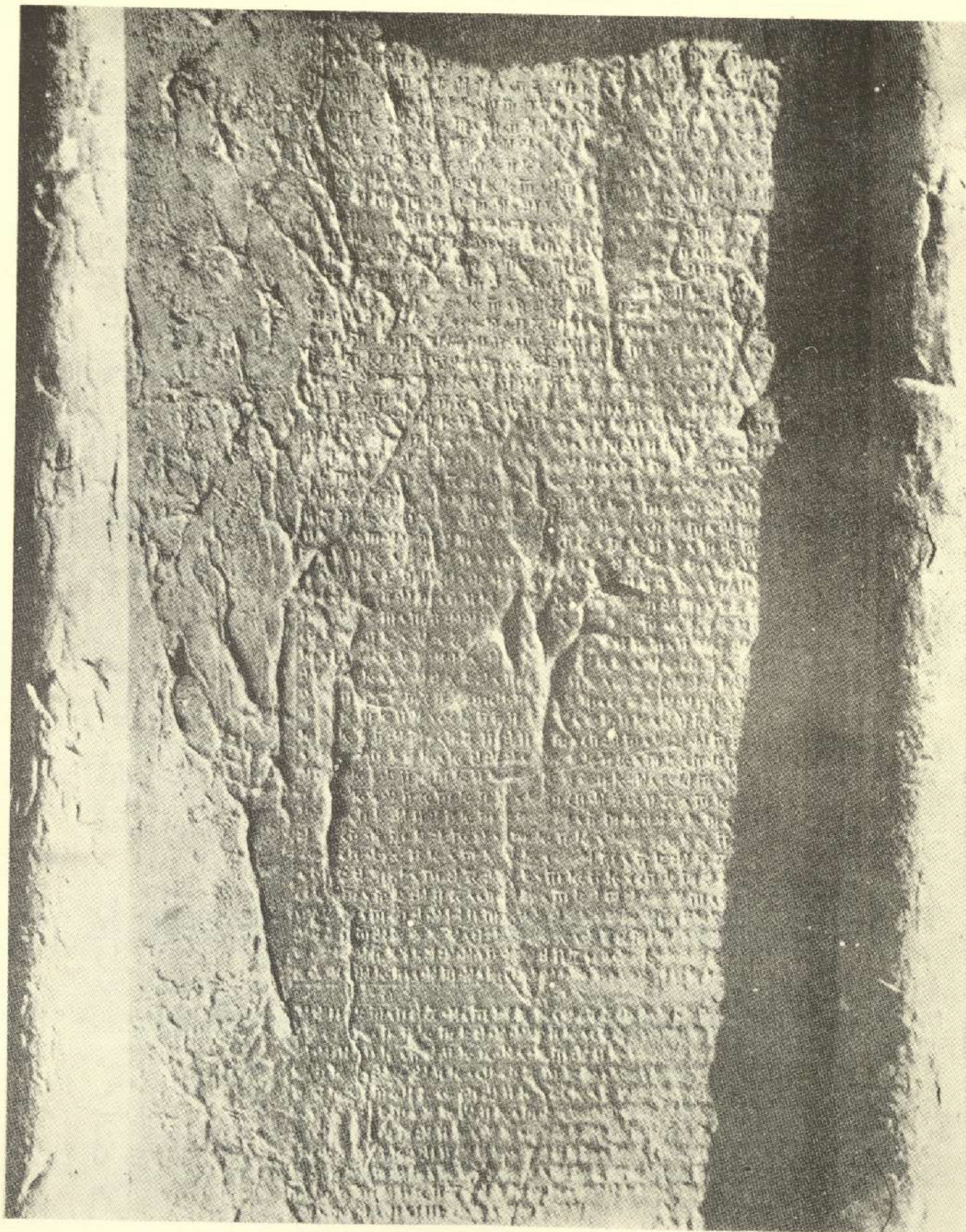
۲- م : فرشم : تی : وئینتئی : هی : ادا : شی

۳- یاتیم : مرتی هی یا : هی : خرثوم : ات

۴- آ : ارووستم : اوپریئی : داری ووم : خشا

- ۵ - یشی یم : نی یسی : ثائی : داری ووش : خشای
- ۶ - ٹی : وشنا : اورمزداہا : اواکرم : ا
- ۷ - می : تی : راستم : دوشتا : امی : میث : ن
- ۸ - ٹی : دوشتا : امی : نئی ما : کام : تی : سک و ث
- ۹ - ٹیش : تونووت ہیا : رادئی : میث : کری ٹیش
- ۱۰ - نئی ما : او : کام : تی : تونووا : سک و ث ٹیش : ر
- ۱۱ - آدئی : میث : کری ٹیش : تی : راستم : او : مام :
- ۱۲ - کام : مرتی یم : « دروجنم : نئی : دوشتا : ام
- ۱۳ - ٹی : نئی : من ووش : امی : ت یام ٹی : در تن
- ۱۴ - یا : بوتی : درشم : داریامی : من ہا :
- ۱۵ - اووئی پشی ہیا : درشم : خش یمن : امی :
- ۱۶ - مرتی : ہی : ہتخ شت ٹی : ابودویم : ہکرت
- ۱۷ - ہیا : اوٹادیم : پری برآمی : ہی : و
- ۱۸ - ٹیناٹ ی تی : انودیم : وی نست ہیا : اوٹ
- ۱۹ - آ : پرسامی : نئی ما : کام : تی : مرتی
- ۲۰ - وی ناٹ ی ٹیش : نئی پتی ما : او : کام : یدی
- ۲۱ - ی : وی ناٹ ی ٹیش : نئی : فرٹی ٹیش : مرتی :
- ۲۲ - تی : پت ٹی : مرتی یم : ثائی : او : مام :
- ۲۳ - نئی : ورنوت ٹی : یاتا : اوبانام : ہد و
- ۲۴ - گام : اخشنومی : مرتی : تی کون و
- ۲۵ - تی : یدئیوا : ابرتی : انوو : ت و من
- ۲۶ - ٹیش ٹی : خشنوت : امی : اتا : مام : وس
- ۲۷ - ٹی : کام : اتا : اوٹدوش : امی : اواکرم
- ۲۸ - چم ٹی : اوشی : اتا : فرمانا : یشام ٹی

- ۲۹ - ی : ت ی : کرتم : وئیناهی : یدئیوا : آخش نو
 ۳۰ - آهی : اتا : وی ئی یا : اتا : سپاٹم
 ۳۱ - ئیدیا : آئیت م ئیی : ارووستم :
 ۳۲ - اوپرئیی : منش چا : اوشی چا : ئیم : پتی م ئی
 ۳۳ - ی : ارووستم : ت ی م ئیی : تنوش : تاوی
 ۳۴ - تیی : همرن کر : امیی : اوش همرن کر : هکر
 ۳۵ - مچیئی : اوشی یا : گاٹوا : وئینات ئیی : یچیئی :
 ۳۶ - وئینامیی : همی ئری یم : یچیئی : ن ئیی : وئینا
 ۳۷ - میی : اتا : اوشی بی یا : اتا : فرمانایا
 ۳۸ - ادک ئیی : فرتر : منی ی ئیی : ارووایا : ی
 ۳۹ - دئیی : وئینامیی : همی ئری یم : یٹا : یدئیی :
 ۴۰ - ن ئیی : وئینامیی : یاوم ئی نیش : امیی : ا
 ۴۱ - تا : دست ئیبی یا : اتا : پادئیبی یا : اس با
 ۴۲ - ر : اوواس بار : امیی : ثنو و نی ی : اوٹ
 ۴۳ - نوونی ی : امیی : اتا : پستیش : اتا
 ۴۴ - اس بار : آرشتی ک : امیی : اووارشتی ک :
 ۴۵ - اتا : پستیش : اتا : اس بار : اتا : اوونرا
 ۴۶ - ت یا : اورمزدا : اوپرئیی : مام : نی یسی : اتا
 ۴۷ - دیش : اتاویم : برتن ئیی : وشنا : اورمزدا ه
 ۴۸ - آ : ت ی م ئیی : کرتم : ئیم ئی بیش : اوونرئیی بیش : اکو
 ۴۹ - ن وم : ت ی : مام : اورمزدا : اوپرئیی : نی یسی
 ۵۰ - مریکا : ر درشم : ازدا : کوشووا : چی یاکرم
 ۵۱ - امیی : چی یاکرم چک ئیی : اوونرا : چی یاکر
 ۵۲ - مچم ئیی : پری ینم : مات ئیی : دوروختم :



عکسی از کتیبه داریوش بزرگ

- ۵۳ - ثدی : ت ی ت ئیی : گک و شایا : خش نوتم : اوش
 ۵۴ - چیی : آخش نو دئیی : تی : پرتم ت ئیی : استی
 ۵۵ - ی : مریکا : مات ئیی : اوش چیی : دور وخت
 ۵۶ - م : کون وات ئیی : ت ی : منا : کرتیم : استیی
 ۵۷ - اوشچیی : دیدئیی : یچیی : نی پیشتیم : ما
 ۵۸ - ت ئیی : داتا : +++++ : ما : +++++ آتیی
 ۵۹ - آ : آیوم ئی نیش : بواتی : مریکا : خشای ئی ی
 ۶۰ - ما : رخشتوو : ++++++ ئین

بند ۱ - خدای بزرگ (است) اهورمزدا ، که این شکوهی را که دیده میشود آفریده که شادی مردم را آفریده ، که خرد و فعالیت را بر داریوش شاه فرو فرستاد .

بند ۲ - داریوش شاه گوید : بخواست اهورمزدا چنان کسی هستم که راستی را دوست هستم ، بدی را دوست نیستم . نه مرا میل (است) که (شخصی) ضعیف از طرف توانا (باو) بدی کرده شود . نه آن مرا میل (است) که (شخصی) توانائی از طرف ضعیف (باو) بدی کرده شود .

بند ۳ - آنچه راست (است) آن میل من (است) . مرد دروغگو را دوست نیستم . تندخونیستم . آن چیزهائی را که هنگام خشم بر من وارد میشود سخت باراده نگاه میدارم .

بند ۴ - سخت بر هوس خود فرمانروا هستم . مردی که همکاری می کند او را بجای همکاری (اش) همانطور او را پاداش میدهم . آنکه زیان میرساند او را بجای زیان (اش) کیفر میدهم . نه مرا میل (است) که مردی زیان برساند . نه حتی مرا میل (است) اگر زیان برساند کیفر نه بیند .

- بند ۵ - مردی آنچه بر علیه مردی بگوید آن مرا باور نیاید تا هنگامی که سوگند هردو را نشنوم .
- بند ۶ - مردی آنچه برابر قوایش کند یا بجا آورد خوشنود هستم و میلیم (نسبت باو) بسیار (است) و نیک خوشنود هستم .
- بند ۷ - از چنین نوع (است) هوش و فرمانم چون آنچه را از طرف من کرده شد ، چه در کاخ چه در اردوگاه ، به بینی یا بشنوی ، این فعالیت من است علاوه بر عقل و هوش .
- بند ۸ - این (در واقع) فعالیت من (است) . چونکه تن من توانائی دارد ، در مصاف نبرد همآورد خوبی هستم . همینکه با گوش هوش درآوردگاه نگریسته شود ، آنکه را نافرمان می بینم و آنکه را غیر نافرمان می بینم ، آنگاه نخستین کسی هستم با هوش و فرمان و عمل ، چون نافرمان و غیر نافرمان را می بینم ، بیاندیشم
- بند ۹ - ورزیده هستم ، چه با هردو دست چه با هردو پا ، هنگام سواری خوب سواری هستم . هنگام کشیدن کمان ، چه پیاده چه سواره ، خوب کمان کشی هستم ، هنگام نیزه زنی ، چه پیاده و چه سواره ، خوب نیزه زنی هستم .
- بند ۱۰ - و هنر هائی که اهورمزدا بر من فرو فرستاد ، و توانستم آنها را بکار برم ، بخواست اهورمزدا آنچه بوسیله من کرده شده با این هنر هائی که اهورمزدا بر من فرو فرستاد کردم .
- بند ۱۱ - ای مرد ، نیک آگاه ساز که (من) چه جور آدمی هستم و هنرمندیهایم از چه نوع و برتری ام از چه نوع (میباشد) آنچه بگوش تو رسید برای تو دروغ ننماید آنچه را که بتو دستور داده شده بشنو .

بند ۱۲ - ای مرد ، آنچه بوسیلهٔ من کرده شده بتو دروغ
نمایانده نشود آنچه را نوشته شده بنگر فرمانها از طرف تو نافرمانی
نشود ، کسی ناآزموده نشود . ای مرد ، شاه ناچار نشود که کیفر
دهد .

از بررسی و تجزیه و تحلیل کتیبه مذکور موارد زیر بخوبی
روشن میگردد :

۱ - اعتقاد بخداوند

پی بردن به مفهوم زندگی و اقتدار متعلق به آن منوط
بشناختن سرچشمه ایست که از آنجا زندگی و شکوه آن نصیب
انسانها می گردد . داریوش نیز مانند اجداد خود اعتقاد کامل باین
امر داشت و بطوری که در بند ۱ این کتیبه مشخص است همه فر و
شکوهی را که در دوره او در ایران زمین پدیدار گشت از این
سرچشمه بی پایان میداند و هنگامی که می گوید «که خرد و فعالیت
را بر داریوش شاه فرو فرستاد» بدرستی نشان میدهد که کلیه
صفات نیکو که در کالبد انسانها رسوخ میکند از همین منبع می-
داند و روی همین اصل است که مانند اجداد خود معتقد است که
قدرت ایزدی برای خیر نوع بشر در وجودش حلول کرده و خود را
مظهر اراده خداوندی میداند . داریوش نشان میدهد که نباید
کاری انجام شود که خواست پروردگار در آن نباشد و در اینصورت
پروردگار نیز یاری خود را از کسانی که با ایمان کامل باو تکیه
نموده اند دریغ نخواهد نمود .

۲ - آزادی و برابری

توجه به بند های ۲ و ۴ و ۶ روشن مینماید که داریوش قبل
از هر چیز ، به شرف و مقام انسانی هر فرد ، بدون توجه به

مذهب ، ملیت و رنگ پوست احترام میگذارد ، البته این بدان معنی نیست که وی همه انسانها را مساوی دانسته زیرا مشخص شده است که افراد در جمیع جهات ، در همه ابعاد و در همه صفات فردی یکسان و مساوی نیستند بلکه این نکته از خلال نبشته ها مشخص است که داریوش برای عقیده های اشخاص احترام خاصی قائل بوده است « مردی آنچه برابر قوایش کند یا بجا آورد خوشنود هستم » و میل داشته که اشخاص نیرومند قدرت را آلت انهدام قرار نداده بلکه آن را برای پیشرفت جامعه بکار برند « نه مرا میل (است) که (شخص) ضعیف از طرف توانا (باو) بدی کرده شود » اگر کسی به رشد و پرورش جامعه ای دلبستگی نداشته باشد هیچگاه در این اندیشه نیست که حدود و وظائف اشخاص را معین و مشخص نماید و آن را بر پایه و اساس منظمی قرار دهد یا بعبارت دیگر داریوش اعتقاد داشته که همه افراد جامعه باید تحت نظم و قانون زندگی نمایند ، آنها باید دارای حس مسئولیت بوده و برای افراد دیگر احترام قائل شوند زیرا در غیر اینصورت هرج و مرج و بی نظمی پدیدار خواهد شد .

۴ - رهبری صحیح

نگاهی به سایر کتبییه های داریوش و کارهایی که وی در دوران شهریارای خود انجام داده است بخوبی روشن می نماید که وی رهبری بزرگ و انسانی اندیشمند و سازنده بوده است . در سال های نخستین زمامداری بیشتر سرزمین های پیرو ایران که از دوران خودسری گئوماتا سر به شورش برداشته بودند آرام کرد ، به مصر لشکر کشید و آن سرزمین را مجدداً مطیع ساخت دوبار بابل رفت و آشوبگران را سرکوب نمود ، به سرزمین سکا ها ، به هند و یونان

لشکر کشید . با اندیشه بلند خویش دولت هخامنشی را از نظر سازمان کشوری و لشکری به پایه‌ای بزرگ رسانید . ایران بزرگ را به ساتراپها تقسیم کرد . برای نخستین بار سکه زد ، شاهراهی بدرزای ۲۴۰۰ میل بین سارد و شوش ساخت و دستور داد کانالی بین یکی از شعب رودخانه نیل تا دریای احمر حفر کنند و در نتیجه این دریا را بدریای مدیترانه مرتبط ساخت ، برای نخستین بار پیک شاهی یا چاپارخانه را بنیاد نهاد ، مالیاتها را تعدیل کرد ، سپاه جاویدان بوجود آورد و قربانی کردن انسان را در سراسر زمین های زیر فرمان خویش برانداخت . کاخ آپادانای شوش و باروی این شهر و بسیاری از ساختمان های تخت جمشید از آثار او میباشند .

با توجه به کارهای داریوش در زمان شاهنشاهی و بررسی کتیبه های دیگر وی خاصه همین کتیبه که در بالا آورده شده است بخوبی صفات خاصی که برای یک رهبر خوب امروزه در نظر گرفته شده است میتوان در داریوش دریافت ، صفات یک رهبر خوب زیاد است که از آنجمله اند :

هوش و قدرت فکری - نتایج مطالعات درمورد رهبران بزرگ دنیا نشان داده شده است که هوش و قدرت فکری آنها بیش از سایر انسانها بوده است و همین قوه فکری است که ارزشهای معنوی آنان را از سایر افراد متمایز ساخته است .

نگاهی با اقدامات داریوش در نحوه اداره کشور بخوبی نشان میدهد که او نیز مانند کوروش دارای نبوغ خدادادی بوده است . اعتماد بنفس - رهبری مستلزم ابتکار و تفکر مثبت و سازنده است . از اینرو در اغلب موارد همبستگی نزدیکی میان رهبری و

اعتماد به نفس ملاحظه شده است . در بند ۷ هنگامی که داریوش می‌گوید «از چنین نوع (است) هوش و فرمانم چون آنچه را از طرف من کرده شده ، چه در کاخ چه در اردوگاه ، به بینی یا بشنوی ، این فعالیت من است علاوه بر عقل و هوش» هر کلمه‌اش از اعتماد به نفس که آن نیز یکی از صفات بارز یک رهبر خوب می‌باشد حکایت می‌نماید .

رهبری که بیش از سایر افراد بخود اعتماد داشته باشد شخصی است که توانائی لازم را برای حل مشکلات دارد و اگر این امر در مقیاس وسیعتری باشد رهبری است خارق‌العاده که میتواند جامعه‌ای بزرگ را هدایت و رهبری نماید .

اراده قوی - هنگامی که در بند ۳ گفته میشود که « آن چین هائی را که هنگام خشم بر من وارد میشود سخت باراده نگاه میدارم» و یا در بند ۴ « سخت بر هوس خود فرمانروا هستم» یا سایر جملات کتیبه حاکی از اراده قوی شخص گوینده می‌باشد . از بررسی این جملات یک موضوع دیگر مشخص میشود و آن اینست که داریوش فر و شکوه سلطنت دیدگان او را نپوشانیده و غرور و خودپرستی را پیشه خود نساخته است و این نیز از اراده قوی یک رهبر بزرگ سرچشمه میگیرد .

تفوق - آنچه یک رهبر را از سایر افراد متمایز میسازد تمایل بداشتن قدرت و مقام و تسلط بر دیگران است باین موضوع نیز باید عوامل جسمانی مساعد را نیز اضافه نمود . عوامل جسمانی مخصوصاً در دنیای قدیم اثر مهمی در رهبری داشته است . بند های ۸ و ۹ و ۱۰ این موضوع را نشان میدهد « ورزیده هستم ، چه با هر دو دست چه با هر دو پا و ...» بررسی بیشتر در بند های مزبور

روشن مینماید که داریوش از هر نظر خود را پرتتر از دیگران دانسته چه از نظر برتری فکری و چه از نظر تفوق جسمی و این نیز یکی از مشخصات ارزنده یک رهبر خوب میباشد با توجه باین موضوعات است که صریحاً میتوان اظهار داشت که داریوش در روش مملکتداری یک رهبری صحیح را اعمال نموده است. ۱۲

خشیارشا

از خشیارشا نیز کتیبه‌های متعددی کشف گردیده است. در اینجا کتیبه‌ای از خشیارشا شاهنشاه هخامنشی که در تخت جمشید کشف گردیده آورده میشود.

۱ - بگک : وزرك : اورمزدا : هی : ئی مام : بوم

۲ - ئیم : ادا : هی : اوم : اسمانم : ادا : هی

۳ - مرتی یم : ادا : هی : شی یاتیم : ادا :

۴ - مرتی ی هی یا : هی : خشیارشام : خشای ثی

۵ - یم : اکونوش : ائیوم : پرونام : خشایث

۶ - ئی یم : ائیوم : پرونام : فرماتارم : اد

۷ - م : خشیارشا : خشای ثی ی : وزرك : خشای

۸ - ثی ی : خشای ثی یانام : خشای ثی ی : دهی :

۹ - اونام : پروو : زانام : خشای ثی ی : اه

۱۲ - در کتیبه بزرك بیستون که به سه زبان پارسی باستان، عیلامی و بابلی با ارتفاع هفتاد متر نقر گردیده است داریوش وقایع سالهای اولیه سلطنتش، شیوه کشورگشائی و فرمانروائی خود را در طی ۱۹ جنک بیان میکند متن پارسی باستان در ۴۱۴ سطر متن عیلامی در ۵۹۳ سطر و متن بابلی در ۱۱۲ سطر نقر شده است. در این کتیبه نام سرزمینهای تحت رهبری داریوش آورده شده است. برای آگاهی بیشتر در باره این کتیبه بکتاب تمدن هخامنشی تألیف علی سامی ص ۱۲۶ ج ۱ و کتاب ایران باستان ص ۵۳۲ ج ۱ تألیف حسن پیرنیا مراجعه شود.

- ۱۰ - یایا : بومی یا : وزرکایا : دورئیی : ا
 ۱۱ - پیی : داری و هوش : خشای ثی ی هیا : پشر
 ۱۲ - هخامنی شی ی : پارس : پارس هیا : پشر
 ۱۳ - آری ی : آری ی چی ثر : ثاتییی : خشیارشا
 ۱۴ - خشای ثی ی : وشنا : اورمزد ها : ئی ما :
 ۱۵ - دهیاو : متی ئیشام : ادم : خشای ثی ی : ا ه
 ۱۶ - آم : اپترم : هچا : پارسا : ادمشام :
 ۱۷ - پتی یخشی ی ئیی : منا : باجیم : ابره : ت
 ۱۸ - ی شام : هچام : اتمهی ی : او : اکون و : د
 ۱۹ - آتم : تی : منا : اودیش : اداری : ماد
 ۲۰ - اوج : هر ووتیش : ارمین : زرك : پرثو
 ۲۱ - هر ئیو : باختیش : سوگد : اووارزمی
 ۲۲ - ش : بایبروش : اثورا : ث ت گوش سپرد
 ۲۳ - مودارای : ی ونا : تی : دری هی یا : دا
 ۲۴ - ری تییی : اتا : تی ئیی : پردری : داریت
 ۲۵ - ئیی : مچی یا : اربای : گدار : هیدوش :
 ۲۶ - کت پتوک : دها : سکا : هوم ورگا : سکا
 ۲۷ - تیگرخ ودا : سکوز را : آک وفچی یا :
 ۲۸ - پوتایا : کرکا : کوشی ی : ثاتییی : خش
 ۲۹ - یارشا : خشای ثی ی : یثا : تی : ادم : خ
 ۳۰ - شای ثی ی : ابوم : استیی : اتر : ائیتا :
 ۳۱ - دهیاو : تی ی ئیی : او پرئییی : نی پیشتا : ا
 ۳۲ - ی ود : پساوم ئیی : اورمзда : اوپستام :
 ۳۳ - ابر : وشنا : اورمزدها : او : دهیاوم

- ۳۴ - ادم : اجنم : اتشیم : گاٹو : نی شاد
- ۳۵ - یم : اتا : اتر : ائیتا : دهیاو : اه : ید
- ۳۶ - آتی : پرووم : دئیوا : ایدی : پساو : و
- ۳۷ - شنا : اورمزدها : ادم : اوم : دئیودان
- ۳۸ - م : وی یکنم : اتا : پتی یزبیم : دئیوا :
- ۳۹ - ما : یدی : ئیش : یدایا : پرووم : دئیوا :
- ۴۰ - ایدی : اودا : ادم : اورمزدام : اید
- ۴۱ - ئیی : ارتاچا : برزمنی : اتا : انی یش
- ۴۲ - چ : اه : تی : دوشکرتم : اکری : او : اد
- ۴۳ - م : ن ئییم : اکون وم : ائیت : تی : ادم : اک
- ۴۴ - اونوم : ویسم : وشنا : اورمزدها : اکو
- ۴۵ - نوم : اورمزدام ئیی - اوپستام : ابر : ی
- ۴۶ - آتا : کرتم : اکون وم : توو : کا : هی :
- ۴۷ - اپر : یدی منی یائی : شی یات : آهنیی :
- ۴۸ - جیو : اتا : مرت : ارتاوا : آهنیی :
- ۴۹ - اونا : داتا : پریدئی : تی : اورمزد
- ۵۰ - آ : نی پشتای : اورمزدام : بدئیشا : ا
- ۵۱ - رتاچا : برزمنی : هی : اون
- ۵۲ - آ : داتا : پری ئیت : تی : اورمزدا : ن
- ۵۳ - ئیشتای : اتا : اورمزدام : یدت ئیی : ا
- ۵۴ - تاچا : برزمنی : هوو : اتا : جیو :
- ۵۵ - شی یات : بوتیی : اتا : مرت : ارتاوا
- ۵۶ - بوتیی : ثاتی : خشیارشا : خشایث :
- ۵۷ - ئی : مام : اورمزدا : پاتوو : هجا : گ

1 =| <||- \ -|> |> |> |> |> \ || <|| >|| -|| |> |> || || \ << |> \ || -|| || -|| \ =| <|| <|=
2 || -|| \ || || || \ << |> \ || -|> -|| \ || |> -|| || < -|| \ || || || \ << |> -
3 \ -|| |> =|| || || < -|| \ || || || \ << |> \ << || <|> || =|| || -|| \ || || || \ -
4 -|| |> =|| || < << |> || \ << || << |> || =|| << || -|| \ << || << || <|> || ||
5 |> -|| \ || <|> <|> <|> << \ || || -|> -|| \ || << |> <|> || -|| \ << || << || || <|> ||
6 || <|> -|| \ || || -|> -|| \ || << |> <|> || -|| \ |><< |> -|| || =|| || |> -|| \ || ||
7 -|| \ << || << |> || =|| << || \ << || << || || <|> || || <|> \ -|> |> |> |> \ << || << || || <|> -
8 |> || <|> \ << || << || || <|> || || <|> || <|> || -|| \ << || << || || <|> || || <|> \ || << |> -
9 <|> <|> || -|| \ || << |> -|> \ |> <|> <|> || -|| \ << || << || || <|> || || <|> \ || << |> -
10 |> || <|> || \ =| <|| <|= || <|> || \ -|> |> |> |> || <|> || \ =|| <|| <|= || <|> \ ||
11 || || <|> \ || || |> |> -|> << |> << \ << || << || || <|> || || <|> << |> || \ || <|| ||
12 \ << << || || -|| <|> || << || || <|> \ || || |> |> \ || || |> |> << |> || \ || <|| ||
13 \ || |> || || <|> \ || |> || || <|> || || \ || || =|| || <|> \ << || << |> || |> << ||
14 \ << || << || || <|> || || \ -|> << <|> \ || <|| <|= || <|> |> |> || << || \ || -|| || \ -
15 || << |> || -|> \ =|| <|> || << || || -|| \ || || -|| \ << || << || || <|> || || \ || << |> -
16 || -|| \ || || =|| |> -|| \ << || -|| \ || || |> |> || \ || || -|| << || -|| \ -
17 || =|| || || << || << |> || <|> \ -|| <|> \ =|| || -|| <|| <|= || <|> \ =||
18 |> << || -|| \ << || -|| -|| \ || || << || <|> \ || -|> \ || <|> <|> <|> \ -|> \ ||
19 || =|| -|| \ =|| <|> \ -|| <|> \ || -|> || || << \ || || || |> |> <|> \ -|| || ||
20 \ <|| -|> \ << |> <|| -|> =|| || << \ || |> |> || <|> <|> \ -|> |> |> \ || || || <|> -|>
21 \ << |> || -|> \ =|| || << || =|| |> || << \ |> <|| <|| -|| \ <|| -|> || |> |> |> |> <|> ||
22 << \ =|| || =|| || << |> << \ || || <|| <|| |> || \ |> =|| <|| <|| << \ |> || || ||
23 \ << <|| || |> || || <|> \ <|> <|| <|> \ =|| <|> \ || |> |> << || <|> -|| \ || ||
24 |> |> =|| || <|> \ <|| =|| || \ =|| <|> || <|> \ || |> || |> |> <|> \ || || |> |> =||
25 || <|> \ -|| || -|| <|> || \ || |> =|| || <|> \ <|| -|| || |> \ << || <|| <|| << \ -
26 |> =|| || || -|| <|| |> \ || << || \ |> |> || \ << |> -|| -|> |> <|| -|| \ |> |> ||
27 \ =|| || <|| -|| |> << || <|| || || \ |> <|> || || |> || \ || |> <|| << || -|| || <|> || \ -
28 || <|| =|| || <|> || \ |> |> |> || \ <|> << || <|> || \ |> || =|| || <|> \ << || <<

کتابخانه خشیارشا

۲۹ ک- م- د- ل- م- ا- << م- ل- م- ک- ک- ی- ی- ک- ا- ک- ک- م- ا- م- ک- ا- م- ن- م- ا- <<
 ۳۰ << م- ک- ک- ی- ی- ک- ا- م- د- م- م- ا- م- م- م- م- ی- ی- ک- ا- م- م- م- م- ا- م- ی- ی- م- م-
 ۳۱ ا- ن- << ک- م- م- ا- م- ک- ی- ک- ا- م- م- م- ی- ی- ک- ا- م- م- م- ی- ی- << م- م- ا- م-
 ۳۲ ک- م- ن- ا- م- م- م- م- م- م- ی- ی- ک- ا- م- م- م- م- م- م- م- م- ا- م- م- م- م- م- م-
 ۳۳ م- د- م- ا- م- م- << م- م- م- م- م- م- م- م- م- م- م- م- م- M- M- M- M- M- M- M-
 ۳۴ ا- م- ن- م- ا- م- م- م- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M-
 ۳۵ ک- م- م- ا- م- م- م- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M-
 ۳۶ م- M- ک- ا- م- M- << م- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M-
 ۳۷ << م- M-
 ۳۸ م- M-
 ۳۹ م- M-
 ۴۰ م- ک- M-
 ۴۱ ی- ک- ا- م- M-
 ۴۲ م- M-
 ۴۳ م- M-
 ۴۴ م- M-
 ۴۵ م- M-
 ۴۶ م- M-
 ۴۷ م- M-
 ۴۸ ا- M-
 ۴۹ م- M-
 ۵۰ م- M-
 ۵۱ م- M-
 ۵۲ م- M-
 ۵۳ ی- << م- M- ک- ا- م- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M- M-
 ۵۴ م- M-
 ۵۵ << م- ک- م- M-
 ۵۶ ا- M-
 ۵۷ ی- ک- ا- M-
 ۵۸ م- M-
 ۵۹ ک- م- M-
 ۶۰ م- ک- ی- ک- ا- م- M-

۵۸ - ستا : اتم ئیی : ویشم : اتا : ئی مام : ده

۵۹ - یاوم : ائیت : ادم : اورمزدام : جدئی

۶۰ آمیی : ائیتم ئیی : اورمзда : دداتوو

بند ۱ - خدائی بزرگی (است) اهورمзда ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید ، که برای مردم شادی آفرید ، که خشیارشا را شاه کرد ، یگانه شاه (شاهان) بسیار ، یگانه فرمانروای (فرمانروایان) بسیار :

بند ۲ - من خشیارشا (هستم) ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشور های دارای ملل بسیار ، شاه در این زمین بزرگ دور و دراز پسر داریوش شاه ، هخامنشی ، پارسی ، پسر پارسی ، آریائی ، از نژاد آریائی .

بند ۳ - خشیارشا شاه گوید : بخواست اهورمзда این (است) کشور هائی جدا از پارس که من شاه آنها بودم . من بر آنها حکمرانی کردم . بمن باج دادند آنچه از طرف من به آنها گفته شد آنها کردند . قانون من (آن است) که آنها را نگاهداشت . ماد - خوزستان - رخج - (بلوچستان امروزه) - ارمنستان - زرننگ (سیستان) - پرتو (خراسان) - هرات - بلخ - سغد - خوارزم - بابل - آشور - ث ت گوش (دره رود هیرمند) - سارد - مصر - یونانی ها که کنار دریا ساکنند ، و آنهائی که آنسوی دریا ساکنند - مک (مکران امروزه و عمان) عربستان - گندار (دره کابل) - هند کپدوکیه (طرف شرقی آسیای صغیر) دها (ایلی طرف شرقی بحر خزر) سک های هوم خوار - سک های تیز خود - سکودرا (اهالی مقدونیه) آک وفچی یا (طایفه ناحیه کوهستانی) لیبی ها - کاریمها - (جنوب غربی آسیای صغیر) - حبشیمها .

- بند ۴ - خشیارشا شاه گوید : هنگامیکه من شاه شدم ، در میان این کشورهایی که بالا نوشته شد (یکی) است که در شورش بود . پس از آن اهورمزدا بمن یاری ارزانی فرمود . بخواست اهورمزدا آن کشور را زدم و در جایش نشاندم .
- بند ۵ - و در میان این کشورها جائی بود که قبلا دیوها پرستش کرده میشدند . پس از آن بخواست اهورمزدا من آن معبد دیوها را خراب کردم ، و اعلان نمودم « دیوها پرستش کرده نخواهند شد » . جائی که قبلا دیوها پرستش کرده میشدند در آنجا من اهورمزدا و «ارت» را با فروتنی پرستش کردم .
- بند ۶ و کار دیگری بود که بد کرده شده بود آنرا درست کردم . آنچه را کردم همه را بخواست اهورمزدا کردم . اهورمزدا بمن یاری ارزانی فرمود تا کاررا انجام دادم .
- بند ۶ - و کار دیگری بود که بد کرده شده بود آنرا درست « در زندگی شاد بشوم : و در هنگام مرك خجسته بشوم » . آن دستوری را که اهورمزدا فرموده احترام گذار اهورمزدا و «ارت» را با فروتنی پرستش کن .
- مردی که آن دستوری را که اهورمزدا فرموده احترام گذارد ، و اهورمزدا و «ارت» را با فروتنی پرستد ، هم در زندگی شاد میشود ، هم در هنگام مرك خجسته میشود .
- بند ۸ - خشیارشا شاه گوید : اهورمزدا مرا و خاندانم را و این کشور را از بلا بیاید اینرا من از اهورمزدا تقاضا می نمایم . اینرا اهورمزدا بمن بدهد .
- قبل از تشریح بیشتر کتیبه مزبور باید اظهار شود که در سال ۱۳۴۵ نزدیک تخت جمشید سنک لوحی بنام خشیارشا کشف گردید

که دارای ۵۶ سطر بخط میخی پارسی می باشد. در دو طرف سنك پشت و روی آن هريك ۲۶ سطر نقر گردیده که جمعاً ۵۲ سطر می شود و بر روی دو لبه پائین و بالای این لوح نیز هريك دو سطر نقر شده است. عبارات این کتیبه با کتیبه داریوش که قبلاً آورده شد مشابه می باشد و فقط در بعضی کلمات و ضمائر اختلافات جزئی مشاهده میشود اگر سرکتیبه این لوح وجود نداشت بواسطه تشابه فراوان میان دو کتیبه داریوش در نقش رستم و این کتیبه چنین بنظر میرسید که هر دو بامر داریوش نقر گردیده است ولی هنگامی که بوضوح خوانده میشود «خشیارشا گوید: بخواست اهورمزدا چنین کسی هستم»

بخوبی روشن است که گفتار خشیارشا است که بر این کتیبه نبشته شده و هیچگونه شك یا ابهامی در این مورد باقی نمیماند. از مقایسه این سنك لوح که برای جلوگیری از تطویل کلام از درج عین آن خودداری میشود با کتیبه داریوش باز هم صحت گفتار قبلی در مورد توارث و محیط بخوبی مشخص میشود بدین ترتیب خشیارشا میخواست عیناً از کردار و گفتار پدرش پیروی نماید. در باره کتیبه‌ای که در بالا آورده شد همانطوری که ملاحظه میشود در آغاز خشیارشا معتقدات خود را نشان میدهد و پس از سپاس خداوند مطابق کتیبه های اجدادش خود را معرفی می نماید. در این معرفی نیز برتری خود را بر همه حکمرانان و فرمانروایان سرزمین های گوناگون روشن میسازد در بند ۳ خشیارشا از سرزمین های تحت رهبریش نام میبرد. در بند ۴ از کشوری که سر بشورش برداشته بود نام میبرد. باید گفته شود که خشیارشا پس از اینکه در سن ۳۴ سالگی بجای پدر به تخت سلطنت نشست در دو ناحیه شورش هائی بوقوع پیوسته بود یکی از این سرزمینها مصر و دیگری بابل بود وی در آغاز شورش مصر را فرو نشاند و

سپس توجه خود را بسوی بابل معطوف ساخت و این سرزمین را نیز آرام ساخت ، آنگاه در سال ۴۸۴ قبل از میلاد به یونان لشکر کشید ۱۳ باید گفته شود که در این لشکرکشی فراری ها و رانده شدگان یونانی که در دربار ایران میزیستند تاثیر زیادی داشتند مخصوصاً دمارت پادشاه سابق اسپارت که در زمان داریوش بایران پناهنده شده بود و سپس از نزدیکان خشیارشا گردیده بود همواره شاه را وسوسه میکرد که به آسانی میتوان برپلوپونس دست یابد و اگر او بتواند حکومت آنجا را در دست گیرد دست نشانده ایران خواهد شد .

خشیارشا در آغاز ولایات شمالی یونان را بتصرف درآورد و آنگاه در تنگه ترموپیل (ترموپولس) در شمال غربی آتن بر لشکریان یونان شکست سختی وارد نمود . ۱۴ در همین زمان در سواحل یونان میان ناوگان دریائی ایران و یونان نبرد سختی روی داد که در این جنگ هم ایرانیان پیروز شدند . بعد از این فتح بود که دیگر آتن قدرت مقاومتش باتمام رسید و خشیارشا توانست به آسانی آن را بگیرد . در سال ۴۸۰ قبل از میلاد جنگ دریائی دیگری نیز در خلیج سالامیس بوقوع پیوست که بعلت کوچکی خلیج همه ناوگان دریائی ایران نتوانستند در جنگ شرکت نمایند برخی از یونانیان که در سپاه ایران انجام وظیفه نمودند دست به خیانت زدند و بدین ترتیب سپاه ایران در این نبرد نتوانست کاری از پیش ببرد و مراجعت کرد و مردونیه را با سپاه بزرگی در آن سرزمین باقی گذاشت . مردونیه مجدداً آتن را اشغال کرد و پس از آن

۱۳- برای آگاهی بیشتر درباره خشیارشا به ص ۶۹۸ الی ۹۰۶ کتاب ایران باستان ج ۱ رجوع شود.

۱۴- همان کتاب ص ۷۶۸ الی ۷۸۸

به شهر تبای رفت در محل پلاتایا که در نزدیکی این شهر قرار دارد جنگ شدیدی بین سپاهیان ایران و یونان بوقوع پیوست . در آغاز سواره نظام ایران پیروز شدند و یونانیان را عقب نشانند ولی چون مردونیه در جنگ کشته شد طبق اظهار مورخین یونانی ایرانیان کامیاب نشدند .

در مورد سایر پادشاهان هخامنشی کتیبه‌هایی از اردشیر اول، داریوش دوم، اردشیر دوم و اردشیر سوم که تا کنون بدست آمده است در اینجا آورده میشود و سپس نسبت به بررسی و تجزیه و تحلیل آنها اقدام خواهد شد .

اردشیر اول

بعد از خشیارشا پسر او اردشیر اول (یونانی‌ها او را آرتاکزرسس ، درازدست نامیده اند) در سال ۴۶۵ پیش از میلاد به تخت سلطنت نشست . سه سال بعد شخصی بنام ایناروس در مصر طغیان کرده و سپاهیان ایران را که در ممفیس اقامت داشتند محاصره کرد در این شورشها برادرخشیارشا که فرمانفرمای آن سرزمین بود کشته شد . اردشیر بدانسوی لشکر کشید و پس از شش سال جنگ شورشیان را شکست داده و باردیگر مصر را بتصرف درآورد . در این نبرد ها نیروی دریائی یونان نیز به ایناروس کمک میکردند لیکن ایرانیها ناوگان جنگی یونان را نیز از میان بردند . بعد از این پیروزی آتنی ها صلاح دیدند که با ایران صلح نمایند .

در زمان این پادشاه تمیستوکل سردار نامی یونان بدربار ایران پناهنده شد وی خوانست اردشیر را به دخالت در امور یونان تحریک کند ولی در این امر موفق نشد و اردشیر فقط

فرمانروائی چند شهر آسیای صغیر را بوی سپرد . اردشیر پادشاهی آرام و مهربان بود عده‌ای او را عدالت خواه و دادگستر دانسته‌اند ولی اکثر محققین براین عقیده هستند که وی در اداره امور مملکت ضعف و سستی بسیار از خود نشان داد . و آن نیز بخاطر این است که ملکه مادر بنام امستریس در او نفوذ بسیار داشت ، این پادشاه در سال ۴۲۴ پیش از میلاد درگذشت . کتیبه‌ای که از این پادشاه در تخت جمشید بدست آمده است ذیلا آورده میشود .

- ۱ - بگک : وزرك : اورمزدا : هی :
- ۲ - ئی‌مام : بومیم ، ادا : هی : او
- ۳ - م : اسمانم : ادا : هی : مرتی
- ۴ - یم : ادا : هی : شی یاتیم : اد
- ۵ - آ : مرتی ی ه یا : هی : ارتخش ثر
- ۶ - ام : خشای ثی یم : اکون و ش : ا
- ۷ - ئیوم : پرونام : خشای ثی یم :
- ۸ - ائیوم : پرونام : فرماتارم
- ۹ - ادم : ارتخش ثرا : خشای ثی ی
- ۱۰ - وزرك : خشای ثی ی : خشای ثی
- ۱۱ - یا نام : خشای ثی ی : دهیونا
- ۱۲ - م : پروزنانام : خشای ثی ی :
- ۱۳ - اهیایا : بومی یا : وزرك
- ۱۴ - آیا : دورئیی : آییی : خش ی
- ۱۵ - آرش ه یا : خشای ثی ی ه یا : پ
- ۱۶ - ثر : داری و هوش : نپا : هخامنی شی ی
- ۱۷ - ثاتیی : ارتخش ثرا : خشا

- ۱۸ - ی ثی ی : وزرك : وشنا : او
 ۱۹ - رمزدها : ئیم : هدیش : خشیا
 ۲۰ - رشا : خشای ثی ی : هی : منا : پی
 ۲۱ - تا : فرترم : پساو : ادم : اکو
 ۲۲ - ن وم : مام : اورمزدا : پات
 ۲۳ - اوو : هدا : بگئ ثی بیش : اتم ئیی :
 ۲۴ - خش ثرم : اتا : ت ی م ئیی : کرتم
- بند ۱ - خدای بزرگی (است) اهورمزدا ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی را برای مردم آفرید ، که اردشیر را شاه کرد : یگانه شاه (شاهان) بسیار ، یگانه فرمانروای (فرمانروایان) بسیار .
- بند ۲ - من اردشیر ، شاه بزرگ (هستم) ، شاه شاهان ، شاه کشور های دارای ملل بسیار ، شاه در این زمین بزرگ دور و دراز ، پسر خشایارشا ، نوه داریوش ، هخامنشی .
- بند ۳ - اردشیر شاه بزرگ گوید : بخواست اهورمزدا این کاخ را خشیارشا شاه ، که پدر من (بود) قبلا (شروع کرد) ، پس از آن من بنا کردم . اهورمزدا با خدایان مرا و شهریارای مرا و آنچه را که بوسیله من کرده شد بپایاد .

داریوش دوم

بعد از اردشیر اول خشیارشای دوم به تخت سلطنت نشست ولی بعد از ۴۵ روز بدست سفدیانس پسر اردشیر کشته شد ، سفدیانس نیز در حدود شش ماه سلطنت کرد و بدست وهوک پسر دیگر اردشیر کشته شد وهوک که در تاریخ بداریوش دوم معروف است در اواخر سال های ۴۲۴ پیش از میلاد به تخت سلطنت نشست

در زمان این پادشاه جنگ پلوپونز درکمال شدت بین یونانی ها و اسپارتی ها ادامه داشت دولت اسپارت در صدد نزدیکی بدربار ایران برآمد که بكمك ایران آتنی ها را از بین ببرد . در بادی امر داریوش راضی باین امر نمیشد زیرا بعقیده او برای ایران ادامه کشمکش بین دو دولت مذکور و حفظ موازنه آنها از برتری یکی بر دیگری مفیدتر بود ولی بعد از اینکه ناوگان دریائی یونان در جزیره سیسیل شکست خوردند تیسافرن والی لیدی صلاح ایران را در نزدیکی با اسپارت دیده و با آن دولت اتحادی منعقد نمود . بر اثر مساعدت های ایران سردار اسپارتی توانست آتن را اشغال نماید و ضمناً بعضی از جزایر یونانی مجدداً مطیع ایران گشتند نوشته اند که در زمان این پادشاه زنان و خواجه سرایان نفوذکاملی در امور کشوری پیدا کردند در ارتش ایران نیز با اجیر نمودن سپاهیان یونانی تفرقه بوجود آمد . داریوش در سال ۴۰۴ قبل از میلاد درگذشت و اینك کتیبه ای از این پادشاه که بر روی يك لوح طلائی نقر گردیده و در موزه ایران باستان موجود است آورده میشود .

۱ - بگك : وزرك : اورمزدا : هی :

۲ - ئی مام : بومیم : ادا : هی او

۳ - م : اسمانم : ادا : هی : مرتی

۴ - یم : ادا : هی : شی یا تیم : اد

۵ - آ : مرتی ی ه یا : هی : داری و

۶ - اوم : خشای ئی یم : اکون و ش : ائی وم : پر

۷ - اونام : خشای ئی یم : آئی وم : پرونام

۸ - فرما تارم : ادم : داری وو

- ۹ - ش : خشای ثی ی : وزرك : خشای ثی ی : خشای ثی یانام :
- ۱۰ - دهیونام : پرووزنانام
- ۱۱ - خشای ثی ی : اهیایا : بومی یا : وزرك
- ۱۲ - آیا : دورئیی : اییی : ارتخش ثر
- ۱۳ - آ : خشای ثی ی ه یا پشر : ارتخش نر هی
- ۱۴ - آ : خشیارشاه یا : خشای ثی ی ه یا : پ
- ۱۵ - ثر : خشیارشاه یا : داری ووش
- ۱۶ - ه یا : خشای ثی ی ه یا : پشر : هخامنشی
- ۱۷ - ی : ثاتیی : داری ووش : خشای ثی ی : او
- ۱۸ - رمزدا : ئی مام : دهیاوم : منا
- ۱۹ - فراپر : و شنا : اورمزد
- ۲۰ - آه : ادم : خشای ثی ی : اهیایا : بوم
- ۲۱ - ئی یا : امیی : مام : اورمзда : پ
- ۲۲ - آتوو : اتام ئیی : ویشم : اتا
- ۲۳ - خش ثرم : ت ی م ئیی : فراپر

بند ۱ - خدای بزرگی (است) اهورمзда : که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی برای مردم آفرید ، که داریوش را شاه کرد ، يك شاه از بسیاری ، يك فرماندار از بسیاری .

بند ۲ - من داریوش شاه بزرگ (هستم) ، شاه شاهان ، شاه کشور های دارای مردم زیاد ، شاه دراین سرزمین بزرگ دور و دراز ، پسر اردشیر شاه ، (که آن) اردشیر پسر خشیارشا شاه (بود) خشیارشا پسر داریوش شاه (بود) هخامنشی

بند ۳ - داریوش شاه گوید : اهورمзда این کشور را بمن

ارزانی فرمود : بخواست اهورمزدا من شاه در این زمین هستم .
مرا اهورمزدا حفظ فرماید ، و خاندانم را ، و شهریاری را که
آنها بمن ارزانی فرمود .

اردشیر دوم

نام این پادشاه ارشک است ولی پس از آنکه در سال ۴۰۴ پیش
از میلاد به تخت سلطنت نشست به اردشیر موسوم گردید یونانی ها
اورا من من * یعنی با حافظه گفته اند زیرا حافظه ای فوق العاده
داشته است و در زمان او کوروش پسر داریوش بکمک دولت اسپارت
به عزم تصرف تخت سلطنت از آسیای صغیر تا نزدیکی بابل آمد
جنگی بین سپاهیان او و اردشیر روی داد در این نبرد کوروش کشته
شد و سپاهیان او پراکنده شدند . قسمت یونانی سپاه کوروش
بطرف عقب نشست و از آنجا به یونان مراجعت نمودند گزنفون
کتابی در عقب نشینی این عده نوشته که معروف به عقب نشینی
ده هزار نفر است . بعد از این روابط بین ایران و اسپارت تیره
شد و در عوض یونانی ها به ایران نزدیک شدند . جنگهای دیگری
که بین یونان و اسپارت در سال ۳۹۴ قبل از میلاد شروع شد ۶
سال بطول انجامید و سرانجام دولت آتن بکمک ایران شکست سختی
به ناوگان اسپارت وارد نمود و مجدداً در دریا برتری یافت این جنگ
با مداخله ایران خاتمه یافت در زمان این پادشاه در مصر ، آسیای
صغیر و جزیره قبرس شورشها و اغتشاشاتی روی داد که بعضی با
سیاست و تدبیر رفع و برخی به پیشرفت شورشیان منجر شد . در
این زمان کادوسی ها که در گیلان سکنی داشتند سر به شورش
برداشته ، اردشیر به آن سوی لشکر کشید و عاقبت شورش خاتمه
یافت . در زمان این پادشاه نفوذ ایران در یونان بحد اعلی درجه

* م و ن اول مکسور ، م دوم مضموم و ن آخر ساکن است .

خود رسیده بود و دول یونانی برقابت یکدیگر همواره سفرا به دربار ایران فرستاده و دخالت ایران را برای اجرای فرمان اردشیر خواستار می شدند اردشیر در سال ۳۵۸ پیش از میلاد درگذشت اینک کتیبه‌ای از این پادشاه که در همدان کشف گردیده است آورده میشود .

- ۱ - بگک : وزرك : اورمزدا : هی : مشیشت :
- ۲ - بگانام : هی : ئی مام : بومیم : ادا :
- ۳ - هی اوم : آسمانم : ادا هی : مرتی ی
- ۴ - م : ادا : هی : شی یاتیم : ادا : مرتی ی
- ۵ - آ : هی : ارتخش ثرام : خشای ثی یم : اکون وش ائی
- ۶ - وم : پرونام : خشای ثی یم : ائیوم : پرونام :
- ۷ - فرماتارم : ثایتی : ارتخش ثرا : خشای ثی ی : و
- ۸ - زرك : خشای ثی ی : خشای ثی یا نام : خشای ثی ی :
- ۹ - اهیا یا : بومی یا : ادم : داری ووش هی
- ۱۰ - آ : خشای ثی ی هیا : پشر : داری ووش هیا : ارتخ
- ۱۱ - ش ثراه یا : خشای ثی ی هیا : پشر : ارتخش ثرا هی
- ۱۲ - آ : خشیارشا هیا : خشای ثی ی هیا : پشر : خشای
- ۱۳ - آرشاهیا : داری ووش هیا : خشای ثی ی هیا :
- ۱۴ - اثر : داری ووش هیا : ویشتاسب هیا : نا
- ۱۵ - م : پشر : هخامنی شی ی : ثایتی : ارتخش
- ۱۶ - ثرا : خشای ثی ی : وشنا : اورمزدا ها : ادم : خشای
ثی ی ا

- ۱۷ - هیا یا : بومی یا : وزرکابا : دورئیی : ا
- ۱۸ - پیی : امیی : اورمزدا : خش ثرم : منا : فراب

ارزانی فرمود : بخواست اهورمزدا من شاه در این زمین هستم .
 مرا اهورمزدا حفظ فرماید ، و خاندانم را ، و شهر یاری را که
 آنرا بمن ارزانی فرمود .

اردشیر دوم

نام این پادشاه ارشک است ولی پس از آنکه در سال ۴۰۴ پیش
 از میلاد به تخت سلطنت نشست به اردشیر موسوم گردید یونانی ها
 او را من من * یعنی با حافظه گفته اند زیرا حافظه ای فوق العاده
 داشته است و در زمان او کوروش پسر داریوش بکمک دولت اسپارت
 به عزم تصرف تخت سلطنت از آسیای صغیر تا نزدیکی بابل آمد
 جنگی بین سپاهیان او و اردشیر روی داد در این نبرد کوروش کشته
 شد و سپاهیان او پراکنده شدند . قسمت یونانی سپاه کوروش
 بطرف عقب نشست و از آنجا به یونان مراجعت نمودند گزنفون
 کتابی در عقب نشینی این عده نوشته که معروف به عقب نشینی
 ده هزار نفر است . بعد از این روابط بین ایران و اسپارت تیره
 شد و در عوض یونانی ها به ایران نزدیک شدند . جنگهای دیگری
 که بین یونان و اسپارت در سال ۳۹۴ قبل از میلاد شروع شد ۶
 سال بطول انجامید و سرانجام دولت آتن بکمک ایران شکست سختی
 به ناوگان اسپارت وارد نمود و مجدداً در دریا برتری یافت این جنگ
 با مداخله ایران خاتمه یافت در زمان این پادشاه در مصر ، آسیای
 صغیر و جزیره قبرس شورشها و اغتشاشاتی روی داد که بعضی با
 سیاست و تدبیر رفع و برخی به پیشرفت شورشیان منجر شد . در
 این زمان کادوسی ها که در گیلان سکنی داشتند سر به شورش
 برداشته ، اردشیر به آن سوی لشکر کشید و عاقبت شورش خاتمه
 یافت . در زمان این پادشاه نفوذ ایران در یونان بعد اعلی درجه

* م و ن اول مکسور ، م دوم مضموم و ن آخر ساکن است .

خود رسیده بود و دول یونانی برقابت یکدیگر همواره سفرا به دربار ایران فرستاده و دخالت ایران را برای اجرای فرمان اردشیر خواستار می شدند اردشیر در سال ۳۵۸ پیش از میلاد درگذشت اینک کتیبه‌ای از این پادشاه که در همدان کشف گردیده است آورده میشود .

- ۱ - بگک : وزرك : اورمزدا : هی : مشیشت :
 - ۲ - بگانام : هی : ئی مام : بومیم : ادا :
 - ۳ - هی اوم : آسمانم : ادا هی : مرتی ی
 - ۴ - م : ادا : هی : شی یاتیم : ادا : مرتی ی
 - ۵ - آ : هی : ارتخش ثرام : خشای ئی یم : اکون وش ائی
 - ۶ - وم : پرونام : خشای ئی یم : ائیوم : پرونام :
 - ۷ - فرماتارم : ثایتی : ارتخش ثرا : خشای ئی ی : و
 - ۸ - زرك : خشای ئی ی : خشای ئی یا نام : خشای ئی ی :
 - ۹ - اهیا یا : بومی یا : ادم : داری ووش هی
 - ۱۰ - آ : خشای ئی ی هیا : پشر : داری ووش هیا : ارتخ
 - ۱۱ - ش ثراه یا : خشای ئی ی هیا : پشر : ارتخش ثراهی
 - ۱۲ - آ : خشیارشا هیا : خشای ئی ی هیا : پشر : خشای
 - ۱۳ - آرشاهیا : داری ووش هیا : خشای ئی ی هیا :
 - ۱۴ - اثر : داری ووش هیا : ویشتاب هیا : نا
 - ۱۵ - م : پشر : هخامنی شی ی : ثایتی : ارتخش
 - ۱۶ - ثرا : خشای ئی ی : وشنا : اورمزدا ها : ادم : خشای
- ئی ی ا

- ۱۷ - هیایا : بومی یا : وزرکابا : دورئیی : ا
- ۱۸ - پیی : امیی : اورمزدا : خش ثرم : منا : فراب

۱۹ - ر : مام : اورمزدا : پاتوو : اتا : خش ثر

۲۰ - م : ت ی م ئیی : فرا بر : اتام ئیی : ویشم

بند ۱ - خدای بزرگی (است) اهورمزدا : که بزرگترین خدایان (است) ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که برای مردم شادی آفرید ، که اردشیر را شاه کرد ، یگانه شاه (شاهان) بسیار ، یگانه فرمانروای (فرمانروایان) بسیار .

بند ۲ - اردشیر شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشور ها ، شاه

در این زمین گوید : من پسر داریوش شاه (هستم) .

داریوش پسر اردشیر شاه (بود) اردشیر پسر خشیارشا شاه (بود) خشیارشا پسر داریوش شاه (بود) داریوش پسر ویشتاسپ نام (بود) ، هخامنشی .

بند ۳ - اردشیر شاه گوید : بخواست اهورمزدا من شاه در این

زمین بزرگ دور و دراز هستم ، اهورمزدا شهریاری را بمن ارزانی فرمود مرا اهورمزدا و شهریاری را که بمن ارزانی فرمود ، و خاندان مرا بپایاد .

اردشیر سوم

اردشیر سوم در سال ۳۵۸ پیش از میلاد به تخت سلطنت

نشست در آغاز پادشاهی وی اکثر سرزمین‌هایی که در زیر فرمان شاهنشاهان هخامنشی بودند سر به شورش برداشته بودند نخست کادوسیان را آرام کرد و سپس شورش آرته باز را فرو نشاند او بعد از آن با لشکری بطرف سوریه حرکت کرده شهر صیدا را پس از محاصره گرفت جزیره قبرس که از لشکرکشی شاهنشاه ایران آگاه شده بودند بدون جنگ سراطاعت فرود آوردند . اردشیر آنگاه به سوی مصر رهسپار شد و در سال ۳۴۴ پیش از میلاد این سرزمین

را اشغال نمود. بر اثر اقدامات اردشیر در رفع شورشها و اغتشاشات آسیای صغیر و تسخیر مجدد مصر کلیه سرزمین های غربی تابع امپراطوری ایران آرام گرفته ولی ممالک شرقی از قبیل ایالات هند و آسیای وسطی بحال طغیان و شورش باقی ماندند. اردشیر سوم که از لایق ترین جانشینان کوروش و داریوش بزرگ است در سال ۳۳۸ پیش از میلاد بدست باگواس خواجه که از نزدیکان و سرداران لایق خود بود مسموم شد و درگذشت. اینک کتیبه‌ای از این پادشاه که در تخت جمشید وجود دارد آورده میشود.

- ۱ - بگک : وزرك : اورمزدا : هی :
- ۲ - ئی مام : بومام : ادا : هی : ا
- ۳ - وم : اسمانام : ادا : هی : مرتی
- ۴ - یم : ادا : هی : شایتام : ادا : مرت
- ۵ - ئی هیایا : هی : مام : ارتخش ثرا : خشای
- ۶ - ئی ی : اکون وش : ائیوم : پروونام
- ۷ - خشای ئی یم : ائیوم : پروونام
- ۸ - فرمتارم : ثاتیی : ارتخش ثرا :
- ۹ - خشای ئی یم : ائیوم : پروونام
- ۱۰ - خشای ئی یا نام : خشای ئی ی
- ۱۱ - دهیونام : خشای ئی ی : اهیا یا : بومی یا : اد
- ۱۲ - م : ارتخش ثرا : خشای
- ۱۳ - ئی ی : پثرا : ارتخش ثرا : داری وو
- ۱۴ - ش : خشای ئی ی : پثر : داری وو ش : ا
- ۱۵ - رتخش ثرا : خشای ئی ی : پثرا : ارتخش
- ۱۶ - ثرا : خشیارشا : خشای ئی ی : پثر : خ

Handwritten text in a cursive script, likely a manuscript page. The text is arranged in approximately 30 horizontal lines. The script is dense and characteristic of historical Persian or Arabic calligraphy. The page shows signs of age, including some staining and wear, particularly on the left side where the binding edge is visible.

عکسی از کتیبه اردشیر سوم

- ۱۷ - شیارشا : داری ووش : خشایت :
- ۱۸ - ئی ی : پشر : داری ووش : وشتاسپ
- ۱۹ - هیا : نام : پشر : وشتاسپ هیا :
- ۲۰ - ارشام : نام : پشر : هخامنشی
- ۲۱ - ی : ئی مم : اوستشنام : ائگنام : ما
- ۲۲ - م : اویا : مام : کرتا : ثاتیی : ارت
- ۲۳ - خش ثرا : خشای ئی ی : مام : اورمزدا :
- ۲۴ - اتا : مثر : بگگ : پاتوو : اتا : ئی ما
- ۲۵ - دهی وم : اتا : ت ی : مام : کرتا :

بند ۱ - خدای بزرگی (است) اهورمزدا ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که برای مردم شادی آفرید ، که مرا که اردشیر (هستم) شاه کرد ، یگانه شاه (شاهان) بسیار ، یگانه فرمانروای (فرمانروایان) بسیار ،

بند ۲ - اردشیر ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشورها شاه در این زمین گوید : من پسر اردشیر شاه (هستم) . اردشیر پسر داریوش شاه (بود) . داریوش پسر اردشیر شاه (بود) اردشیر پسر خشیارشا شاه (بود) . خشیارشا پسر داریوش شاه (بود) . ویشتاسپ پسر ارشام نام (بود) ، هخامنشی .

بند ۳ اردشیر شاه گوید : این پلکان سنگی بوسیله من تحت (دستور) من بنا شد .

بند ۴ - اردشیر شاه گوید : اهورمزدا و میتراى خدا مرا و این کشور را ، و آنچه را بوسیله من کرده شده ، بپایاد .
از مقایسه و بررسی کتیبه های مزبور با یکدیگر موارد زیر مشخص میگردد :

در هر چهار کتیبه اردشیر اول ، داریوش دوم ، اردشیر دوم و اردشیر سوم يك نوع تقلید و پیروی از یکدیگر کاملاً مشخص است . در آغاز هر کتیبه مطابق معمول بعد از سپاس خداوند ، پادشاهان هخامنشی نسب خود را تشریح و معرفی می نمایند . اختلافی که بین آنها وجود دارد بسیار ناچیز است ولی در هر حال میباید مورد توجه قرار گیرد . در بند ۳ کتیبه اردشیر اول از اتمام کاخ و نیز در بند ۳ کتیبه اردشیر سوم از ساختن پلکان سنگی گفتگو می شود . ولی یکی از دگرگونی های مهمی که در این کتیبه ها بچشم میخورد آوردن نام میترا در کتیبه اردشیر سوم می باشد « اردشیر شاه گوید : اهورمزدا و میتراى خدا مرا و این کشور را ، و آنچه را بوسیله من کرده شده ، بپایاد » باید گفته شود که این دگرگونی از زمان اردشیر دوم شروع میشود در کتیبه هائی که از این پادشاه در شوش و همدان پیدا شده و ما برای جلوگیری از تطویل کلام

از آوردن آنها در اینجا خودداری نموده ایم این موضوع کاملاً روشن می شود . در یکی از این کتیبه ها این پادشاه از ساختمان‌های گفتگو می نماید و می گوید من صورت مهر و ناهیدرا ساخته در آن گذاردم . مهر همان میترا است در اوستا در باره مهر یا میترا چندان جهات مشابه وجود دارد که تردیدی راجع بیکگی بودن آنها باقی نمی ماند . مهر خدای روشنائی است که از او و آسمان مدد خواسته می شود ، وی حامی راستی و درستی و دشمن باطل و خطاست . در آئین زرتشتی مهر مقام بزرگتری را احداث می کند پس بطور خلاصه میتوان نظر داد که پرستش مهر که از قدیم مورد توجه آریائی های ایرانی بود و آن را رب النوع آفتاب میدانستند و بنام اوسوگند میخوردند در زمان اردشیر دوم قوت می گیرد و این موضوع نیز در اردشیر سوم تاثیر فراوان می بخشد بطوریکه وی بلافاصله بعد از کلمه اهورمزدا کلمه میترا را ذکر می نماید . ولی چرا اردشیر دوم بساختن صورتی از مهر پرداخت خود موضوع قابل توجهی است زیرا میدانیم که ساختن صورت خدا یا ارباب انواع و پرستش آنها برخلاف معتقدات شاهنشاهان قبلی هخامنشی بوده است لذا باید قبول کنیم که از این تاریخ تحولی در معتقدات هخامنشیان صورت می گیرد . و از این زمان است که مهر پرستی در سرزمین های تابع شاهنشاهی ایران توسعه می یابد و در سارد و لیدیه و بابل نیز مانند شوش و همدان و پرسپولیس عمومیت پیدا می کند . در اکثر

این سرزمین ها مهر را میان اهورمزدا یا نور و اهریمن یا ظلمت بنظر میانجی نگاه میکردند ولی شهرت مهر رفته رفته زیاد شد و از مرز های بین النهرین گذشت و سراسر آسیای صغیر را دربرگرفت و آنگاه به یونان رسید. بعد از فتوحات اسکندر مقدونی آئین مهر شکل خاصی پیدا کرد اهورمزدا با زئوس ، ناهید یا اناهیته با ارتمیس تاوروپولوس و مهر با هلیوس مقایسه و تطبیق شد و بعد ها نیز به امپراطوری روم راه یافت .



سنگ نبشته های پنجاب

در ترجمه نیل

از :

سر سنگ جهانگیر قاسم مقامی
دکتر در تاریخ

سنگ‌نبشته‌های هخامنشی در ترعنیل

از دوره استیلای هخامنشیان
بر مصر که در تاریخ آنرا نخستین
دوره استیلای ایران بر آن کشور
خوانده‌اند^۱. آثار فراوانی از قبیل
سنگ‌نبشته، لوح، مجسمه، ظروف
گلی و سفالی، مهر و نوشته‌های
روی پاپيروس بخط مصری بجای
مانده است که هر يك از آنها
صفحه‌درخشانی از تاریخ باعظمت
شاهنشاهی هخامنشی را نشان
میدهد^۲ و جا دارد این آثار باقی
مانده از نظرهای متفاوت مورد
بررسی و پژوهش قرار گیرند و
بهمین نظر ماقاله حاضر را بشرح
سنگ‌نبشته‌هایی که به فرمان

از

سرمنگ جهانگیر قائم مقامی
« دکتر در تاریخ »

۱- دومین دوره استیلای ایرانیان بر مصر در زمان ساسانیان بوده است.

۲- یکصد و هفده سند از این اسناد در کتاب « نخستین دوره استیلای ایران بر مصر »

تألیف ژ. پوزنر جمع‌آوری شده است.

داریوش بزرگ بمناسبت حفرترعه نیل برپاداشته بودند اختصاص میدهیم.

فکراحداث ترعه‌یی که دریای سرخ را به رود نیل، در قلب کشور مصر، به پیوندد ظاهرأ بعد از سال ۵۱۷ پیش از میلاد، یعنی پس از لشکر کشی داریوش بمصر ۳ در سال چهارم سلطنت او درمخیله داریوش پدید آمده است.

تا پیش از حفرترعه نیل، برای رفتن بمصر می بایستی «از راه خلیج فارس و فرات به سوریه و از آنجا، از شهر صور با کشتی و یا از راه فلسطین و شبه-جزیره سینا» بمصر میرفتند و این همان راهی بود که کبوجیه (۵۲۹-۵۲۱-پیش از میلاد) نیز از آن استفاده کرده بود (۵۲۵ پ م).

در این سفر بود که داریوش که خود نیز از همان راه قدیمی و معمولی بمصر رفته بود به فکر یافتن راه کوتاهتری افتاد تا مرکز شاهنشاهی او را با متصرفات افریقائیش متصل نماید. از طرفی اهمیت اقتصادی سرزمین زرخیز مصر ۶ هم ایجاب میکرد راه کوتاهتری آنجا را به بازارهای قلمرو شاهنشاهی ایران ارتباط دهد تا کالاهای ایرانی بسهولت به مصر و محصولات مصر به نواحی دیگر برسد.^۷

با این اندیشه، داریوش هنگامی که در مصر بود فرمان داد درباره یافتن چنین راهی بررسی و تحقیق نمایند. این بود که به طرح حفرترعه‌یی بین خلیج عربستان (شاخه دریای سرخ) و رودخانه نیل توجه شد و آگاهی از

۳- مشیرالدوله پیرنیا: ایران باستان ج ۱ ص ۵۶۷

۴- علی سامی، تمدن هخامنشی ج ۱ ص ۱۷۶.

۵- د کتر بهمنش، تاریخ قدیم مصر ج ۲ ص ۲۰۷ و سامی ج ۱ ص ۱۷۶ به مشیرالدوله (ایران باستان) از ص ۴۸۸ تا ص ۴۸۹ نیز رجوع کنید.

۶- ژولیوس ژونگ: داریوش یکم پادشاه پارس، ترجمه د کتر منشی زاده ص ۱۰۵-۱۰۶

و سامی ص ۱۷۶-۱۷۷

۷- د کتر بهمنش: ج ۲ ص ۲۱۱

اینکه سالها پیش نیز فرعونهای مصر باین کار دست زده بودند ، داریوش را در تصمیم خود بیشتر راسخ نمود . ژولیوس ژونگ Julius Jung در کتابی که زیر عنوان « داریوش یکم پادشاه پارسها » نوشته است^۸ درباره اهمیت حفرا این ترعه می نویسد : « دورنمایی که حفر ترعه نیل به دریای سرخ پیش چشم شاه می گشود ، خاطر وی را بکلی فریفته خود ساخته بود . . . اراده شاه بر این قرار داشت که در آینده کشتیهایی که از ساحل فینیقی بدریای سرخ می آیند و همچنین آنهایی که از ایران و هندوستان محیط جزیره العرب را طی میکند ، بتوانند وارد نیل شوند و از آنجا به دریای روم بروند . از طرف دیگر سواحل جنوبی پارس در کنار خلیج اهمیت جهانی پیدا میکرد و مبادله کالا از راه دریا میان بابل و ایران و عربستان و هندوستان برقرار میشد و تمام مال التجاره های که از مغرب ، از راههای صعب و سخت به ایران و از شرق و جنوب دور به دریای روم میرسیدند می توانستند با سرویس ناوگان منظم تجارتی با سهولت بمقصد های خود بروند » . و باز اضافه میکند « بدین وسیله نیز برای ممالکی مانند هندوستان ، عربستان و سواحل شرقی افریقا که در جهان هخامنشی اهمیت تازه یی می یافتند ، برای اولین بار نظارت نظامی برقرار میشد یعنی ناوگان جنگی پارسی که در سواحل فینیقیه لنگر انداخته بود میتواندست از آنجا خود را به دریای جنوب برساند چه در این ممالک شرق ، کشتی جنگی ساخته نمیشد و اگر می خواستند قطعات منفصل جهازها را با بارشتر از ساحل آسیائی مدیترانه به آنجا ببرند علاوه بردشواری های راه ممکن بود موفقیت مطلوب نیز حاصل نشود^۹ » .

در مورد سابقه حفر ترعه یی که دریای سرخ را به رود نیل متصل سازد ، نویسندگان قدیم نخستین اقدام را به سستی اول (۱۳۱۸-۱۲۹۴ پیش از میلاد)

۸- ترجمه دکتر داود ونشی زاده چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۳۵

۹- ص ۱۰۶-۱۰۷

فرعون مصر نسبت داده اند که پس از او رامسس دوم^{۱۰} (۱۲۹۴-۱۲۳۲ پ م) و سپس نخائوی دوم (۶۰۹-۵۹۴) آنرا تجدید نموده اند^{۱۱}. پس از این تاریخ، یعنی در حدود یکصد سال بعد است که داریوش کبیر (۵۲۱-۴۸۶ پ م) اقدام به تجدید ترعه مزبور کرد و هرودوت نیز در کتاب خود بآن اشاره نموده است^{۱۲}. نکته دیگری را که در این جا باید یاد آور شد این است که مسیر ترعه مزبور را بامسیر ترعه یی که توسط کنت دولسپس Comte de Lesseps حفر شد (۱۸۶۹ م) و اینک بنام ترعه سوئز معروف و مورد استفاده است نباید یکی دانست زیرا با آنکه قسمتی از این دو ترعه بریکدیگر منطبق است، در قسمت دیگر بکلی متفاوتند باین معنی که چون از ساحل دریای سرخ رو بشمال حرکت کنیم، مسیر دو ترعه تا دریاچه تمساح یکیست ولی از دریاچه تمساح بعد، مسیر ترعه داریوش بطرف مغرب منحرف میشود و در طول شعبه یی از رودخانه نیل تا شهر بوباستی Boubastie امتداد یافته و کمی بالاتر از بوباستی به شعبه اصلی نیل می پیوندد و مسیر ترعه لسپس، از دریاچه تمساح بعد رو بشمال تا پرت-سعید در ساحل دریای مدیترانه امتداد می یابد (رجوع کنید به نقشه).

هرودوت که خود این ترعه را به چشم دیده است، در کتاب خویش راجع به مشخصات و چگونگی حفر آن نوشته است:

«فرزند پسامتیک، نکومس بود که در مصر سلطنت کرد. وی نخستین کسی بود که دست بکار حفر مجرائی شد که به دریای اریتره میرفت و پس از او داریوش پارسی کار حفر آن را ادامه داد. طول این مجرا باندازه چهارروز بحر پیمایی است. عرض آنرا آنقدر زیاد گرفتند که دو کشتی جنگی با سه ردیف پاروزن که از مقابل بهم برسند می توانند در آن بحر پیمائی کنند. آب آن از نیل می رسد. این مجرا از نقطه ای شروع میشود که کمی بالاتر

۱۰- سامی، تمدن هخامنشی ج ۱ ص ۱۸۱

۱۱- هرودوت. ج ۲ بند ۱۵۸ و ج ۴ بند ۴۲ ترجمه دکتر هدایتی.

۱۲- هرودوت کتاب دوم بند ۱۵۸

از شهر بوباستی قرار دارد و از کنار پاتوموس که از شهرهای عربستان است میگذرد و بدریای اریتره منتهی میشود.

« این مجرا ابتدا در قسمت دشت مصر که در جهت عربستان ادامه دارد حفر شده و این همان دشتی است که در جهت داخل با کوهی که در مقابل ممفیس قرار دارد مجاور میباشد. بنابراین. این مجرا در مسیر پایه داخلی این کوه حفر شده و از سمت مغرب به مشرق می رود. آنگاه از گردنه ها میگذرد و سپس از کوهستان به جنوب و ناحیه ای که بادنوتوس (یعنی باد جنوب) در آن میوزد متوجه میشود و به خلیج عربستان می رود. در نقطه ای که از دریای شمال تا دریای جنوب - همان دریایی که اریتره نام دارد (یعنی اقیانوس هند و دریای سرخ) - فاصله از همه جا کمتر و راه مستقیم تر است از کوه کازیوس (امروز رأس القصرون نام دارد) که سرحد مصر و سوریه است از این نقطه تا خلیج عربستان (دریای سرخ) هزارستاد فاصله دارد (۱۷۷ کیلومتر) این راه مستقیم - ترین راهها است ولی مجرا بسیار طولیتر است زیرا پیچ و خم زیاد دارد. در زمان نکومس یکصد و بیست هزار مصری برای حفر آن تلف شد. نکومس در ضمن عملیات حفاری دست از ادامه حفر آن کشید...»^{۱۳}

درباره اینکه چرا نخائو حفر ترعه نیل را ناتمام گذارد نویسندگان قدیم دلایل متفاوت ذکر کرده اند چنانکه هرودوت می نویسد: « هاتقی با آن مخالفت کرد و مدعی شد که نکومس با این عمل از پیش بفتح اقوام وحشی کار میکند.»^{۱۴}

و دیو دور Diodore علت را اینطور بیان نموده است که «مهندسین در حین عمل منتقل شدند که سطح بحر احمر بلندتر از دلتای نیل و مصر است و تصور نمودند که چنانچه راه باز شود آب شور، رود نیل و مصر را در خود غرق

۱۳- همان کتاب همان بند.

۱۴- همان مدرک ص ۲۴۳ ترجمه دکتر هدایتی.

خواهد کرد»^{۱۵} و آقای سامی نیز در کتاب تمدن هخامنشی نوشته است: «... بعضی علت متوقف ماندن کار را گویا هزینه زیادی که حفر کانال در برداشته ، نوشته اند»^{۱۶}.

ولی بهر حال این مجرا با همه مشکلات و دشواریهایش بهمت داریوش بزرگ پایان پذیرفت و اقیانوس هند از راه دریای سرخ برودخانه نیل اتصال یافت و سالها ، ارتباط آسیا با آفریقا و اروپا از این راه برقرار بود.^{۱۷}

داریوش پس از خاتمه کار ترعه ، دستور داد پنج کتیبه که متنهای آنها با یکدیگر تفاوتهایی داشته است در چهار محل در طول مسیر ترعه برپا کردند و بر روی آنها بخط های مصری ، پارسی ، عیلامی و بابلی مطالبی در باره حفر ترعه ثبت نمودند.^{۱۸}

این پنج سنگنبشته را در ساحل راست ترعه (بسمت دریای سرخ) و بر روی مرتفعترین نقاط بطوری برپا داشته بودند که کشتیهایی که در ترعه مزبور رفت و آمد میکردند آنها را می دیدند . سنگنبشتههای مزبور از حیث عظمت سکوی زیرین و نوع مصالح و شکل و ابعادشان کم نظیر و شایان توجه و اهمیت بوده است ولی متأسفانه دست روزگار یکی از آنها را بکلی از میان برده و از چهار دیگر هم جز قطعههایی شکسته بر جای نمانده است^{۱۹} منتهی اینکه این قطعههای شکسته ، خوشبختانه بهمت و کوشش باستان شناسان و دانشمندان زبان شناس جمع آوری و خوانده شده و در نتیجه ، اسناد معتبر

۱۵- سامی. تمدن هخامنشی ص ۱۷۶-۱۷۷ ج ۱

۱۶- همان کتاب ص ۱۷۶

۱۷- رجوع کنید به کتاب « ترعه ها و اماکن قدیمی و بنادر سوئز » تألیف بوردن Anciens canaux, anciens sites et Ports de Suez, Par Bourdon

۱۸- پیرنیا در تاریخ خود متن هر پنج کتیبه را یکی وبدون تفاوت دانسته و نوشته

است « کتیبه ایست از داریوش در پنج نسخه که در نزدیکی کانال یافته اند . . . » (ج ۱

ص ۵۶۸)

۱۹- پوزنر ، ص ۴۸ (نسخه فرانسوی)

وزنده‌یی حاکی از عظمت و تمدن ایران باستان در دسترس قرار گرفته است .
سنگنبشته‌های ترعه نیل بترتیب (در جهت مسیر ترعه بسمت دریای سرخ)
عبارتند از :

۲۰۱ - سنگنبشته‌های تل‌المسخوته (دوسنگنبشته)

۳ - سنگنبشته سرابه اوم Serapéum

۴ - سنگنبشته قبره یاشالوف

۵ - سنگنبشته سوئز

از میان این کتیبه‌ها ، از سنگنبشته سرابه اوم جز اینکه محل نصب آن معلوم است آگاهی دیگری نداریم و سنگنبشته‌های شالوف و سوئز بدو خط هیرو گلیف و میخی (میخی پارسی ، میخی عیلامی ، میخی بابلی) بوده که خطوط میخی بریک روی سنگ و خط مصری بر روی دیگر آن‌ها کنده شده بود^{۲۰} و در تل‌المسخوته بموجب تحقیقات گلنیشف که Golenischeff که خود قطعاتی از کتیبه‌های تل‌المسخوته را در کاوشهای خویش بدست آورده ، بود ، کتیبه ترعه ، شامل دو سنگنبشته یکی بخط مصری و دیگری بخط میخی بوده است .^{۲۱}

اینک بتفصیل کتیبه‌های ترعه نیل میپردازیم :

سنگنبشته‌های تل‌المسخوته

این سنگنبشته‌ها در مقابل شهر پاتاموس و بر ساحل ترعه برپا شده بود و ویرانه‌های این شهر امروز به تل‌المسخوته معروف است و در هفده کیلومتری اسماعیلیه قرار دارد . سنگنبشته‌های مزبور از سنگ خارا ی سرخ بسوده و بر فراز تپه‌یی بفاصله ۳۵۰ متر از مجرای قدیم قرار داشته است . نخستین قطعه‌یی که از این کتیبه‌ها پیدا شده بخط میخی است و در سال ۱۸۶۴ میلادی

۲۰ - همان کتاب ص ۴۹

۲۱ - همان کتاب ص ۵۰

(۱۲۴۳ خورشیدی هجری) بوسیله یکی از کارگران شرکت کانال سوئز بدست آمد و چندی بعد یعنی در سال ۱۸۸۹ (۱۲۶۸ خورشیدی) قطعات دیگری بخط مصری و یک قطعه هم میخی بوسیله گله نیشف کشف شد که در سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۵) آنها را بموزه قاهره بردند و بدین ترتیب از این کتیبه تا کنون فقط هشت قطعه بزبان مصری بدست آمده که هفت قطعه آن ، سه چهارم کل کتیبه اصلی را تشکیل میدهد و موقعیت قطعه هشتم هنوز مشخص نیست و از روی قطعات بدست آمده معلوم میشود ارتفاع اصلی سنگ نبشته ۳/۱۵ متر و عرض آن ۲/۱۰ متر و ضخامتش ۷۷ سانتیمتر بوده است ۲۲ (تصویر شماره ۱) .

شرح جامع و ترجمه متن این کتیبه در کتاب « نخستین دوره استیلای ایرانیان بر مصر » تألیف ژ پوزنر G. Posener بزبان فرانسوی آمده است. ۲۳ و مشابه است با آنچه مرحوم پیرنیا در تاریخ ایران باستان ذکر نموده است و از این رو ما قسمتهایی از مندرجات ایران باستان را در معرفی این سنگنبشته در اینجا نقل میکنیم:

« در کتیبه مصری ، داریوش را مانند فرعون مصر نشان داده اند یعنی صورت او زیر قرص پرداز آفتاب است و خدایان دو نیمه نیل، دو قسمت مصر (مصر علیا و سفلی) را در زیر اسم او بهم اتصال داده اند و نیز در اینجا موافق مراسمی که برای فراعنه مقرر بوده اسامی مللی که تابع داریوش بودند (با تصویر مردم آنها) ، ذکر شده است. توضیح آنکه خواسته اند بگویند که تمام این مردمان تابع فرعون مصر (آن تریوش = داریوش) اند و او بالاتر از فراعنه سلسله هیجدهم است (که با عظمت ترین سلسله های فراعنه مصر بوده است) ... تفاوتی که بین این صورتها و صورتهای مردمان تابع در زمان فراعنه مصر دیده میشود، این است که در زمان فراعنه ، مردم تابع را بشکل اسیری تصویر میکردند که دستهایش مقید است و رشتهایی این اسیر را بشکل بیضی دنداندار

۲۲ - همان کتاب و همان صفحه

۲۳ - ص ۵۰ تا ص ۶۳ (نسخه فرانسوی)

یعنی قلعه محکم، بسته است ولی چون در اینجا نمیتوانستند مردمان آریائی را باین شکل در آورند تغییری در نشان دادن مردمان تابع حاصل شده که چنین است: مردم تابع مانند اسیری نیست کسه دستهای او را بسته باشند، بلکه بی قید، زانو بزمین زده و در حال خشوع و خضوع در بالای شکل بیضی قرار گرفته....» ۲۴

براین شرح باید افزود که در بالای نام داریوش که در درون یک بیضی کنده شده تصویر تاجی نیز نقش شده و در طرفین تصویرهای خدایان دو نیمه نیل خطاباً این خدایان چنین نوشته شده است:

در سمت چپ:

« همه زمینها، همه کشورهای بیگانه و همه کمانها (قدرتها) را بتو

می بخشم».

و در سمت راست: ۲۵

« تمام انسانها، تمام مردمان و تمام ساکنان جزایر دریای اژه را بتو

واگذار میکنم».

در پشت سر تصویر هر یک از دو خدایان نیز سخنانی در هفت ستون بدین

شرح ثبت گردیده است: ۲۶:

« زندگی کامل، سعادت و تندرستی را بتو عطا میکنم.

« همه شادیهها که از من ناشی میشود، تمام هدایا نظیر آنچه که خداوند

بزرگ «را» ۲۷ میپذیرد، همه خوراکیها، تمام چیزهای خوب که من

منشاء آنها هستم و بالاخره پادشاهی مصر علیا و سفلی را جاودانه بتو

میدهم».

۲۴- ج ۱ ص ۵۶۹

۲۵- پوزنر، ص ۵۱

۲۶- پوزنر، ص ۵۲

۲۷- در نزد مصریان، «را» خداوند آفتاب و پسر نیت بوده است.

سپس در زیر پای خدایان، تصاویر مردمان تابع شاهنشاهی ایران با ذکر نام کشورهای آنها نقش شده است ۲۸. و پس از آن متن کتیبه که افتادگی های زیادی دارد آغاز میشود و چون متن خوانده شده بوسیله پوزنر ۲۹، بسیار شبیه به شرحی است که پیرنیا در کتاب خود نقل نموده است. ما باز بنقل مندرجات ایران باستان اکتفامیکنیم ۳۰. این است ترجمه آنچه در سنگنبشته مزبور آمده است:

« داریوش که زاده الهه نیث، خانم سائیس است. انجام داد تمام چیزهائی را که خدا شروع کرد آقای همه چیز که قرص آفتاب را احاطه کرده. وقتی که در شکم مادر قرار داشت و هنوز بزمین نیامده بود. نیث او را پسر خود دانست امر کرد باو دست خود را با کمان بطرف او برد تا دشمنان او را برافکند چنانکه از برای پسر خود «را» کرد او قوی شوکت است. او دشمنان خود را در تمام ممالک نابود میکند. شاه مصر علیا و سفلی، داریوش که الهی الابد پاینده است، شاهنشاه بزرگ، پسر و یشتاسب هخامنشی. او پسر اوست (یعنی پسر نیث است). قوی و جهانگیر است. تمام خارجیها با هدایای خود رو باو میآورند و برای او کار میکنند.»

از اینجا به بعد متن سنگ نبشته خراب شده است و بسیاری از عبارات آن خوانده نمیشود و جملات آن غالباً روابط خود را از دست داده و نامفهوم شده اند ولی رویهمرفته آنچه استنباط میشود چنین است که داریوش حکمای مصر را طلبیده و سؤالاتی از آنها نموده است. يك بار هم نام کوروش در کتیبه ذکر شده و سپس گفتگو از کشتی های بیست که میخواستند برای شناسایی بدریها بفرستند ۳۱....

۲۸ - ر.ک به پوزنر از ص ۵۳ تا ص ۵۵

۲۹ - ص ۵۸ - ۵۹

۳۰ - ج ۱ ص ۵۷۰

۳۱ - همان کتاب و همان صفحه و پوزنر ص ۵۹

سنگنبشته سرآپه اوم

از این سنگنبشته که متأسفانه امروز هیچ اثری باقی نیست، بیست و پنج قطعه بخط مصری بوسیله باستان شناس فرانسوی Clermont-Ganeau در سال ۱۸۸۴ میلادی (۱۲۶۴ خورشیدی) در محلی بنام سرآپه اوم واقع بین دریاچه تمساح و دریاچه شور بدست آمد و در آغاز مهندسین هیأت فرانسوی که در آن حدود کار میکرده اند آن را با اشتباه باقی مانده ویرانه های تاریخی سرآپه اوم دانسته بودند. قطعات شکسته مزبور در سال ۱۸۸۶ بموزه لوور پاریس حمل شد ولی دو سال بعد بکلی مفقود شدند و دیگر نشانی از آنها بدست نیامد.^{۳۲}

سنگنبشته قبره یا شالوف

این کتیبه نیز از سنگ خارای سرخ ساخته شده و قسمتی از آن را اکنون در اسماعیلیه برپا داشته اند (تصویرهای ۲ تا ۷). کتیبه مزبور که يك روی آن بخط مصری و روی دیگر آن به سه خط میخی پارسی، عیلامی و بابلی بوده در محلی واقع در سه کیلومتری جنوب قریه شالوف و در نزدیکی دریاچه شور قرار داشته است. این سنگنبشته هم تقریباً باندازه سنگنبشته تل المسخوته و بابعاد ۳ متر ارتفاع، ۲/۵ متر عرض و ۷۸ سانتیمتر ضخامت بوده است و قطعات شکسته آن نخستین بار در سال ۱۸۶۶ میلادی (۱۲۴۵ خورشیدی) بوسیله مهندس دولسپس de Lesseps کشف شد و او تعداد سی و پنج قطعه کوچک و بزرگ از کتیبه مذکور را بدست آورد که هفده قطعه آن بخط مصری و بقیه بخط میخی بود و آنها را به شالوف منتقل نمودند. ولی در این نقل مکان قطعات کوچک سنگنبشته مفقود گردید و از تحقیق و تجسس هایی هم که برای پیدا کردن آنها بعمل آمد نتیجه یی بدست نیامد و پانزده قطعه بزرگتر از این قطعات را نیز

مجدد آبخاک و شن سپردند تا اینکه در سال ۱۹۱۱ - ۱۹۱۳ (۱۲۹۰ - ۱۲۹۱) - خورشیدی) بر اثر کاوشهای کله‌دا Clédât این قطعات با چند تائی دیگر جمعاً بالغ بررسی و چند قطعه باز از زیر خاک بیرون آمد و آنها را به اسماعیلیه حمل کردند. ۳۳

سنگنبشته مزبور بر روی پایه‌یی از سنگ ماسه‌یی که روی قطعه سنگی گچی قرار گرفته گذارده شده است. از تر کیب قطعات شکسته سنگنبشته قبره چنین استنباط و دیده میشود که این سنگنبشته نیز بهمان سبک و شیوه کتیبه تل‌المسخوته (تصویر شماره ۱) تهیه شده بوده ولی متن اصلی آن با سنگنبشته مزبور تفاوت‌هایی داشته است.

متن این کتیبه به سبب محو شدن قسمتهایی از آن بطور کامل خواننده نمیشود ولی از آنچه که پوزنر posener توانسته است بخواند این نکات از آن مستفاد میشود :

داریوش از نواحی و شهرهای مصر بازدید کرده و فرمان داده است مهندسان برای حفر ترعه بکار مشغول شوند و کشتی‌ها را بر روی آن بحر کت در آورند. آنچه داریوش فرمان داده بود انجام شده است. و ۲۴ یا ۳۲ کشتی با کالاهای فراوان از مصر، از راه ترعه مزبور بسوی ایران فرستاده شد. بعد سخن از تهنیت و سخنانیست که شاهزادگان و مهندسان خطاب به داریوش گفته‌اند. سپس داریوش دستور داده است آنچه را که شده بر روی کتیبه‌یی ثبت نمایند و در پایان کتیبه نوشته شده است:

« این چنین کاری بزرگ که تا آنروز صورت نگرفته بود به فرمان و اراده داریوش که خداوندش جاودان دارد صورت حقیقت پذیرفت. » ۳۴

۳۳ - همان کتاب ص ۶۴

۳۴ - همان کتاب ص ۷۵ - ۷۶

سنگنبشته سوئز

این سنگنبشته که آخرین سنگنبشته در مسیر ترعه نیل است در شش کیلومتری شمال سوئز و در نزدیکی اردو گاه نگهبانان کرانه های ترعه که در محل قوبری واقع بوده ، برفراز تپه یی با ارتفاع ، ۴۵ متر و در مغرب مجرای قدیمی ترعه قرار داشته است . جنس این سنگنبشته نیز مانند کتیبه های دیگر ترعه از سنگ خا اى سرخ بوده و بزرگترین قطعه یی که از آن بدست آمده بعرض ۶۲-۷۳ سانتیمتر (تقریباً يك سوم عرض سنگنبشته اصلی) و بطول ۳/۱۲ متر است که تمام قدسنگنبشته میباشد (تصویر ۸) و بدین ترتیب کتیبه اصلی با اندازه های ۳/۱۵ متر در ۲/۱۰ و بضامت ۷۴ سانتیمتر بوده است.

نخستین قطعه از این کتیبه در سال ۱۹۱۱-۱۹۱۲ میلادی (۱۲۹۰-۱۲۹۱- خورشیدی هجری) توسط کله دا C ledat کشف شد و پس از آن قطعات دیگری به خطوط مصری و میخی در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ شمسی) بوسیله پوزنر که از جانب مؤسسه باستان شناسی شرقی قاهره در آنجا حفاری میکرد بدست آمد. ۳۵

مضمون این کتیبه هم با اختلافاتی تقریباً شبیه کتیبه شالوف است و در آن از فرمان داریوش برای حفر ترعه و روانه نمودن کشتیها ، حکایت شده است. ۳۶

بدین ترتیب می بینیم که مطالب مندرج در سنگنبشته های هیرو گلیفی ترعه نیل تقریباً یکسان بوده است جز اینکه در برخی موارد اختلافاتی جزئی در آنها دیده می شود و افتادگی هایی در بعضی از متن ها وجود دارد که رشته مطالب را گسیخته نموده است و چنانچه خواسته باشیم متنی بالنسبه

۳۵ - همان کتاب ص ۸۲

۳۶ - ر-ك به پوزنر ص ۸۵ - ۸۷

کاملتر در دست باشد باید قسمت نخست سنگنبشته تلالمسخوته و بخش آخر کتیبه شالوف را ترکیب نمائیم.

و اما درباره متنهای میخی سنگنبشته های ترعه نیل که آنها نیز تفاوتهایی با یکدیگر داشته اند باید گفت مضمون این کتیبه ها به تفصیل و جزئیات متن های هیرو گلیفی نیست بلکه چون بر روی يك سطح کتیبه ، به سه زبان و خط (پارسی، عیلامی ، بابلی) نوشته اند بناچار مطالب باختصار برگزار شده است و متن کامل پارسی آنها چنین است که آنرا از کتاب « فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی »^{۳۷} تألیف « رلف نارمن شارپ » Ralph Norman Sharp در اینجا نقل می کنیم :

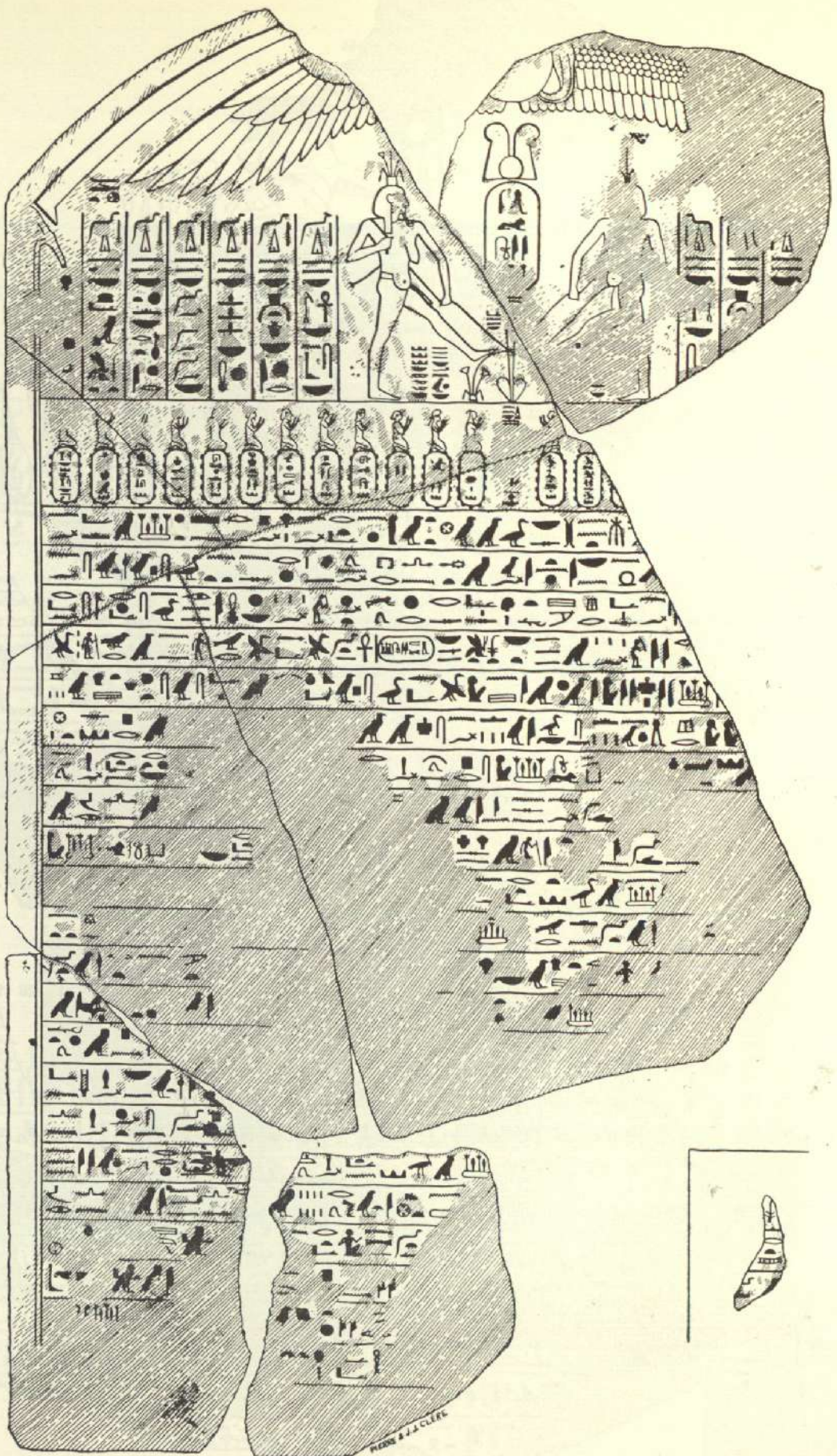
« بند ۱ - خدای بزرگی است اهور مزدا ، که آن آسمان را آفرید ، که این زمین را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی مردم را قرارداد ، که داریوش را شاه کرد ، که به داریوش شاه شهریاری را که بزرگ و دارای اسبان خوب و مردان خوب است ارزانی فرمود .

« بند ۲ - من داریوش شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشورهای دارای همه گونه مردم ، شاه در این سرزمین بزرگ دور و دراز ، پسر و یشتاسب هخامنشی .

« بند ۳ - داریوش شاه گوید : من پارسی هستم از پارس مصر را گرفتم . فرمان کندن این ترعه را دادم . از رودخانه بنام نیل که در مصر جاری است تادریایی که از پارس می رود . پس از آن این ترعه کنده شد چنانکه فرمان دادم ، و کشتیها از مصر از وسط این ترعه بسوی پارس روانه شدند ، چنانکه مرا میل بود »^{۳۸}

۳۷ - از انتشارات شورای مرکزی جشن دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی ایران

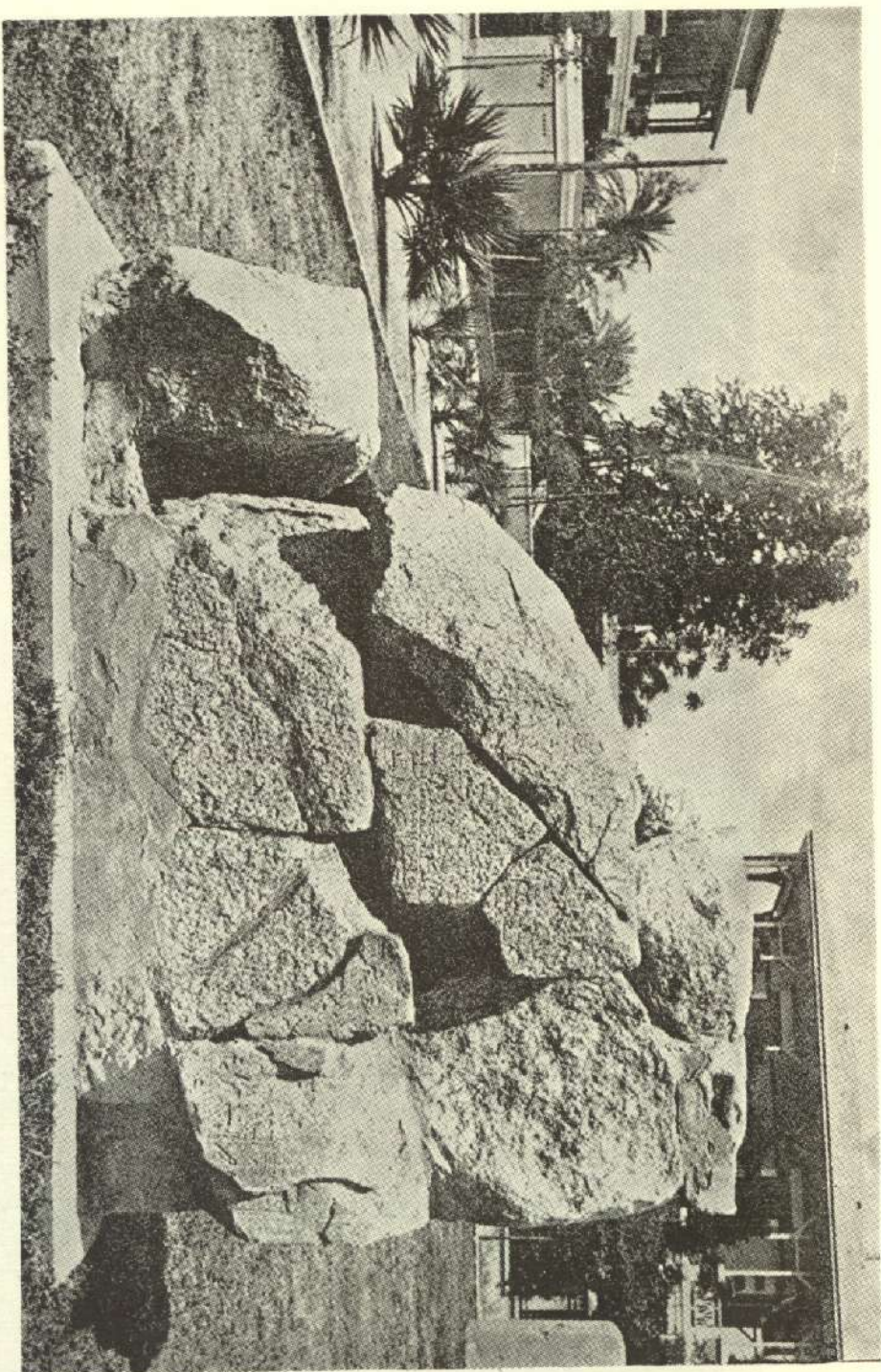
۳۸ - صفحه ۱۰۴ - ۱۰۵ و به ایران باستان ج ۱ ص ۵۷۱ نیز رجوع کنید.



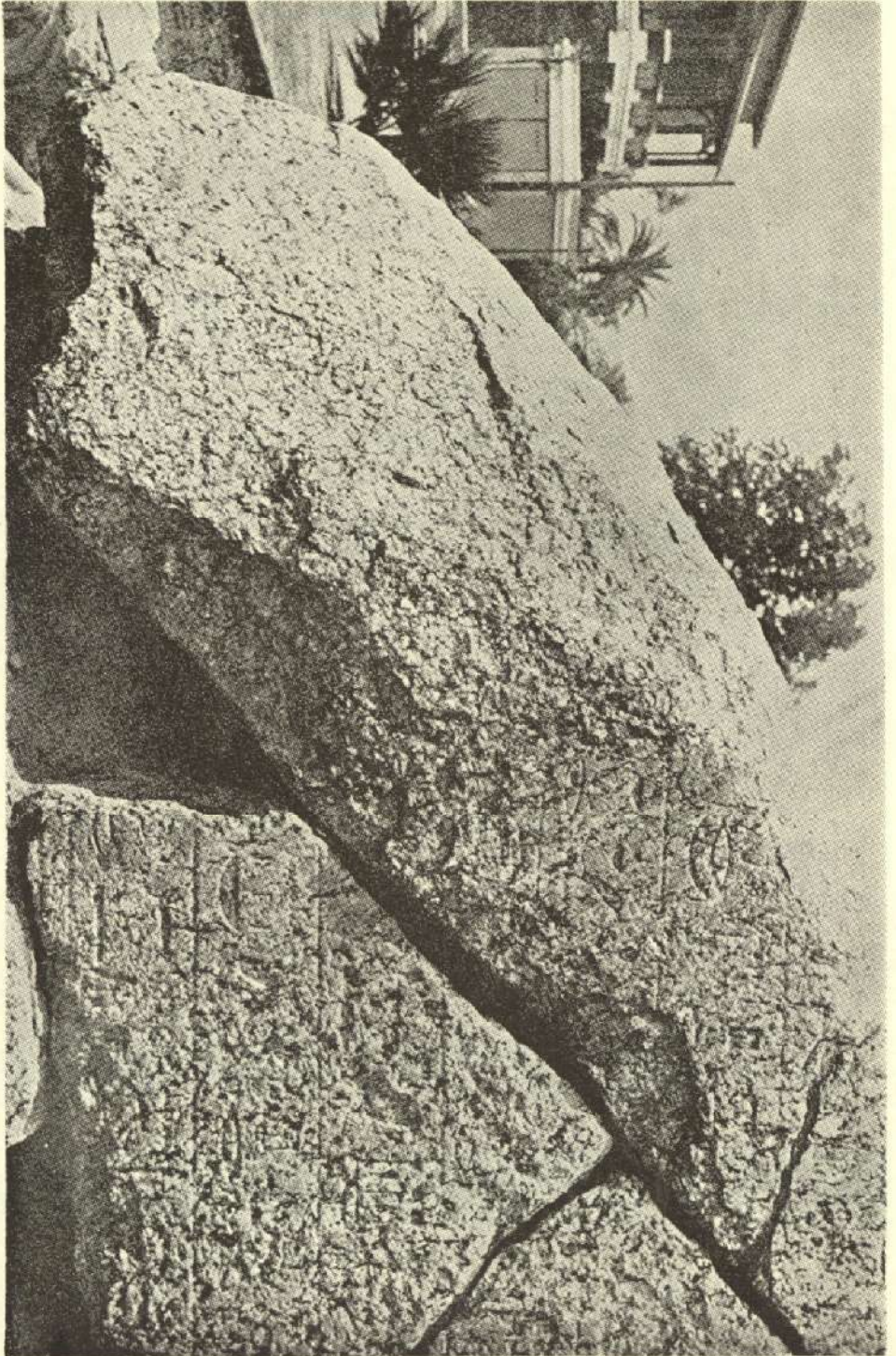
تصویر ۱ - ترسیم سنگنبشته تل المسخوته
(از کتاب پوزنر)



تصویر ۲ - ترکیب نقاشی سنگنبشته
 شالوف با قطعات بدست آمده
 (از کتاب پوزنر)



تصویر ۳- عکسی از ترکیب سنگنیشته اصلی شالوف که در میدان اسماعیلیه برپا داشته اند
(از کتاب پوزنر)



تصویر ۴ - عکس قسمتی از سنگنبشته اصلی شالوف
(از کتاب پوزنی)



تصویر ۵ - عکس قسمتی از سنگنبشته شالوف

(از کتاب پوزنر)

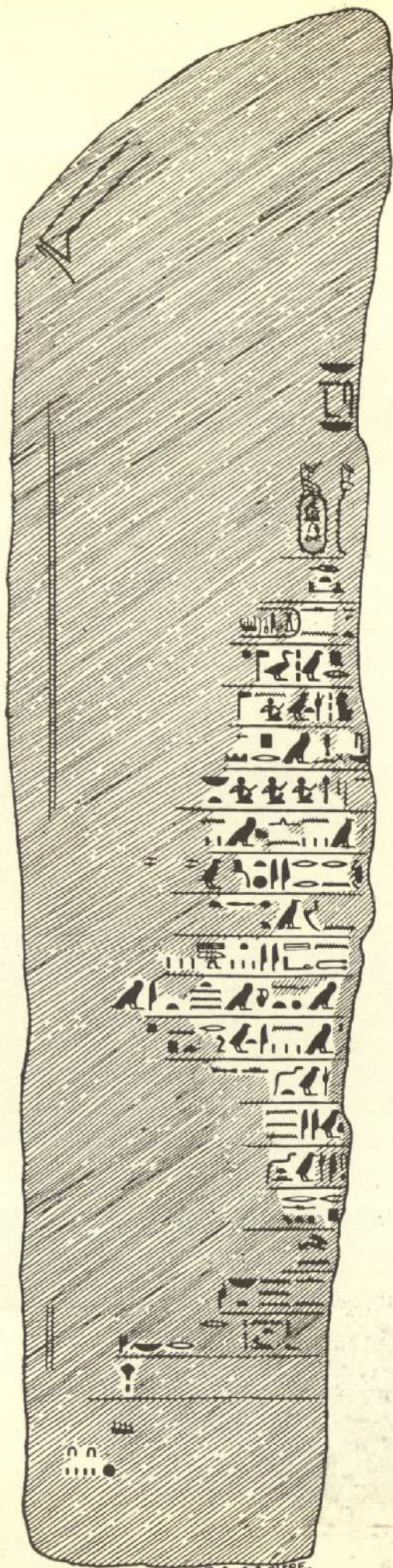


№ ۲

تصویر ۶ - عکس قسمتی از سنگنبشته شاروف
(از کتاب پوزنی)



تصویر ۷ - عکس قطعه سی و چهارم از سنگنبشته شالوف
(از کتاب پوزنر)



تصویر ۸ - ترسیمی از
 قطعه سنگنیشته سوئز
 که بدست آمده است .
 (از کتاب پوزنر)



قلعه دختر سوراب گناباد

تقدم

عباس زانر

دکتر درباستانی - استاد ماریتگاه ایران



قلعه دختر شواب گناباد

بقلم

عباس زمان

دکتر دبستان‌شناسی - استاد مارالنگاه تهران

گناباد یکی از شهرستان - های جنوب خراسان است. این شهرستان از شمال شرقی به تربت حیدریه ، از شمال غربی به کاشمر ، از جنوب شرقی به قاینات و از جنوب غربی به فردوس محدود است. ۱ مرکز این شهرستان نیز گناباد نامیده میشود و در سیصد کیلومتری مشهد واقع است و تا تهران ۱۲۰۰ کیلومتر فاصله دارد. طول این شهر ۵۸ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه و ارتفاعش ۱۱۰۰ متر است. ۲ این شهر در تقاطع جاده های شرقی و مرکزی ایران یعنی جاده مشهد - زاهدان و یزد - مشهد واقع و قدمت آن به دوره هخامنشیان میرسد. ۳

۱- لغت نامه دهخدا ، شماره مسلسل ۷۷ ، آبان ۱۳۴۱ ، ص ۴۲۵ .
۲- راهنمای ایران ، نشریه دایرة جغرافیائی ستاد ارتش ، چاپ تابان ، آذر ۱۳۳۰ .
۳- کشور شاهنشاهی ایران ، سازمان جغرافیائی کشور ، ۱۳۴۸ ، استان خراسان .

اکثر جغرافی دانان و جهانگردان قرون اولیه اسلامی از گناباد و نام آن صحبت کرده اند. ^۴ ولسترنج (G. LeStrange) مستشرق انگلیسی (۱۹۳۳-۱۸۵۴ میلادی) مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی خلاصه‌ای از آن بیان کرده است: «گناباد شهر بزرگی است در شمال خاوری تون که ابن حوقل آنرا «نیابد» و مقدسی «جناود» نامیده اند و باشکال دیگر هم خوانده شده». ساختمانهای این شهر در قرن چهارم از گل بود، هفتاد دهکده داشت و آبش از کاریز حاصل میشد. یاقوت گوید آنرا گنابذ گویند بجای جنابذ حمدالله مستوفی گوید: «جنابذ در تلفظ گنابذ گویند شهری کوچک است بهتر از خور چند موضع توابع دارد و او را قلعه‌ای است که پسر گودرز ساخته است و حصارهای محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریگ تا غایت دیه‌ها و ولایتها مجموع در نظر باشد اما هرگز آن ریگ در باغات نمی‌آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز است و چاه آن تخمیناً هفتصد گز باشد و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب به شمال می‌رود و قلعه‌ای بر دو طرف آنست یکی را قلعه خواشیر گویند و دیگری را قلعه در جان. حاصلش غله و میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد».^۵

گناباد در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان هم آباد و دارای اهمیت بوده است و یکی از سه مسجد دو ایوانی خراسان در آن ساخته شده و در واقع شهر در ردیف شهر زوزن مقر ملک زوزن و فریومد کرسی ولایت جوین قرار داشته است.^۶ گناباد در دوره تیموریان نیز اهمیت داشت و بر طبق نوشته نورالدین لطف‌الله مشهور به حافظ ابرو حکام ایالت قهستان (کوهستان)

۴- شماره ۹۲ مجله هنر و مردم، خرداد ۱۳۴۹، نوشته این جانب، ص ۶.

۵- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، تألیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۳۷، ص ۳۸۴.

۶- ایضاً جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۸۳ و ۴۱۷ و نقشه شماره ۸.

در آن می‌نشستند^۷. در همین دوره است که دومین مسجد دو ایوانی این شهرستان در قصبه بجستان ساخته شد.

گناباد در دوره صفوی نیز از نظر دور نمانده است و وجود بناهایی چون امامزاده سلطان محمد عابد کاخک و مسجد جامع جدید گناباد و بعضی آب انبارها و کاروانسراهای شاه عباسی مؤید این مطلب است. گناباد در قبل از اسلام معبر داخلی فلات ایران و قسمت‌های شرقی آن و محل برخورد و میدان جنگ لشکریان ایران و توران بوده است. فردوسی شاعر گرانقدر ایران در شعری که بمناسبت برگشتن ایرانیان و تورانیان از جنگ سروده چنین گوید:

دو سالار هر دو ز کینه بدرد همی روی بر گاشتند از نبرد
یکی سوی کوه گنابد^۸ برفت یکی سوی ریید خرامید تفت

یکی از این میدانهای جنگ در نزدیک ریید (که فعلاً زیید تلفظ میشود) واقع و صحرائی است که جنگ یازده رخ در آن اتفاق افتاده است^۹. میدان دیگر دشت پشن است که در شاهنامه فردوسی نام برده شده و جنگ پیران ویسه و توس نوز در آن اتفاق افتاده است و آنرا جنگ لادن و هماون نیز گفته‌اند. این شعر فردوسی درباره همین محل است:

بلادن که آمد سپاه گشن شبیخون ز پیران بجنگ پشن^{۱۰}

با توجه بمراتب فوق یک معبر اصلی و جنگی از داخل فلات وسیله

۷- تاریخ و جغرافی گناباد، نگارش حاج سلطان حسین تابنده، تهران، سازمان چاپ

دانشگاه، مهر ۱۳۴۸، ص ۹.

۸- شاهنامه فردوسی، تصحیح افوستوس و لرس، لیدن، مطبعه بریل، ۱۸۸۰

میلادی، ص ۱۲۲۳.

۹- تاریخ و جغرافی گناباد، نگارش حاج سلطان حسین تابنده، تهران، سازمان چاپ دانشگاه

مهر ۱۳۴۸، ص ۱۰۰.

۱۰- ایضاً تاریخ و جغرافی گناباد، ص ۱۶۸.

تنگل های ۱۱ کلات ورید واقع در حدود ۳۰ کیلومتری جنوب غربی گناباد از طریق مرکز آن به دشت پشن واقع در ۴۰ کیلومتری شمال شرقی آن می پیوسته و از آنجا از طریق گیسور به قسمت های شرقی ادامه داشته است. قسمت بالای این راه هم اکنون جاده آسفالتی است که گناباد را به فردوس مربوط میکند.

در کنار این معبر آثار تاریخی وجود دارد که اشعار شاهنامه و اقوال مورخان را تأیید میکند. در مشرق تنگل کلات و نزدیک جاده گناباد - فردوس خرابه های ارگ فرود منسوب به فرود شاهزاده کیانی و در دشت پشن تپه ها و سفالهای منسوب به هزاره سوم پیش از میلاد بچشم میخورد.

در اواسط این معبر و در حدود ۱۵ کیلومتری مرکز شهرستان گناباد قلعه دختر شوراب، موضوع مورد بحث این مقاله، واقع است. شوراب، قریه دارای آب شور، در شرق معبر مذکور و ۱۰ کیلومتری بیدخت قرار دارد و قلعه دختر در غرب معبر و بفاصله دو کیلومتر از شوراب واقع است. در باره این قلعه که در بالای قله منفردی بنا شده و مربوط به دوره ساسانی است توضیحاتی بشرح زیر ذکر میشود:

- ۱ - وجه تسمیه.
- ۲ - موقعیت و نقشه تقریبی.
- ۳ - طرح بنا و مصالح آن.
- ۴ - دلایل تاریخی.

الف - وجه تسمیه - دختری که قلعه بنام او است همان ناهید الهه آب و برکت و زیبایی است که مورد پرستش ایرانیان قدیم بوده و در کشورهای مجاور ایران نیز بنام ونجو مشابه مورد توجه بوده است. وجود ده «بیدخت» و نام آن ده وجه تسمیه قلعه دختر را بروشنی توجیه میکند. بیدخت و مخفف

آن بدخت یعنی بغ دخت و بطور بهتر دختری که بغ است و خداست ۱۲ .
بدخت مترادف کلمه ناهید و گاهی با آن همراه یک کلمه مرکب « بدخت آناهید »
است ۱۳ .

استاد پور داود میگوید : « نگارنده باید اضافه کند که لقب « بدخت »
را معالم التزیل برای ناهید آورده و چنانکه خواهیم گفت حمیب السیر نیز
نقل کرده است . بر طبق مندرجات تفسیر خواجه عبدالله موسوم بکشف الاسرار
وعدة الابرار این موضوع به این ترتیب « نام وی بزبان عرب زهره و بزبان عجم
آناهید و بزبان نبطی بیدخت » بیان گردیده است ۱۴ .

بنابر این بنای نامبرده نیز همانند بسیاری از بناهای قدیمی و تاریخی همانند
آن بنام قلعه دختر خوانده شده است .

ب - موقعیت و نقشه تقریبی - قلعه‌ی که قلعه بر فراز آن ساخته شده
بصورت قبه سه پری است که چون پر شمالی آن کوتاه تر و پره های جنوب شرقی
و جنوب غربی آن طویل تر است میتوان آنرا چون یک هلال ماه پشت بشمال
ورو بجنوب فرض نمود. در روی این هلال از شرق به غرب سه برآمدگی وجود
دارد و در هر سه برآمدگی آثار ساختمانی دیده میشود . (شکل شماره ۱)

اول برآمدگی شرقی - این قسمت پائین تر از برآمدگیهای شمالی و
غربی بوده بمنزله مدخل قلعه محسوب است . در ابتدای این برآمدگی که
ادامه سنگی و پشت ماهی آن تادشت ادامه دارد یک برج مدور به قطر شش
متر وجود دارد که احتمالا جای نگهبان بوده است . از شرق و غرب این برج
دو دیوار در جهت شمال شرقی و شمال غربی یعنی در لبه های خارجی و داخلی
هلال به برآمدگی شمالی منتهی میشود . طول دیوار شرقی بیش از چهل متر

۱۲ و ۱۳ - خاتون هفت قلعه ، اثر باستانی پاریزی ، تهران چاپ رنگین ، ۱۳۴۴ ، ص ۲۵۰ و ۲۵۱ .

۱۴ - تاریخ و جغرافی گناباد ، نگارش حاج سلطان حسین تابنده ، تهران ، سازمان چاپ

دانشگاه ، مهر ۱۳۴۸ ، ص ۹۹ .



شکل ۱ - قله ای که قلعه دختر شوراب گناباد در روی آن ساخته شده است



شکل ۲ - معبر مسنقف برآمدگی شرقی قلعه دختر شوراب گناباد که در عین حال آب قسمت های شرقی و شمالی قلعه را بخارج هدایت میکرده است .

و طول دیوار غربی حدود بیست و پنج متر است و در بین دو دیوار وصل به دیوار غربی بناهای زیرو وجود داشته است :

۱ - يك راهرو مسقف که به برآمدگی شمالی مربوط بوده و در عین حال آب هردو برآمدگی را با شیب نسبتاً تندی بخارج هدایت میکرده است . عرض این راهرو دو متر و ضخامت دیوارهای طرفین آن تقریباً ۱/۵ متر است . (شکل شماره ۲)

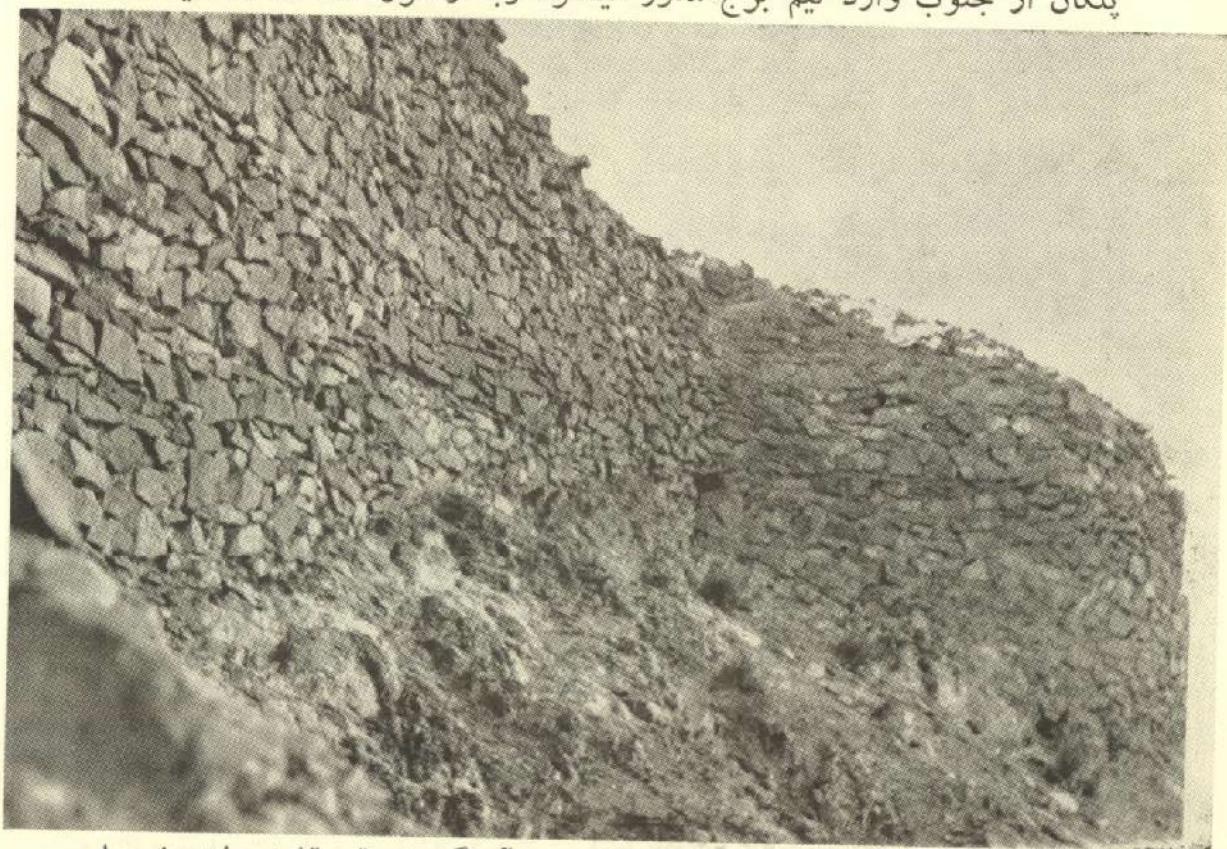
۲ - دو نیم برج مدور که دیوار غربی را تقویت میکرده و از سمت غرب بابر ج مدور چون سه نیم برج و با فاصله های مساوی بنظر میرسد . در طرفین نیم برج اول یا در واقع برج وسط دورشته پلکان دیده میشود که با عرض ۱/۱ متر از داخل آن به راهرو مسقف وارد و بالاخره بسطح برآمدگی منتهی میگردد . (شکل شماره ۳ و ۴) .

۳ - اطاقهای بین دیوار شرقی و راهرو مسقف که وضع آن بخوبی روشن نیست ولی در دیوار کنار راهرو مسقف شش پایه هر يك بفاصله چهار متر از دیگری دیده میشود که احتمالاً دیوار اطاقها در پشت آنها قرار داشته است .

دوم برآمدگی شمالی - این قسمت از برآمدگیهای شرقی و غربی مرتفعتر است (شکل شماره ۵) دیوار شرقی آن حدود هفت متر در جهت شمال و سی متر در جهت شمال غربی پیش میرود و بیک برج مدور بقطر شش متر منتهی میشود . در خارج این دیوار پرتگاه عمیق و خطرناکی وجود دارد . بناهای این برآمدگی نسبت بوضع موجود چون مستطیلی است که بابر ج تقویت شده باشد و برای تشخیص قطعات مختلف احتیاج به کاوشهای علمی دارد . اضافه بر برج مدور و دیوارها اثر جالب توجه این قسمت حوض و احتمالاً خزانه مستطیل حمامی بطول ۷ و عرض بیش از ۲/۵ متر است که دارای گوشه های بریده است . دیوار شرقی و قسمتی از دیوار جنوبی آن سنگی و بقیه از آجر و ساروج است . این برآمدگی تقریباً مدور و بقطر حدود چهل متر است .



شکل ۳ - دیوار و پلکان سمت غرب برآمدگی شرقی قلعه دختر گناباد .
پلکان از جنوب وارد نیم برج مدور میشود و به راهرو مسقف راه میدهد



شکل ۴ - عکس دیگری از دیوار سمت غرب برآمدگی شرقی قلعه دختر شوراب
گناباد و نیم برج مدور تقویتی آن

بین این برآمدگی و برآمدگی غربی فاصله‌ی بمساحت حدود 30×30 متر وجود دارد که چون سه دیوار سنگی در جنوب آن وجود دارد به احتمال قوی مصنوعاً برای تسهیل عبور و مرور و اتصال قسمت دوم ب قسمت سوم قلعه ساخته شده است. (شکل شماره ۶).

سوم برآمدگی غربی - این قسمت وسیع‌تر و مفصل‌تر از برآمدگی‌های شرقی و شمالی و عبارت است از :

۱ - قسمت اصلی که در یک دیوار سنگی بضخامت دو متر محصور و با برج‌های مدور و نیمه مدور تقویت شده است و دارای تالارها و اطاق‌های وسیع است. مجموعه برج‌ها و فضاهای بین آنها بخوبی اهمیت این قسمت را بیان میکند. (شکل شماره ۷).

۲ - جناح شمالی که متکی بدیوار قسمت اصلی است و احتمالاً برای استحکام و تقویت ضلع شمالی آن ساخته شده است.

۳ - جناح‌های جنوبی و غربی که فعلاً بصورت محوطه‌های شیب‌دار مشاهده میشود و بابر ج و بار و محصور بوده است و بعلت سقوط قسمت‌های بالا وضع ساختمانی آن بخوبی روشن نیست. (شکل شماره ۸ و ۹).

اضافه بر ساختمانهای روی سه برآمدگی مذکور در شیب سمت غربی اثر چند بنای منفرد، که احتمالاً آب انبار بوده و یا برای مصارف دیگر ساخته شده است، بچشم می‌خورد و بقایای یک دیوار که در قعر دره در جهت شرق و غرب ساخته شده است وجود دارد. در وسط این دیوار و درست در قعر دره مدخل گشادی دیده میشود و احتمال می‌رود که از آنجا پلکان دو طرفی برآمدگی شرقی صعود می‌کرده و وارد قلعه میشده‌اند. (شکل شماره ۱۰).

ج - طرح بنا و مصالح آن - در حال حاضر هیچگونه سقفی در بنا های

قلعه دختر دیده نمیشود و فقط در راهرو مسقف برآمدگی شرقی پایه یک سقف گهواره‌یی و در جنوب آب انبار برآمدگی شمالی بقایای آجری سقفی که به



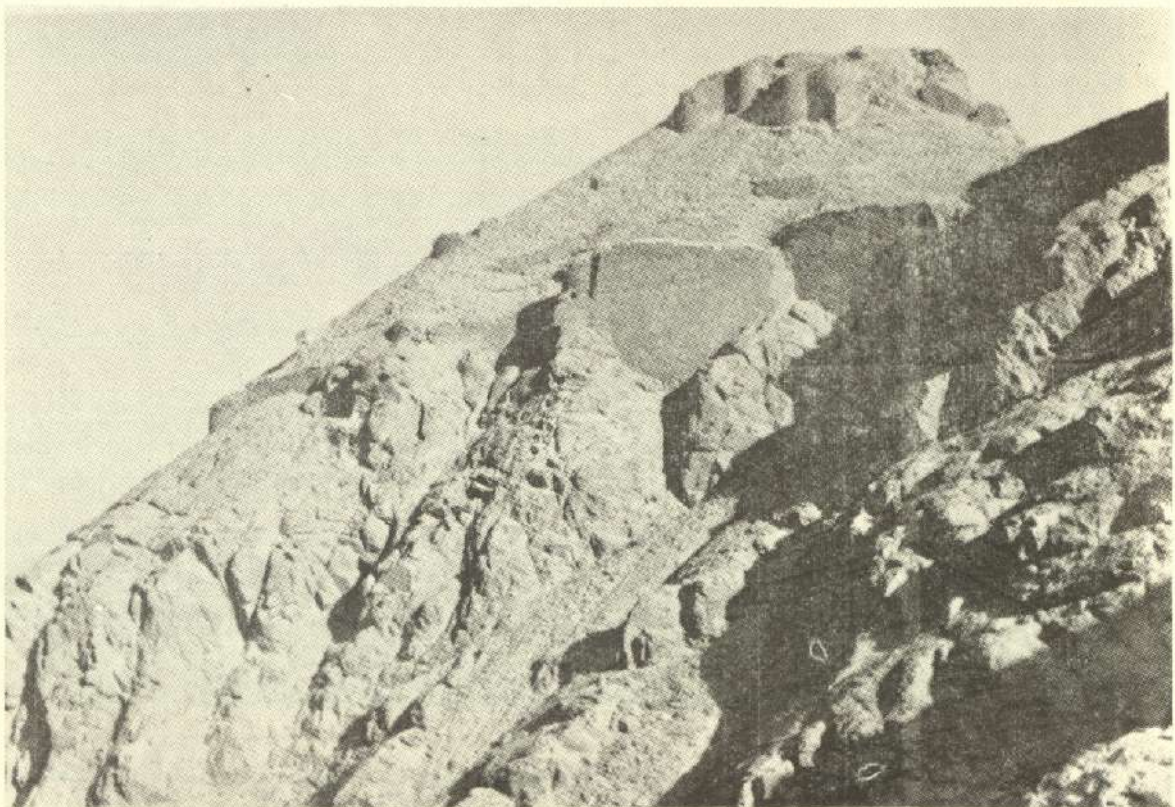
شکل ۵ - منظره برآمدگی شمالی قلعه دختر شوراب گناباد و بقایای ساختمانی آن ادامه معبر مسقف برآمدگی شرقی بصورت راه باریک سنگ چینی شده صعب‌العبور



شکل ۶ - منظره برآمدگی شمالی و غربی قلعه دختر شوراب گناباد و بقایای ساختمانی آن در بین دو برآمدگی فاصله ای که با ساختن سه دیوار سنگی در جنوب آن برای تسهیل عبور و مرور ارتباط در قسمت قلعه بوجود آمده دیده میشود



شکل ۷ - قسمت اصلی برآمدگی غربی قلعه دختر شوراب گناباد (و برج و باروی آن)



شکل ۸ - قسمت اصلی و محوطه های شیب دار برآمدگی غربی قلعه دختر شوراب گناباد

انتهای دیوار متصل است وجود دارد و نشان میدهد که سقف قطعات مستطیل گهواره‌یی بوده است. صرفنظر از سقفها میتوان طرح و مصالح دیوارها را بشرح ذیل بیان کرد.

اول برآمدگی شرقی - این قسمت بطوریکه فوقاً یادآوری شد عبارت

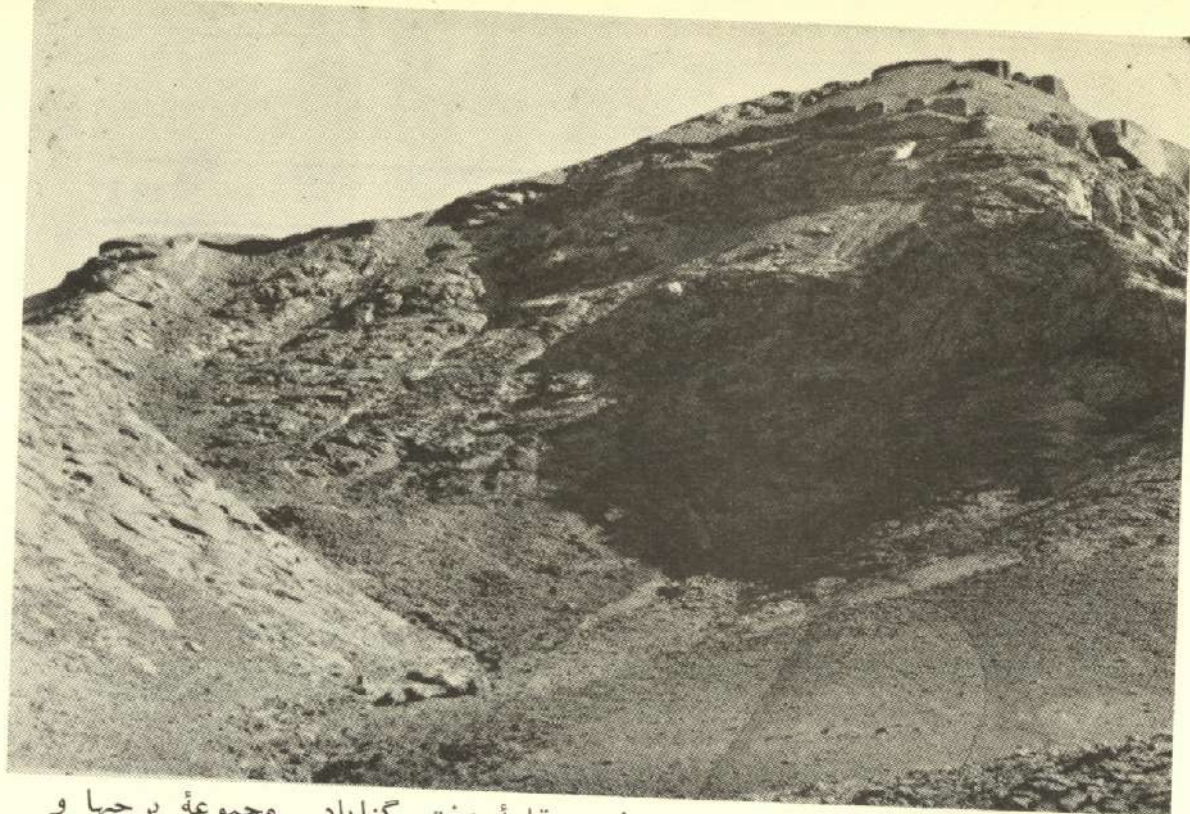
است از:

- ۱ - يك برج مدور با ارتفاع ۳ و قطر ۶ متر از سنگ و ساروج.
- ۲ - دو نیم برج مدور با ارتفاع کمتر و قطر مساوی با برج مذکور از سنگ و ساروج. (شکل شماره ۴۳)
- ۳ - دو رشته پلکان سنگی بعرض ۱/۱ متر که از داخل نیم برج اول به راهرو و سطح قلعه راه میدهد. (شکل شماره ۳)
- ۴ - راهرو مسقف که دیوار طرفین آن سنگی است و ارتفاع پایه های کنار آن ۱ تا ۲ متر است. (شکل شماره ۲).

دوم برآمدگی شمالی - برج و دیوارهای این قسمت نیز کلاً از سنگ و گچ و ساروج و دارای ارتفاع بیشتری است. (شکل شماره ۵) و بزحمت پایه بعضی سقفهای گهواره‌یی بچشم میخورد و بطوریکه قبلاً گفته شد در پوشش آب انبار، یا خزانه حمام، آجرهایی به ضلع حدود ۳۰ و ضخامت ۶ تا ۷ سانتی متر بکار رفته است.

سوم فاصله بین برآمدگی شمالی و غربی - در جنوب این قسمت بقایای چند دیوار سنگ و ساروجی به ارتفاع ۳ تا ۴ متر وجود دارد که احتمالاً برای تأمین ارتباط دو برآمدگی بوده است. (شکل شماره ۶)

چهارم برآمدگی غربی - فرم و مشخصات برجها و دیوارهای این قسمت



شکل ۹ - منظره دیگری از قسمت غربی قلعه دختر گناباد . مجموعه برجها و فضای بین آنها و دیوار سنگی طویلی که در جنوب این قسمت دیده میشود بخوبی اهمیت این قسمت را بیان میکند



شکل ۱۰ - دره سمت جنوب قله قبه مانندی که قلعه دختر شوراب گناباد در روی آن ساخته شده است . در سمت چپ عکس قسمت شمال و بعضی قطعات منفرد که در شیب دره ساخته شده و در سمت راست دیوار و برج برآمدگی شرقی دیده میشود . در چپ و راست قعر دره بقایای دیوار و دروازه ای که بمدخل سمت شرق راه میداده است نیز دیده میشود .

نیز مشابه دو قسمت دیگر و از سنگ و ساروج است ولی دارای تشکیلات مفصل‌تر و غالباً ارتفاع بیشتری است. (شکل شماره ۹۷ و ۹۸).

اضافه بر آجرهای دیوار و قسمتی از سقف آب‌انبار برآمدگی شمالی، در سطح قلعه آجرهای پراکنده‌یی وجود دارد و این تصور را که سقف بناها از آجر بوده است بوجود می‌آورد.

د - دلایل تاریخی - قلعه دختر شوراب گناباد از قلاع مفصل دوره ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) و مرکب از سه قسمت است، شاید جز قلعه دختر کرمان نظیری نداشته و یا کم‌نظیر باشد و در صورت کاوشهای دقیق علمی عظمت آن بخوبی روشن خواهد شد. دلایل انتساب آن به دوره ساسانی به قرار ذیل است:

۱ - از نظر موقعیت. اکثر قلاع دختر منسوب به دوره ساسانی در کنار راه‌های مهم و فراز قلعه‌ها ساخته شده است. دکتر باستانی پاریزی در این مورد می‌گوید: «مشخصات ابنیه دختر در دوسه خط خلاصه میشود: همه بر بلندیها و نقاط صعب‌العبور قرار دارند، - اغلب بنای مربوط به قبل از اسلام و خصوصاً عهد ساسانی میباشد، بیشتر جنبه تقدس و عبادتی دارند - قلاع دفاعی معتبری بوده و بالاخره، همه دارای يك غموض ابهام آمیز در باره تسمیه خود هستند.»^{۱۵}

۲ - از نظر نقشه و طرح. اطاقها و تالارهای مربع و مستطیل و آب‌انبار و حمام و بخصوص برج و بارو از عناصر مشخصه معماری دوره ساسانی است. تالارهای مربع و مستطیل در اکثر بناهای دوره ساسانی از جمله کاخ فیروز آباد، کاخ سروستان، قصر شیرین و قلعه دختر فیروز آباد وجود دارد.^{۱۶} راهرو و مسیر آب نیز در بناهای آن دوره از جمله قلعه دختر کرمان هم اکنون مشاهده میشود.^{۱۷} پلکان دو طرفی محوطه قصر شیرین^{۱۸} و پلکانی که دروازه قلعه

۱۵ - خاتون هفت قلعه، اثر باستانی پاریزی، تهران، چاپ رنگین، ۱۳۴۴، ص ۲۳۰.

۱۶ - A. Godard, L'art de l'Iran, Paris, 1962, PP. 221 et 222.

۱۷ - خاتون هفت قلعه، اثر باستانی پاریزی، طهران، چاپ رنگین، ۱۳۴۴، ص ۲۱۵.

۱۸ - Iran ancien, par Edith porada, Paris, 1963, P. 192, Fig. 102.

دختر فیروزآباد را به داخل آن مربوط میکرده دلیل این مطلب است.^{۱۹}
 ۳- از نظر مصالح- در اکثر بناهای دوره ساسانی بخصوص اوایل آن دوره
 سنگ و قلوه سنگ و همچنین آجر بکار میرفته و با گچ و ساروج ملاط و اندود
 میشده است. کاخ اردشیر و قلعه دختر فیروزآباد و کاخ بیشاپور و کاخ سروستان
 دلیل این مدعا است. لوئی و اندنبرگ در کتاب باستان شناسی ایران باستان
 ترجمه دکتر عیسی بهنام باین ترتیب از دو بنای اول یاد میکند الف «... کاخ
 اردشیر در شمال فیروزآباد قرار گرفته و با سنگ پاره ها و آهک ساخته شده»
 ب «قلعه دختر» روی تپه ای سنگی، در کنار رودخانه تنگاب، ساخته شده
 ابتدا «تختگاهی» ترتیب داده شده و روی آن تعدادی ابنیه با سنگ تراشیده
 و آهک ساخته شده.^{۲۰}

پروفسور پوپ امریکائی درباره کاخ فیروزآباد میگوید: «دیوارهای کاخ
 شهری فیروزآباد از قلوه سنگهای ناهمواری بود که با ملاط بهم اتصال یافته
 و اندود شده بود.»^{۲۱} وی درباره قلعه دختر میگوید: «یک کاخ برج و بارودار
 کوچکتر در قلعه دختر، توسط اردشیر احتمالاً چند سال زودتر ساخته شده
 بود.»^{۲۲} او در مورد کاخ بیشاپور میگوید: «تالار بارعام، اطاق بزرگی
 به مساحت ۷۲ پای مربع، مسقف به گنبدی به ارتفاع تقریباً ۸۰ پا بود.
 چهار پهلوی این اطاق تزئینی از دیوارهای سه گانه است. از سنگ و قطعات
 آجر با ملاط ساخته شده و آرایش گچ بری این کاخ یکی از بهترین نمونه های
 تزئینات درونی کاخهای ساسانی است.»^{۲۳}

۴- از نظر برجهای تقویتی. یکی از دلایل مهم دیگر وجود برجهای مدور

19- L'influence de l'art Sassanide sur l'art islamique, par l'auteur, Paris, 1965. P. 19.

۲۰- باستان شناسی ایران باستان، تألیف لوئی و اندنبرگ ترجمه دکتر عیسی بهنام،

تهران ۱۳۴۵، ص ۵۱.

۲۱ و ۲۲- معماری ایرانی، تألیف پوپ، ترجمه غلامحسین صدری افشار، احمد ایرانی،

تهران، آبان ۱۳۴۶، ص ۵۴ و ۵۰.

۲۳- ایضاً معماری ایرانی، ص ۵۶.

و نیمه مدور است که در بناهای دوره ساسانی معمول بوده است. در اینمورد میتوان مثالهای ذیل را ذکر کرد :

اول حصار دور شهر استخر منسوب به دوره ساسانی و قبل از آن. پروفیسور گیرشمن در این مورد میگوید :

« برجهای مدور این حصار بنظر میرسد که در مشرق ایران از عهد امپراطوری روم مورد توجه مخصوص بوده ... »^{۲۴}

دوم حصار شهر تیسفون منسوب به زمان شاپور اول ساسانی (۲۷۲-۲۴۱ م.) روترباستان شناس آلمانی در اولین گزارش حفاری خود در تیسفون از برجهای تقویتی نیمه مدور آن نام میبرد.^{۲۵}

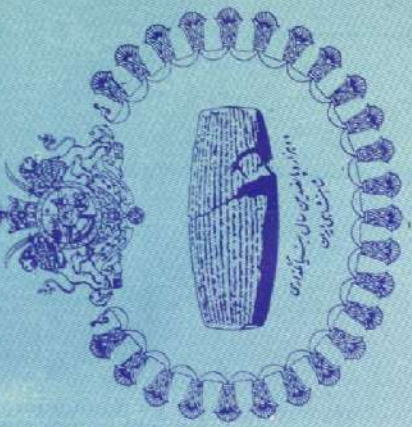
سوم حصار قلعه دختر فیروز آباد. در کتاب خاتون هفت قلعه با اشاره به فارسنامه ناصری اینطور نوشته شده است : « قلعه دختر فارس درشش کیلومتری شهر کنونی فیروز آباد (گور سابق) میانه فیروز آباد و بلوک خواجه قرار دارد و باروئی و چندین برج از سنگ و گچ ساخته ، آن را قلعه دختر گویند. »^{۲۶} چهارم از نظر آجر و سفالهای سطح قله. پاره آجرها و آجرهای معدودی که در سطح برآمدگیها و آب انبار یا خزان حمام مشاهده میشود از نظر ابعاد و رنگ با آجرهای دوره ساسانی مشابه است. قطعات بسیار معدود سفالهای موجود در سطح قله و لعاب آبی ترک خورده آن نیز سفالهای دوره ساسانی را بخاطر می آورد. بنظر میرسد که بناهای برآمدگی شرقی برای پاسداران و سکونت ملازمین مورد استفاده بوده و بناهای برآمدگی شمالی که مرتفعتر است مقر حاکم قلعه و بناهای برآمدگی غربی که وسیعتر و آرامتر است محل معبد و برگزاری مراسم مذهبی و اعیاد بوده است. امید است مقامات مسئول به این بنای تاریخی عطف توجه و با صدور دستور، کاوشهای لازم، وضعیت آن را بخوبی روشن فرمایند.

۲۴ - ایران از آغاز تا اسلام ، تألیف ر. گیرشمن ، ترجمه دکتر محمد معین ، تهران ،

۱۳۲۶ ، ص ۳۲۶ و ۳۲۷ .

25 - Idem, l'influence de l'art Sassanide sur, l'art islamique, P. 69.

۲۶ - ایضاً خاتون هفت قلعه ، ص ۲۰۴ .



آرامگاه لورستان بزرگ





۱۱ هزاره پانزدهمین سال پیش از کورس
شاهنشاهی ایران

آرامگاه کورش بزرگ

عقلم

عسمر



آرامگاه کوروش بزرگ

باشکوه‌ترین و زیباترین اثری از آثار فراوان پاسارگاد که نسبتاً آبادتر بجا مانده، و از هر کجای دشت مادر سلیمان، مانند کوهی نمایان است، آرامگاه کوروش بزرگ بنیانگزار شاهنشاهی ایران میباشد، که در دو هزار و پانصد سال پیش یعنی در سال ۵۲۹ ق.م جسد رشیدترین و مهربانترین سردار تاریخ شرق باستان درون آن نهاده شد و با آنکه بیست و پنج قرن تاریخ و گذشته را پشت سر گذارده، هنوز مانند کوهی استوار مانده است و چه بسیار سده‌ها و هزاره‌های دیگری، که ما خاک و خشت باشیم همچنان بر جا و نمایشگر

تقلم

علی‌سامی

«استاد و اسکاه پهلوی»

اندیشه بلند کارفرمایان و مهارت و زبردستی سازندگان هنرمند چنین اثر جاودانی خواهد بود.

درباره این آرامگاه، تاریخ نویسان عهدباستان و یونانیان همزمان با دودمان هخامنشی مطالبی نوشته اند که پس از شرح وضع و خصوصیات بناء بآنها اشاره خواهد شد و سپس کشف جدیدی را که در سال ۱۳۳۸ خورشیدی هنگامی که این نویسنده سرپرستی کاوشهای علمی باستانشناسی تخت جمشید و پاسارگاد را بعهده داشت، بیان مینماید.

نمای بیرونی آرامگاه:

بیرون بنای آرامگاه ساده، ولی درعین حال بسیار باشکوه و پرهیمنه، و از رخامهای کوه پیکرمرمر نمای سفیدی که از کوههای شمالی سیوند^۱ سی- کیلومتری جنوب جلگه پاسارگاد بدانجا آورده شده، تشکیل یافته است. تکه های گران وزن سنگ چنان با دقت و ظرافت درزگیری و بیکدیگر متصل شده است، که گذشت چنین زمان درازی در ارکان آن تزلزلی نتوانست بوجود آورد.

مساحت زیر این بنا ۱۵۶ متر مربع (۱۲ × ۱۳ متر) بوده از شش ردیف تخته سنگهای بزرگ که شش طبقه یا شش سکو را نمودار میسازد، تشکیل یافته است. طبقه اول که بلندترین طبقه باشد ۱/۷۰ متر بلندی دارد. طبقه دوم و سوم هر کدام یک متر و سه طبقه دیگر هر کدام ۵۵ سانتیمتر بلندی دارد، و رویهمرفته

۱- موضوع محل معدن سنگهای سفید مرمرنمایی که در کاخها و آرامگاه کوروش بزرگ و همچنین در کعبه زرتشت (نقش رستم) بکار رفته است، قرنهای افکار پژوهندگان و باستانشناسان را بخود مشغول داشته و پیوسته مورد کنجکاوی و بررسی بود. در سال ۱۳۳۴ خورشیدی که کارگران و کارکنان بنگاه علمی تخت جمشید کوههایی را که تصور وجود این نوع سنگ در آن محل میرفت از زیر پا میگنرانند، معدن این نوع سنگ توسط آقای علیمراد برزو یکی از کارکنان بنگاه علمی، در کوه شمالی سیوند معروف به تنب کرم (کوه الماس بر) پیدا شد.

تکه های بزرگ سنگفرش و سنگ یکپارچه جرز و بدنه و سرستون و زیرستون، همانند سنگهایی که در کاخهای پاسارگاد بکار رفته در آنجا هنوز موجود است که از کوه جدا شده ولی دیگر بیای کاربرده نشده، و در همانجا باقی مانده است.

ارتفاع این سکوها تا کف اطاق بالای بنا ۵/۳ متر می شود. ارتفاع خود بنای سنگی آرامگاه تا بالای سقف بیش از یازده متر می باشد. پهنای هر يك از سکوها نیم متر است. سقف بنا از خارج بصورت شیب بامی است و آب آن بدو طرف شمالی و جنوبی میریزد، ولی تکه سنگ رأس این هرم شکسته و افتاده و از بین رفته است. همانند این شکل بنا در هیچ نقطه دیگر ایران سراغ نمی رود ولی در بناهای مربوط به مردم اورارتو یعنی ساکنان شمال غربی ایران که اقوام پارس در بدو ورود به پهنه ایران و سکونت در حوالی دریاچه اورمیه، با آنها همسایه بوده اند، دیده شده است، و نفوذ هنری آن قوم را که یاد بود دوران هم مرزی و همسایگی پارسیان با مردم اورارتو بود، در بنای این آرامگاه که از بناهای نخستین دوره شاهنشاهی هخامنشی می باشد، بی تأثیر ندانسته اند.

يك بنای سنگی هم که کوچکتر از ربع این بناست در دشت بسپر (بزپر) ده کیلومتری جنوب ده سر مشهد (جنوب شرقی کازرون) بنام «گوردختر» در سال ۱۳۳۹ توسط آقای پروفیسور «واندنبرك» باستانشناس بلژیکی پیدا شد که آنرا آرامگاه اجداد کوروش احتمال داده اند.^۲

قسمتی از پلکان سنگی در طرف مغرب آرامگاه در بین خاکها و سنگهای قبور افتاده است که برای بالا رفتن بدرون اطاق آرامگاه مورد استفاده قرار می گرفته است.

تخته سنگها همانند سایر سنگ کاریهای این دودمان در تخت جمشید و شوش و فیروزآباد^۳ بابت آهنی دم چلچله ای بیکدیگر مربوط همیشه است، ولی مقداری از آنها را در قرنهای نخستین اسلامی برای ربودن آهن و سرب که روکش آنها بوده، برده و در نتیجه سنگها را سوراخ و ناقص ساخته اند. جای آنها در سنگ باقی می باشد.

۲- صفحه ۳۷۱ کتاب اقلیم پارس تألیف آقای سید محمد تقی مصطفوی نشریه شماره ۴۸ انجمن آثار ملی ایران .

۳- صفحه سنگی جنوب فیروزآباد شرح این بنا در صفحه ۲۲۶ کتاب تمدن ساسانی جلد دوم تألیف این نویسنده داده شده است .

وضع درونی اطاق: اطاقی که در بالای سکوه‌های سنگی قرار گرفته، ۳/۵ متر درازا و ۲/۱۰ متر پهنا و ۲/۱۰ متر بلندی دارد همه اطراف آن از سنگ است و دو سنگ یکپارچه هم سقف آن را می‌پوشاند و تنها یک در کوتاه باریک بابعاد ۱/۳۰ × ۱/۳۰ متر دارد که بسمت مغرب باز می‌شود. در دیوار جنوبی آثار محراب و خطوط عربی مربوط به دوران اسلامی دیده می‌شود، که بزحمت حروفی از آن سنگ نبشته خواناست. در حاشیه دور محراب، آیه اول سوره (انافتحننا لك فتحا مبینا تا وکان الله علیما حکیما) با خط ثلث معمولی نقر گردیده است.

غیر از این سنگ نبشته، نوشته دیگری در آن اطاق نیست، ولی تاریخ نویسان قدیم یونانی چون سترابن و آریان و پلوتارک نوشته‌اند که لوحه‌ای از سنگ در آنجا قرار داشت و بر آن چنین نگاشته بودند:

«ای انسان هر که باشی و از هر جا که بیائی، زیرا میدانم که خواهی آمد، من کوروشم که برای پارسیان این شاهنشاهی گسترده را بنیان نهاده‌ام. پس به گور من رشک مبر.»

در قسمت بالای در کوتاه ورودی، دو حفره در سنگ دیده می‌شود، که جای پاشنه در آرامگاه بوده است. این در از سنگ بوده است، زیرا در آرامگاه‌های موجود در نقش رستم و تخت جمشید هم از سنگ بوده و ما در خلال کاوشهای خود در سال ۱۳۳۶ پیرامون آرامگاه اردشیر سوم در تخت جمشید، قسمت مهم قطعات در یک لنگه ورودی را که از سنگ بود، پیدا کردیم، که اکنون وصالی شده است و در موزه تخت جمشید نگاهداری می‌شود.

این بود شرحی از خصوصیات آرامگاه ابدی شاهنشاه بزرگی که نیزه خود را تا خاور و باختر و شمال و جنوب دنیای متمدن آن روز بکاربرد و با همکاری و فداکاری و رشادت مردان پارس تشکیل نخستین و نیرومندترین و گسترده‌ترین شاهنشاهی را که بیش از دوسده در نهانت شکوه و سرافرازی حکمرانی کرد، در مشرق باستان داد و چه بسیار از کشورها و اقوام که از

روی جان و دل طوق فرمانبرداری این شاهنشاه مهربان انسان دوست و جانشینان بافرواقتدارش را، بگردن نهادند.

کوروش بزرگ که میلیونها متر مربع زمین در زیر سلطه و نفوذ داشت، سرانجام در يك حفرة محقری بیاسود، و از آن همه جاه و جلال و شکوه و شوکت زود گذر، هیچ چیز جز نام نیک باخود نبرد. نامی جاودانه و جهانی، که روز بروز بر عظمت و درخشندگی آن در برابر جهانیان افزوده میگردد. نامی که نه تنها در عصر خودش مورد ستایش مردم یونان و بابل و آشور و مصر و یهود بود، بلکه از آن پس تا کنون هم ستایش و سپاس بسیاری از شخصیت‌های بارز علمی و سپاس جهانی را بسوی خود جلب کرده است.

پیدایش قبر کوروش و ملکه بر فراز سقف آرامگاه :

سقف و قسمت زیرین آرامگاه از چهار ردیف سنگ که بر روی هم گذارده شده است تشکیل میگردد:

۱- دو سنگ یکپارچه سقف اطاق

۲- سنگ قطور دیگر روی این دو سنگ یکپارچه سقف که دو قبر کشف شده بعنوان در کلفتی برای آن تعبیه گردیده است.

۳- سنگ دوزنقه شکل (هرم مانند) که سقف دو قبر را تشکیل میداده، بقطر نیم متر و طول ۶/۳۵ متر در چهارپارچه. قاعده زیرین این هرم ناقص سه متر و قاعده بالائی ۱/۲۴ متر میباشد.

۴- سنگ مثلث مانند روی این سنگ که فعلاً هیچ نمونه‌ای از آن باقی نمانده است، این قطعه سنگ هرم ناقص را تکمیل مینموده، و نیز بر زیبایی بنای سنگی میافزوده، ضمناً بدان وسیله آب باران سقف بنای سنگی بخارج میریخته است.

ضخامت بیش از معمول این قسمت از بنای آرامگاه که روی هم رفته تا حد

دوسه متری می شود، و در بناهای دیگر شبیه آن، که از سنگ است، مانند ویرانه سنگی بنام آرامگاه کمبوجیه (مشهور به زندان سلیمان) در همان پاسارگاد، و بنای کعبه زرتشت در نقش رستم مرودشت، بهیچوجه دیده نشده است، پیوسته نقطه ابهامی در ذهن بینندگان کنجکاو و کاوشگران ایجاد می کرد، برخی اشخاص ضخامت بیش از حد این سقف را حمل بر استحکام و زیبایی و شکوه بیشتر بنا مینمودند. ولی این ابهام در سال ۱۳۳۸ هنگامی که برای ریشه کن ساختن درخت انجیر وحشی که بر بالای بام آرامگاه روئیده و ریشه دو انبوه بود اقدام می شد روشن گردید، و معلوم داشت که در دل این سنگها دو قبر بر فراز اطاقی که شرح آن داده شد، ساخته اند. این دو قبر بواسطه دهلیزی باریک بعرض ۳۵ سانتیمتر و طول یکمتر بهم دیگر مرتبط گردیده است.

دو قبر پیدا شده یکی ۱ × ۲ متر و دیگری ۰/۹۵ × ۱/۹۵ متر اندازه دارد، ولی بلندی هر دو یکسان و ۸۷ سانتیمتر است. پیدایش این دو قبر باینصورت بود که برای ریشه کن ساختن درخت انجیر بالای بام آرامگاه، حفره ای که ریشه درخت در آنجا بود پیدا کردید، که از خاک پر شده بود. این حفره در اثر شکستگی یک تکه از سنگ ذوزنقه ای شکل روی قبر، ایجاد گشته بود و ضمن خاکبرداری مشاهده شد که حفره نامبرده عمیق و مربوط به شکاف اتفافی سنگ نیست که با خاک پر شده باشد. از اینرو قبر اولی و راهرو و قبر دومی بدقت و مواظبت پاک شد ولی چیزی از قبیل استخوان یا اشیاء دیگری در آن نبود و معلوم داشت که با همه دقتها و کوششهایی که برای اختفاء قبرها بکار رفته است باز از دستبرد یغماگران و دگر گونیها در امان نمانده، و چه بسا سنگ روی آنرا نیز برای دسترسی با جساد و ربودن اشیائی، اگر با آنها دفن بوده، شکسته و پپائین انداخته اند.

راجع به هویت و چگونگی دو قبر پیدا شده متصل بهم، میتوان تصور کرد که یکی جسد کورش بزرگ و دیگری جسد ملکه وقت «کاسان دان»

مادر کبوجیه و بردی رادر برمی گرفته است، و بطور قطع دومی از آن کبوجیه نیست، زیرا او خود شاهنشاهی مقتدر و فاتح مصر بود و آرامگاه مجللی داشت، و برای بردی نیز نمی تواند بوده باشد، زیرا بطوریکه داریوش در سنگ نبشته تاریخی بیستون (بغستان) نوشته است کبوجیه او را پنهانی بکشت از آنرو که اورنگ شاهیش بی منازع و رقیب باشد، قبور دیگر پادشاهان این دودمان از داریوش بزرگ بعد نیز در نقش رستم و تخت جمشید است. این دو قبر راهی بخارج نداشت و سنگهای گران وزن روی آن که چهارپارچه است، با بستهای آهنی دم چلچله ای بهم دیگر متصل میگردید. و هنوز جای بستها در سنگ موجود است. می توان تصور نمود که پس از دفن اجساد، سنگهای زبرین را نصب و بجای خود مستقر نموده باشند، و این خود ابتکار جالبی است که جسد شاه و ملکه در جایگاه مر موز و محفوظی مضبوط بماند و از خطر احتمالی نبش و دستبرد مهاجمان تاراجگر، که حتی بجسد مرده نیز ابقا نمیکردند، در امان باشد.

اطاق زیرین که تا کنون مورد بحث باستانشناسان و خاورشناسان بود، و عموماً بنا بر روایت آریان از قول آریستوبولس که همراه اسکندر بایران آمده بود، آنرا مقبره کوروش نوشته اند، یا جایگاه روحانی عالی مقام آرامگاه و یا بمنزله موزه لباسها و سلاحهای شهریار پارس بوده است که در آنجا بیاد بود بنیانگزار شاهنشاهی نگاهداری میشده است. این ترتیب با آنچه درباره مراسم تاجگذاری شاهنشاهان هخامنشی نوشته اند و طبق آن این مراسم را در پاسارگاد و در اطاق آرامگاه انجام میداده اند، بهتر تطبیق مینماید (در باره این موضوع بعداً توضیح بیشتر داده خواهد شد).

راجع به آغاز و اتمام این ساختمان چنین حدس زده میشود، که در زمان خود کوروش شروع شده و زمان کبوجیه فاتح مصر اتمام پذیرفته باشد،

منتها غیبت کبوجیه از ایران و توقف ممتدش در مصر و بعداً دوران فترت و شورش گنومات مغ و گرفتاریهای داریوش دربدو زمامداری، مانع شد که جسد کوروش را که گویا در هگمتان بامانت گذارده شده بود، با تشریفات و احترامات لازم که در خور شأن و مقام این شخصیت ممتاز و رهبر بلندپایه بود، بآرامگاه ابدیش انتقال دهند. گویا اینکار در زمان داریوش بزرگ انجام گرفته باشد.

درباره این دو قبر مکشوفه دانشمند فقید فرصت الدوله شیرازی هم در کتاب آثار عجم ضمن شرح مشهد مادر سلیمان اشاره کرده است^۴: «... پیش از این گفتیم که سقف آن از طرف بیرون شیب بامی است، ولی از طرف درون مسطح است، لهذا از پشت این سقف مسطح اندرون تا زیر مقعر سقف بیرون مجوف است بشکل مثلث و آنجا محل دفن مرده بوده و در زمانهای گذشته پشت بام را سوراخ کرده و سنگهایش را شکسته اند. بعضی از اهالی آنجا بالا رفته، آن دخمه را دیده اند، مذکور بودند که در آن تابوتی از سنگ نهاده اند و مرده در آن تابوت بوده. اکنون جسدش هباء منشور است...»^۵ پس از این که تخت جمشید جایگزین پاسارگاد گردید شاهان هخامنشی بر آن شدند که آرامگاههای خود را پیرامون تخت جمشید و نقش رستم بر سینه کوههای رحمت و حاجی آباد در جاهائی که تاحدی دور از دسترس باشد، بسازند.

درباره ساختن آرامگاه و نگاهداری و دفن جسد شاهان هخامنشی که مزدا پرست بوده اند، باتوجه بآداب و رسوم زرتشتیان، باید توضیح داده شود که: ایرانیان باستان عقیده داشتند که روح پس از خروج از کالبد، بعالم بالا میرود و از آن پس جسد ارزشی ندارد که شایسته دفن در خاک و یاسوزاندن در آتش و یا انداختن بآب که سبب آلوده ساختن این سه عنصر مقدس میشد،

۴- صفحه ۲۲۹ آثار عجم .

۵- غبار پراکنده .

باشد و شاید اگر احیاناً اجسادى را مومیائی میکردند منظور حائل و پوششى بوده است تا خاک آلوده نگردد. بنا براین چون برای بدن-پس از مرگ اهمیت و ارزشى قائل نبودند، لزومى نداشت که قبرهاى مردگانرا با زروزیور بیاریند، یا برای آنها تشریفات و تزئینات روا دارند.

ولى رعایت سنت و رسوم کشورهای تابعه، پادشاهان هخامنشى را بر آن داشت که پس از گشودن کشورهای آسیای غربى و مصر، که هر کدام برای دفن اجساد پادشاهان مراسم و آداب خاصى داشتند افکار و عقاید آنان را رعایت کنند و برای خود که پادشاهان آن کشورها هم بوده اند، آرامگاهدائى مجلل ترتیب دهند. مع هذا آرامگاه آنها در عین عظمت و شکوه، ساده و بی آرایش و دارای جنبه روحانى است و همانطور که اجساد (استخوانها) سایر مردگان در شکاف کوهها سپرده میشود، جسد شاهانرا نیز در دخمه هاى که در کوه ساخته شده بود: مینهادند.

راجع به مستور و مضبوط نگاهداشتن اجساد پادشاهان هم در دل کوهها و درون دخمه ها، جائیکه بزحمت و دشوارى بدرون آن راه مى یافته اند، علاوه بر رعایت مراسم دینى، بیم از دستبرد و جسارت دشمن بدخواه نیز بوده است. زیرا بطوریکه خشت نبشته هاى آشورى و بابلى و عیلامى و غیره نشان میدهد بسیاری از کشور گشایان ملل قدیم شرق از هیچگونه کشت و کشتار و غارت و هتك ناموس مردم و اهانت بیادشاهان، فروگذار نمیکردند، حتى استخوان شاهان را از قبرهایشان بیرون آورده بغارت میبرده اند.

ساکنان بومی پهنه ایران پیش از ورود آریائى ها، و همچنین مردمان جلگه بین النهرین و سایر کشورهای آسیای غربى و مصررا، در دوران کهن عقیده بر آن بود که انسان پس از مرگ در دنیای دیگر، بزندگى خود ادامه میدهد. بنابراین تابوضع زندگى آن جهان آشنا گردد، برای اینکه تنگى و ناراحتى نکشد، مقدارى خوراکی در ظرفهاى سفالى بالای سر و دم دست و

پائین پای او با ابزار و ائاثیه و اسلحه و لوازم پیشه بفراخور دارائی و شئون هر کس همراه او خاک مینمودند، و البته این عمل در اقوام شرق باستان یکسان انجام نمیگرفت و ضعف و شدت داشت. در تپه‌های پیش از تاریخ ایران مربوط به هزاره‌های پیش از میلاد هر جا کاش شده، ظرفهای آبخوری و غذا-خوری و سلاح و زینت‌های زنانه و ابزار و ائاثیه رایج مورد نیاز مردم را در گورها یافته‌اند. در نواحی جنوبی خاک روسیه همراه مرده حتی همسر و خدمه و اسب و ارابه و جواهرات و فرش دفن کرده‌اند، در بین‌النهرین و جای‌آور قدیم در گور یکی از ملکه‌ها ۷۳ نفر از خدمتگزار و نوازنده و تمام اسباب زندگی و حتی آلات موسیقی با او دفن نموده بودند در قبر ملکه «شوب‌آد» ضمن اشیاء و لوازم دفن شده با او، سرخسابدانی از زمرد کبود مایل بسبز و سنجاقهای طلائی ته‌فیروزه‌ای و اسباب آرایش از صدف طلا کوب شده و موگیر (منقاش) و گردن‌بند طلا و لاجورد و انگشتر پیدا کردند.

مصریان قدیم معتقد بودند که روح برای بقای خود بکالبد احتیاج دارد و چنانچه بدن از بین برود و متلاشی شود، روح نیز از بین خواهد رفت از اینرو در نگاهداری جسد مردگان چه از لحاظ مومیائی کردن و چه تهیه تابوت و مقبره دقت میکردند. آنان عقیده داشتند که هنگام مرگ همزاد شخص «KA» که پیوسته با انسان است نیمیمیرد و مادام که جسد محفوظ و سالم بماند (کا) نیز باقی خواهد ماند. برای بقای کا و راحتی او کوشش مینمودند که آذوقه و لوازم گذران همراه جسد دفن شود و گاهی چون دفن همه لوازم و اسباب و زنان و خدمه همراه او میسر نبود، از لحاظ آسانی کار و یسا نبودن وسائل، پیکرهائی از زنان و بندگان و بعداً تصاویر و نقاشی آنها را در قبر میگذارند و یانقش میکردند، و روی آنها عبارات سحرآمیز و طلسم مانند مینوشتند، تا در آن جهان مانند شخص زنده‌ای بتواند کار نماید.

در ادوار اولیه که هنوز مومیائی کردن معمول نگشته بود، اجساد

مردگان را می‌خشکاندند و در پوست پیچیده و در ریگزارهای خشک که جسد فاسد نشود، دفن مینمودند، و با آنکه معتقد بودند ازیریس یا خدای مردگان، از آنها در آن دنیا خوب پذیرائی میکند، مقداری آذوقه و لوازم زندگی و پیکرهائی از فرشتگان و زنان به‌مراه مرده در گور می‌گذارند. هنگام دفن جسد سرش را بسوی دهکده‌ای که در آنجا خانه داشت میگردانند. کم‌کم صندوقهائی تعبیه شد و مردگان در درون آن می‌گذارند. و اعتقاد بجاویدان ماندن روح و انس و الفتش بدن، سبب گردید تا وسائلی ایجاد نمایند که اجساد مردگان در قبرها محفوظتر بماند و در نتیجه مومیائی کردن رایج شد. مومیائی‌های اولیه باین ترتیب بود که قشری از بی کربنات دوسود روی بدن ریخته سپس آنرا محکم در پارچه‌هائی که گاهی بصمغ آغشته بود می‌پیچیدند. لیکن بعداً بتدریج عمل مومیائی کردن خود یک‌پیشه مهم و تخصصی و پرسود شد.

طرز مومیائی کردن چنین بوده که مغز مرده را با ادواتی از بینی بیرون می‌آوردند، و پهلوی ویرا بایک چاقوی سنگی می‌شکافتند و محتویات شکم سوای قلب و کلیه، بقیه‌را بیرون آورده با شراب خرما (نوعی الکل) می‌شستند سپس آنرا در مواد معطره می‌خوابانند و در ظرفی سنگی گذارده کنار تابوت دفن مینمودند و شکم را هم از مرمکی و دارچین و عطریات پر می‌کردند. و پس از این اعمال بخیه و بسته‌میشد. جسد هفتاد روز در محلول کربنات دوسود طبیعی میماند، و پس از طی این مدت آنرا خشک کرده و با نوارهای صمغ آلود محکم پیچیده و لابلائی آنرا هم مواد معطر می‌پاشیدند.^۶ جسد مومیائی شده را در تابوتی که به هیئت جسد ساخته شده بود و درون آن بانواع نقش و نگارها و نوشته‌ها و علامات سحرآمیز نقاشی گردیده بود، می‌گذارند. ولی اجساد ثروتمندان و بزرگان در چند صندوق تو بر تو گذارده میشد، تا جسد محفوظتر بماند.

۶- رومیان جسد را در قبر انداخته سپس دفن می‌نمودند.

بنابراین برای ساختن مقابر توجه مخصوص داشتند، بویژه برای آرامگاه پادشاهان که فرد ممتاز و برتری بوده و حتماً میبایستی در نهایت شکوه و جلال بنا گردد. قبور فراعنه مصر بدو عبارت از تپه‌های خاک‌کی هرم ماندی بوده، که روی قبر میساخته‌اند و درون آن هرم خاک‌کی اطافی احداث میشد که تابوت فرعون در آن گذارده میشد. این گونه قبرها بتدریج که بر قدرت و شکوه دربار فراعنه افزوده شد، مجلل‌تر و مفصل‌تر بنا گردیده و به هرمان بزرگ سنگی تبدیل شد که نمونه ممتاز و برجسته آن هرمهای فرعون سلسله چهارم « گلوپس، کفرن، میکرینوس » در فلات چیزه میباشد که کمتر بنائی در ادوار باستانی بعظمت آنها ساخته شده است.^۷

چند قبر قدیمی در کوههای ایران

در کوهستانهای نواحی مختلف ایران، مخصوصاً در مناطق غربی و جنوب غربی، استودانها و قبرهایی دیده شده است که بسیاری از آنها ساده و فقط بصورت حفره‌هایی تراشیده شده «استودانها» میباشد و چندتای آنها هم که مربوط به پادشاهان و امراء بوده است بزرگتر و دارای نقوشی هم هست از آن جمله:

۱ - در جنوب کرمانشاه در جائی بنام سکاوند یا ده نو، دخمه‌ای است که در بالای آن نقش شخصی که دودست را بحال نیایش بلند کرده و در جلو او نقش سه آتشدان میباشد، حجاری گردیده است. یکی از آتشدانها نیمه تراش است. دانشمند فقید پروفیسور هر تسفلد تصور کرده است که شاید قبر گئومات مغ بوده باشد ولی این تصور خیلی ضعیف است و نمیتوان معتقد شد برای مغیکه غاصب تخت و تاج شهریاری بوده و حوزه شاهنشاهی را در شورش و آشفستگی عجیبی فرو برد که اگر نبوغ و شجاعت و از خود گذشتگی

۷- شرح ساختمان و خصوصیات این سه هرم در صفحه ۲۴۶ تمدن هخامنشی جلد اول تالیف

این نویسنده نوشته شده است.

داریوش بزرگ نبود، بکلی از هم گسیخته شده بود، دخمه و نقشی بیادگار از او درست کرده باشند. شاید قبر یکی از پادشاهان یا اهرای ماد بوده است.

۲ - در سه کیلومتری جنوب شرقی «سرپل زهاب» در دامنه کوه دخمه دیگری است بنام «دکان داود»^۸. در درون دخمه سکوئی وجود دارد که روی آن جسد یا تابوت را مینهادند؛ در نمای خارجی دخمه نقش شخصیکه مراسم مذهبی و نیایش را بجا میآورد حجاری شده است؛ در سر او شیشی مانند تاج و در دستش (برسم) میباید.

۳ - در دیرا نزدیک همین دخمه داود، دخمه دیگری است بنام (اطاق فرهاد) که حجاری نمای آن ناتمام مانده و نخستین خاورشناسیکه درباره آن اطلاعاتی منتشر ساخت، هانری راولین سن در سال ۱۸۳۶ میلادی میباید.^۹

۴ - بین کرمانشاه و کنگاور نزدیک صحنه، دخمه دیگری است بنام «فرهاد و شیرین» که شاید متعلق بدوره مادها باشد. طرفین در ورودی دخمه، دو ستون و بالای در، قرص بالدار خورشید حجاری شده است. درون دخمه ابتدا دهلیزی است با دو طاقچه و طرفین آن دو سکو برای قراردادن جسد. در کف دهلیز گودالی است که باطاق اصلی آرامگاه راه پیدا مینماید و در آنجا سکوئی برای قراردادن یک جسد موجود است.^{۱۰}

۵ - در صحنه، دخمه دیگری است که ماکدونالد کینر^{۱۱} نخستین بار آنرا دیده و سپس در سال ۱۹۳۹ آقای هینز خصوصیات آنرا منتشر ساخت^{۱۲}

8— Rawlinson, March from Zohab to Khuzistan, Journal of the Royal Geographical Society Vol. IX P. 38-39 1840.

9— Rawlinson در همان مجله

10— Flandin et cost. Voyage, P. 413 .

11— J. Macdonald Kinner.

12— W. Hinz, zur Iranischen altertumskunde, ein wiederaufgefundenes Medisches felsgrab در Zeitschrift Deutschen Morgenl Gesellschaft Vol. 93 (1939) P. 343, 364.

۶ - دخمه داو دختر (مادر و دختر) در کوههای ممسنی که در ارتفاع ۳۰۰ متری قرار گرفته است. دو ستون در دو طرف در ورودی و بالای آن کنگره - های بالای کعبه زرتشت در نقش رستم حجاری شده است. محققان این دخمه را آرامگاه یکی از شاهان هخامنشی پیش از کورش بزرگ تصور نموده اند.^{۱۳}

دکتر اشمیت در کتاب (تخت جمشید) درباره این دخمه شرحی نوشته که در صفحه ۳۳۴ کتاب اقلیم پارس نقل شده است. باستانشناس نامبرده نوشته است: «... يك دخمه سنگی جالب توجه موسوم به داودختر (دایه و دختر) که در کوهستان نزدیک نقوش برجسته گورانگون بین بهمهان و تخت جمشید قرار دارد، بیکی از پادشاهان هخامنشی که شاید (چش پیش) باشد نسبت داده میشود. محل کاخهای پسران (چش پیش) یعنی کورش اول و آریارمنه (جد بزرگ داریوش) معلوم نیست. بطوریکه گفته اند ناحیه پارسوماش به پسر اول و ناحیه متصرفی انزان و پارسه به پسر دوم رسید...».

۷ - گور دختر در بسپر که قبلاً ذکر آن شد.

نوشته‌های تاریخ نویسان قدیم درباره آرامگاه کورش بزرگ

مورخان یونان باستان در باره آرامگاه کورش بزرگ و سرانجام پاسارگاد، پس از برجیده شدن شاهنشاهی هخامنشی و دیدار اسکندر مقدونی از کاخها و آرامگاه، مطالبی نوشته اند که به نقل قسمتهائی از آنها میپردازد بعضی از این نوشته‌ها از تاریخ آریستوبولس که خود همراه اسکندر بوده و وقایع را ثبت کرده است، اقتباس شده و بیشتر نوشته‌های خود او نیز از بین رفته است. بنابراین بدو آنچه را از قول او نقل کرده اند ذکر مینماید:

استرابون جغرافی دان معروف که از چهل سال پیش از میلاد تا چهل سال بعد از میلاد میزیسته، به نقل از گفته آریستوبولس نوشته است: «قبر کورش در

۱۳ - صفحه ۱۳۹ کتاب اقلیم پارس تألیف آقای سید محمد تقی مصطفوی نشریه شماره ۴۸

انجمن آثار ملی ایران -

باغی دیده میشود که مثل برج کوچکی در میان اشجار مستور گشته. برج مذکور در بالا محکم است و در بالای عمارت يك طبقه‌ای و قبر که مدخل باریک دارد.

آریستوبولس گوید: بحکم اسکندر داخل مقبره شده قبر را کشف کرد اشیاء عبارت بود از بستری از طلا، يك ميز، جامها، و تابوتی از زر و لباسهای زیاد که با سنگهای گرانبه زینت یافته بود. این چیزها را در دفعه اول دید ولی وقتی که در دفعه دوم باین محل آمد، یافت که تمامی چیزها را از جایش حرکت داده بودند. معلوم بود که این کارکار دزدان بوده نه والی، و دزدان آنچه را که بردنش دشوار بوده، باقی گذاشته اند.

در جای دیگر از قول آریستوبولس چنین نقل شده است: آرامگاه بنیانگذار دودمان شاهان پارس در وسط یکی از باغهای شاهی واقع است که آب فراوانی در آن جاری میباشد. درختان زیاد و سبزه و چمن آنرا احاطه کرده است. این مقبره بشکل برج مربع کم ارتفاعی است که درختان کهن بر آن سایه انداخته اند. در قسمت فوقانی اطاقیست که تابوت کوروش در آن جای دارد و سقف آن باسنگ پوشیده شده و بوسیله در تنگی در آن داخل میشوند. يك تيخت، يك ميز، و جامهائی که در آن باید بافتخار خدایان باده گساری کرد و همه از طلای ناب ساخته شده در آنجا قرار دارند. بعلاوه طشت بزرگ زرینی برای شستشو و مقداری زیاد لباسهای گرانبهای کوروش و جواهر نیز در آنجاست و بوسیله يك پلکان داخلی باطاقیکه روحانیان حافظ بنا در آن منزل دارند مربوط میگردد.

در بالای سر در آرامگاه بخط و زبان پارسی چنین نوشته شده است.
ای انسان من پسر کمبوجیه هستم. من شاهنشاهی پارس را بنیان نهادم و بر تمام کشورهای آسیا فرمانروائی نمودم. این مقبره را از من دریغ مدار
آریان مورخ قرن دوم میلادی اهل آسیای صغیر نوشته است: ^{۱۴} چیزیکه

۱۴- صفحه ۱۸۷۱ تاریخ ایران باستان جلد دوم.

اسکندر را پس از برگشت در پاسارگاد مغموم داشت، نبش قبر کورش بود. مقبره در وسط باغهای سلطنتی پاسارگاد واقع است و از هر طرف انبوه درختان و جویبارها و چمنهای پرپشت بر آن احاطه داشت. بنابراین پایهای از سنگهای بزرگ قرار گرفته و به اطاقی منتهی می شود که مدخلش خیلی کوچک است. نعش کورش را در تابوتی از زر گذارده و تابوت را روی میزی که پایه اش نیز از زر بود قرار داده و آنرا با پارچه نفیس بابل و قالیه های ارغوانی و ردای سلطنتی و لباسهای مادی و جامه های رنگارنگ از یاقوت زرد و غیره باطوقها و یاره ها و زینتهائی از زر و سنگهای گرانبها پوشیده بودند. پله های درونی باطاقی کوچک که متعلق به مغها بوده هدایت می کرد. خانواده این مغها از زمان مرگ کورش پاسبان قبه بوده و این امتیاز بآنها اختصاص داشت. شاه هم روزی یک گوسفند و مقداری شراب بآنها میداد و هر ماه یک اسب قربانی می کردند. در اینجا کتیبه های بخط پارسی نوشته بودند که مضمون آن چنین است: «ای مرد فانی من کورش پسر کمبوجیه ام. من شاهنشاهی پارس را بنیان گذاردم و فرمانروای آسیا بودم بدین قبر رشک مبر» اسکندر از حس کنجکاوی خواست درون اطاق را ببیند دریافت که اشیاء را جز میز و تابوت دزدیده اند. معلوم گشت که دزد میخواست جسد کورش را هم بدزد و بدین مقصود تابوت را شکسته، ولی نتوانسته بود جسد را ببرد و انداخته و رفته است. آریستوبولس مأمور شد باقیمانده اسکلت را جمع کرده در تابوت بگذارد و آنرا مرمت نماید و پارچه های روی آن بکشد. سپس در مقبره را با دیواری مسدود کردند و مهر اسکندر را بر آن زدند. اسکندر امر کرد مغهایی که نگاهبان قبر بودند توقیف شوند تا معلوم گردد که مرتکب چنین جنایتی کی شده است. در جود زجرها معلوم نشد که جانی کی بوده آنها را رها کردند. «۱۵»

کنت کورث مورخ رومی سده اول میلادی نوشته است: «اسکندر دستور داد در آرامگاه کورش را بگشایند تا احتراماتی برای بقایای جسد شاه مزبور

مجری دارد. او تصور میکرد که این مقبره پراز طلا و نقره است زیرا پارسیها آشکارا چنین گفته بودند. درب مقبره را گشودند بجزسپری که پوسیده بود و دو کمان سکائی و یک قمه چیزی در آن نیافتند. اسکندر از اینککه شاهنشاهی با آنهمه قدرت و جلال و ثروت، قبرش مانند یک عامی شده بود، غرق حیرت گشت و در حال ردائی که بدوش داشت بیرون آورده روی تختی که جسد کورش بر آن قرار گرفته بود کشید، و تاجی از زر روی تخت گذارد.

پلوتارک هم مطالبی از این قبیل دارد و می نویسد که وقتی نوشته درون آرامگاه را برای او خواندند در او اثر غریبی کرد و بیادش آورد که «عظمت انسانی چقدر مشکوک و ناپایدار است.» آری قدرت و جلال چند روزه بشری بسیار سست بنیان وزود گذر و ناپایدار است. خدای بزرگ را نیرومندی و جبروت جاودانی است و بس.

ابن البلخی مورخ او آخر قرن پنجم هجری در کتاب فارس نامه خود

نوشته است: ۱۶

«... این مرغزار نزدیک قبر مادر سلیمان است و قبر مادر سلیمان را از سنگ کرده اند. خانه ای چهارسوهیچکس در آن خانه نتوان نگریدن گویند طلسمی ساخته اند که هر که در آن خانه نگرند کور شود اما کسی را ندیده ام که این آزمایش کند.»

این عقیده اکنون هم بین ساکنان دهات مجاور و ایلات و عشایری که برای بیلاق و قشلاق در هر فروردگان و مهرگان از آنجا میگذرند، رایج است. دور نیست که این تحریم در قرون اولیه اسلامی که آرامگاه کورش بنام قبر مادر سلیمان تغییر نام داده، بعمل آمده باشد.

حمداله مستوفی یکجاضمن توصیف مرغزاران کلان از مشهد مادر سلیمان نام میبرد که اقتباس از فارس نامه ابن بلخی است. وی می نویسد ۱۷: «مرغزار

۱۶ - فارسنامه ابن بلخی که حدود سال ۵۰۰ تا ۵۱۰ ه. ق تألیف شده صفحه ۱۲۶ باهتمام

آقای سید جلال الدین تهرانی.

۱۷ - صفحه ۱۸۰ کتاب نزهة القلوب حمداله مستوفی.

کالان بجوار گور مادر سلیمان (ع) طولش چهار فرسنگ اما عرض کمتر دارد
و قبر مادر سلیمان از سنگ کرده اند خانه چهار سو است . . . »

ویل دورانت مینویسد : ۱۸

« در نزدیکی صفا تخت سلیمان و مرودشت مجاور آن گور کورش دیده
می شود که اثر گذشت بیست و چهار قرن زمان بر آن مشهود است. گور کورش
امروز برهنه و دور افتاده و بی پیرایه بنظر میرسد . هیئت آن آدمی را بیاد
زیبائی گذشته این ساختمان میاندازد که از آن تقریباً هیچ بر جای نمانده است
سنگهای شکسته و فروریخته تنها ما را باین فکر میاندازد که جسم بیجان
در برابر تصرفات روزگار بسیار بیش از آدمیزاد ایستادگی بخرج میدهد .
« سرپرسی سایکس افسر و مورخ انگلیسی از اینکه سه بار توفیق دیدار
این آرامگاه برایش میسر شده است بر خود می بالد و چنین مینویسد : ۱۹ « من
شخصاً سه بار بزیارت این آرامگاه رفته ام و در آنجا موفق شده مختصر تعمیری
نموده ام و ضمناً در هر موقع باین نکته متذکر شده ام که دیدن مقبره اصلی
کورش پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست و من چقدر خوشبخت
بوده ام که بچنین افتخاری نائل شده ام و در واقع شك دارم که آیا برای ما
طایفه آریائی هیچ بنای دیگری نیست که زیاده از آرامگاه بنیانگذار شاهنشاهی
پارس و ایران که تقریباً دو هزار و چهارصد و چهل سال قبل از این در آنجا مدفون
شده ، اهمیت تاریخی داشته باشد . »

پاسارگاد پس از کورش بزرگ

پاسارگاد پس از احداث تخت جمشید . بنا بر سابقه و حق تقدم و از آن
لحاظ که هم موطن شهریاران هخامنشی و هم مدفن بزرگترین شخصیت برجسته
آن خاندان بود ، مقام معنوی خود را نگاهداشت و پیوسته مورد علاقه و

۱۸- صفحه ۵۵۶ مشرق زمین یا گهواره تمدن ترجمه احمد آرام .

۱۹- صفحه ۲۳۶ جلد اول تاریخ ایران ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی انتشار
وزارت فرهنگ سال ۱۳۲۳ ، تهران .

احترام شهریاران هخامنشی بوده است و بطوریکه پاره‌ای از مورخان مینویسند شاهان پس از کورش تاجگذاری خود را در پاسارد گاد با تشریفات خاص و باشکوهی برگزار می‌کرده‌اند و نوشته‌اند که شاهنشاه در روز تاجگذاری لحظه‌ای جبهه کورش را می‌پوشیده است و این کار نشانه آن بود که شاه نوباید در نیک کرداری و آبادانی و توسعه کشور و ملاحظت بارعایا، چون کورش کوشش نماید. سپس انجیر خشکی می‌خورد با قدری شیر و این کار نشانه آن بود که نوش‌شاهی بانیش نگاهداری آن توأم و هر که آنرا خواهد باید تحمل دشواریها و شدائد را بنماید. برای نمونه چند سطر از مراسم تاجگذاری اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ تا ۳۵۸ ق. م) را از قول پلوتارک نقل مینمایم: ۲۰

« پس از مرگ داریوش دوم، اردشیر پاسارگاد رفت تا در آنجا بوسیله کاهنان آداب تاجگذاری را بعمل آورد. پرستشگاهی است متعلق برب النوع جنگ ۲۱، موافق آداب، شاه میبایست داخل معبد شده و لباس خود را بکند و لباسی را که کورش بزرگ پیش از آنکه بشاهی برسد می‌پوشید، در بر کند و پس از آن قدری انجیر خشک و برگ تربنت بخورد و مشروب از سر که و شیر بیاشامد و اگر آداب دیگری بر حسب قانون مقرر بوده است فقط معلوم کاهنان می‌باشد...» ۲۲

اردشیر دوم در حین همین مراسم و در پاسارگاد مورد سوء قصد برادرش کورش کوچک قرار گرفت ولی نجات یافت.

آثار مسجد و محراب اطراف آرامگاه کورش

اطراف آرامگاه با فواصل نامنظم و بدون رعایت جهات و نکات معماری و

۲۰- تاریخ ایران باستان مشیرالذوله پیرنیا صفحه ۹۹۳.

۲۱- می‌نرو نزد یونانیها خدای جنگ و عقل بوده است و در پاسارگاد معبد آن‌ها (ناهد) بوده و یونانیها این یزت را با می‌نرو تطبیق کرده‌اند.

۲۲- تربنت درخت عصیر یا صمغ سقزی است ولی چنین بنظر می‌آید که پلوتارک اشتباه کرده باشد و این برك گیاه (هائومه) بوده که چنانکه در قرون بعد دیده میشود زرتشتیان در موقع انجام آداب مذهبی استعمال میکردند.

مهندسی در زمان اتابکان فارس ستونهای گذارده و آنجا را بصورت مسجد جامعی در آورده اند که درب ورودی این مسجد سرپاست و روی آن این عبارت بخوبی خوانده میشود: «العمارة المسجد الجامع الملك العادل العالم المويد الاسلام والمسلمين وارث ملك سليمان سلغر سلطان سعد بن زنگی اتابك ناصر امير المومنين خلداله سلطانه عشرين...»

از مفاد این کتیبه چنین بر می آید که مسجد جامع در زمان فرمانروائی اتابك سعد بن زنگی شروع و شاید بسالهای ۶۲۰ یا ۶۲۱ هـ . ق برابر با آخرین سالهای پادشاهی او اتمام پذیرفته است. زیرا پسرش ابوبکر بن سعد در سال ۶۲۲ بجای پدر نشست.

سنگهای ستون این مسجد را از دو کاخ بار و پذیرائی آورده اند باین ترتیب که ستونهای سه ایوان شرقی و غربی و جنوبی را با ستونهای قطور کاخ پذیرائی، و ستونهای ایوان شمالی مسجد را با ستونهای باریک کاخ اختصاصی ساخته بودند يك دقت نظر در بی نظمی نصب ستونها و بی تناسبی و پایه سازی میفهماند که این طرز کار نه تنها با معماری دقیق و محکم شاهان هخامنشی قابل مقایسه نیست بلکه از ناشیانه ترین نمونه های معماری دوره اسلامی بشمار میرود. حتی این نکته را رعایت نکرده اند که اقلا فواصل ستونها را يك اندازه و یابنای آرامگاه کورش را که در آن زمان بنام قبر مادر سلیمان معروف بوده است در وسط مسجد قرار دهند که در ورودی مسجد موازی در قبر قرار گیرد، بلکه نمای مسجد بسمت جنوب متمایل گردیده است.

ضمن خاکبرداری مادر این مکان که در سال ۱۳۳۴ بمنظور ساختمان حصار سنگی بدور صفا آرامگاه کورش انجام گرفت قطعه کتیبه دیگری بدست آمد که در سطر بالائی این عبارت «المنصور المجاهد» و در سطر پائین و حاشیه این

عبارت نوشته شده است: «السلطان بن سعد بن زنگی ناصر امیر المؤمنین خلداله ملکه فی رمضان ست مائه و عشرين...» چنین استنباط میشود که مسجد اتابک دارای کتیبه های زیادی در اطراف و سردر بوده که مقداری از شکسته های آن بشرح بالا پیدا شد و همه این کتیبه ها از سنگ های سفیدی که از کاخ های پاسارگاد آورده شده ، تهیه گردیده است.

خاورشناسان و مورخان که درباره پاسارگاد و آرامگاه کوروش

نوشته های دارند :

سوی خاورشناسان و مورخان قدیم و جدید که ضمن شرح مطالب نامی از آنها برده شد پژوهندگان زیر هم درباره پاسارگاد و آرامگاه کوروش بزرگ در کتابها و سفرنامه های خود مطالبی نوشته اند که نام مهمترین آنها بشرح زیر میباشد:

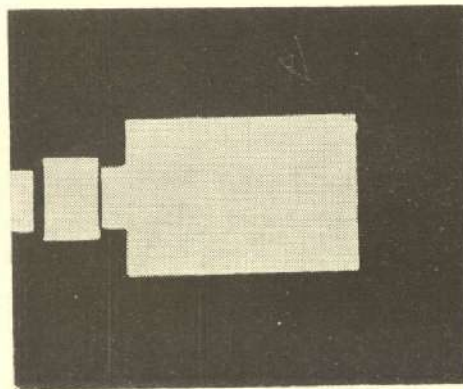
ژوزفات باربارو^{۲۳}، پیترودولاوال^{۲۴} (۱۶۲۱ م) یوهان آلبرخت فون-

ماندلسلو^{۲۵} (۱۶۳۸) دو بروین و جانس استرویس هلندی (۱۶۷۱)^{۲۶} جمس-

موریه^{۲۷} (۱۸۱۱) انگلیسی، سر کریپرتر^{۲۸} آندره آس^{۲۹}، استولز (۱۸۷۸)^{۳۰}،

23— Giosafat Barbaro 24— Pietro della valle 25— Johann Albrecht von Mandeslo 26— De Brvyn, Jans Strvys 27— J. Morier 28— Sir ker Porter 29— Andreas 30— F. Stolze

مارسل دیولافوا^{۳۱} (۱۸۸۲)، پروفیسور هرتسفلد^{۳۲} (۱۹۲۴-۱۹۳۱)، دکتر-
اشمیت^{۳۳} (۱۹۳۵)، گیرشمن فرانسوی^{۳۴}، پروفیسور واندنبرگ بلژیکی^{۳۵}،
لرد گرزن^{۳۶}، فلاندن و کست^{۳۷} (۱۸۴۱).



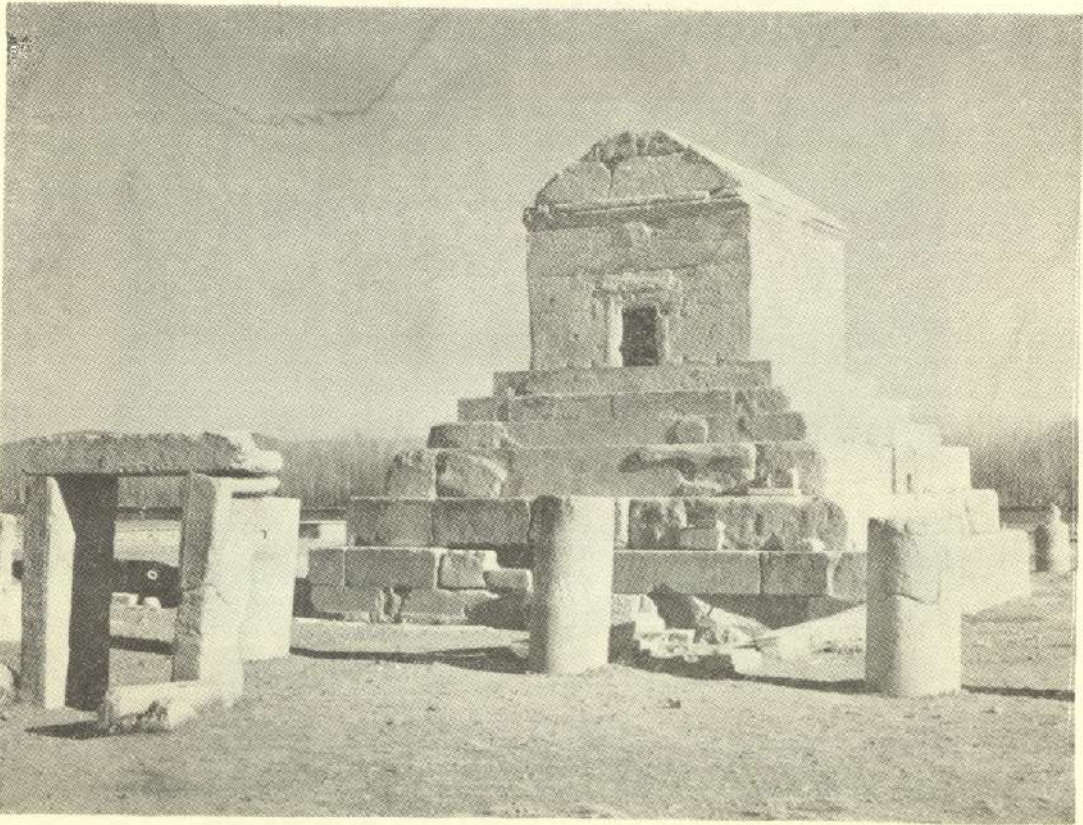
شکل ۲ - مقطع اطاق آرامگاه

- 31— Die ul afoy 32— Frnest herzfeld
33— Eric Schmidt. 34— Ghirshman. 35— Vandenberg.
36— Lord. Gerzn
37— Flandin et Cost

صفحه ۲۱ باستان شناسی ایران تألیف لوئی واندنبرگ ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام نشریه
شماره ۱۰۶۹ دانشگاه تهران سال ۱۳۴۰.



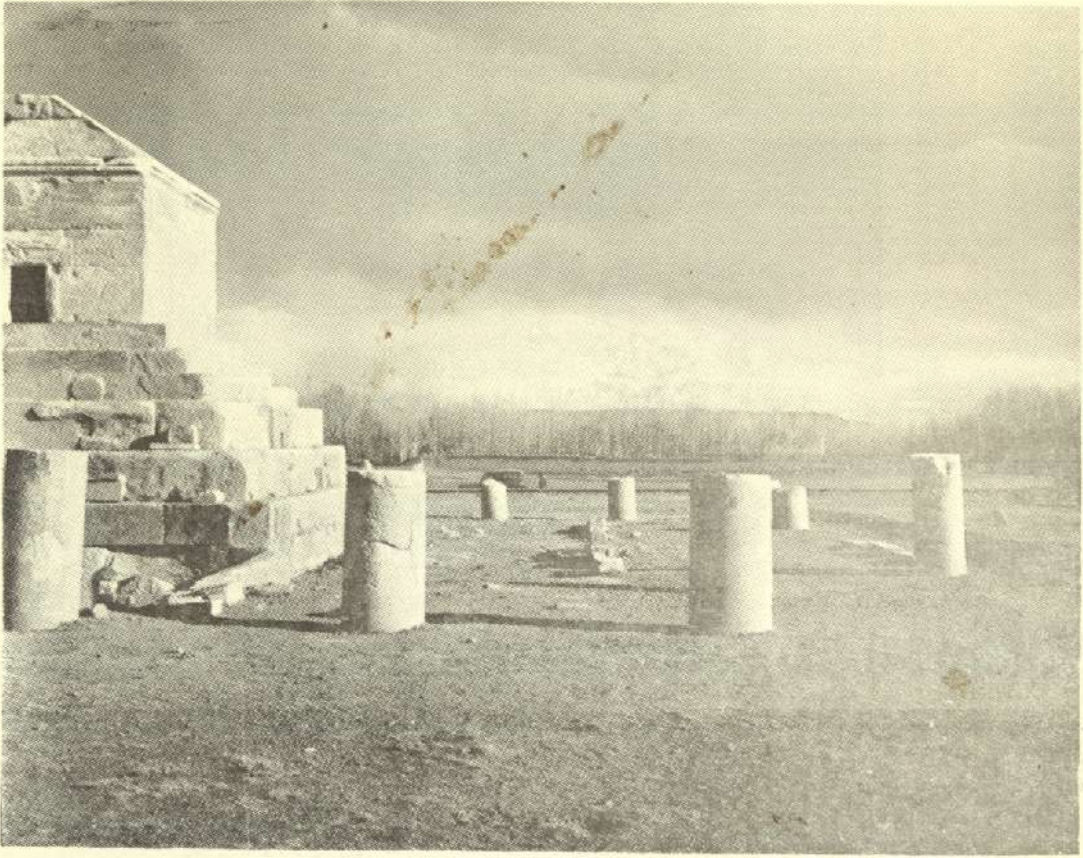
شکل ۳ - یکی از کاخهای کوروش بزرگ در پاسارگاد با نقش انسان بالدار



شکل ۴ - آرامگاه کوروش بزرگ در پاسارگاد و ستونهایی که در زمان اتابکان فارس از کاخها بدور آرامگاه آورده تشکیل مسجد داده اند



شکل ۵ - کاخ پذیرائی کوروش در پاسارگاد

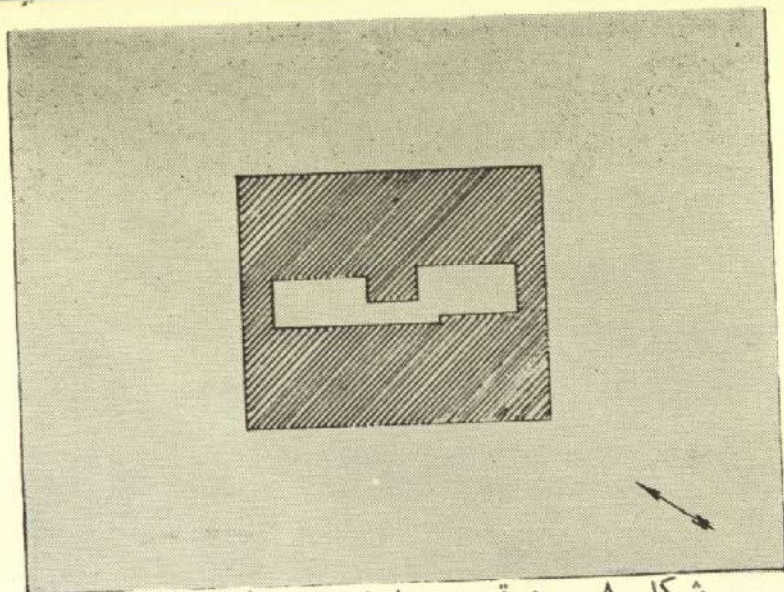


شکل ۶- ستونهای ایوان مسجد اتابک در اطراف آرامگاه کوروش بزرگ در پاسارگاد



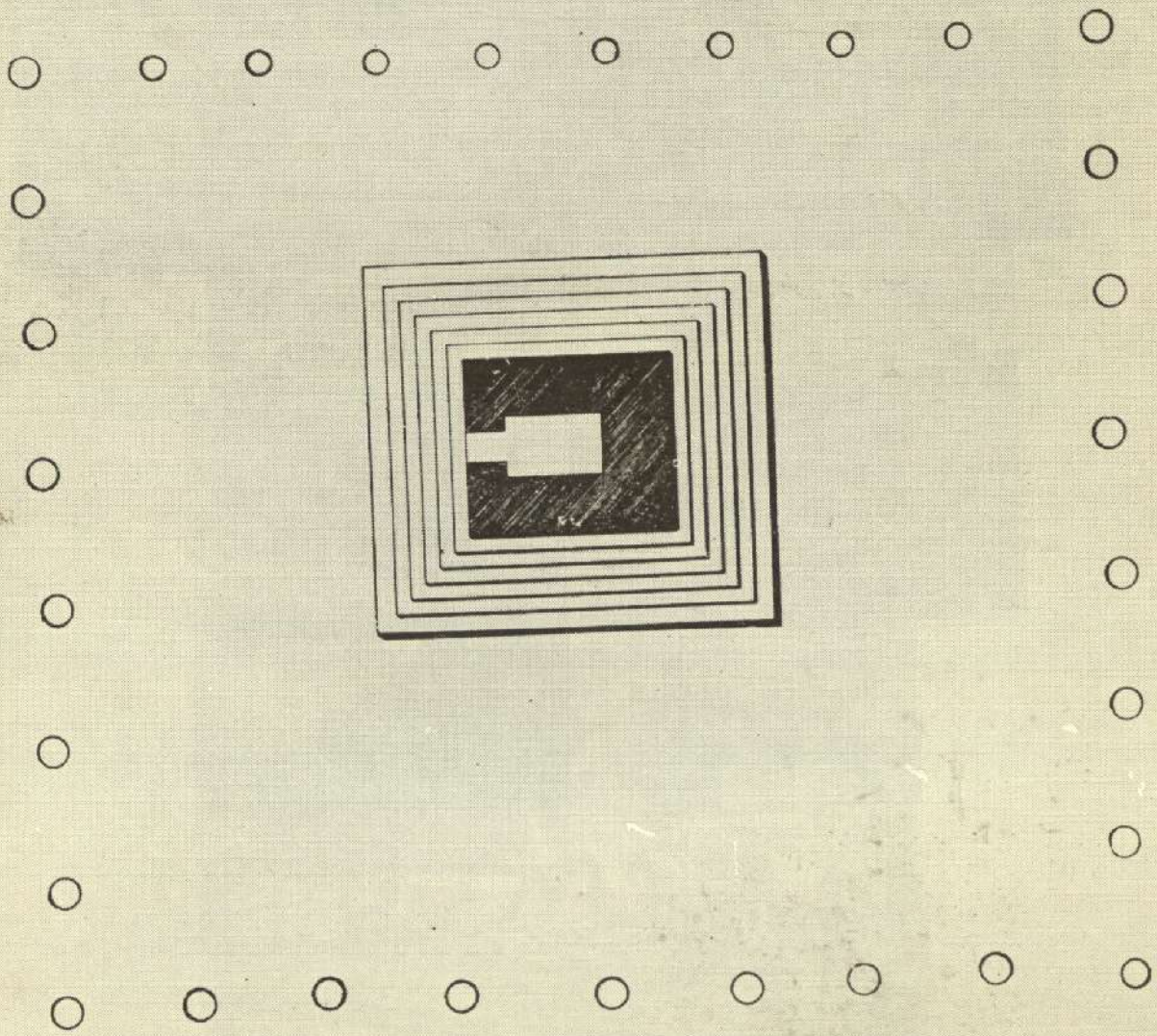
شکل ۷- آرامگاه کوروش بزرگ و منفذی که سبب کشف دو قبر بالای آرامگاه شد

۴۳۰
مار
اشم
لرد



شکل ۸ - دو قبر پیدا شده بر بالای اطاق

شال



شکل ۹ - نقشه آرامگاه و مسجد اتابک دور آرامگاه

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سربنگ یحیی شهیدی

مدیر و اخل : سروان مجید و بهرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی - بررسی های تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارک

نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »

تلفن ۲۲۴۲۲

برای نظامیان و دانشجویان ۳۰ ریال

برای غیر نظامیان ۶۰ ریال

بهای هر شماره مجله

برای نظامیان و دانشجویان ۱۸۰ ریال

برای غیر نظامیان ۳۶۰ ریال

بهای اشتراك سالانه ۶ شماره

در ایران

بهای اشتراك در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذکر جمله « بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را بانسانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشی های ، طهوری - شعبات امیر کبیر - نیل

و سایر کتابفروشی های معتبر

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ÉTAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.